**حقیقت توحید**

**مؤلف:**

**شیخ محمد حسان**

**مترجم:**

**امین پور صادقی**

**این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.**

**www.aqeedeh.com**

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:** | |  | book@aqeedeh.com | | |
| **سايت‌هاى مفيد** | | | | |
| www. mowahedin.com  www.sadaislam.com  www.islamhouse.com  www.bidary.net  www.tabesh.net  www.farsi.sunnionline.us  www.sunni-news.net www.mohtadeen.com  www.ijtehadat.com  www. nourtv.net  www.videofarsi.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  www.shabnam.cc  www.kalemeh.tv  www.islamtape.com  www.blestfamily.com  www.islamworldnews.com  www.islamage.com  www.islamwebpedia.com  www.islampp.com  www.zekr.tv |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمه‌ی چاپ چهارم 9](#_Toc418616798)

[مقدمه‌ی چاپ سوم 17](#_Toc418616799)

[مقدمه 19](#_Toc418616800)

[فصل اول: «لا إله إلا الله» 33](#_Toc418616801)

[مبحث اول: لا إله إلا الله .... نفی و اثبات 35](#_Toc418616802)

[آنچه کلمه‌ی توحید آنرا اثبات می‌کند: 62](#_Toc418616803)

[1- توحید ربوبیت: 63](#_Toc418616804)

[دلایل نقلی بر توحید ربوبیت: 64](#_Toc418616805)

[ادله‌ی عقلی در باب توحید ربوبیت: 72](#_Toc418616806)

[2- توحید الوهیت: 79](#_Toc418616807)

[3- توحید اسماء و صفات: 87](#_Toc418616808)

[قاعده‌ی اول: 88](#_Toc418616809)

[قاعده‌ی دوم: 90](#_Toc418616810)

[قاعده‌ی سوم: 92](#_Toc418616811)

[قاعده‌ی چهارم: 93](#_Toc418616812)

[قاعده‌ی پنجم: 94](#_Toc418616813)

[قاعده‌ی ششم: 95](#_Toc418616814)

[قاعده‌ی هفتم: 96](#_Toc418616815)

[قاعده‌ی هشتم: 97](#_Toc418616816)

[قاعده‌ی نهم: 98](#_Toc418616817)

[قاعده‌ی دهم: 102](#_Toc418616818)

[قاعده‌ی یازدهم: آخرین قاعده 103](#_Toc418616819)

[مبحث دوم: لا إله إلا الله ... ولاء و براء 107](#_Toc418616820)

[1- معنای لغوی الولاء: 108](#_Toc418616821)

[تعریف اصطلاحی معنای ولاء: 109](#_Toc418616822)

[2- معنی لغوی براء: 110](#_Toc418616823)

[تعریف اصطلاحی معنای براء: 110](#_Toc418616824)

[استثنائاتی که اصل براء را نقض نمی‌کند: 137](#_Toc418616825)

[اما در مورد عیادت بیماران کفار و مشرکین: 146](#_Toc418616826)

[مبحث سوم: لا إله إلا الله ... تحکیم شریعت 149](#_Toc418616827)

[مقوله مهم شيخ محمد بن ابراهیم در انواع کفر اعتقاد 153](#_Toc418616828)

[اما معنای کلام شیخ الاسلام: 183](#_Toc418616829)

[قوانین اداری و شرعی: 184](#_Toc418616830)

[فصل دوم: شروط لا إله إلا الله 209](#_Toc418616831)

[مقدمه: اصل این شروط 211](#_Toc418616832)

[معنای «لا إله إلا الله»: 215](#_Toc418616833)

[معنای شرط: 223](#_Toc418616834)

[مبحث اول: شرط علم 225](#_Toc418616835)

[مساله‌ای مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید: 243](#_Toc418616836)

[مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل: 246](#_Toc418616837)

[مبحث دوم: شرط یقین 251](#_Toc418616838)

[نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین 251](#_Toc418616839)

[مبحث سوم: شرط قبول 261](#_Toc418616840)

[مبحث چهارم: شرط انقیاد 267](#_Toc418616841)

[مبحث پنجم: شرط صدق 277](#_Toc418616842)

[مبحث ششم: شرط اخلاص 287](#_Toc418616843)

[مبحث هفتم: شرط محبت 299](#_Toc418616844)

[محبت منافی با نفرت و دشمنی: 299](#_Toc418616845)

[مبحث هشتم: شرط نطق و اقرار: 327](#_Toc418616846)

[مبحث نهم: شرط کفر به طاغوت 331](#_Toc418616847)

[چگونگی کفر به طاغوت 335](#_Toc418616848)

[1- چگونگی کفر اعتقادی به طاغوت: 335](#_Toc418616849)

[3- چگونگی کفر قولی به طاغوت: 335](#_Toc418616850)

[3- چگونگی کفر عملی به طاغوت: 338](#_Toc418616851)

[مسأله 340](#_Toc418616852)

[مبحث دهم: شرط وفات یافتن بر کلمه‌ی «لا إله إلا الله» 341](#_Toc418616853)

[یادآوری‌های مهم و ضروری 345](#_Toc418616854)

[یادآوری اول: 345](#_Toc418616855)

[یادآوری دوم: 345](#_Toc418616856)

[یادآوری سوم: 348](#_Toc418616857)

[یادآوری چهارم: 351](#_Toc418616858)

[فصل سوم: بخش دوم از کلمه‌ی توحید، شهادت به محمد رسول اللهص 361](#_Toc418616859)

[مقدمه 363](#_Toc418616860)

[مبحث اول: ایمان به رسول الله ح 369](#_Toc418616861)

[ادله‌ی نقلی و عقلی بر وجوب ایمان به رسول اللهص 371](#_Toc418616862)

[دلايل قرآني: 371](#_Toc418616863)

[دلایل نبوی 373](#_Toc418616864)

[شهادت و گواهی تورات و انجیل: 377](#_Toc418616865)

[دلایل عقلی: 378](#_Toc418616866)

[مبحث دوم: تصدیق رسول الله ح در هر آنچه خبر داده است. 385](#_Toc418616867)

[مبحث سوم: اطاعت از رسول الله ح در هر آنچه امر فرموده و دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و بازداشته است 403](#_Toc418616868)

[مبحث چهارم: محبت رسول الله ح بدون غلو و زیاده‌روی 421](#_Toc418616869)

[از مقتضیات این محبت و حدود آن: 427](#_Toc418616870)

[فصل چهارم: آنچه با توحید در تناقض می‌باشد 439](#_Toc418616871)

[سرآغاز شرک 447](#_Toc418616872)

[اما شرک اکبر: 455](#_Toc418616873)

[نوع دوم: شرک اصغر 458](#_Toc418616874)

[فصل پنجم: فضل محقق‌ کردن توحید 465](#_Toc418616875)

[حدیث اول: 467](#_Toc418616876)

[حدیث دوم: 475](#_Toc418616877)

[حدیث سوم: (حدیث بطاقه یا صاحب کارت) 477](#_Toc418616878)

[حدیث چهارم: 481](#_Toc418616879)

[حدیث پنجم: 483](#_Toc418616880)

[حدیث ششم: 483](#_Toc418616881)

[حدیث هفتم: 484](#_Toc418616882)

[حدیث هشتم: 485](#_Toc418616883)

[حدیث نهم: 485](#_Toc418616884)

[حدیث دهم: 486](#_Toc418616885)

[خاتمه 489](#_Toc418616886)

مقدمه‌ی چاپ چهارم

حمد و ستایش برای پروردگار جهانیان است، ستایشی که شایسته وجه و بزرگی و پادشاهی‌اش است، چه که وصف کنندگان نمی‌توانند وصف جلال و عظمتش را بکنند و نمی‌توانند به کنه عظمت و بزرگی‌اش پی برند و دانشمندان و علما و اندیشمندان در برابر قدرت او اظهار عجز می‌کنند. داناترین خلق به حق جلاله او را چنین وصف کرده و می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنَامُ، وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ، حِجَابُهُ النُّورُ لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»[[1]](#footnote-1) «براستی که الله متعال نمی‌خوابد، و برای او شایسته نیست که بخوابد، ترازوی اعمال را بالا و پایین می‌آورد، عمل شب قبل از عمل روز و عمل روز قبل از عمل شب به سوی او بلند می‌شود. حجاب او نور است، اگر آن­را آشکار نماید، انوار وجه او تا آنجا که بینایی اوست، از خلقتش را می‌سوزاند.»

حمد و ستایش او را می‌گوییم حمد و ستایشی بسیار والا، طاهر و پاک و مبارک به تعداد آفریدگان و کلماتش و به پُری آسمان‌ها و زمینش و به وزن عرش و به مقدار رضایتش؛ و شهادت می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی برای او نیست. صاحب رحمت و بخشندگی و صاحب قدرت و بصیرت و توانایی است، واحدی یکتاست، یگانه‌ای بی‌نیاز است که نزاده و زاده نشده است و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد. پادشاهی و حمد و ستایش برای اوست، برای او همانند و متضادی نیست، از شبیه و نظیر منزه است، هیچ معبود به حقی جز او نیست و بازگشت به سوی اوست.

تبیین کرده و روشن گردانیده و برگزیده و اختیار کرده، مخلوقات را خلق کرده و از خلائق انبیاء را برگزیده و از انبیاء رسولان را برگزیده و از رسولان، پیامبران اولی العزم نوح، ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات­الله­و­سلامه­علیهم­اجمعین و از میان پیامبران اولوالعزم دو خلیل ابراهیم و محمد صلی­الله­علیهما­و­السلام را برگزیده و از میان دو خلیل پیامبرمان محمد ح را برگزیده و او را بر همه‌ی عالمیان برتری داده است و به منظور گرامیداشت او، امتش را سید و سرور همه‌ی امت‌ها و گذشتگان قرار داده و آن‌ها را با وظیفه‌ی دعوت که وظیفه‌ی انبیاء و رسولان است، گرامی داشته است. و شهادت می‌دهم که محمد ح بنده و فرستاده‌ی اوست و کسی است که او را برگزیده و خلیل خود قرار داده و او امانت را ادا کرده و رسالت را تبلیغ کرده و امت را نصیحت کرده و پروردگارش را بندگی نموده تا اینکه ندای او را لبیک گفته است. و در راه او جهاد کرده تا اینکه منادی او را اجابت کرده و در طول روزها و شب‌های زندگی، غمگین و اندوهگین حرکت کرده و بر آتش کید و مکر و ستم گام نهاده و خواستار هدایت گمراهان به مسیر حق و ارشاد و راهنمایی افراد سرگردان و حیران بوده است، حتی که جاهل را تعلیم داده و کج و معوج را راست گردانیده و خائف را امان داده و نگران را آرام ساخته و نورانیت حق و خیر و ایمان را نشر داده است، همان طور که خورشید نورش را در زوایای مختلف منتشر می‌کند.

پیشانی‌اش همچون ماه بود که هرگاه شادمان می‌شد پرتو افشانی می‌کرد و دریا در دست راستش بود که هرگاه از او سوال می‌شد: از گوشه‌ای از آن جوابش را به سوال کننده می‌بخشید. حنیفیت، دین قائم و استوار و برگزیده‌ی او بود. بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغی فروزنده و نورانی و صاحب بهترین مقام در میان انبیاء بود، نیکوترین سخن را از میان انبیاء داشت، قطعه‌ی تمام کننده‌ی آن‌ها بود و شیرینی و مسک پایان­شان. ریشه کن کننده‌ی قید و بندها و زنجیرها بود، دعوت کننده‌ی به بهترین اقوال و برترین اعمال و صادق‌ترین احوال بود.

الله عزوجل او را با هدایت و دین حق در نزدیکی قیامت، بشارت دهنده‌ای بیم دهنده و به عنوان دعوت کننده‌ای به سوی الله عزوجل طبق فرمان او و به عنوان چراغی تابان فرستاد و رسالت را با او به پایان رسانید و جاهلان را به وسیله او تعلیم داد و آن‌ها را به وسیله او از گمراهی به سوی روشنایی هدایت کرد و با او چشمانی کور و گوش‌هایی کر و قلوبی غلف و در پرده را فتح کرد. الله عزوجل او را در زمان فترت رسولان فرستاد و با او ملتی کج­رو را هدایت کرد و حجت روشنگر را آشکار نمود که زمین در اثر دعوتش پس از تاریکی، نورانی گشت و با آن قلوب را پس از اختلاف و چند دستگی، گرد هم آورد. الله عزوجل او را فرستاد درحالی­که مردم دو دسته بودند، کسانی که مورد غضب و خشم خداوند بودند و دسته دیگر گمراهان غالی و افراطی. که او با دین وسط و میانه آمد و از کج­روی‌ها و تجاوز از حدود، بر حذر داشت و ما را با حجتی که شب آن همچون روز است و جز هلاک شده، از آن منحرف نمی‌شود ترک نمود.

پس پروردگارا او را از ما راضی بدار، رضایتی بهتر از آنچه که پیامبری را از امتش و رسولی را از دعوت و رسالتش راضی گردانیدی. پروردگارا به او و خاندان پاکش و اصحاب خوش یمن و با برکتش و بر هر کسی که بر هدایتش می‌باشد و به سنت او عمل می‌کند و کسانی که تا روز قیامت از او پیروی می‌کنند، سلام و درود و شرف و مجد و بزرگی فرست.

اما بعد؛ حق همراه ما و باطل با غیر ماست، لیکن ما به خوبی به این حق شهادت و گواهی نداده‌ایم، شهادتی عملی در حیطه‌ی واقعیتی که در آن هستیم و نیز به خوبی و به درستی این حق را بر اهل زمین تبلیغ نکرده‌ایم و درحالی­که باطل با غیر ماست، اما به خوبی توانسته تلبیس کرده و حق را همچون لباسی بر باطل بپوشاند و از آنجا که رسیدن به حق شایسته است به خوبی توانسته رسیدن به باطل را نیکو جلوه دهد!!

در این هنگام است که حقی که در نزد ماست، منزوی شده و ضعیف گردید، گویا که مغلوب شده است و آنچنان باطل بلند شده و نقش و نگار گرفته که گویا غالب شده است.

در اینجاست که ما به خاطر حقمان که ضعیف و منزوی شده و باطلی که بلند شده و نقش و نگار گرفته دردمند می‌شویم که از این دردمان به دو صورت که سومین حالتی برای آن نیست، تعبیر می‌کنیم. یا اینکه دردمان را سرکوب کرده و به صورت سلبی با آن برخورد می‌کنیم و این­گونه آن­را نشان می‌دهیم، که در اینصورت بر ناامیدی­مان شکست نفسی را نیز اضافه کرده­ایم و از جامعه و عالم کناره­گیری کرده و عزلت می‌گزینیم و یا اینکه دردمان را به صورت متشنج و منفعل و هیجان زده و گاهی با خون نشان می‎دهیم، که بدین گونه بار دیگر حق را زیانمند می‎کنیم گرچه با این روش در پی دفاع و حمایت از حق باشیم، چرا که اهل زمین در این هنگام و با دیدن این روش برخاسته از هیجان، بر بغض و عداوت و ترس­شان نسبت به حقی که همراه ماست افزوده و بر باطلی که همراه آن‌هاست اصرار ورزیده و بر یاری آن می‌افزایند. درحالی­که بسیار آسان است که منهجی نظری در توحید و یکتاپرستی تقدیم کنیم. لیکن این منهج مادامی­که آغازگر تحول و تغییری در منهج و روش زندگی و حیات مسلمانان نباشد و در واقعِ عملی و منهج زندگی­شان اثرگذار نباشد و در دنیای مردم از نظر علمی و عقلی و عملی و عقیدتی و عبادی و اخلاقی و رفتاری درخشش پیدا نکند و تنها همچون سایه‌ی جوهر بر ورق باشد و تنها مجرد کلمات زیبایی باشد که آن‌ها را تکرار کنیم، اوضاع و احوال این­گونه خواهد بود تا اینکه اصحاب حق آن­را بگونه‌ای صحیح و سالم به اهل زمین تبلیغ کنند.

در اینجاست که عظمت رسول الله ح متجلی می‌گردد که توانست برای تحقق توحید دولت و حکومتی از جوان‌هایی پراکنده در وسط صحرایی که جهل و شرک در آن موج می‌زد، اقامه کند و آن بنایی بلند و سربرافراشته می‎باشد که هیچ بنایی در هیچ زمانی بر حسب فاصله‌ی زمانی کوتاهی که این بنای بلند شکل گرفت، مطلقاً به طول آن نمی‌رسد. در آن روز رسول الله ح برای چاپ ده‌ها هزار نسخه از عقیده‌ی توحید برخاست، لیکن رسول الله ح که پدر و مادر و جانم به فدایش باد، این عقیده را با جوهر بر صفحات چاپ نکرد و بلکه آن‌ها را بر صفحه‌های قلوب اصحابش با مدادی از تقوا و هدایت و نور گماشت، که بدین سبب با علم و عمل و دعوت و ابلاغ حق بدان گواهی دادند.

آنچه در حال حاضر امت بدان نیازمند است، محقق کردن توحید و شهادت بر آن، در واقعیتی که در آن به سر می‌برد، می‌باشد. تا اینکه از زمره دعوتگران به سوی این توحید خالص برای اهل زمین باشند. وگرنه چه کسی برای دعوت بشریتی که از توحید گمراه شده و از آن فاصله گرفته می‌باشد؟ چه کسی نجات دهنده‌ی این بشریت از غرق شدن در تنگنا و لجنزار شرک می‌باشد؟ چه کسی برای این بشری که علی رغم فراوانی نورها در تاریکی زندگی می‎کند، ناصح و خیر خواه می‌باشد؟ چه کسی به فکر بشریتی باشد که همچون مستان، هذیان می‌گویند و همچون مجنونان می‌خندند و همچون نیزه‌ها درحالت سقوط بوده و از درد رنج می‌کشند و در جستجوی هر چیزی هست درحالی­که در حقیقت مالک هر چیزی می‌باشد، لیکن زمانی­که از منهج و شریعت الله عزوجل منحرف شده، همه چیز را گم کرده است؟!! چه کسی نور را برای کسانی که در تاریکی زندگی می‌کنند، هدیه کند، آیا جز کسانی که قلوب­شان با نور توحید و ایمان روشن است کسی هست؟ چه کسی جز کسی که ندای الله و رسولش ح را شنیده می‌تواند ندای الله و رسولش را به گوش بشریت برساند؟ چه کسی به فکر اهل زمین جز خالص‌ترین موحدین اهل زمین می‌باشد؟

اینجاست که حجم امانت و مسئولیت سنگین بهترین امت که برای مردم بیرون آورده شده‌اند، در محقق کردن توحید و دعوت اهل زمین به سوی آن، که بدان مکلف شده‌اند، متجلی می­گردد. هیچ روزی نیست که می‌گذرد مگر اینکه بر یقین ما افزوده می‌شود که گام عملی اول در نصرت و پیروزی و تمکین در دنیا و بلکه سعادت دنیا و آخرت، محقق کردن توحید با تمام شمولیت و کمال و صفات و پاکی آن می‌باشد و آنچه که بشریت به طور عام و امت به طور خاص بدان نیاز دارند، توحید می‌باشد.

و این کتاب «حقیقت توحید» در لباسی جدید در چاپ چهارم می‌باشد که آن­را با دقت در بسیاری از بخش­های چاپ‌های گذشته‌ی آن آماده کردم چنان­که در برخی از بخش­های آن چیزی اضافه و در مواردی چیزی کاسته­ام و بعد از فضل و عنایت الله عزوجل، از نصیحت‌های بسیاری از برادران فاضل و صادق و غیورم نسبت به توحید و پیروان منهج حق استفاده نمودم. و با مسرت و تقدیر فراوان، نصیحت هر نصیحت کننده‌ی امینی را اجابت کردم و بدین ترتیب برخی از نقل­ها را به منظور صفای قلوب و سلامت دل‌ها و برادری اهل ایمان حذف کردم. به الله سوگند که من از حریص‌ترین مردم در دوستی و محبت با دوستان و برادرانم هستم.

و به نقل از کتب ائمه‌ی سلف و کسانی که از آن‌ها پیروی کرده و بر منهج آن‌ها حرکت کرده‌اند، اکتفا کردم، چه که آن‌ها فهیم‌ترین مردمان نسبت به مقصود الله عزوجل و رسولش می‌باشند و از دیگران به حق داناترند و در این مورد جای هیچگونه تعجبی نیست چرا که شهادت رسول الله ح گواه این مطلب می‌باشد، در صحیحین از عبدالله بن مسعود س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» «بهترین مردم، مردمان قرن من هستند، سپس کسانی که پس از آن‌ها می‌آیند و سپس کسانی که پس از آن‌ها می‌آیند»[[2]](#footnote-2). امام ابن ابی العز حنفی رحمه­الله چه زیبا در شرح عقیده‌ی طحاویه فرموده است: «چگونه در مورد اصول دين سخن مي‌گويد آنکه آن­را از قرآن و سنت دريافت نکرده، بلکه از گفته فلان و فلان دريافت کرده است. و اگر گمان کند که اصول دين را از قرآن مي‌گيرد، امّا تفسير قرآن را از احاديث پيامبر ح نمي‌گيرد و به آن‌ها توجه نمي‌کند و تفسير قرآن را از اقوال صحابه و تابعين که از ناقلان ثقه و مورد اعتماد براي ما نقل شده، نمي‌گيرد»[[3]](#footnote-3). و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید: «اما در مورد اعتقاد، قطعا اعتقاد از من گرفته نمی‌شود و نیز از کسانی که (در جایگاه علمی) بالاتری از من هستند گرفته نمی‌شود، بلکه اعتقاد تنها از الله و رسولش ح و آنچه که سلف صالح امت بر آن اجماع کرده‌اند گرفته می­شود»[[4]](#footnote-4).

به پروردگار کعبه سوگند که پیوسته با زبان حال و قال تکرار می‌کنم که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أسیر خلف ركب القوم ذا عرج |  | مؤملا جبر ما لاقیت من عوج |
| فإن لحقت بهم من بعد ما سبقوا |  | فكم لرب السماء في الناس من فرج |
| وإن ظللت بقفر الأرض منقطعــاً |  | فمـا علی أعـرج في ذاك من حرج |

«در پشت کاروان قوم، درحالی­که لنگ هستم می‌روم و امید پیروزی را به خاطر جبران خسارتی که بر اثر لنگی به من رسیده، دارم. پس اگر به آن‌ها رسیدم بعد از اینکه آن‌ها سبقت گرفتند، گشایش و مدد پروردگار آسمان بر مردم زمین بسیار بوده و بعید نیست، اما اگر از آن‌ها در پست و بلندی زمین ماندم، بر انسان لنگ حرجی نیست که عقب بماند.»

و در پایان از الله عزوجل می‌خواهم که امت را به طور خاص و بشریت را به طور عام بازگشتی زیبا به سوی توحید عنایت فرماید و شکستگی قلوب­مان را جبران کند و بهره‌ی­مان از دینمان را تنها سخنمان قرار ندهد و نیت‌ها و اعمال ما را نیکو گرداند. براستی که او ولی و عهده‌دار آن می‌باشد.

وصلى الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین.

**ابو احمد محمد بن حسان**

قاهره

شوال 1429 هـ

مقدمه‌ی چاپ سوم

الحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله؛

و بعد: این کتاب «حقیقت توحید» در لباسی جدید در چاپ سوم آن می­باشد پس از اینکه به فضل الله عزوجل چاپ اول و دوم آن به اتمام رسید. در زمانی­که امت به شدت نیازمند توحید صحیح با شمولیت و کمال آن بود، اقدام به نوشتن این کتاب نمودم. از الله عزوجل می‌خواهم که همه‌ی ما را بازگشتی زیبا به سوی توحید با تمامیت و کمال آن عطا فرماید. و از همه‌ی ما اعمال صالح را قبول فرموده و چشمان­مان را با نصرت اسلام و عزت موحدین روشن گرداند. براستی که او ولی و عهده‌دار آن است.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

**ابو احمد/ محمد بن حسان**

قاهره / جمادی الاولی/ 1424 هـ

مقدمه

حمد و ستایش پروردگاری را که فرزندی نگرفته و برای او شریکی در ملک و فرمانروایی نیست و همراه او خداوندگار دیگری نیست، کسی که هیچ معبود به حقی جز او نیست، خالقی جز او نیست و ربی جز او نیست و تنها اوست که مستحق جمیع انواع عبادت می‌باشد و مقدر فرموده که جز او کسی را نپرستیم و عبادت نکنیم. ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٦٢﴾ [الحج:62] «(مسأله) به همين منوال است. و خداوند حق است و آنچه را كه بجز او به فرياد مي‌خوانند و پرستش مي‌نمايند باطل است و خداوند والامقام و بزرگوار است». و شهادت می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی برای او نیست و گواهی می‌دهم که محمد ح بنده و فرستاده‌ی اوست که او را مبعوث کرده و اهل زمین از آب آسمان و نور خورشید و هوا به رسالتش نیازمندترند. پس برای تبلیغ رسالتش و ادای امانت و نصیحت امت به پا خواست تا اینکه مرگ به سراغش آمد. پروردگارا بر او و خاندان پاک و طاهرش و اصحاب خوش­یمنش و به هر کسی که دنباله­رو و پیرو آن­ها و بر منهج و روش آن‌هاست و کسانی که تا روز جزا به روش او زندگی می‌کنند، درود و سلام و مجد و شرف و بزرگی و برکت فرست.

اما بعد، سعادتی در دنیا و آخرت جز با محقق گردانیدن توحید نمی‌باشد و کلمه‌ی توحید عبارت است از: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» این کلمه‌ی شهادت است و کلید سعادت و معصوم و مصون کننده‌ی خون و اموال و فرزندان در این دنیا و نجات دهنده‌ی در آخرت از عذاب قبر و عذاب آتش می‌باشد. و آن کلمه‌ای است که به سبب آن آسمان‌ها و زمین بر پا گشته و الله عزوجل همه مخلوقات را برای آن آفریده است و آن حق محض الله عزوجل بر جمیع مخلوقات می‌باشد و به خاطر آن پیامبران مبعوث شده و رسالت‌ها آمده است. بر اساس آن است که انسان‌ها به دو دسته‌ی خوشبخت و بدبخت، نزدیک و دور و مقبول و طرد شده، تقسیم می‌شوند و بر اساس آن است که دارالکفر از دارالایمان جدا می‌گردد و دارالنعیم از دارالجحیم متمایز می‌گردد. و این بدان سبب است که کلمه‌ی توحید اصل دین و اساس و راس امر دین می‎باشد. و بقیه‌ی ارکان دین و فرائضش، گرفته از آن و شعبه‌هایی از آن و کامل کننده‌اش می‌باشند. بنابراین آن دین شامل و منهج حیات کامل می‎باشد. و محال است که همه‌ی این‌ها تنها به سبب کلمه‌ای باشد که بر زبان‌ها تکرار می‌گردد و بس؛ بلکه مقصود از آن اقرار به زبان و اعتقاد قلبی و عمل با اعضا و جوارح می‌باشد تا اینکه همه مقتضیات آن در منهج زندگی واقع گردد.

و از جمله مقتضیات آن برائت و بیزاری جستن کامل از هر معبودی غیر از الله عزوجل می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٥٦﴾ [البقرة: 256] «پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به الله ايمان بياورد، براستي که به دستاويز محکمي چنگ زده است که گسستني نيست و خداوند شنواي داناست». امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: «روش قرآن آن است که نفی را مقرون به اثبات می‌آورد بگونه‌ای که عبادت غیرالله را نفی کرده و عبادت را تنها برای الله اثبات می‎کند و این حیقیقت توحید می‌باشد، نفی محض توحید نیست و همچنین اثبات بدون نفی توحید نمی‌باشد، بلکه توحید جز با نفی و اثبات نخواهد بود و این حقیقت لا إله إلا الله می‌باشد».

**و از مقتضیات کلمه‌ی توحید:** یگانه دانستن الله متعال در خلقت و رزق و تصرف و تدبیر و امر و حکم و فرمان می‌باشد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٥٤﴾ [الأعراف: 54] «آگاه باشيد كه تنها او مي‌آفريند و تنها او فرمان مي‌دهد. (بزرگوار و جاويدان و داراي خيرات فراوان)، خداوندي است كه پروردگار جهانيان است».

**و از مقتضیات کلمه‌ی توحید:** محقق کردن توحید الوهیت می‌باشد، که عبارت است از: یگانه دانستن الله عزوجل در عبادات ظاهری و باطنی؛ یکسان است که آن عبادت قلبی باشد که مناط آن قلب است یا اینکه عبادتی قولی باشد که متعلق به زبان است و یا اینکه عبادتی عملی باشد که متعلق به اعضا و جوارح می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥ﴾ [الأنعام: 162-163] «بگو: نماز من و قرباني من و زندگي من و مرگ من براي الله آن پروردگار جهانيان است، او را شريکي نيست».

بنابراین، تمامی دین، عبادت الله عزوجل به یگانگی و خضوع و نهایت محبت فقط برای او می‌باشد و این هدفی است که مخلوقات برای آن خلق شده‌اند همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: 56] «و من جن و انسان را نيافريدم مگر براي اينکه مرا عبادت کنند». بلکه به خاطر این هدف، الله عزوجل آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم را آفریده و پیامبران را فرستاده و کتب را نازل کرده است.

**و از مقتضیات کلمه‌ی توحید:** محقق گردانیدن توحید اسماء و صفات می‎باشد که عبارت است از: یگانگی الله عزوجل در اسماء جلال و صفات کمال و ایمان بدان، بدون تحریف و تعطیل و کیفیت قائل شدن و تمثیل؛ چرا که الله عزوجل ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: 11] «هيچ چيز همانند او نيست و اوست که شنوا و بيناست». و این باب از بزرگ‌ترین و شریف‌ترین ابواب توحید می‎باشد و براستی که چرا نباشد؟ درحالی­که متعلق به ذات الله عزوجل و معرفت اسمای نیکویش و صفات بلند مرتبه‌اش می‌باشد، معرفتی که شرک و تعطیل و تشبیه و تمثیل و الحاد و تاویل را باطل می‌گرداند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾ [الأعراف: 180] «الله داراي زيباترين نام‌هاست، او را بدان نام‌ها فرياد داريد و بخوانيد و به ترك كساني بگوئيد كه در نام‌هاي الله به تحريف دست مي‌يازند، آنان كيفر كار خود را خواهند ديد».

**و از مقتضیات کلمه‌ی توحید ایمان صحیح و صادقانه به رسول الله می‌باشد** که در اطاعت از رسول الله ح در هر آنچه امر کرده و پرهیز از هر آنچه از آن نهی کرده و باز داشته است و تصدیق او در هر آنچه از جانب پروردگارش خبر داده و محبت و دوست داشتن او بیشتر از نفس و فرزند و مال بدون غلو و زیاده‌روی نمایان می‌گردد. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65] «امّا، نه! به پروردگارت سوگند كه آنان مؤمن بشمار نمي‎آيند تا تو را در اختلافات و درگيري‌هاي خود به داوري نطلبند و سپس ملالي در دل خود از داوري تو نداشته و كاملاً تسليم (قضاوت تو) باشند».

**و از مقتضیات کلمه‌ی توحید دوستی با الله و رسولش و مومنین و بیزاری و برائت از شرک و مشرکین می‌باشد،** الله متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١﴾ [المائدة: 51] «اي کسانی­که ایمان آورده­اید! يهوديان و مسيحيان را به دوستي نگيريد (و به طريق اوّلي آنان را به سرپرستي نپذيريد). ايشان برخي دوست برخي ديگرند (و در دشمني با شما يكسان و برابرند). هركس از شما با ايشان دوستي ورزد (و آنان را به سرپرستي بپذيرد) بي­گمان او از زمره ايشان بشمار است. و شكّی نيست كه خداوند افراد ستمگر را (به سوي ايمان) هدايت نمي‌كند».

از این­رو برای شخص مومن، دینی صحیح نمی‌باشد مگر با موالات و دوستی با الله و رسولش و اهل توحید و دشمنی و برائت و بیزاری از شرک و مشرکین و اهل ضلالت و گمراهی و عداوت داشتن با آن‌ها؛ همانطور که ابراهیم علیه­الصلاة­والسلام و کسانی که همراه او بودند از کفار اعلام برائت و بیزاری کردند و همانطور که پیامبر ما محمد ح و اصحابش از کفار قریش و هرکس که شبیه آن‌ها بود (و در واقع خط مشی آنها را دنبال می­کرد) برائت و بیزاری جستند و این همان موالات با مومنین و دشمنی با مشرکین است که اصل و اساس دستگیره‌ی ایمان و ریسمان آن می‌باشد.

و این کلامی مجمل است که اندکی پس از این تفصیل آن می‌آید[[5]](#footnote-5).

**و از مقتضیات کلمه‌ی توحید آن است که حکم و فرمان تنها برای الله عزوجل می‌باشد،** الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ [يوسف: 41] «فرمانروايي از آنِ الله متعال است و فرمان داده که جز او را نپرستيد، اين است دين راست و استوار، ولي بيشتر مردم نمي‌دانند». بنابراین، برای هیچ دولت یا مجلس یا پارلمان یا هیئت یا قدرت یا هر شخص (حقیقی یا حقوقی) دیگری، مطلقاً این حق وجود ندارد که برای بشر به جای الله عزوجل با وجود جهل به شریعت الله متعال، قانون و شریعت وضع کند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: 50] «براي آن مردمي که اهل يقين هستند چه حکمي از حکم الله بهتر است». لذا آنکه ادعا می‌کند که به احوال مردم و آنچه بدان نیازمند می‌باشند در همه زمان‌ها از خالق مردم آگاه‌تر و داناتر است ﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ [الملك: 14] «آیا نمی‎داند که کسی که مردمان را می‌آفریند بسیار باریک­بین و دقیق و آگاه است». آیا احدی می‌تواند گمان برده و تصور کند که شناختش نسبت به مردم از پروردگار آن‌ها بیشتر است؟

بنابراین حکم الله و تشریع او مبنی بر علم و عدل و قسط و نور و هدایت می‌باشد، اما حکم غیرالله مبنی بر جهل و ظلم و گمراهی است. و اهل یقین تفاوت میان این دو حکم را دانسته و با یقین خود حُسن و ارزش حکم الله عزوجل را تشخیص می‌دهد و از نظر عقلی و شرعی بدین نتیجه می‎رسد که از آن پیروی کند[[6]](#footnote-6). امام قرطبی در جامع احکام القرآن می‌گوید[[7]](#footnote-7): «الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾. این استفهامی انکاری می‌باشد، بدین معنا که حکم هیچکس نیکوتر از حکم الله عزوجل نیست. بنابراین اگر شما یقین دارید که پروردگاری دارید و از اهل توحید هستید، پس چه حکمی نیکوتر از حکم الله عزوجل می‌باشد؟[[8]](#footnote-8) و چه کسی از الله عزوجل در حکمش عادل­تر است برای کسی که بداند الله عزوجل آن­را تشریع کرده و بدان ایمان آورده و یقین کرده که الله متعال احکم الحاکمین است و از پدر نسبت به فرزندش، به مخلوقاتش مهربان‌تر و رحیم‌تر است چرا که الله متعال عالم به هر چیزی و قادر بر هر چیزی و عادل در هر چیزی می‎باشد[[9]](#footnote-9). و از کامل کننده‌های کلمه توحید و واجبات آن این است که همه‎ی جوانب نظام اقتصادی بر وفق منهج اسلام و به دور از شیوه و روش شرق و غرب ‌باشد، شرق و غربی که سیستم اقتصادی آن‌ها از اساس بر پایه نظام خبیث ربوی می‌باشد. چرا که نظام اسلامی و نظام ربوی در تصور هم، هرگز با یکدیگر جمع نمی‌شوند و از اساس با هم اتفاق نداشته و در نتیجه نیز با هم موافق نیستند.

و از کامل کننده‌های کلمه‌ی توحید و واجبات آن این است که منهج و شیوه‌ی تربیتی و تعلیمی، تبلیغی، فکری، فرهنگی و اخلاقی و رفتاری گرفته شده از اسلام و معیارهای ربانی و نه برگرفته از معیارها و ملاک‌های شیطانی که بشر برای بشر قانون گذاری می‌کند تا اینکه با آن معیارهای ربانی برخورد نکند، باشد.

به طور خلاصه می‌توان گفت: مقتضای کلمه‌ی توحید: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» ساختن همه‌ی جزئیات و کلیات زندگی و حیات بر وفق دین الله عزوجل می‌باشد.

محبوبان من، آیا به شما نگفتم که آن دین شامل و منهج کامل حیات است؟

قضیه‌ی توحید مساله‌ای است که رسول الله ح سیزده سال در مکه‌ی مکرمه در سایه‌ی آن اصحاب بزرگوارش را تربیت نمودند و هرگز در مدینه از آن دست نکشیدند، چرا که قضیه‌ی توحید، با تغیر مکان تغییر نمی‌یابد بلکه به سبب آن است که از جایی به جای دیگر انتقال صورت می‌گیرد.

آری، براستی کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان گفته می­شود و بس، بلکه آن منهج و روش زندگی و حیات و بلکه حیات برای حیات است. پیوسته امت قرن­های طولانی را به فضل الله عزوجل در لباس توحید خالصی که امام موحدین و الگوی محققین و سیدالمرسلین محمد ح بر آن پوشانده، حرکت کردند. تا اینکه فتنه‌ها با سَری تاریک و چهره‌ای گرفته و عبوس و در هم کشیده سر برآورد و این­گونه بود که امت - جز کسی که پروردگارت بدو رحم کرد - اندک اندک از صفا و پاکی و شمولیت و کمال توحید دور شدند و دشمنان امت شروع به خیانت و حیله­گری کردند و بین امت و عقیده‌ی صاف و زلالش و توحید خالص، عایق و مانع و سد قرار دادند و بدین­گونه بسیاری از مسلمانان در شکافی تیره و آمیختگی عجیب و دوری شدیدی از توحید خالص و عقیده‌ی صاف و زلال واقع شدند!! که از مظاهر این شکاف تیره آن است که می‌بینیم گروهی از مردم کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کنند در­حالی­که معنایی برای آن نمی‌دانند و مضمون آن­را نمی‌فهمند و اقتضای آن از امر و نهی را ندانسته و حد و حدودی برای آن نمی‌شناسند، بلکه در واقع بسیاری از عبادات را برای غیرالله انجام می‌دهند. بگونه‌ای که از غیرالله استعانت گرفته و بر غیرالله توکل کرده و از غیرالله طلب یاری و مدد کرده و امرش را به غیرالله سپرده و برای غیرالله ذبح و نذر کرده و به غیرالله سوگند یاد می‌کنند. و دیگر مظاهر دردناکی که قلب هر موحد صادق غیوری را خونین می‌کند. درحالی­که الله متعال می‌فرمایند: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: 162-163] «بگو: نماز من و قرباني من و زندگي من و مرگ من براي الله آن پروردگار جهانيان است. او را شريکي نيست به من چنين امر شده است و من از نخستين مسلمانانم». و گروه دیگری از مردم را می‌بینیم که کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کنند درحالی­که خود را آزاد و رها یافته و برای خود از مناهج و مقررات و نظام‌ها و قوانین وضعی آنچه را که می‌خواهند، اختیار می‌کنند!! درحالی­که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ﴾ [البقرة: 208] «اي کساني­که ايمان آورده‌ايد! به طور کامل در اسلام داخل شويد». و نیز گروه سومی را مشاهده می‌کنیم که کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کنند درحالی­که زندگی­شان به دو شاخه تقسیم شده است: شاخه‌ای که به امور عبادی تعلق دارد و شاخه‌ای که به معاملات و امور و شوون زندگی تعلق دارد، که در اینجا هم مکانی برای مقتضیات توحید یافت نمی‌شود، بلکه برخی از آن‌ها با سردرگمی و شگفتی و از روی ناپسند شمردن می‌پرسند و می‎گویند: چه رابطه‌ای میان دین و سیاست می‌باشد؟ در دین سیاست نیست و در سیاست دین نیست! و توحید در اقتصاد نقشی ندارد؟ و چه رابطه‌ای بین توحید یا تعلیم یا تبلیغات یا رفتار می‌باشد؟ و اسلام بسیار والاتر و بزرگ‌تر و گرامی‌تر از آن است که آن­را از مساجد خارج کنیم و آن­را در امور دنیا وارد کنیم؟

و نیز گروه چهارمی را مشاهده می‌کنیم که کلمه‌ی توحید را بر زبان جاری می‌کنند، درحالی­که نماز را ترک کرده و زکات را ضایع گردانیده و در خوردن حرام و اموال مردم از طریق باطل و خوردن ربا تفریح می‌کنند و شراب نوشیده و به زنا مشغولند، بلکه از آن‌ها کسانی هستند که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند و با این حال، معتقدند مادامیکه کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کند، کامل الایمان می‌باشند!!

براستی در این تصور، تناقضی ترسناک و شکافی تیره و واقعیتی حزن­آور می‌باشد که هر قلب خداترس را افسرده و محزون و پر از درد و حسرت می‎کند، که چنین حال بسیاری از مردم به سبب سوء فهم خطیری که از قضیه‌ی توحید دارند بدین صورت گشته است.

از خلال این واقع دردناک است که نیاز ضروری و حتمی حرکتِ با شتابی از سوی هر اهل فضل و خیر و علمی برای تعلیم عقیده‌ی صحیح و توحید خالص با مفهوم شامل آن برای مسلمانان، احساس‌ می­کنیم، چرا که فقط صدور احکام به سوی مردم، از واقع موجود چیزی را تغییر نمی‌دهد. به الله عزوجل سوگند که هویت و عزت و رهبری و سروری دوباره به این امت باز نمی‌گردد مگر زمانی­که عقیده‌ی آن صحیح گردد و عبادتش را خالص گرداند و از هر نیرو و قدرت و توانایی جز قدرت و توانایی الله عزوجل، برائت جوید و چهره‌اش را دوباره به سوی الله عزوجل برگردانده و بگوید: پروردگارا من از هر عبودیتی برای غیر تو بیزارم و از اتکای به هر کسی جز تو و از تسلیم در برابر جز تو و از توکل جز بر تو و از صبر جز به خاطر تو و از خضوع جز در طاعت تو و از ترس جز در برابر عظمت و جلال تو و از امید جز در مورد آنچه که در دو دست بخشنده‌ی توست، بیزارم.

پس برخیزید ای موحدان مخلص، برخیزید ای جوانان بیداری ارزشمند و گرانبها، ای کسانی­که الله عزوجل با توحید صحیح و عقیده‌ی صاف و زلال بر شما منت نهاده ... برخیزید تا همه را با قوت و صبر و تلاش برای تعلیم توحیدی که محمد ح با آن آمد و نیز برای بازگرداندن دوباره‌ی آن با تمام شمولیت و کمال و صفا و پاکی‌اش در واقعیت زندگی امت به تحرک درآوریم.

و این حرکت - بدون کمترین شک و تردیدی - گام صحیح ابتدایی در مسیر برانگیختن امت می‌باشد و آن در حقیقت آن روشی است که رسول الله ح با آن آغاز نمودند و بلکه هر پیامبری که الله عزوجل او را مبعوث کرده این­گونه آغاز کرده است؛ پس آن نقطه‌ی آغاز می‌باشد[[10]](#footnote-10) و خِشت اساسی می‌باشد و آن اولین گام در مسیر نصر و تمکین می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبياء: 25] «و هيچ پيامبري را پيش از تو نفرستاديم مگر اينکه به او وحي کرديم که هيچ معبود بر حقي جز من نيست. پس مرا بپرستيد.» و امکان ندارد که اتحاد کلمه میسر گردد درحالی­که کلمه‌ی عقیده پاره پاره باشد.

بنابراین صفوف متحد نمی‌گردد مگر زمانی­که قلوب با کلمه‌ی توحید روبرو شود چرا که اسلام عقیده است که شریعت از آن گرفته می‌شود و این شریعت تمام جوانب و امور زندگی را تنظیم می‌کند و الله عزوجل از هیچ قومی شریعت و عملکردشان را قبول نمی‌کند مگر زمانی­که عقیده­شان صحیح باشد. و ما یقین داریم - اگر چه زمان طولانی گشته و مشکلات و سختی‌ها به وجود آمده است - مکانت و جایگاه امت باز نمی‌گردد مگر بر دستان سپاهی که توحید خالص را محقق گردانند؛ به اذن الله عزوجل.

بنابراین امت هرگز نصرت و یاری نمی‌گردد مگر با گام‌هایی واضح و نشانه‌هایی روشن و نورانی که اولِ آن تصحیح عقیده و پس از آن تصحیح عبادت و سپس تحکیم و حاکم قرار دادن شریعت و سپس تصحیح اخلاق فاسد و منحرف شده و پس از آن آماده­سازی سپاهی قرآنی و یادآور سپاه صحابه می‌باشد که دنیا را با دین بر پا دارند و پس از این است که اوضاع کاملاً متفاوتی نسبت به موقعیتی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، مشاهده خواهیم نمود.

بر مبنای احساس مسئولیت و نه احساس اهلیت این تلاش ناچیز را متحمل شدم تا به شرف و بزرگی دعوتگرانی بپیوندم که از زمان نوح - که به رسول الله ح و او و جمیع برادران­شان بهترین درودها و پاک‌ترین سلام‌ها باد - به سوی توحید دعوت داده­اند و چنین به کاروان طولانی موحدانی ملحق شوم که در این راستا شتاب ورزیدند و زمان را شکاف دادند.

این دروس را در پنج فصل و مباحثی چند با اسلوبی آسان و عباراتی واضح تقسیم نمودم که به طور خلاصه عبارتند از:

فصل اول: که تحت عنوان «لا إله إلا الله» می‌باشد و شامل مباحث ذیل:

مبحث اول: «لا إله إلا الله» ... نفی و اثبات

مبحث دوم: «لا إله إلا الله» ... ولاء و براء

مبحث سوم: «لا إله إلا الله» ... تحکیم شریعت

اما فصل دوم که عنوان آن: شروط لا إله إلا الله می‌باشد و مشتمل مباحث ذیل:

مقدمه: اصل این شروط

مبحث اول: شرط علم

مبحث دوم: شرط یقین

مبحث سوم: شرط قبول

مبحث چهارم: شرط انقیاد

مبحث پنجم: شرط صدق

مبحث ششم: شرط اخلاص

مبحث هفتم: شرط محبت

و از آنجا که کلمه‌ی توحید نشان و علامتی برای هر دو شهادت با هم می‌باشد یعنی شهادت لا إله إلا الله و شهادت محمد رسول الله بگونه‌ای که هیچ­یک از دیگری قابل تفکیک نیست، بر من واجب بود که پس از سخن گفتن از شهادت اول در دو فصل گذشته از شهادت دوم نیز سخن بگویم تا بیان کنم که آن نیز مجرد کلمه‌ای که بر زبان گفته می‌شود نیست، یا اینکه تنها کلمه‌ای نیست که به منظور آن تنها قصائد و اشعار و سروده‌هایی بافته شود و کار با این نغمه­سرایی‌ها تمام شود، بلکه با شهادت اول (أشهد أن لا إله إلا الله) معبود شناخته می‌شود و با شهادت دوم (أشهد أن محمد رسول الله) طریقه‌ی عبادتِ معبود و روش رسیدن به معبود دانسته می‌شود؟

بر این اساس فصل سوم مشتمل بر موضوعات ذیل می‌باشد:

مبحث اول: ایمان به رسول الله ح

مبحث دوم: تصدیق رسول الله ح در هر آنچه خبر می‌دهد.

مبحث سوم: اطاعت از رسول الله ح در هر آنچه بدان امر می‌کند.

مبحث چهارم: دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و باز می‎دارد.

مبحث پنجم: محبت رسول الله ح بدون غلو و زیاده‌روی.

سپس در فصل چهارم از شرک که نقض کننده‌ی توحید است، سخن گفته­ام و فصل آخر را با بشارت به پایان رساندم، بشارت برای هر کسی که این توحید شامل و خالص را که متضمن نفی و اثبات هر دو با هم می‌باشد، محقق گرداند. و عنوان آن «فضل محقق کردن توحید» می‌باشد.

برادر و دوست خواننده‌ام، اگر با صواب مواجه شدی پس حمد و منت برای الله عزوجل می‌باشد چرا که او صاحب فضل و عهده­دار بخشش است و اگر بر حرف یا معنایی اطلاع یافتی و دانستی که تغییر آن واجب است، از الله عزوجل می‌خواهم که تو را در اصلاح آن و ادای حق نصیحت در مورد آن موفق بگرداند، چرا که دین نصیحت و خیرخواهی است و انسان ذاتا ضعیف و ناتوان است و از خطا و اشتباه سالم و مبرا نمی‌باشد مگر اینکه الله عزوجل او را با توفیق و تایید خویش از خطا محفوظ بدارد.

برادر گرامی، اگر نظرت در مورد این تلاش متواضعانه مساعد نیست، امیدوارم که حداقل عیب و کجی آن­را تذکر دهی و این ان­شاء­الله­تعالی ظن و گمان من نسبت به توست.

و از الله عزوجل می‌خواهم که صواب و درستی را بر ما روزی گردانده و ما را از لغزشها دور نموده و قلوب­مان را صالح و اعمال­مان را قبول بگرداند و آن‌ها را خالص برای وجه کریمش قرار دهد و چشمان­مان را با نصرت اسلام و عزت مسلمین روشن بگرداند. و همه‌ی ما را با عمل به این دین گرامی بدارد و خاتمه‌ی موحدین را بر ما روزی گرداند. و همه‌ی ما را در زمره جماعت و گروه سید المرسلین حشر بفرماید. براستی که او عهده­دار آن و قادر و توانای بر آن می‌باشد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین.

نیازمند به عفو و بخشش الرحیم الرحمن

**ابواحمد/محمد بن حسان**

مصر- منصوره

ربیع الاول 1414 هـ

فصل اول:  
«لا إله إلا الله»

**شامل مباحث ذیل:**

**مبحث اول: لا إله إلا الله .... نفــی و اثبـــات**

**مبحث دوم: لا إله إلا الله .... ولاء و بـــــراء**

**مبحث سوم: لا إله إلا الله .... تحکیـم شریعـت**

مبحث اول:  
لا إله إلا الله .... نفی و اثبات

کلمه‌ی توحید و اخلاص، اصل دین و اساس آن بوده و آن ستونی است که حامل فرض و سنت می‌باشد و «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»[[11]](#footnote-11). «و هر کس آخرین کلامش لا إله إلا الله ‌باشد، وارد بهشت می‌شود».

و معنای لا إله إلا الله عبارت است از اینکه: هیچ معبود به حقی جز الله نیست؛ که مشتمل بر کفر به طاغوت و ایمان به الله عزوجل ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ﴾[[12]](#footnote-12) [البقرة: 256] می‌باشد. پس اگر الوهیت را از غیرالله نفی کنی و آن­را تنها برای الله عزوجل اثبات کنی، تو از کسانی خواهی بود که به طاغوت کفر ورزیده و به الله متعال ایمان آورده است. بر این اساس است که ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: «نفی محض توحید نمی‌باشد و همچنین اثبات محض بدون نفی، توحید نیست. بدین ترتیب توحیدی نیست مگر اینکه متضمن نفی و اثبات باشد و این نیز حقیقت توحید می‌باشد».

از این­رو بایستی به شرح نفی و اثباتی که این کلمه مقتضی آن است، بپردازیم:

کلمه‌ی طیبه، آلهه و انداد و طواغیت و ارباب را نفی می‌کند. و توحید خالص با اقسام سه­گانه‌ی آن­را تنها برای الله عزوجل که یکتاست و شریکی برای او نیست، ثابت می‌کند[[13]](#footnote-13).

**اما تفصیل و بیان آن:**

1. آلهه: آلهه جمع اله می‌باشد و هر آنچه به عنوان معبودی به جای الله عزوجل اتخاذ گردد، آن چیز در نزد کسی که آن­را به عنوان معبود گرفته و آن­را عبادت می‌کند، اله محسوب می‌گردد.

و «الإله» با علامت تعریف (الف و لام) همان الله می‌باشد که همزه‌ی آن حذف شده و حرف لام در لام ادغام گردیده و تبدیل به یک لام مشدد شده است، همانطور که کسائی و فراء و دیگر اهل لغت می‌گویند و امام ابن قیم می‌گوید: «صحیح آن است که لفظ جلاله‌ی الله مشتق بوده و اصل آن «الإله» می‌باشد[[14]](#footnote-14).

بنابراین «الإله» همان معبودی می‌باشد که مستحق عبادت است، چرا که الهی نمی‌باشد مگر اینکه عبادت شود و خالق و رازق و مدبرِ کسی که او را عبادت می‌کند، باشد و بر کسی که او را عبادت می‌کند قادر و توانا باشد، پس کسی که اینچنین نباشد قطعا اله نیست، گر چه ظالمانه پرستیده شود، بلکه او مخلوق و عبادتگزار می‌باشد.

«التَأَلُّه» به معنای تنسک و تعبد و «التَأْلِیْه» به معنای تعبید می‌باشد.[[15]](#footnote-15)

پس از این معنای مختصر برای ما تعریفات ذیل واضح می‌گردد تا اینکه پس از آن ان­شاء­الله به مراد و مقصود برسیم. امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: «الإله» همان معبود محبوبی است که قلب­ها با محبت او را عبادت می‌کنند و برای او خضوع و خشوع کرده و از او می‌ترسند و بدو امید دارند و در سختی‎ها به سوی او باز می‌گردند و او را در شرایط سخت و طاقت فرسا به فریاد می‌خوانند و در مصالح خویشتن بر او توکل کرده و بدو پناه می‌برند و با ذکر آن آرامش می‌یابند و با حب آن آرام می‌گیرند. و این‌ها جز برای الله عزوجل نمی‌باشد و بر این اساس است که «لا إله إلا الله» صادق‌ترین و درست‎ترین کلام­هاست و اهل آن، اهل الله و حزب آن، حزب او می‌باشند و منکران آن دشمنان الله و از جمله مغضوبین و مورد خشم او می‌باشند. لذا این مساله، هسته‌ای مرکزی است که دینی که محور و مدارش بر آن است، پیرامون آن می‌چرخد؛ بگونه‌ای که اگر آن صحیح باشد، با آن هر مساله و حال و ذوقی صحیح می‌باشد و اگر بنده آن­را تصحیح نکند، فساد در علوم و اعمال و احوالش، ملازم وی می‌باشد[[16]](#footnote-16).

حافظ ابن رجب رحمه­الله می‌گوید: «الإله» اله کسي است که از روي تکريم، محبت، ترس، اميد و توکل اطاعت مي‌شود و از او خواسته شده و به درگاه او دعا می‌شود، نه اينکه در برابر او عصيان و نافرماني صورت گيرد[[17]](#footnote-17). و تمامی این حالات و اعمال شایسته کسی جز الله عزوجل نیست.

بنابراین، کسی که مخلوق را در چیزی از این امور که ویژگی­های الوهیت می‎باشد، شریک الله عزوجل گرداند، در واقع به میزان شراکتی که قائل شده، به اخلاص در «لا إله إلا الله» که به زبان آورده، خدشه وارد کرده و به همان اندازه به عبودیت مخلوق تن داده و در آن چیز عبودیت مخلوق را پذیرفته است[[18]](#footnote-18). امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید[[19]](#footnote-19): «الإله» کسی است که قلب­ها با محبت و انابت و تکریم و اجلال و تعظیم و خشوع و خضوع و ترس و امید و توکل او را عبادت می‌کنند.» و در جای دیگر می‌گوید[[20]](#footnote-20): «اسم الله بر این دلالت دارد که خداوند متعال مالوه و معبود است که همه‌ی مخلوقات با محبت و تعظیم و خضوع و پناه بردن به او در نیازها و بلا و مصیبت‌ها، او را عبادت می‌کنند. آن اسمی است که مسمای آن به طور مطلق تمام کمالات را در خود دارد و مسمای آن شایسته هر مدح و ستایش، هر مجد و ثنا بوده و تمام جلال و کمال از آن اوست و هر عزت و جمالی، هر خیر و احسان، هر نوع بخشش و فضل و نیکی از آن او و از سوی اوست. چرا که بر هر اندکی این اسم برده شود فراوان می‌گردد و هر ترس را می‌زداید و هر گرفتاری با آن به گشایشش منجر می‌شود؛ رهگشای هر هم و غمی است و هر تنگنایی به وسیله‌ی آن وسعت می‌یابد و هر ضعفی که خود را بدان آویخته، قوت گرفته و هر خواری به وسیله آن عزت یافته است و هر نیازمندی را بی‌نیاز ساخته و هر سرگشته‎ای را پناه داده و هر شکست خورده‌ای را تایید و نصرت کرده و ضرر هر درمانده‌ای را برطرف کرده است و هیچ آواره‌ای نبوده مگر آنکه پناهش داده است. پس آن اسمی است که گرفتاری‌ها به وسیله‌ی آن از بین می‌روند و برکات به وسیله‌ی آن نازل می‌شوند و دعاها با آن اجابت می‌یابد و لغزش‌ها راستی می‌یابند. گناهان کوچک دفع می‌شوند و نیکی‌ها به وسیله‌ی آن جلب می‌گردند. آن اسمی است که زمین و آسمان‌ها به وسیله‌ی آن پابرجا هستند. کتاب‌ها به وسیله‌ی آن نازل گشته و انبیاء فرستاده شده‌اند. بدان وسیله قوانین الهی تشریع شده و حدود برپا گشته‌اند. به سبب آن جهاد تشریع شده و انسان‌ها به دو دسته‌ی سعادتمند و شقاوتمند تقسیم گردیده‌اند. روز حقیقی بزرگ و روز واقعه (روز قیامت) به وسیله‌ی آن تحقق می‌یابد. ترازوهای عدالت به وسیله‌ی آن وضع می‌شوند. پل صراط نصب می‌گردد و منظر بهشت و جهنم برپا می‌شود. به وسیله‌ی آن پروردگار عالمیان پرستش و ستایش می‌شود و به حقانیت آن فرستادگان مبعوث شده‌اند. سوال در قبر و روز رستاخیر پیرامون آن است، دشمن به خاطر آن است و محاکمه نیز به سوی آن است. دوستی و دشمنی به سبب آن است و به وسیله‌ی آن هر کس که حقش را شناخت و آن­را برپا داشت سعادتمندی یافت و هرکس جهل ورزید و حق آن­را ترک گفت: شقاوتمند گردید»[[21]](#footnote-21).

بنابراین، اصل الوهیت عبادت می‌باشد و تأله همان تعبد می‌باشد. و بدین ترتیب معنای کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله آن است که هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست.

پس کلمه‌ی توحید نفی الوهیت از هر چیزی جز الله عزوجل می‌باشد. بنابراین جایز نیست که هیچ عبادتی با همه‌ی صورت‌های ظاهری و باطنی آن برای کسی جز الله عزوجل انجام شود. و البته جایز نیست که به سوی هیچ الهی از آلهه‌های دروغین و ادعا شده و باطل توجه شود.

بنابراین کسی که چیزی از عبادات مختلف را برای غیرالله انجام دهد، در حقیقت در شرک افتاده است. پس عبادت امری در حاشیه‌ی زندگی نبوده و بلکه بانگ ابتدایی در هر رسالتی می‌باشد: ﴿أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: 36] «كه الله را بپرستيد و از طاغوت دوري كنيد». و در صحیحین از انس بن مالک س از رسول الله ح روایت است که فرمودند: «يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِأَهْوَنِ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ كَانَتْ لَكَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، أَكُنْتَ مُفْتَدِيًا بِهَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقُولُ: قَدْ أَرَدْتُ مِنْكَ أَهْوَنَ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ: أَنْ لَا تُشْرِكَ وَلَا أُدْخِلَكَ النَّارَ فَأَبَيْتَ إِلَّا الشِّرْكَ»[[22]](#footnote-22). «الله عزوجل از میان دوزخیان به آنکه کمترین عذاب را دارد می‌فرماید: اگر برای تو دنیا و آنچه که در آن است می‌بود آیا برای نجات خود آن‌ها را فدیه می‌دادی؟ پس می‌گوید: بله، پس الله عزوجل می‌‌فرماید: براستی زمانی­که در صلب آدم بودی از تو کمتر از این را می‌خواستم و آن اینکه شرک نورزی و من تو را وارد آتش نکنم، اما تو ابا کرده و شرک ورزیدی».

این مشرک با مقصود الله متعال از خلق وی، مخالفت کرده است، چرا که الله عزوجل مخلوقات را خلق نکرده و کتب را نازل نکرده و رسولان را نفرستاده و بهشت و جهنم را نیافریده مگر به خاطر این اصل بزرگ تا او را عبادت کرده و چیزی را با او شریک قرار ندهند، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: 56] «و من جن و انسان را نيافريدم مگر براي اينکه مرا عبادت کنند». علی ابن ابی­طالب س در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی جن‌ها و انسان‌ها را خلق نکردم مگر بدین سبب که آن‌ها را امر کنم که مرا عبادت کنند و آن‌ها را به سوی عبادتم بخوانم»[[23]](#footnote-23). و این مطلب را این آیه قرآن نیز تایید می‌کند که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 31] «بديشان جز اين دستور داده نشده است كه: تنها خداي يگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبود بر حقی نيست و او پاك و منزّه از شرك ورزي و چيزهائي است كه ايشان آن‌ها را شریک قرار مي‌دهند». و آیاتی که بر این موضوع دلالت دارند، بسیار می‌باشند و همه‌ی آن‌ها بر این تاکید دارند که الله عزوجل مخلوقات را خلق نکرده است مگر برای عبادتش به یگانگی و بدون اینکه شریک برای او قائل شوند. در آینده به طور مفصل در بحث توحید الوهیت به این مساله می‌پردازیم.

**اما معنای عبادت:** عبادت اسم جامعی است که در برگیرنده‌ی تمامی اقوال و اعمال ظاهری و باطنی می‌باشد که الله عزوجل آن‌ها را دوست داشته و بدان راضی می‌باشند. بنا بر این تعریف، عبادت شامل نماز، زکات، روزه، حج، راستگویی، ادای امانت، نیکی به پدر و مادر، صله‌ی رحم، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کفار و منافقین، نیکی به همسایه و یتیم و مسکین و ابن سبیل و برده و حیوانات و دعا و ذکر و قرائت و امثال این‌ عبادات ظاهری و همچنین محبت الله عزوجل و رسولش و خشیت الله متعال و انابت، اخلاص داشتن در دین برای او و صبر در برابر حکمت و شکر نعمتش و راضی بودن به قضایش و توکل بر او و امید به رحمتش و ترس از عذابش و دیگر عبادات باطنی همچون این‌ها برای الله عزوجل می‌باشد[[24]](#footnote-24). و لُب عبادت کمال حب به همراه کمال تواضع و فروتنی در برابر الله عزوجل می‌باشد[[25]](#footnote-25). بدین ترتیب تمامی دین با انجام آنچه الله عزوجل بدان امر نموده و ترک آنچه از آن نهی کرده، عبادت می‌باشد. امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید:[[26]](#footnote-26)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والأمر و النهي الذی هو دینه |  | و جــزاؤه یـــوم المعاد الثاني |

«و امر و نهی دین اوست و پاداش او در روز قیامت می‌باشد.»

بنابراین، مقصود از عبادتی که مخلوقات به منظور آن خلق شده‌اند، عبادتی خالصانه و بدور از آغشته شدن آن با هرگونه شرک ورزیدنی با عبادت نمودن چیزی غیر از الله عزوجل هر چه باشد و یا هر کس که باشد، می­باشد. اعمال صرفاً صحیح نمی‌باشد مگر با برائت و بیزاری از عبادتِ هر آنچه به جای الله عزوجل عبادت می‌شود همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النساء: 36] «(تنها) الله را عبادت كنيد و (بس. و هيچ كس و) هيچ چيزي را شريك او مكنيد». در این آیه الله عزوجل امر به عبادتی را که آن­را فرض قرار داده مقرون به نهی از شرکی که آن­را حرام نموده و آن شرک در عبادت می‌باشد، ذکر کرده است. لذا آیه‌ی کریمه بر آن دلالت دارد که اجتناب و پرهیز از شرک، در صحت عبادت شرط می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَشۡرَكُواْ لَحَبِطَ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٨٨﴾ [الأنعام: 88] «اگر شرك مي‌ورزيدند، هر آنچه مي‌كردند هدر مي‌رفت (و اعمال خيرشان ضائع مي‌شد و خرمن طاعت­شان به آتش شرك مي‎سوخت)».

بنابراین، پس «الإله» همان معبود و «التَأَلُّه» همان پارسایی و پرهیزگاری و الوهیت اصل آن عبادت و لا إله إلا الله معنایش هیچ معبود به حقی جز الله نیست، می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٦٢﴾ [الحج: 62] «اين بدان علت است که خداوند حق مي‌باشد و آنچه غير از او مشرکان به فرياد مي‌خوانند باطل و خداوند برتر و بزرگ است».

1. **انداد**: «ند» عبارت است از مثل و مانند و همسان و نظیر و شبیه.

ابن قیم رحمه­الله می‌گوید[[27]](#footnote-27): «الند» به معنای شبیه است، گفته می‌شود: «فلان ند فلان و نَدیده»، فلانی ند فلانی است یعنی شبیه و مانند اوست.

لذا قرار دادن ند و همانند برای الله عزوجل به معنای انجام دادن عبادت یا بخشی از آن برای غیرالله می‌باشد درحالی­که کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله نفی همانند گرفتن برای الله عزوجل و خالص گردانیدن عبادت تنها برای الله عزوجل می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [البقرة: 22] «پس براي الله عزوجل همتاياني قرار ندهيد در­حالي­که شما مي‌دانيد». امام ابن‎کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید[[28]](#footnote-28): «از ابن عباس روایت است که معنی آیه را چنین تفسیر می‌کند: یعنی همانند‌ها و همتایانی را که نه نفع می‌رساند و نه ضرر، در عبادت با الله عزوجل شریک قرار ندهید. درحالی­که می‌دانید پروردگاری که شما را روزی می‌دهد، غیر او نیست و توحیدی که رسول الله ح شما را به سوی آن می‌خواند حق بوده و در آن شکی نیست»[[29]](#footnote-29).

و از ابن عباس ب در تفسیر این کلام الله عزوجل ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا﴾ روایت است که فرمود: «الأنداد: عبارت است از شرکی که از راه رفتن مورچه بر سنگی صاف و سیاه در شب تاریک مخفی‌تر است. و مثال آن این است که بگوید: فلانی، به الله و زندگی تو یا زندگی من سوگند. یا اینکه بگوید: اگر این سگ نبود، دیشب دزدان به خانه‌ی ما می‌آمدند. و اگر مرغابی در منزل نبود دزدان می‌آمدند. و مانند سخن شخصی به دوستش که می‌گوید: آنچه الله عزوجل و تو بخواهی. و اینکه شخصی بگوید: اگر الله و فلانی نبود.

همراه الله عزوجل، فلان و فلان را قرار مده، چرا که تمامی این‌ها شرک به اوست[[30]](#footnote-30) و این‌ها همه از انواع شرک اصغر می‌باشند، چرا که همانند و همتا گرفتن برای الله عزوجل بر دو قسم می‌باشد[[31]](#footnote-31):

الف) اینکه کسی آن همانند و شبیه و نظیر را در انواع عبادات یا برخی از آن‌ها شریک الله عزوجل قرار دهد، که چنان­که پیشتر گذشت این نوع، شرک اکبر می‌باشد (که صاحبش را از دین خارج می‌کند).

ب) و نوعی که شرک اصغر می‌باشد، همچون اینکه شخصی بگوید: آنچه که الله و تو بخواهی؛ اگر الله نبود و تو نیز نبودی و همچون ریای اندک. چرا که از رسول الله ح ثابت است زمانی­که شخصی به ایشان گفت: آنچه که الله عزوجل و تو بخواهی، فرمودند: «أَجَعَلتَنِي للهِ نِدًّا؟ بل قُل: ما شاء اللهُ وَحدَهُ». «آیا مرا همتایی برای الله عزوجل قرار می‌دهی؟ بلکه بگو: آنچه که تنها الله عزوجل بخواهد»[[32]](#footnote-32).

اما شرک اکبر یعنی همانند و شبیه و همتا گرفتن برای الله عزوجل در عبادت، که در این مورد حدیث عبدالله بن مسعود س می‌باشد که روایت می‎کند رسول الله ح فرمودند: «من مات و هو یدعو من دون الله نداً دخل النار». «هر کس بمیرد درحالی­که غیر از الله عزوجل، خداگونه‌هایی را خوانده باشد، وارد آتش می‌شود»[[33]](#footnote-33).

امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید[[34]](#footnote-34):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و الـشرك فاحذره: فشـرك ظاهر |  | ذا قسم لیس بقابل الغفران |
| و هــو اتخاذ الند للرحمــن أیا |  | كـان من حجر و من إنسان |
| یدعـوه أو یـرجـوه ثـم یخـافه |  | ویـحبـه كمـحبة الدیـان |

«و از شرک پرهیز کن چرا که شرک آشکار بوده و تقسیماتی دارد و قابل بخشش نیست و عبارت است از همتا و همانند گرفتن برای پروردگار رحمن، هر چه که باشد، سنگی و یا انسانی که او را بخواند یا به وی امید داشته و سپس از او بترسد و بدو همچون محبتی که با الله عزوجل دارد محبت داشته باشد.»

مشرکان روزگار رسول الله ح در عبادت بت‌ها تنها به همتا و همانند گرفتن برای الله عزوجل تا این حد بسنده نکردند، - بنگر چگونه بوده است - بلکه صورت‌های دیگری از انواع شرک را مرتکب می‌شدند، همچون طلب یاری از غیرالله و ترس از غیرالله و امید به غیر او؛ و بدین ترتیب همتاها و همانندها به شکل‌ها و صورت‌های متفاوتی علاوه بر صورتی که عموماً مشرکان بدان مشغول بودند، بوده است. آری چه بسیار از مردمان‌اند - مگر کسانی که پروردگارت بر آن‌ها رحم کند - که همتاها و همانندهایی برای الله عزوجل اتخاذ کرده یا اینکه به جای الله عزوجل خداگونه‌هایی را برگزیده‌اند که آن‌ها را همچون الله عزوجل یا بیشتر از او دوست دارند و این محبت بر دیوارهای قلوب­شان نقش بسته است و در پیشگاه آن کمال خضوع و خشوع و فروتنی و انقیاد و التزام و تسلیم و فرمانبرداری و محبت و جلب رضایت تقدیم می‌کند، درحالی­که این اعمال را برای کسی که مستحق کمال خضوع و خشوع و کمال حب است یعنی الله عزوجل که یکتا و شریکی ندارد، تقدیم نمی‌کنند. و در حقیقت الله عزوجل از این صنف خبیث در کلامش یاد کرده و می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ﴾ [البقرة: 165] «و دسته‌اي از مردم هستند که همتاياني براي الله مي‌گيرند و آن‌ها را مانند الله دوست مي‌دارند». یعنی، کسانی که ایمان آورده‌اند، محبت­شان نسبت به الله عزوجل بسیار بیشتر از محبت صاحبان همتاها و خداگونه‌ها نسبت به همتاها و خداگونه‌هایی که برگزیده‌اند می‌باشد، چرا که روشنایی چشم مومن و آرامش و خوشی آن در محبت الله و رسولش ح بیشتر از هر آنچه که غیر آن‌هاست، می‌باشد. بلکه اگر در بین کفر و افتادن در آتش، مختار شود، حتما افتادن در آتش را اختیار کرده و به الله عزیز و غفار، کفر نمی‌ورزد.

این محبتی است که نظیری برای آن وجود ندارد. چرا که مقتضای آن، مقدم داشتن محبوب بر نفس و مال و فرزند می‌باشد. در صحیحین از انس بن مالک س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: مَنْ كَانَ اللهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللهُ مِنْهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ»[[35]](#footnote-35). «سه خصلت است که هرکس این سه خصلت را دارا باشد، به سبب آن‌ها حلاوت و شیرینی ایمان را می‌چشد. کسی­که الله و رسولش نزد وی محبوب‌تر از هر چه غیر از آن‌ها باشد. و اینکه شخصی را جز به خاطر الله عزوجل دوست نداشته باشد (و محبتش با وی فقط به خاطر الله عزوجل باشد) و اینکه پس از آنکه الله عزوجل او را از کفر نجات داده، برگشت به کفر چنان برایش ناگوار باشد که افتادن در آتش برایش ناگوار است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید[[36]](#footnote-36): «برای قلب­ شادی و سرور و لذتی کامل نمی‌باشد مگر در محبت الله و تقرب جستن به سوی او با آنچه که الله عزوجل دوست دارد. و محبت او ممکن نیست مگر با اعراض از هر محبوبی غیر او. و این حقیقت لا إله إلا الله می‎باشد و این ملت ابراهیم خلیل علیه­الصلاة­والسلام و سایر انبیاء و مرسلین که سلام و درود الله عزوجل بر همه‌ی آن‌ها باد، می‌باشد.»

بنابراین، کلمه‌ی توحید عبارت است از: نفی انداد و همانندها و خداگونه‌هایی که همراه الله یا به جای الله عزوجل عبادت می‌شود و یگانگی الله تبارک و تعالی با عبادت خالصانه با دو رکن کمال مطیع بودن همراه کمال محبت تنها برای الله عزوجل؛

1. **طواغیت:** «الطاغوت» مشتق از طغیان به معنای از حد گذشتن می‎باشد. عمر بن خطاب س می‌گوید: «الطاغوت: الشیطان»[[37]](#footnote-37) طاغوت شیطان است.

و مالک رحمه­الله می‌گوید: «الطاغوت: كل ما عبد من دون الله»[[38]](#footnote-38) «طاغوت عبارت است از هرآنچه که غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود.»

امام طبری در تفسیرش می‌گوید[[39]](#footnote-39): به نظر من دیدگاه درست و صحیح در مورد طاغوت آن است که طاغوت عبارت است از هر آنچه که بر الله عزوجل طغیان و سرکشی کند و بدین ترتیب به جای الله عزوجل عبادت می‌شود، چه این عبادت با اجبار و قدرت بر کسانی که او را عبادت می‌کنند، باشد و یا با اطاعت (اختیاری) کسانی که او را عبادت می‌کنند باشد. که این معبود می‌تواند انسان و یا شیطان و یا بارگاه و یا بتی و یا هر چیز دیگری باشد.

و امام ابن قیم رحمه­الله برای طاغوت حد و حدود جامعی را بیان کرده است، آنجا که می‌گوید[[40]](#footnote-40): «طاغوت عبارت است از هر بنده‌ای که از حد خود تجاوز کند، چه معبود باشد و یا از او پیروی شود و یا اینکه از او اطاعت شود؛ بنابراین طاغوت هر ملت، همان کسی است که به جای الله متعال و رسولش، حاکمیت و داوری امور خود را به نزد وی می‌برند یا اینکه به جای الله عزوجل او را می‌پرستند یا بی‌آنکه دلیلی از سوی خداوند متعال داشته باشند از آن تبعیت می‌کنند و یا در چیزی که نمی‌دانند که اطاعت از خداست یا غیر خدا از او اطاعت می‌کنند (جاهلانه از او اطاعت می‌کنند) پس اینان طاغوت‌های عالَم هستند که هرگاه در آن‌ها و به همراه آن‌ها در احوال مردم تامل کنی، درخواهی یافت که بیشتر آن‌ها از عبادت الله متعال روی­گردان و مشغول عبادت طاغوتیان هستند. از اطاعت فرستاده‌ی الله متعال سربرتافته و به اطاعت طاغوت و تبعیت از آن درآمده‎اند. و این‌ها بر روش نجات یافتگان رستگار این امت یعنی صحابه و پیروان آن‌ها، حرکت نکرده و در مسیر هدف و مقصد و نیت آن‌ها گام ننهادند. بلکه با آن‌ها در روش و هدف مخالفت کردند.

درحالی­که هیچ نبی یا رسولی نبوده است مگر اینکه قومش را به سوی ایمان به الله عزوجل و عبادت کردن الله عزوجل به یگانگی و کفر ورزیدن به طاغوت با همه‌ی انواع و صورت‌هایی که حد و حدودی برای آن‌ها نمی‌باشد، دعوت داده‌اند. و برای طاغوت در هر زمانی، لغتی و در هر عصری منهج و اسلوبی و در هر دوره‌ای زبان و بلکه هزاران هزار زبان می‌باشد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه­الله می‌گوید[[41]](#footnote-41): «الله عزوجل بر تو رحم کند، بدان، اولین امری که الله عزوجل بر فرزندان آدم فرض کرده، کفر به طاغوت و ایمان به الله عزوجل می‌باشد. و دلیل آن کلام الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: 36] «ما به ميان هر ملّتي پيامبري را فرستاده‌ايم (و محتواي دعوت همه پيامبران اين بوده است) كه الله عزوجل را بپرستيد و از طاغوت دوري كنيد».

اما صفت کفر به طاغوت آن است که معتقد به بطلان عبادت غیرالله باشی و آن­را ترک گفته و نسبت به آن بغض و عداوت و کینه و دشمنی داشته و به اهل آن کافر و با آن‌ها مبارزه کنی.

اما معنای ایمان به الله متعال آن است که معتقد باشی تنها الله عزوجل همان اله معبود می‌باشد و نه غیر او؛ و همه‌ی انواع عبادت را خالصانه برای او قرار دهی و تمامی عبادات را از هر معبودی غیر او نفی کنی و اهل اخلاص را دوست داشته و با آن‌ها دوستی کنی و با اهل شرک بغض و عداوت داشته و با آن‌ها دشمنی کنی. و این ملت ابراهیم عليه­الصلاة­والسلام است که هرکس از آن سر باز زده و روی­گردان شود، خود را خوار و کوچک می‌دارد. و این الگو و اسوه‌ای است که الله عزوجل از آن خبر داده است آنجا که می‌فرماید: ﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ﴾ [الممتحنة: 4] «(رفتار و كردار) ابراهيم و كساني كه بدو گرويده بودند، الگوي خوبي براي شما است، بدانگاه كه به قوم خود گفتند: ما از شما و از چيزهائي كه بغير از الله مي‎پرستيد، بيزار و گريزانيم و شما را قبول نداريم و در حق شما بي‌اعتنائيم و دشمنانگي و كينه­توزي هميشگي ميان ما و شما پديدار آمده است، تا زماني­كه به خداي يگانه ايمان آوريد». و طاغوت در مورد هر آنچه غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود، عام می‌باشد لذا هر آنچه غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود و راضی به این عبادت است، چه معبود یا کسی باشد که از وی پیروی شده و یا اطاعت شونده‌ای در مسیری غیر از اطاعت الله و رسولش باشد، طاغوت می‌باشد.

**طواغیت بسیارند اما رأس آن‌ها پنج گروه می‌باشند:**

1. **شیطان** که به سوی عبادت غیرالله دعوت می‌دهد و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٦٠﴾ [يس: 60] «اي فرزندان آدم، آيا با شما پيمان نبستم که شيطان را نپرستيد زيرا دشمن آشکار شماست».
2. حاکم مستبدی که احکام الله عزوجل را تغییر می‌دهد. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠﴾ [النساء: 60] «(اي پيامبر!) آيا تعجّب نمي‌كني از كساني­كه مي‌گويند كه آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پيش از تو نازل شده ايمان دارند (ولي با وجود تصديق كتاب‌هاي آسماني، به هنگام اختلاف) مي‌خواهند داوري را به پيش طاغوت ببرند (و حكم او را به جاي حكم الله عزوجل بپذيرند؟!). و حال آن كه بديشان فرمان داده شده است كه (به الله ايمان داشته و) به طاغوت ايمان نداشته باشند. و اهريمن مي‌خواهد كه ايشان را بسي گمراه (و از راه حق و حقيقت بدر) كند».
3. کسی که به غیر ما أنزل الله حکم می‌کند. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾[[42]](#footnote-42) [المائدة: 44] «و (بدانيد كه) هركس برابر آن چيزي حكم نكند كه خداوند نازل كرده است او و امثال او بي­گمان كافرند».
4. هرآنکه ادعای علم غیب می‌کند. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا ٢٧﴾ [الجن: 26-27] «داننده غيب الله است و هيچ كسي را بر غيب خود آگاه نمي‌سازد. مگر پيامبري كه از او خوشنود باشد. الله (براي حفظ آن مقدار غيبي كه او را از آن مطّلع مي‌كند، از ميان فرشتگان) محافظان و نگهباناني در پيش و پس او روان مي‌دارد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: 59] «گنجينه‌هاي غيب و كليد آن‌ها در دست الله است و كسي جز او از آن‌ها آگاه نيست. و خداوند از آنچه در خشكي و دريا است آگاه است. و هيچ برگي (از گياهي و درختي) فرو نمي‌افتد مگر اين كه از آن خبردار است. و هيچ دانه­اي در تاريكي‌هاي (درون) زمين و هيچ چيز تر و يا خشكي نيست كه فرو افتد، مگر اين كه (الله از آن آگاه و در علم الله پيدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است».
5. کسی که غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود در­حالی­که راضی به این عبادت می‌باشد. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقُلۡ مِنۡهُمۡ إِنِّيٓ إِلَٰهٞ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجۡزِيهِ جَهَنَّمَۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٩﴾ [الأنبیاء: 29] «هركس از ايشان (كه فرشتگان و مأموران اجرا فرمان خداوند هستند، به فرض) بگويد غير از الله من هم معبودي هستم، سزاي وي را دوزخ مي‌گردانيم. سزاي ظالمان (ديگري را هم كه با ادّعاء ربوبيّت و شرك به خويشتن ستم كنند) همين خواهيم داد».

بدان که انسان، به الله عزوجل مومن نمی‌شود مگر با کفر به طاغوت؛ و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٥٦﴾ [البقرة: 256] «در دين اجباري نيست، براستي که هدايت از گمراهي جدا شده است. پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به الله ايمان بياورد، براستي که به دستاويز محکمي چنگ زده است که گسستني نيست و خداوند شنواي داناست».

و «رشد» دین محمد ح و «غی» دین ابوجهل می‌باشد. و «عروة الوثقی» شهادت لاإله إلاالله که متضمن نفی و اثبات است، می‌باشد بگونه‌ای که تمامی انواع عبادات را برای غیرالله نفی و همه‌ی انواع عبادات را تنها برای الله عزوجل که یکتاست و شریکی ندارد، ثابت کند».

همچنین حافظ ابن کثیر رحمه­الله در تفسیر این آیه می‌گوید[[43]](#footnote-43): این کلام الله عزوجل ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ﴾ بدین معناست که هر کس از خداگونه‎ها و بت‌ها و آنچه که شیطان به سوی آن می‌خواند و نیز از عبادت هر آنچه که غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود، دست کشیده و توحید را پذیرفته و الله عزوجل را به یگانگی عبادت کند و شهادت دهد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، ﴿فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ «به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده است». یعنی: در امرش ثابت گشته و بر راه راست و حقیقت و صراط مستقیم استوار شده است. بنابراین، کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله عبارت است از نفی همه‌ی طواغیت و کفر ورزیدن به همه‌ی آن‌ها با انواع اشکال و صورت‎های آن و برائت و بیزاری جستن از همه‌ی آن‌ها و ایمان آوردن به یکتایی الله عزوجل و بازگرداندن کامل عبادت برای او بدون قائل شدن هیچگونه شریکی.

لذا هرکس چیزی غیر از الله عزوجل را عبادت کند، براستی که طاغوت را عبادت کرده است. پس اگر معبودش فردی صالح باشد، در واقع عبادت آن عبادت کننده، برای شیطان می‌باشد که او را به سوی عبادت آن فرد صالح دعوت داده و این عمل را برای وی مزین ساخته است، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ يَقُولُ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٤٠ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِمۖ بَلۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٱلۡجِنَّۖ أَكۡثَرُهُم بِهِم مُّؤۡمِنُونَ ٤١﴾ [سبأ: 40-41] «(يادآور شو) روزي را كه خداوند جملگي آنان را گرد مي‌آورد و سپس به فرشتگان (رو در روي فرشته­پرستان) مي‌گويد: آيا اينان شما را (به جاي من) پرستش مي‎كرده‌اند؟! مي‌گويند: تو منزّهي (از اين نسبت‌هاي ناروائي كه به ساحت مقدّست داده‌اند، ما به هيچ وجه با اين گروه ارتباط نداشته‌ايم) و تنها تو يار و ياور ما بوده­اي نه آنان. بلكه ايشان جنّيان را مي‌پرستيده‌اند و اكثر آنان بديشان ايمان داشته‌اند». و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡۚ فَزَيَّلۡنَا بَيۡنَهُمۡۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمۡ إِيَّانَا تَعۡبُدُونَ ٢٨ فَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ إِن كُنَّا عَنۡ عِبَادَتِكُمۡ لَغَٰفِلِينَ ٢٩﴾ [یونس: 28-29] «روزي(براي رسيدگي به حساب و كتاب مردم) جملگي (كافران و مؤمنان) را گرد مي‌‎آوريم و سپس به كافران مي‌گوئيم: شما و معبودهاي­تان در جاي خود بايستيد. بعد آن‌ها را از هم جدا مي‌سازيم (و ايشان را مقابل معبودهاي­شان نگاه مي‌‎داريم و در ميان طرفين به داوري مي‌پردازيم) و معبودهاي­شان مي‌گويند: شما ما را نپرستيده‌ايد (بلكه به وسوسه شیطان و به سخن دل گوش فرا داده‌ايد و مجسّمه ما را به خاطر منافع خود پرستش نموده‌ايد. معبود حق ذات پاك پروردگار است و بس). همين بس كه الله ميان ما و شما گواه است كه ما بدون شكّ از عبادت شما بي‌خبر بوده‌ايم».

و اگر آن معبود از کسانی باشد که به سوی عبادت کردن خویش فرا می‎خواند، همچون طواغیت، یا اینکه آن معبود درخت یا سنگ یا قبری باشد همچون لات و عزی و منات و دیگر بت‌هایی که مشرکان از صالحان و نیکان و فرشتگان می‌سازند و آن‌ها را عبادت می‌کنند، همگی این‌ها از جمله طواغیتی می‌باشند که الله عزوجل بندگانش را امر کرده که به عبادت آن‌ها کفر بورزند و از آن‌ها و از عبادت هر آنچه غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود، هرکس که باشد، برائت و بیزاری جویند، همانطور که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف: 26-27] «(اي پيامبر!) براي تكذيب كنندگان معاصر بيان كن گوشه­اي از داستان ابراهيم را. وقتي ابراهيم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهائي كه مي‌پرستيد بيزارم. بجز آن معبودي كه مرا آفريده است». در این آیه ابراهیم علیه­الصلاة­والسلام از میان همه‌ی معبودان جز کسی که او را خلق کرده، استثنا نکرد و این معنای لا إله إلا الله می‎باشد[[44]](#footnote-44).

1. الأرباب: «ربُّ و ربُّ كل شيء» به معنای مالک و صاحب آن چیز می‎باشد. و «الرب» با الف و لام تعریف اسمی از اسماء الله عزوجل می‌باشد. و همانطور که علامه ابن قیم رحمه­الله می‌گوید[[45]](#footnote-45): «اسم «الرب» برای الله عزوجل در برگیرنده همه‌ی مخلوقات می‌باشد، چرا که او پروردگار هر چیزی و خالق آن است و بر آن قادر است، هیچ چیزی از ربوبیت او خارج نمی‌شود و هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، بنده‌ی او و در قبضه‌ی او و تحت فرمانروایی اوست».

و واسطی می‌گوید: «الرب» همان ذاتی است که در ابتدا خالق و سپس به ذریعه غذا پرورش دهنده و در انتها نیز مغفرت کننده می‌باشد»[[46]](#footnote-46).

لیکن افرادی از بشر هستند که ارباب‌ها و خداگونه‌هایی به غیر از الله عزوجل اتخاذ می‌کنند. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31] «يهوديان و نصاری علاوه از الله، علماء ديني و پارسايان خود را هم به خدائي پذيرفته‌اند». علامه رازی رحمه­الله می‌گوید[[47]](#footnote-47): «اکثر مفسرین گفتند: مقصود از ارباب این نیست که آن‌ها معتقد بودند که احبار و رهبان پروردگار جهان هستند، بلکه مقصود آن است که مردم از آن‌ها در آنچه بدان امر کرده و از آن نهی می‌کردند، اطاعت می‌کردند. احبار علما و رهبان عبادتگزاران می‌باشند»[[48]](#footnote-48).

این آیه را رسول الله ح برای عدی بن حاتم س تفسیر کردند. عدی س می‌گوید: زمانی­که مسلمان شده و بر رسول الله ح وارد شدم و این آیه بر من خوانده شد، گفتم: آن‌ها علما و عبادتگزاران­شان را عبادت نمی‌کردند. پس رسول الله ح فرمودند: «بَلَى، إِنَّهُمْ حَرَّمُوا عَلَيْهِمُ الْحَلَالَ وَحَلَّلوا لَهُمُ الْحَرَامَ، فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذَلِكَ عِبَادَتُهُمْ إِيَّاهُمْ»[[49]](#footnote-49). «بلکه آن‌ها را می‌پرستیدند، آن‌ها برای مردم حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند و مردم از آن‌ها تبعیت و پیروی می‌کردند، که این عبادت مردم برای آن‌ها می‌باشد».

ابوالعالیه می‌گوید: «از احبار و رهبان، درخواست نصیحت و راهنمایی می‌کنند درحالی­که کتاب الله عزوجل را پشت سر قرار داده‌اند»[[50]](#footnote-50). بر این اساس است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 31] «بديشان جز اين دستور داده نشده است كه: تنها خداي يگانه را بپرستند و بس. جز الله معبودي نيست و او پاك و منزّه از شرك­ورزي و چيزهائي است كه ايشان آن‌ها را انباز قرار مي‌دهند».

قطعاً حلال آن چیزی است که الله متعال آن­را حلال کرده و حرام نیز آن چیزی است که الله عزوجل آن­را حرام قرار داده و دین آن­چیزی است که الله عزوجل آن­را تشریع کرده است.

شیخ الاسلام در معنای این کلام الله عزوجل: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ می‌گوید: «و آنانی که علما و عبادتگزاران­ و عابدان­شان را خداگونه‌هایی به جز الله عزوجل گرفتند بدین­گونه که در حلال کردن آنچه الله عزوجل حرام کرده و حرام کردن آنچه حلال قرار داده از آن‌ها اطاعت می‎کنند، بر دو وجه می‌باشند:

الف) وجه اول آن است که می‌دانند آن‌ها دین الله عزوجل را تبدیل کرده و با وجود این از آن‌ها تبیعت نموده و پیروی می‌کنند و معتقد به تحریم آنچه الله عزوجل حلال کرده و تحلیل آنچه حرام کرده می‌باشد. و در این امر از روسای خود اتباع نموده و پیروی می­کنند با اینکه می‌دانند آن‌ها با دین انبیاء مخالفت کرده‌اند؛ در اینصورت چنین افرادی کفر ورزیده و برای الله و رسولش در تشریع دین، شریک قائل شده‌اند، گرچه برای روسا و اربابان­شان نماز نگزارده و برای آن‌ها سجده نکرده‌اند. بنابراین هرآنکه دیگری را در آنچه مخالف با دین است، با اینکه می‌داند او بر خلاف دین است، تبعیت کند و به آنچه وی برخلاف رهنمودهای الله و رسولش می‌گوید، اعتقاد داشته باشد، همچون کسانی­که از آن‌ها تبعیت می‌کند، مشرک می‌باشد.

ب) وجه دوم آن است که آن‌ها به حرام بودن حرام و حلال بودن حلال اعتقاد و ایمان دارند، لیکن روسای­شان را در معصیت و نافرمانی از الله عزوجل اطاعت می‌کنند، همانطور که مسلمانی با اینکه معتقد است که فلان عمل گناه و معصیت است ولی باز آن را انجام می‌دهد، حکم چنین شخصی همچون حکم کسانی است که با این اعتقاد مرتکب گناه می‌شوند، همانطور که در صحیح بخاری از رسول الله ح روایت است که فرمودند: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي المَعْرُوفِ» «اطاعت فقط در معروف و نیکی است.»

اما اگر شخصی بر اساس اجتهاد و به قصد اتباع و پیروی شریعت و با وجود به کار بردن تمام تلاش و رعایت نهایت تقوا، امر بر وی در مساله‌ای پنهان مانده و مرتکب خطا و اشتباه شده و بدین ترتیب حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کرده باشد، الله عزوجل چنین شخصی را به سبب خطا و اشتباهش مواخذه نمی‌کند بلکه به سبب سعی و تلاش و اجتهادش که مقصودش از آن اطاعت از الله عزوجل بوده، به وی اجر و ثواب می‌دهد. اما کسی که بداند این اجتهاد بر اساس آنچه از رسول الله وارد شده، اشتباه و نادرست است و با این همه از خطا و اشتباه آن شخص پیروی کرده و از رهنمود رسول الله ح روی برگرداند، در اینصورت برای وی بهره و نصیبی از شرکی که الله عزوجل آن­را مذموم دانسته، می‌باشد. به ویژه زمانی­که در این مساله از هوی و هوسش پیروی کرده و آن­را با دست و زبان یاری کند، با اینکه می‌داند اتباع و پیروی از چنین امری مخالفت با رسول الله ح می‌باشد. که در اینصورت این عمل شرک بوده و صاحب آن مستحق عقوبت و مجازات می‌باشد. بر این اساس است که علما اتفاق کرده‌اند: زمانی­که انسان حق را بشناسد، بر او جایز نیست که از کسی بر خلاف آن تقلید کند و تنها اختلاف نظر در مورد جواز تقلید بر کسانی که قادر به استدلال هستند می‌باشد و اگر از اظهار حقی که آن­را می‌داند، عاجز و ناتوان است، همچون کسی که حق بودن دین اسلام را شناخته و در بین مسیحیان است، اگر به مقدار توانایی‌اش حق را اظهار کند، به سبب آنچه از حق که توانایی اظهارش را ندارد، مواخذه نمی‌شود و چنین اشخاصی همچون نجاشی و غیر او می‌باشند. و الله عزوجل در مورد این اشخاص آیاتی را در کتابش نازل کرده است، همچون اینکه می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَمَن يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [آل عمران: 199] «برخي از اهل كتاب هستند كه به الله و بدانچه بر شما نازل شده و بدانچه بر خود آنان نازل گرديده است، ايمان دارند». و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعۡيُنَهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ ٱلۡحَقِّۖ﴾ [المائدة: 83] «و آنان هر زمان بشنوند چيزهائي را كه بر پيامبر نازل شده است (از شنيدن آيات قرآني متأثّر مي‌شوند و) بر اثر شناخت حق و دريافت حقيقت، چشمان­شان را مي‌بيني كه پر از اشك (شوق) مي‌گردد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِن قَوۡمِ مُوسَىٰٓ أُمَّةٞ يَهۡدُونَ بِٱلۡحَقِّ وَبِهِۦ يَعۡدِلُونَ ١٥٩﴾ [الأعراف: 159] «در ميان قوم موسي (يعني بني­اسرائيل) گروه زيادي (بر دين صحيح ماندگار) بودند كه (مردم را) به سوي حق رهنمود مي‌كردند و (به سبب تمسّك) به حق (به هنگام داوري) دادگري مي‌نمودند».

اما اگر کسی که از مجتهد پیروی می‌کند و ناتوان از شناخت و معرفت مفصل حق می‌باشد و در تقلید همچون آن مجتهد بر اجتهادی که در توانایی‌اش است عمل کند، اگر دچار خطا و اشتباه شود، مواخذه نمی‌شود همانطور که اگر در تعیین قبله بر اساس اجتهاد خود عمل کرده و دچار اشتباه شود مواخذه نمی‌شود. و کسی که از شخصی که همچون وی اشخاصی دیگر نیز می‎باشند، بر اساس هوی و هوس تقلید می‌کند و با دست و زبان و بدون علم و آگاهی، از وی حمایت می‌کند که حق همراه اوست، چنین شخصی از اهل جاهلیت می‎باشد. اگرچه کسی که از او پیروی می‌کند بر صواب باشد، اما عمل چنین شخصی نیک و صالح نمی‌باشد و اگر کسی که از او تبعیت نموده و پیروی می‌کند، بر خطا باشد، وی گنه­کار می‎شود. همانند کسی که در مورد قرآن بر اساس رأی و نظر خود سخن می‎گوید، چرا که اگر درست گفته باشد خطا کرده که چنین بدون علم سخن گفته و اگر به غلط چیزی در مورد آن گفته باشد، جایگاه خود را در آتش آماده کرده است. این‌ها از جنس مانعین زکات می­باشند که وعید در مورد آن‌ها گذشت. و نیز از جنس بندگان دینار و درهم و لباس‌های مخملی و ابریشمی می‌باشند. چرا که این­گونه اشخاص از آنجا که بسیار حب مال دارند، این حب مال آن‌ها را از عبادت الله عزوجل و اطاعت از او بازداشته و بدین­وسیله بنده‌ی مال شده‌اند و چنین است که در آن‌ها شرک اصغر بوده و برای­شان بر حسب آن وعید می‌باشد. در حدیث آمده است که: «إِنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ»[[51]](#footnote-51). «ریای اندک شرک است». و این نوع شرک در بررسی نصوصی که در آن‌ها بر بسیاری از گناهان اطلاق کفر و شرک شده است، به تفصیل بیان شده است.[[52]](#footnote-52)

از این واضح می‌گردد که آیه بر این دلالت دارد که هرکس از غیر الله متعال و رسولش اطاعت کرده و از روی­آوردن به کتاب و سنت با تحلیل آنچه الله عزوجل حرام کرده یا تحریم آنچه آن­را حلال قرار داده، اعراض نموده و روی گرداند و غیرالله را در معصیت و نافرمانی الله عزوجل اطاعت کرده و در آنچه الله متعال بدان اجازه نداده، از وی پیروی کند، درحقیقت وی را رب و معبودی برای خود و او را شریکی برای الله عزوجل قرار داده است. و این منافی توحیدی است که کلمه‌ی اخلاص لا إله إلا الله بر آن دلالت دارد چرا که اله همان معبود است و الله عزوجل اطاعت از آن‌ها را (احبار و رهبان) عبادت برای آن‌ها نامیده و کسانی را که این­گونه تبعیت می‌شوند ارباب نامیده است، چنان­که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ أَرۡبَابًاۗ﴾ [آل عمران: 80] «و (هيچ كسي از پيامبران) به شما فرمان نمي‌دهد كه فرشتگان و پيامبران را به پروردگاري خود بگيريد. یعنی آن‌ها را به عنوان شریکانی برای الله متعال در عبادت قرار دهید».

﴿أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾ «مگر معقول است که شما را به کفر فرمان دهد، بعد از آنکه (مخلصانه رو به الله عزوجل کرده‌اید و) مسلمان شده‌اید؟» و این همان شرک است. بنابراین هر معبودی رب است و هر اطاعت شونده و تبعیت شونده‌ای که در غیر از آنچه الله عزوجل و رسولش تشریع کرده‌اند، اطاعت شود، درحقیقت این اطاعت کننده و پیروی کننده، کسی را که از وی اطاعت کرده و از او پیروی می‌کند به عنوان رب و معبود خود گرفته است، همانطور که الله عزوجل در سوره‌ی انعام می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ ١٢١﴾ [الأنعام: 121] «اگر از آنان اطاعت كنيد بي­گمان شما (مثل ايشان) مشرك خواهيد بود». و شبیه این آیه، این کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ﴾ [الشورى: 21] «شايد آنان انبازها و معبوداني دارند كه براي ايشان ديني را پديد آورده‌اند كه الله بدان اجازه نداده است (و از آن بي‌خبر است؟)». و الله اعلم[[53]](#footnote-53).

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ﴾ [النساء: 60] «(اي پيامبر!) آيا تعجّب نمي‌كني از كساني كه مي‌گويند: آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پيش از تو نازل شده ايمان دارند (ولي با وجود تصديق كتاب‌هاي آسماني، به هنگام اختلاف) مي‌خواهند داوري را به پيش طاغوت ببرند (و حكم او را به جاي حكم الله بپذيرند؟!). و حال آن كه بديشان فرمان داده شده است كه (به الله ايمان داشته و) به طاغوت کفر بورزند».

حافظ ابن کثیر در مورد این آیه می‌گوید: «این آیه سرزنش کننده‌ی کسی است که از کتاب الله و سنت رسول الله ح روی گردانده و دادخواهی و تحکیم را به سوی غیر آن‌ها از باطل برده است»[[54]](#footnote-54).

بر ما لازم است که در مورد این امر بزرگ به طور مفصل سخن گفته و دوباره به آن رجوع کنیم، بر این اساس ان­شاء­الله­تعالی در مبحث سوم در مورد انقیاد و فرمانبرداری به عنوان شرطی از شروط لا إله إلا الله و نیز از تحکیم شریعت سخن می‌گوییم.

ابن قیم رحمه­الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا﴾ می‌گوید[[55]](#footnote-55): «اکثر مفسرین می‌گویند: معنای آیه از این قرار است که: در زمین با انجام گناهان و معاصی و دعوت به اطاعت از غیرالله بعد از اینکه الله عزوجل آن­را با بعثت پیامبران و بیان شریعت و دعوت به سوی الله متعال اصلاح گردانید، فساد نکنید، چرا که عبادت غیرالله و دعوت به سوی غیر او و شرک ورزیدن به او، بزرگ‌ترین فساد در زمین می‌باشد، بلکه فساد در زمین در حقیقت تنها با شرک و دعوت به سوی غیرالله و برپا کردن و اقامه معبودی جز او و اطاعت شونده و تبعیت شونده‌ای غیر از رسول الله ح می‌باشد که این مساله بزرگ‌ترین فساد در زمین است و صلاحی برای زمین و اهل آن نیست مگر اینکه تنها الله عزوجل معبود بوده و دعوت تنها به سوی او و نه غیر او باشد و نیز اطاعت و اتباع تنها از رسولش ح باشد. و تنها زمانی اطاعت از غیر رسول الله ح واجب است که غیر رسول الله ح به اطاعت از رسول الله ح امر کند. و زمانی­که به معصیت و نافرمانی الله عزوجل و بر خلاف شریعتش امر کند، سمع و طاعتی برای او نمی‌باشد. چرا که الله عزوجل به وسیله‌ی فرستاده و دینش و نیز امر به توحید و نهی از فساد در زمین با شرک ورزیدن به او و مخالفت کردن با پیامبرش، زمین را اصلاح گردانیده است. و هرکس در احوال عالم تدبر کند، می‌یابد که سبب هر صلاحی در زمین توحید الله عزوجل و عبادت او و اطاعت از رسولش ح می‌باشد و نیز سبب هر شر و فتنه و بلا و قحطی و مسلط شدن دشمن و ... در عالم، مخالفت با رسول الله ح و دعوت به سوی غیر الله عزوجل و رسولش ح می‌باشد.

از خلال این عرض سریع در مورد آنچه کلمه‌ی توحید (لا إله إلا الله) آن­را نفی می‌کند، برای ما آشکار می‌شود که تمامی دین مبنی بر محقق شدن توحید می‌باشد، همانطور که این کلمه‌ی مبارک آن­را مقرر کرده است. این­گونه است که ممکن نیست در یک زمان، در قلبی ایمان به طاغوت و ایمان به الله عزوجل جمع شود و نیز ممکن نیست در یک زمان در قلبی ایمان به ارباب و آلهه و انداد و خداگونه‌ها و ایمان به الله عزوجل جمع گردد و هرکس بین مخلوق و خالق در هر چیزی که باشد، قائل به مساوات باشد، در حقیقت آن مخلوق را با الله عزوجل مساوی و برابر دانسته است و از کسانی است که برای پروردگارشان انباز و همتا قرار می‌دهند. و در حقیقت همراه الله عزوجل اله دیگری قائل شده‌اند، گرچه چنین شخصی در همان وقت، بر این اعتقاد باشد که الله عزوجل خالق آسمان‌ها و زمین است؛ چرا که کلمه‌ی توحید تمامی صورت‌های شرک را نفی می‌کند و توحید و عبودیت را تنها برای الله عزوجل اثبات می‌کند.

بنابراین کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» نفی کننده‌ی تمامی آلهه، ارباب، انداد و طواغیت می‌باشد و این آن چیزی است که در صفحات گذشته بر آن اطلاع یافتیم؛ اما کلمه‌ی توحید، علاوه بر نفی آنچه گذشت، اقسام سه­گانه‌ی توحید را نیز ثابت می‌کند و این موضوعی است که اگر الله عزوجل بخواهد آن­را در صفحات آینده توضیح می‌دهیم.

آنچه کلمه‌ی توحید آن­را اثبات می‌کند:

از آنچه گذشت برای ما روشن گردید که معنای حقیقی لا إله إلا الله که بسیاری از مسلمانان آن­را نمی‌دانند، عبارت است از: برائت و بیزاری کامل از هر معبودی از جمله آلهه، انداد، طواغیت و ارباب و خالص گردانیدن عبادت با تمامی انواع و صورت‌های آن برای الله عزوجل که یکتاست و شریکی برای او نیست. و این همان محقق گردانیدن توحید می‌باشد. بدین ترتیب کلمه‌ی توحید با این معنا، اصل و معنای توحید می‌باشد و آن تعریف اسلام و اساس دین و اصل آن می‌باشد و همه‌ی فروع دین بر آن بنا شده است.

و توحیدی که کلمه‌ی توحید آن­را اثبات می‌کند، بر سه دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از:[[56]](#footnote-56)

1- توحید ربوبیت:

که عبارت است از: اقرار به یگانگی الله متعال در خلقت و تدبیر امور؛ چنان­که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ﴾ [الأعراف: 54] «آگاه باشيد كه تنها او مي‌آفريند و تنها او فرمان مي‌دهد». بنابراین، خلق کردن و امر کردن که همان تدبیر است همان ربوبیت می‌باشد که مختص الله عزوجل است. و بدین ترتیب هیچ خالقی جز الله نیست و هیچ امر کننده و تدبیر کننده‌ای جز او نیست[[57]](#footnote-57). بنابراین تمامی امور ربوبیت از خالق بودن و مالک بودن و رزق و تصرف و تدبیر امور، تنها برای الله عزوجل می‌باشد و بدین ترتیب تنها اوست که خالق است و غیر از او مخلوق می‌باشد و تنها اوست که رزق دهنده است و غیر او رزق گیرنده می‌باشد و تنها اوست که پرورش دهنده و پروردگار است و غیر او پرورش یافته می‌باشد و تنها اوست که مالک است و غیر او مملوک می‌باشد و این امری است که فطرت بر آن گواهی می‎دهد. و این مساله را کسی جز آنکه انصاف در قلبش مرده و بدین سبب کور شده و عقلش گمراه گشته، انکار نمی‌کند. چرا­که تمام جهان هستی از عرش تا فرش یا از آسمان تا زمین، در این مورد سخن می‌گویند. و محال است که این مخلوقات با تنوع و تعدد رنگ‌ها و اشکال و دسته‌های متفاوت­شان بدون خالق، خود به خود به وجود آمده باشند.

دلایل نقلی بر توحید ربوبیت:

دلایل نقلی در این مورد در قرآن و سنت بیشتر از آن است که مورد شمارش قرار گیرند. از جمله آنکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥ أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ٣٦﴾[[58]](#footnote-58). [الطور: 35-36] بغوی می‌گوید[[59]](#footnote-59): ابن عباس ب می‌گوید[[60]](#footnote-60): این کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ﴾ بدین معناست که آیا ایشان بدون هیچ خالقی آفریده شده‌اند؟ و معنایش آن است که آیا آن‌ها خود به خود خلق شده‌اند بدون اینکه کسی آن‌ها را خلق کند. و بدون خالق به وجود آمده‌اند. و این از محالاتی است که تصور آن غیر ممکن می‌باشد و این معنا، معنای مشهور آیه می‌باشد[[61]](#footnote-61).

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید[[62]](#footnote-62): آیا آن‌ها بدون این که پروردگاری آن‌ها را خلق کند، آفریده شده‌اند و گفته شده که آیا آن‌ها از هیچ ماده‌ای خلق نشده‌اند و نیز گفته شده آیا بدون هیچ هدف، پاداش و عقابی خلق شده‌اند. که قطعاً معنای اول مقصود می‌باشد، چرا که هر چیزی که از ماده‌ای یا برای هدفی خلق شده باشد حتماً برای آن خالقی می‌باشد.

و امام طبری رحمه­الله می‌گوید[[63]](#footnote-63): «آیا آن مشرکان از چیزی خلق نشده‌اند، آیا بدون پدر و مادر به وجود آمده‌اند که اگر چنین گمان می‌کنند پس آن‌ها همچون جمادات می‌باشند که نمی‌اندیشند و حجت و دلیلی در شناخت الله عزوجل نمی‌فهمند و با هیچ نوع هشداری عبرت نمی‌گیرند و با موعظه‌ای پند نمی‌گیرند؛ و نیز گفته شده که معنای آیه چنین است: آیا برای چیز دیگری آفریده شده‌اند...

﴿أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ﴾ امام طبری می‌گوید: یعنی آیا آن‌ها این انسان­ها را آفریده‎اند که بدین سبب از امر الله عزوجل اطاعت نمی‌کنند و از آنچه نهی کرده دست نمی‌کشند، چرا که امر و نهی برای خالق می‌باشد. ﴿أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾ امام طبری می‌گوید: یا اینکه آیا آن‌ها آسمان و زمین را خلق کرده‌اند تا اینکه خالق آن‌ها باشند. و معنای این کلام آن است که آن‌ها آسمان و زمین را خلق نکرده‌اند. ﴿بَل لَّا يُوقِنُونَ﴾ بلکه ایشان به یقین و باور نرسیده و هنوز سرگشته‌اند. امام طبری می‌گوید: آن‌ها گردن نهادن به اوامر پروردگارشان و اطاعت از او را در آنچه امر نموده و نهی کرده، بدین سبب که خالق آسمان‌ها و زمین هستند، ترک نکردند، تا که بدین علت ارباب و خداگونه‌هایی باشند، بلکه آن‌ها اوامر و نواهی الله عزوجل را به این دلیل ترک کردند که به وعید الله عزوجل و عذابی که برای اهل کفر در آخرت آماده کرده است، یقین نداشتند.

از **دلایل نقلی دیگر** آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٦٤﴾ [البقرة: 164] «مسلّماً در آفرينش آسمان‌ها و زمين و آمد و شد شب و روز (و اختلاف آن دو در درازي و كوتاهي و منافع بي­شمار آن‌ها) و كشتي‌هائي كه به سود مردم در دريا در حركتند و آبي كه خداوند از آسمان نازل كرده (كه برابر قوانين منظّمي بخارها به ابرها تبديل و بر پشت بادها به جاهائي كه الله خواسته باشد رهسپار مي‌گردند و پس از تلقيح، به صورت برف و تگرگ و باران مجدّداً بر زمين فرو مي‌ريزند) و با آن زمين را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده و در تغيير مسير بادها و ابرهائي كه در ميان آسمان و زمين معلّق مي‌باشند (و برابر قوانين و ضوابط ويژه­اي در پهنه فضا پراكنده نمي‌گردند و هدر نمي‎روند)، بي‌گمان نشانه‌هائي (براي پي بردن به ذات پاك پروردگار و يگانگي خداوندگار) است، براي مردمي كه تعقّل ورزند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَءَايَةٞ لَّهُمُ ٱلۡأَرۡضُ ٱلۡمَيۡتَةُ أَحۡيَيۡنَٰهَا وَأَخۡرَجۡنَا مِنۡهَا حَبّٗا فَمِنۡهُ يَأۡكُلُونَ ٣٣ وَجَعَلۡنَا فِيهَا جَنَّٰتٖ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَٰبٖ وَفَجَّرۡنَا فِيهَا مِنَ ٱلۡعُيُونِ ٣٤﴾ [یس: 33-34] «نشانه‌اي (از قدرت الله بر رستاخيز) براي آنان، زمين مرده است كه آن­را حيات بخشيده‌ايم و از آن دانه‌هائي را بيرون آورده‌ايم كه ايشان از آن تغذيه مي‌كنند. و در زمين باغ‌هاي خرما و انگور (و ساير درختان و گياهان ديگر) پديدار كرديم و چشمه­ساراني از آن بيرون آورديم».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٞ تَنتَشِرُونَ ٢٠ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةًۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢١ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ ٢٢ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبۡتِغَآؤُكُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ٢٣ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَيُحۡيِۦ بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٢٤ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ بِأَمۡرِهِۦۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمۡ دَعۡوَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ إِذَآ أَنتُمۡ تَخۡرُجُونَ ٢٥﴾ [الروم: 20-25] «يكي از نشانه‌هاي (دالّ بر عظمت و قدرت) الله اين است كه شما را از خاك آفريد و سپس شما انسان‌ها (به مرور زمان زياد شديد و در روي زمين براي تلاش در پي معاش) پراكنده گشتيد. و يكي از نشانه‌هاي (دالّ بر قدرت و عظمت) الله اين است كه از جنس خودتان همسراني را براي شما آفريد تا در كنار آنان (در پرتو جاذبه و كشش قلبي) بياراميد و در ميان شما و ايشان مهر و محبّت انداخت (و هريك را شيفته و دلباخته ديگري ساخت، تا با آرامش و آسايش، مايه شكوفائي و پرورش شخصيّت همديگر شويد و پيوند زندگي انسان‌ها و تعادل جسماني و روحاني آن‌ها برقرار و محفوظ باشد). مسلّماً در اين (امور) نشانه‌ها و دلائلي (بر عظمت و قدرت الله) است براي افرادي كه (درباره پديده‌هاي جهان و آفريده‌هاي الله) مي‌انديشند. و از زمره نشانه‌هاي (دالّ بر قدرت و عظمت) الله، آفرينش آسمان‌ها و زمين و مختلف بودن زبان­ها و رنگ‌هاي شما است. بي‌گمان در اين (آفرينش كواكب فراوان جهان كه با نظم و نظام شگفت آور گردانند و در اين تنوّع خلقت) دلائلي است براي فرزانگان و دانشوران. و از نشانه‌هاي (قدرت و عظمت) الله، خواب شما در شب و روز است و تلاش و كوشش­تان براي (كسب وكار و) بهره­مندي از فضل الله. قطعاً در اين (امور، يعني مسأله خواب و تلاش در پي معاش) دلائلي است براي كساني كه گوش شنوا داشته باشند (و حقيقت را بپذيرند). و از زمره نشانه‌هاي (دالّ بر قدرت و عظمت) الله، يكي اين است كه الله برق را كه هم باعث ترس است و هم مايه اميد، به شما مي‌نماياند و از آسمان آب مهمّي را مي‌‎باراند و زمين را بعد از مرگش، به وسيله آن آب زنده (و سرسبز) مي‌‎گرداند. بي‌گمان در اين (درخشش آذرخش آسمان و نزول باران و آبياري زمين و سرسبز شدن آن) دلائلي است براي فهميدگان و خردمندان. و از جمله دلائل و نشانه‌هاي (كمال قدرت و نهايت عظمت) الله يكي هم اين است كه آسمان و زمين (بدين ساختار استوار و صورت زيبا) ساخته و پرداخته او و به فرمان وي برپاست. بعدها وقتي (كه بخواهد مردمان را مي‌ميراند و اين نظم و نظام را خراب مي‌گرداند و براي زنده شدن) شما را از زمين با ندائي فرا مي‌خواند و شما فوراً (مطيعانه و شتابان از زمين) بيرون مي‌آئيد.»

و در مسند احمد و سنن ترمذی و ابوداود و دیگر کتب حدیث از ابوموسی اشعری س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ قَبَضَهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ، فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى قَدْرِ الْأَرْضِ: جَعَلَ مِنْهُمُ الْأَحْمَرُ، وَالْأَبْيَضُ، وَالْأَسْوَدُ، وَبَيْنَ ذَلِكَ، وَالسَّهْلُ، وَالْحَزْنُ، وَبَيْنَ ذَلِكَ وَالْخَبِيثُ، وَالطَّيِّبُ، وَبَيْنَ ذَلِكَ»[[64]](#footnote-64). «الله عزوجل آدم را از مشتی خاک که آن­را از همه‌ی زمین گرفته بود، آفریده است، به همین فاصله فرزندان آدم بر حسب خاک به شکل‌های متعددی ظهور کردند، و برخی‌ها سرخ، برخی سفید و برخی سیاه و برخی هم با رنگی میان این‌ها آفریده شدند. و برخی نرم و برخی خشن و برخی در میان این دو و برخی ناپاک و برخی پاک و برخی در میان این دو آفریده شدند».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ مَّا كَانَ لَكُمۡ أَن تُنۢبِتُواْ شَجَرَهَآۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ يَعۡدِلُونَ ٦٠ أَمَّن جَعَلَ ٱلۡأَرۡضَ قَرَارٗا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنۡهَٰرٗا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِيَ وَجَعَلَ بَيۡنَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ حَاجِزًاۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٦١ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٦٢ أَمَّن يَهۡدِيكُمۡ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَمَن يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦٓۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٣ أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٦٤﴾ [النمل: 60-64] «(آيا بت‌هائي كه معبود شما هستند بهترند) يا كسي كه آسمان‌ها و زمين را آفريده است و براي شما از آسمان آبي بارانده است كه با آن باغ‌هاي زيبا و فرح­افزا رويانيده‌ايم؟ باغ‌هائي كه شما نمي‌توانستيد درختان آن‌ها را برويانيد. آيا (با توجّه به آفرينش آسمان‌ها و زمين و نزول باران و بركات و ثمرات ناشي از آن و هماهنگي و پيوند لطيف و دقيق هريك از اين مخلوقات) معبودي با الله است؟! اصلاً ايشان قومي هستند (از حق­پرستي به بت­پرستي) عدول مي‎كنند. (بت‌ها بهترند) يا كسي كه زمين را قرارگاه (و محلّ اقامت انسان‌ها) ساخته است و در ميان آن رودخانه‌ها پديد آورده است و براي زمين كوه‌هاي پابرجا و استوار آفريده است (تا قشر زمين را از لرزش نگاه دارند) و ميان دو دريا مانعي پديدار كرده است (تا آميزه يكديگر نگردند. حال با توجّه به اين‌ها) آيا معبودي با الله هست؟! اصلاً بيشتر آنان بي‌خبر و نادانند (و قدر عظمت الله را نمي‌دانند). (آيا بت‌ها بهترند) يا كسي كه به فرياد درمانده مي‎رسد و بلا و گرفتاري را برطرف مي‌كند هرگاه او را به كمك طلبد و شما (انسان‌ها) را (برابر قانون حيات دائماً به طور متناوب) جانشين (يكديگر در) زمين مي‌سازد (و هر دم اقوامي را بر اين كره خاكي مسلّط و مستقرّ مي‎گرداند. حال با توجّه بدين امور) آيا معبودي با الله هست؟! واقعاً شما بسيار كم اندرز مي‌گيريد. (آيا بت‌هاي بي‌جان بهترند) يا كسي كه شما را در تاريكي‌هاي خشكي و دريا رهنمود (و دستگيري) مي‌كند و كسي كه بادها را به عنوان بشارت دهندگان، پيشاپيش نزول رحمتش وزان مي‌سازد (و آن‌ها را پيك قدوم باران مي‌سازد. در ساختن و راه اندازي اين‌ها) آيا معبودي با الله است؟ الله فراتر و دورتر از اين چيزهائي است كه انباز او مي‌گردانند. (آيا معبودهاي دروغين شما بهترند) يا كسي كه آفرينش را مي‌آغازد، سپس آن­را برگشت مي‌دهد و كسي كه شما را از آسمان و زمين روزي عطا مي‌كند؟ (حال با توجّه به قدرت آفرينش الله و نظم و نظام موجود در پديده‌هاي جهان و اقرار عقل سالم به زنده شدن دوباره مردمان در دنياي جاويدان) آيا معبودي با الله هست؟ (اي پيامبر بديشان) بگو: دليل و برهان خود را بيان داريد اگر راست مي‌گوئيد (كه جز الله معبودهاي ديگري هم وجود دارند)».

امام ابن ابی العز حنفی رحمه­الله می‌گوید: «از آنجا که شرک در ربوبیت در میان مردم موجود بوده، الله عزوجل بطلان آن­را در قرآن ذکر کرده است. همانطور که می‌فرماید: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ﴾ [المؤمنون: 91] «الله نه فرزندي براي خود برگرفته است و نه خدائي با او (انباز) بوده است، چرا كه اگر خدائي با او مي‌بود، هر خدائي به آفريدگان خود مي‌پرداخت (و در نتيجه هر بخشي از جهان با نظام خاصّي اداره مي‌گرديد و اين با وحدت نظامي كه بر سراسر هستي حاكم است، سازگار نمي‌بود) و هريك از خدايان (براي توسعه قلمرو حكومت خود) بر ديگري برتري و چيرگي مي‌جست (و نظام عالم از هم گسيخته مي‌شد و جهان هستي به تباهي مي‌كشيد)».

در این برهان نورانی و درخشان و در این الفاظ خلاصه و روشنگر تامل کن که چگونه بیان می‌کند اله حق بایستی خالقی فاعل باشد بگونه‌ای که به بنده‌اش نفع رسانده و از او ضرر را دفع کند. پس اگر همراه الله عزوجل اله دیگری می‌بود که با او در فرمانروایی‌اش شریک بود قطعا بایستی برای او خلقت و فعل می‌بود که در این هنگام بدین شراکت راضی نمی‌شد. امام ابن ابی العز پس از این می‌گوید: لذا اگر چندین إله در جهان می‌بود به ناچار سه حالت پیش می‌آمد:

یا اینکه هر إله، به خلق و فرمانروایی خود می‌پرداخت و یا اینکه هریک در تلاش برای برتری بر دیگری بود. و یا اینکه همه‌ی آن‌ها تحت فرمانروایی واحدی بودند که در مورد آن‌ها هرگونه که می‌خواست تصرف کرده و آن‌ها تصرفی در وی نداشتند. بلکه او به تنهایی اله می‌بود و آن‌ها بندگانی پرورش یافته و چیره از هر وجهی بودند.

و تمامی نظم و نظام عالم و استواری امورش، از روشن­ترین و آشکار‌ترین دلایل بر آن است که تدبیر کننده‌ی آن اله و فرمانروا و پروردگاری یگانه می‎باشد که هیچ اله دیگری غیر او برای مخلوفات نیست و نیز رب و پروردگاری غیر از او برای آن‌ها نیست[[65]](#footnote-65). آیات در این باب عظیم، بیشتر از آن است که در شمارش آید، همانطور که به برخی از آن‌ها اشاره کردیم که کفایت می‎کند. و همچنین دلایل نقلی، از احادیث نبوی در این باب بسیارند که از میان آن‌ها دو حدیث شریف را ذکر می‌کنیم:

الف) از شداد بن اویس س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «سَيِّدُ الِاسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لاَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»[[66]](#footnote-66). «بهترین استغفار این است که بگویی: الهی تو پروردگار من هستی به جز تو معبود به حقی وجود ندارد، تو مرا آفریدی و من بنده تو هستم و من بر پیمانی که با تو بستم تا آنجا که توان دارم، استوارم و به وعده تو یقین دارم. از بدی کارهایی که انجام داده‌ام به تو پناه می‌برم. و به نعمت‌هایی که به من ارزانی داشته‌ای و گناهانی که انجام داده‌ام، اعتراف می‌کنم. پس مرا مغفرت کن چرا که کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد».

ب) از ابوهریره س روایت است که ابوبکر صدیق س گفت: یا رسول الله، مرا به چیزی امر کن که آن­را به هنگام صبح و شام بگویم. رسول الله ح فرمودند: «قلِ: اللَّهُمَّ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكَهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَمِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشِرْكِهِ»[[67]](#footnote-67). «پروردگارا، ای عالم به پیدا و پنهان، خالق آسمان‌ها و زمین، پروردگار و مالک همه چیز، شهادت می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز تو نیست و از شر و بدی نفس خود به تو پناه می‌جویم و از شر و بدی شیطان و شرک او به تو پناه می‌جویم».

ادله‌ی عقلی در باب توحید ربوبیت:

اما ادله‌ی عقلی در باب توحید ربوبیت نیز بسیار بیشتر از آن است که در شمارش آید، و از زیباترین این ادله، شاهد آوردن امام احمد رحمه­الله می­باشد آنگاه ­که در مورد وجود خالق از ایشان سوال شد، که در پاسخ گفت: در آنجا پناهگاه محکم و استوار و صافی می‌باشد که هیچگونه در و منفذی برای آن نیست. ظاهرش همچون نقره‌ی سفید و باطنش همچون طلای خالص است. ناگهان دیوارش شکاف خورده و از آن حیوانی شنوا و بینا خارج شده که بسیار زیبا بوده و صدایی دلپذیر داشت. (آیا معقول است که چنین عملی بدون خالق رخ دهد؟).

مقصود امام احمد از این مثال بیرون آمدن جوجه از تخم[[68]](#footnote-68) می‌باشد.

و از امام شافعی رحمه­الله در مورد وجود خالق عزوجل سوال شد که در پاسخ چنین گفت: این برگ درخت توت است، مزه‌ی آن یکی است، کرم آن­را می‎خورد که از وی به صورت ابریشم خارج می‌گردد و زنبور آن­را می‌خورد که به صورت عسل از وی خارج می‌شود و گوسفند و گاو و چهارپایان از آن می‎خورند که از آن‌ها به صورت پشکل و سرگین خارج می‌گردد و آهو آن­را می‌خورد و به صورت مسک از او خارج می‌گردد درحالی­که برگ توت یک چیز است.[[69]](#footnote-69)

می‌گویم: سبحان الله، براستی چشم‌ها کور نشده‌اند و بلکه قلوب که در سینه‌ها می‌باشند، کور شده‌اند. و برخی از زنادقه از امام ابوحنیفه رحمه­الله در مورد وجود خالق متعال پرسیدند که بدانها گفت: مرا راهنمایی کنید در مورد امری که خبر آن به من رسیده و فکر و ذهن مرا به خود مشغول کرده است. به من گفته شده: کشتی‌ای در دریاها می­باشد با انواع کالاهای تجاری درحالی­که در آن هیچکس برای نگهبانی نیست و نیز کسی آن­را هدایت نمی‌کند. با این همه کشتی رفت و آمد کرده و خود به خود حرکت می‌کند و امواج بزرگ را می‌شکافد. زنادقه گفتند: این سخنی است که هیچ عاقلی آن­را نمی‎گوید. امام ابوحنیفه رحمه­الله به آن‌ها گفت: وای بر شما آیا سازنده و خالقی برای این موجودات که در عالم علوی و سفلی وجود دارد و آنچه از اشیای محکم و استواری که در آن‌ها می‌باشند، وجود ندارد؟ آن گروه بهت زده شده و به حق رجوع کردند و به وسیله امام ابوحنیفه اسلام آوردند.

و امام رازی از امام مالک حکایت می‌کند که رشید در این مورد از ایشان سوال کرد که امام مالک برای وی به اختلاف لغات و اصوات و نغمه‌ها استدلال کردند[[70]](#footnote-70).

و راست گفت کسی که این­گونه سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سـل الواحـة الخضـراء والماء جاریـا |  | و هذي الصحاری والجبال الرواسیـا |
| سل الروض مزدانا سل الزهر والندی |  | واللیـل و الإصبـاح و الطیـر شادیــا |
| سل هـذه الأنسام والأرض و السمــا |  | سل كل شي تسمع التوحید لله ساریا |
| ولو جن هذا اللیل وامتـد سرمــدا |  | فمـن غیـر ربي یـرجع الصبـح ثانیـا |

«از سرزمین سبز و آب جاری و بیابان‌ها و کوه‌های محکم و استوار بپرس.

از باغ و شکوفه و شبنم و شب و صبح و پرندگان شاد و مسرور بپرس.

از مردم و زمین و آسمان و از هر چیزی بپرس که توحید الله عزوجل را که بر زبان آن‌ها جاری است می‌شنوی و اگر این شب همه جا را پوشانده و برای همیشه امتداد یابد، براستی چه کسی است غیر از پروردگار که بار دیگر صبح را بازگرداند.»

و شاید که از زیباترین آنچه در این باب عظیم ذکر شده، مقوله قس بن ساعده الایادی باشد. وی از کسانی بود که الله عزوجل را بر اساس دین ابراهیم عليه­الصلاة­والسلام عبادت کرده و پیش از بعثت رسول الله ح بود. قس بن ساعده رحمه­الله می‌گوید: ای مردم، جمع شده و گوش کنید و هرگاه گوش کردید، حفظ کنید و چون حفظ کردید و به خاطر سپردید، آن­را به دیگران بگویید و به یکدیگر نفع برسانید. و هرگاه گفتید راست بگویید. هرکس زندگی کرد، مُرد و هرکس که مرد فوت شد، هر آنچه می‌آید می‌رود، باران و گیاهان، زندگان و مردگان، شب تاریک و آسمان دارای ستون‌ها و ستارگان درخشان و دریاهای پر از آب و روشنایی و تاریکی و شب و روزها و خوبی و بدی؛ براستی که خیر در آسمان است و عبرت در زمین و چشم‌ها در میان آن‌ها سر در گم است. قرارگاهی وضع شده و سقفی مرتفع و ستارگان در حرکت و دریاهایی که فوران نمی‌کنند. پس از این می‌گوید: شرق و غرب، سلامتی، خشک و تر، شور و شرین، خورشید و ماه‌ها، بادها و باران‌ها، شب و روز، مردان و زنان، خشکی‌ها و دریاها، دانه‌ها و گیاهان، پدران و مادران، جمع و پراکندگی‌ها، نور و تاریکی، آسانی و سختی، فقیر و ثروتمند، نیکوکار و بدکار و آیات و نشانه‌هایی که در خود آن‌ها آیات و نشانه‌هایی است؛ هلاک و نابود باد اهل غفلت، بلکه او اله یکتاست که فرزند و پدری ندارد، باز می‌گرداند و پدید می‌آورد، و می‎میراند و زنده می‌گرداند و مذکر و مونث را خلق کرده است و پروردگار آخرت و دنیا می‌باشد[[71]](#footnote-71).

و الله عزوجل رحم کند بر کسی که این­گونه سروده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیا عجبا كیف یعصـي اللهَ |  | أم كیف یجحده الجاحد |
| و الله فـي كـل تحریـكه |  | و في كل تسكینه شاهد |
| و فــي كل شيء له آیـة |  | تـدل عـلی أنـه الواحـد |

«عجیب است، چگونه الله عزوجل نافرمانی می‌شود. یا اینکه منکر چگونه او را انکار می‌کند، درحالی­که هر حرکت و سکونی شاهدی برای اوست. و در هر چیزی نشانه‌ای برای اوست که بر آن دلالت دارد که او یگانه و یکتاست.»

و ابونواس می‌گوید[[72]](#footnote-72):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تأمل في نبات الأرض وانظر |  | إلـی آثـار مـا صنـع الملیك |
| عیون من لجین شاخصـات |  | بأحداق هي الذهب السبیك |
| علی قضب الزبرجد شاهدات |  | بأن الله لـیس لـه شـریك |

«به گیاهان زمین توجه کن و به آثاری که مالک ایجاد کرده است نگاه کن، چشم‌هایی که با رنگ‌هایی آمیخته و برآمده که در اطراف مژه‌هایی زرد رنگ مثل طلای خالص باز بر ساقه‌ای مثل زبرجد شاهد یگانگی الله متعال است.»

و زمانی­که از اعرابی که در بین آیات و نشانه‌های قدرت الله عزوجل زندگی کرده و از مدرسه‌ی فطرت خارج شده بود، سوال شد که دلیل وجود پروردگار تبارک و تعالی چیست؟ گفت: سبحان الله، پشکل دلالت بر شتر می‎کند، و اثر قدم‌ها و گام‌ها بر اینکه کسی از مسیر عبور کرده دلالت می‌کند، آسمان دارای ستون‌ها و زمین صاحب دره‌ها و دریاهای صاحب امواج، آیا این همه دلالت بر وجود خبیر نمی‌کند؟[[73]](#footnote-73)

و الله عزوجل رحم کند بر کسی که این­گونه سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الشمـس و البـدر من آثار قدرته |  | و البر و البحر فیض من عطایـاه |
| الطیر سبـحه و الوحـش مجـده |  | و الموج كبـره و الحـوت ناجـاه |
| والنمل تحت الصخور الصُّمِ قدَّسه |  | و النحل یهتف حمدا في خلایاه |

«ماه و خورشید از آثار و نشانه‌های قدرت اوست و خشکی و دریا قطره‌ای از بخشش و عطای اوست. پرنده تسبیح او را می‌گوید و حیوانات وحشی تمجید او را و موج بزرگ او را یاد کرده و ماهی با او مناجات می‌کند. و مورچه در زیر صخره‌های سیاه پاکی او را یاد می‌کند. و زنبور در کندویش حمد و ستایش او را ندا می‌دهد.»

بنابراین، هیچ ذره‌ای از ذرات جهان هستی نیست مگر اینکه بر ربوبیت خالق عزوجل شهادت می‌دهد و دلایل بر این مساله بسیار می‌باشد.

مشرکان به این نوع توحید اقرار داشته و با آن مخالفتی نداشته و از آن اعراض نمی‌کردند، بگونه‌ای که اگر از آن‌ها می‌پرسیدی: خالق و رازق و مالک و آفریننده آن‌ها و خالق آسمان‌ها و زمین کیست؟ با قطعیت می‌گفتند: الله، همانطور که قرآن این مساله را از آن‌ها حکایت می‌کند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَهُمۡ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ [الزخرف: 87] «اگر از مشركان بپرسي، چه كسي آنان را آفريده است؟ مؤكّدانه مي‌گويند: الله».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡعَلِيمُ ٩﴾ [الزخرف: 9] «اگر از مشركان بپرسي كه چه كسي آسمان‌ها و زمين را آفريده است، قطعاً خواهند گفت: خداوند با عزّت و بس آگاه».

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣١﴾ [یونس: 31] «بگو: چه كسي از آسمان (به وسيله اشعّه و باران) و از زمين (به وسيله فعل و انفعالات خاك و رويش گياهان و درختان و ميوه آن‌ها) به شما روزي مي‎رساند؟ يا چه كسي بر گوش و چشم‌ها توانا است (و آن‌ها را مي‌آفريند و بدانها نيروي شنوائي و بينائي مي‌دهد)؟ يا چه كسي زنده را از مرده و مرده را از زنده بيرون مي‌آورد (و حيات و ممات در دست او است)؟ يا چه كسي امور (جهان و جهانيان) را مي‌گرداند؟ (پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: او الله است، (چرا كه آفريدگار جهان و روزي رسان مردمان و مدبّر كار و بار هستي، به اقرار وجدان بيدار، خداوند دادار است). پس بگو: آيا نمي‌ترسيد و پرهيزگار نمي‌شويد؟».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ٨٩﴾ [المؤمنون: 88-89] «بگو: آيا چه كسي فرماندهي بزرگ همه چيز را در دست دارد (و ملك فراخ كائنات و حكومت مطلقه بر موجودات، از آن او است؟) و او كسي است كه پناه مي‌دهد (هر كه را بخواهد) و كسي را (نمي‌توان) از (عذاب) او پناه داد، اگر فهميده و آگاهيد؟! خواهند گفت: از آن الله است. بگو: پس چگونه گول (هوي و هوس و وسوسه شياطين را) مي‎خوريد و (از حق كناره گيري مي‌كنيد، انگار) جادو و جنبل مي‌شويد؟».

هیچ­کس از این نوع توحید اعراض و روی­گردانی نمی‌کند مگر از روی تکبر و خودبینی و عناد. همچون فرعون که گفت: ﴿وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٣﴾[[74]](#footnote-74) [الشعراء: 23] و همچون دهری‌ها که برای جهان هستی خالقی را که در آن تصرف کرده و تدبیر امور آن را بر عهده داشته باشد، انکار می‌کنند و می‌گویند: جهان هستی به خودی خود حرکت می‌کند و جز دهر و زمانه ما را هلاک نمی‌کند.

و از این دسته‌اند، دو­گانه­پرستان مجوسی که معتقد به دو خالق برای جهان هستی می‌باشند، خالق خیر و خوبی‌ها که نور است و خالق شر و بدی‌ها که ظلمت و تاریکی است. و از این جمله‌اند معتقدین به تثلیث که بندگان صلیب می‌باشند: ﴿كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبٗا ٥﴾ [الكهف: 5] «چه سخن (وحشتناك و) بزرگي از دهان‌هاي­شان بيرون مي‌آيد!! آنان جز دروغ و افتراء نمي‌گويند».

بنابراین، برای ما آشکار گشت که مشرکین عرب که الله عزوجل به مشرک بودن آن‌ها حکم فرمودند، مطلقاً توحید ربوبیت را انکار نمی‌کردند، بلکه ایشان در زمان سختی و مشقت به سوی الله عزوجل متوجه می‌شدند و دعا و امید خود را خالصانه برای الله عزوجل قرار می‌دادند و شرکی را که می‌ورزیدند، فراموش می‌کردند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ٦٥﴾ [العنكبوت: 65] «هنگامي كه (مشركان) سوار كشتي مي‌شوند (و ترس و نگراني بديشان دست مي‌دهد) خالصانه و صادقانه الله را به فرياد مي‎خوانند (و غير او را فراموش مي‌گردانند). سپس هنگامي كه الله آنان را نجات داد و سالم به خشكي رساند، باز ايشان شرك مي‌ورزند».

شگفتا از این امر!! بنابراین، خداوند بر تو رحم کند، خوب این را بدان که هرکس به توحید ربوبیت که مشرکان بدان اقرار داشتند، اقرار کند و با وجود این عبادت را برای غیرالله انجام دهد، چنین شخصی از جنس همان مشرکان بوده و مشرک می‌باشد. بلکه واجب است که اقرار به توحید ربوبیت، مستلزم عبادت کردن الله عزوجل به یگانگی باشد، چرا که هرکس تنها به این اقرار کند که خالق، الله عزوجل می‌باشد و تنها او روزی دهنده است و اوست که اسباب منفعت بندگان را مهیا می‌کند و اوست که مالک نفع و ضرر می‌باشد و اوست که در هستی تصرف می‌کند و تمامی تدبیر آن­را بر عهده دارد و در همه‌ی این امور شریکی ندارد، پس چرا با وجود این اقرار، کسی دیگر جز الله عزوجل را عبادت می‌کند؟

در این امر به خوبی تدبر کن، چرا که اندکی از اهل زمین این مساله را به خوبی می‌دانند، از الله عزوجل می‌خواهیم که سینه‌های آن‌ها و سینه‌های ما را برای توحید بگشاید.

2- توحید الوهیت:

توحید الوهیت، همان بخشی از توحید است که از گذشته تا به امروز در مورد آن نزاع و اختلاف می‌باشد؛ و عبارت است از توحید عبادت و اقرار به یگانگی الله عزوجل در عبادت. و این حد و حدود اسلام می‌باشد که اسلام بدون آن محقق نمی‌گردد.

توحید الوهیت متضمن توحید ربوبیت می­باشد و عکس این قضیه صادق نیست و توحید ربوبیت متضمن توحید الوهیت نمی‌باشد.

علامه ابن قیم رحمه­الله بین این دو نوع توحید پیوند دقیق و عجیبی برقرار کرده و در این مورد می‌گوید: «جمع صحیحی که راستروان و هدایت­یافتگان و اهل راستی و درستی بر آن هستند، پیوست توحید ربوبیت و توحید الوهیت به یکدیگر می‌باشد. بگونه‌ای که دارنده‌ی توحید ربوبیت و الوهیت، معتقد بر قیومیت الله عزوجل بر بالای عرش می­باشد که به تنهایی تدبیر امور را بر عهده دارد. معتقد است که در ظاهر و باطن خالق و رزق دهنده و بخشنده و منع کننده و موت دهنده و زنده کننده و تدبیر کننده‌ای برای امور هستی جز الله عزوجل نیست، پس آنچه که او بخواهد، همان می‌باشد و آنچه که او نخواهد نمی‌باشد. هیچ ذره‌ای جز به اذن و اجازه‌ی او حرکت نمی‌کند و هیچ اتفاقی جز با مشیت او رخ نمی‌دهد و هیچ برگی نمی‌افتد مگر اینکه در علم او می‌باشد و هیچ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از او پنهان نمی‌ماند و بلکه نه کوچکتر از آن ذره و نه بزرگ‌تر از آن، مگر اینکه در حیطه‌ی علم او می‌باشد و قدرتش بدان احاطه دارد و مشیت او بدان رفته است و حکمتش مقتضی آن است. این پیوست توحید ربوبیت می‌باشد. اما پیوست توحید الوهیت که عبارت است از آنکه: قلب و هم و عزم وی متکی بر الله عزوجل و اراده او بوده و حرکاتش در راستای ادای حق الله عزوجل و قیام برای عبودیت حق سبحانه و تعالی باشد که این دو پیوست در حقیقت ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ می‌باشد چرا که با گفتن این کلام ﴿إِيَّاكَ﴾ به ذاتی که در بردارنده‌ی همه صفات کمال است و همه‌ی اسماء نیکو برای اوست شهادت می‌دهد. سپس با گفتن ﴿نَعۡبُدُ﴾ به تمامی انواع عبادات ظاهری و باطنی برای الله عزوجل شهادت می‌دهد. سپس با گفتن ﴿وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ به تمامی انواع استعانت و طلب یاری و توکل به او و تفویض امور به الله عزوجل شهادت می‌دهد»[[75]](#footnote-75).

بنابراین توحید الوهیت عبارت است از: یگانه شمردن الله عزوجل در تمامی انواع عبادات، از جمله محبت، خوف، امید، توکل، انابت، تفویض، تسلیم و استعانت و... و این همان چیزی است که تمامی پیامبران برای آن مبعوث شده‌اند و به خاطر آن الله عزوجل کتاب‌ها را نازل کرده است و به سبب آن آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم را خلق کرده است.

بنابراین تمامی دین عبارت است از عبادت و اطاعت و خضوع، با نهایت محبت برای الله عزوجل.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در رساله‌ی «العبودیه» می‌گوید: «عبادت برای الله عزوجل هدفی است که الله عزوجل آن­را دوست داشته و بدان راضی می‌باشد که مخلوقات را برای آن آفریده است، چنان­که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56] «من جن‌ها و انسان‌ها را جز براي پرستش خود نيافريده‌ام». و به خاطر آن تمامی پیامبران را فرستاده است، همانطور که نوح عليه­الصلاة­والسلام به قومش فرمود: ﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ [الأعراف: 59] «اي قوم من! براي شما جز الله معبودي نيست. پس تنها الله را بپرستيد».

و نیز صالح و شعیب و دیگر پیامبران به اقوام­شان چنین فرمودند.

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ﴾ [النحل: 36] «ما به ميان هر ملّتي پيغمبري را فرستاده‌ايم (و محتواي دعوت همه پيامبران اين بوده است) كه الله را بپرستيد و از طاغوت دوري كنيد. (پيامبران دعوت به توحيد كردند و مردمان را به راه حق فرا خواندند). الله گروهي از مردمان را (كه بر اثر كردار نيك، شايسته مرحمت الله شدند، به راه راست) هدايت داد و گروهي از ايشان (بر اثر كردار ناشايست) گمراهي بر آنان واجب گرديد (و سرگشتگي به دامان­شان چسبيد)».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبیاء: 25] «ما پيش از تو هيچ پيامبري را نفرستاده‌ايم، مگر اين كه به او وحي كرده‌ايم كه: معبودي جز من نيست، پس فقط مرا پرستش كنيد».

و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ ٩٢﴾ [الأنبیاء: 92] «اين (پيامبران بزرگي كه بدانان اشاره شد، همگي) ملّت يگانه‌اي بوده (و آئين واحد و برنامه يكتائي دارند) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش كنيد (چرا كه ملّت واحد، با برنامه واحد، بايد روبه خداي واحد كند)». پس از این شیخ الاسلام می‌گوید: «بنابراین تمام دین داخل در عبادت می‌باشد. و اصل و اساس معنای عبادت خواری و فروتنی می‌باشد. و زمانی گفته می‌شود «طریق معبد» که راه هموار و مسطح و قابل عبور و مرور باشد.

لیکن عبادتی که بدان امر شده، متضمن معنای فروتنی و محبت و نیز متضمن نهایت تواضع و فرمانبرداری برای الله عزوجل به همراه نهایت محبت نسبت به او جل­جلاله می‌باشد»[[76]](#footnote-76). و امام نسفی در تفسیر این کلام الله عزوجل ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١﴾ [البقرة: 21] می‌گوید: «تنها پروردگارتان را عبادت کنید؛ ابن عباس ب می‌گوید: هر عبادتی در قرآن، توحید می‌باشد. الله عزوجل برای انسان‌ها به اینکه خالق آن‌ها و کسانی که قبل از ایشان بودند، احتجاج کرده‌اند. چرا که آن‌ها به این مساله اقرار داشتند، پس به آنها گفته شده: اگر به اینکه الله عزوجل خالق شماست، اقرار دارید و اعتراف می­کنید پس تنها او را عبادت کرده و غیر او را عبادت نکنید»[[77]](#footnote-77).

هیچ نبی و رسولی نبوده مگر اینکه دعوت به عبادت الله عزوجل اولین امری بوده که قومش را به آن دعوت داده است. بنابراین، عبادت مساله‌ای در حاشیه‌ی زندگی نمی‌باشد، و بلکه اصل ابتدایی است که انسان‌ها و جن‌ها برای آن آفریده شده‌اند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56].

در این باب شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله در رساله‌ی «العبودیه» چه زیبا می‌گوید[[78]](#footnote-78): «هر زمان که محبت الله عزوجل در قلب افزایش یابد، عبودیت برای حق جل­جلاله، افزایش می‌یابد. و هر زمان عبودیت در وی افزایش یافت، محبت و آزادی و بی‌نیازی وی از غیرالله افزایش می‎یابد. قلب ذاتاً از دو جهت نیازمند الله عزوجل می‌باشد: از جهت عبادت که آن علت غایی می‌باشد و از جهت استعانت و توکل که علت فاعلی می‌باشد. از این­رو قلب اصلاح و رستگار و مسرور نشده و لذت نمی‌برد و پاک نمی‌گردد و آرامش و سکون نمی‌یابد مگر اینکه الله را به یگانگی عبادت کرده و تنها بدو محبت داشته و به سوی او باز گردد. و اگر تمام اسبابی که مخلوقات با آن لذت می‌برند، برای وی حاصل گردد و مهیا شود، آرامش و سکون نمی‌یابد، چرا که در وی فقر ذاتی به پروردگارش می‌باشد؛ و این بدان سبب است که الله عزوجل معبود و محبوب و مطلوبش می‌باشد و تنها با عبادت و محبت و انابت به سوی الله عزوجل است که شادی و سرور و لذت و نعمت و آرامش و طمانینه برای وی حاصل می‌گردد.

و این نیز جز با یاری الله عزوجل برای وی حاصل نمی‌گردد و هیچ­کس جز الله عزوجل نمی‌تواند آن­را برای وی حاصل کند، لذا وی دائماً نیازمند حقیقت ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ می‌باشد؛ و اگر وی تنها به فکر بدست آوردن خواهشات نفسانی و امیال خویش باشد و عبادت الله عزوجل برای او حاصل نشود، چیزی جز درد و رنج و حسرت و عذاب برای وی حاصل نمی‌گردد و از رنج‌های دنیا و تیرگی‌های زندگی آن رها نمی‌شود مگر با خالص گردانیدن محبت الله عزوجل، بدین­گونه که الله عزوجل مقصود نهایی وی باشد و در وهله‌ی اول، محبوب وی بوده و هر غیرالله را به خاطر الله عزوجل دوست داشته باشد و جز الله متعال هیچ چیز و کسی را به خاطر خودش دوست نداشته باشد. درصورتی­که این امور برای وی حاصل نشود، از کسانی که حقیقت لا إله إلا الله را محقق کرده­اند، نمی‌باشد و نیز توحید و عبودیت و محبت برای الله عزوجل را محقق نکرده است و در آن نقص و عیب می‌باشد و بلکه بر حسب آن رنج و حسرت و عذاب می‌باشد. و اگر در مسیر مطلوب کوشش کند، درحالی­که از الله عزوجل کمک نگیرد و طلب یاری نکند و بر او توکل نکند و در بدست آوردن و کسب آن اعلام نیازمندی به الله عزوجل نکند، آن مطلوب نیز برای وی حاصل نمی‌شود، چرا که هرآنچه الله عزوجل بخواهد، می‌باشد و هر آنچه را که او نخواهد، نمی‌باشد. بنابراین، بنده به الله عزوجل نیازمند می‎باشد، چرا که او مطلوبِ محبوب و مقصود و معبود می‌باشد؛ و نیز تنها الله عزوجل است که عهده­دار یاری رساندن به او بوده و بر او توکل می‌شود. و او الهی است که جز او معبود بر حقی نیست و او پروردگاری است که جز او پروردگاری نیست و عبودیت وی برای الله عزوجل جز با این دو (ربوبیت و الوهیت) کامل نمی‌شود.

از این­رو چون بنده غیرالله را به خاطر خودش دوست داشته باشد یا اینکه به سوی غیرالله توجه کند تا بدو یاری رساند، درحقیقت بر حسب محبت و امیدش نسبت به آنکه او را دوست داشته و بدو امید دارد، بنده وی می‌باشد. و اگر احدی جز الله عزوجل را به خاطر خودش دوست نداشته باشد و نیز غیرالله را تنها به خاطر الله متعال دوست داشته باشد و جز به الله عزوجل به چیز دیگری امید نداشته باشد، در اینصورت اگر با استفاده اسباب انجام دهد آنچه را که انجام دهد یا بدان سبب چیزی برای وی حاصل شود، قطعاً شاهد آن خواهد بود که الله عزوجل کسی بوده که آن اسباب را خلق کرده و بدان ترتیب و نظام داده و برای وی مسخر کرده است و نیز شاهد آن خواهد بود که هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، این الله عزوجل است که پروردگار و مالک و خالق آن می‌باشد و وی نیازمند به حضرت حق بوده و تنها سهم وی از عبودیت برای الله عزوجل بر حسب آنچه از آن تقسیم شده، می‌باشد.

مردم در این مورد در درجات متفاوتی می‌باشند که جز الله عزوجل کسی تفاوت این درجات را نمی­داند. لذا کامل‌ترین و برترین و بالاترین و نزدیک‌ترین مردمان به الله عزوجل و قوی‌ترین و راه­یافته‌ترین ایشان، آن کسی است که عبودیت و بندگی­اش برای الله عزوجل کامل­تر باشد. و این حقیقت دین اسلام است که الله عزوجل پیامبران را با آن فرستاده و کتاب‌ها را نازل کرده است که بنده تنها مطیع و فرمانبردار الله عزوجل و نه غیر او باشد. زیرا کسی­که هم مطیع و فرمانبردار الله متعال و هم مطیع غیر اوست، مشرک می‌باشد. و کسی که از فرمانبرداری و اطاعت از او، سرباز زده و امتناع ورزد، مستکبر و خودبین و سرکش می‎باشد ... تا آنجا که می‌گوید: و این محقق کردن گواهی دادن به لاإله إلاالله می‌باشد، چرا که آن الوهیت غیرالله را از قلب نفی کرده و در قلبش الوهیت الله متعال را ثابت می‌کند. و بدین ترتیب نفی کننده‌ی الوهیت هر چیزی از مخلوقات و اثبات کننده‌ی الوهیت رب العالمین، پروردگار آسمان‌ها و زمین می‌باشد. و آن متضمن وابستگی و پیوستگی قلب با الله عزوجل و جدایی آن از غیرالله می‌باشد.

بدین ترتیب قلب وی در علم و نیت، گواهی دادن و اراده و معرفت و محبتش، بین خالق و مخلوق تفاوت قائل می‌باشد. بگونه‌ای که به الله عزوجل عالم بوده و ذکر کننده او و عارف به او می‌باشد. و نیز عالم به جدایی الله عزوجل از آفریده‌هایش و یکتایی او و نه یکتایی هیچیک از مخلوقاتش بوده و محب و دوستدار الله عزوجل بوده و او را تعظیم کرده و بندگی او را نموده و به او امید بسته و از او ترس داشته و برای او دوستی و دشمنی ورزیده و از او طلب یاری کرده و بر او توکل کرده و از عبادت غیر او خودداری می‎کند.

و توکل بر الله متعال و یاری خواستن از او و ترس از او و امید به او و دوستی و دشمنی در راه او و برای او و اطاعت کردن از امرش و امثال این‌ها، از خصوصیت‌های الوهیت الله عزوجل می‌باشد.

اقرار وی به الوهیت الله عزوجل و نه الوهیت هیچ چیز و کس دیگری، متضمن اقرار وی به ربوبیت الله متعال می‌باشد، که در اینصورت وی معتقد است: الله عزوجل پروردگار و رب هر چیز و مالک و خالق و مدبر آن است، در اینصورت است که وی موحدی یکتاپرست در برابر الله عزوجل می‌باشد.

سپس تمامی این‌ها را به طور خلاصه در جایی دیگر از رساله‌ی ارزشمند «العبودیة» ذکر کرده و می‌گوید[[79]](#footnote-79): «لب و اساس دین دو اصل می‌باشد: یکی آنکه جز الله عزوجل را عبادت نکنیم و دیگر آنکه او را جز با آنچه تشریع کرده و قانون نهاده نپرستیم، یعنی او را با بدعت‌ها عبادت نکنیم، همانطور که الله عزوجل می‎فرماید: ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: 110] «پس هركس كه خواهان ديدار خداي خويش است، بايد كه كار شايسته كند و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نسازد».

و این محقق کردن شهادتین می‌باشد، گواهی دادن به اینکه هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست و گواهی دادن به آنکه محمد ح فرستاده‌ی الله متعال است.

پس اصل اول آن است که جز الله عزوجل را عبادت نکنیم و اصل دوم آن است که محمد ح فرستاده‌ی الله متعال و ابلاغ­کننده از جانب اوست. پس بر ما لازم است که خبرش را تصدیق و از امرش اطاعت کنیم.»

سپس می‌گوید: و این دین اسلام است که الله عزوجل اولین و آخرین پیامبران را با آن فرستاده است و آن دینی است که الله عزوجل جز آن­را از احدی قبول نمی‌کند. و آن حقیقت عبادت برای پروردگار جهانیان می‌باشد.

از خلال این عرض با شتاب، واضح گردید که برای محقق کردن توحیدی که صاحبش را در دنیا و آخرت نجات می‌دهد، توحید ربوبیت به تنهایی کافی نیست. چرا که مشرکان نیز بدان اقرار می‌کردند و بلکه در زمان مشکلات و سختی‌ها، دعا را نیز خالصانه برای الله عزوجل قرار می‌دادند. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ٦٥﴾ [العنكبوت: 65] «هنگامي كه (مشركان) سوار كشتي مي‌شوند (و ترس و نگراني بديشان دست مي‌دهد) خالصانه و صادقانه الله را به فرياد مي‌خوانند (و غير او را فراموش مي‌کنند). سپس هنگامي كه الله آنان را نجات داد و سالم به خشكي رساند، باز ايشان شرك مي‌ورزند (و به انبازهائي براي الله معتقد مي‎شوند)».

الله عزوجل بر من و تو رحم کند، حال که این مساله را دانستی، بدان که حتما بایستی به همراه اقرار به توحید ربوبیت، توحید الوهیت نیز باشد که انجام انواع عبادات ظاهری و باطنی به همراه دو رکن اساسی آن، کمال تواضع و فروتنی و فرمانبرداری و کمال محبت، تنها برای الله عزوجل می‌باشد. و یکسان است که آن عبادت قلبی باشد که مناط آن قلب است یا اینکه عبادتی قولی باشد که متعلق به زبان است و یا اینکه عبادتی عملی باشد که متعلق به اعضا و جوارح است، یا اینکه عبادتی مالی باشد که متعلق به اموال است.

به طور خلاصه، پس توحید الوهیت عبارت است از محقق کردن معنای لاإله إلاالله و شروطی که کلمه‌ی طیبه مقید بدان است، همچون شرط علم، یقین، قبول، انقیاد، صدق، اخلاص و محبت. و این مساله‌ای است که ان‎شاءالله به تفصیل در مورد آن سخن خواهیم گفت و آن اصل موضوع ما و اساس بحث­مان می‌باشد؛ والله المستعان.

3- توحید اسماء و صفات:

این نوع توحید عبارت است از: یگانه شمردن الله عزوجل در اسماء و صفاتش؛ بدین­گونه که بنده به آنچه الله عزوجل از اسامی و صفات برای خود در کتابش ثابت نموده یا اینکه فرستاده‌اش برای او ثابت کرده ایمان بیاورد آنهم بر وجهی که مقصود الله و رسولش می‌باشد و نیز بر وجهی که لایق و شایسته‌ی الله عزوجل است، بدون ثابت کردن مثل و مانندی برای الله عزوجل در اسماء و صفاتش؛ چرا که ثابت کردن مثل و مانند برای الله عزوجل شرک ورزیدن به او می‎باشد.[[80]](#footnote-80)

توحید اسماء و صفات باب بزرگی از ابواب توحید بوده و مطلقاً از شریف‌ترین علوم می‌باشد و براستی چرا که نباشد؟ درحالی­که آن علمی است که مربوط به ذات الله عزوجل و شناخت اسماء نیکویش و صفات بلند مرتبه‌اش می‌باشد؛ معرفت و شناختی که شرک و تعطیل و تشبیه و تمثیل و بدعت و تاویل را باطل و نابود می‌کند.

پاک است الله با عظمت و بزرگوار؛ چه قدم‌هایی که در این مقام لغزیده‌اند و چه اذهانی که در این مورد گمراه شده و چه قلم‌هایی که در این علم کافر شده‌اند.

از الله عزوجل می‌خواهیم که ما و شما را فهم (صحیح) و فرمانبرداری (نیکو) روزی کند.

در اینجا در صدد سخن گفتن تفصیلی و بررسی مبسوط در مورد این بخش با عظمت از توحید نیستیم، چه که جایگاه بحث تفصیلی این مساله، کتب عقیده‌ای می‌باشد که علمای گرامی ما نوشته‌اند؛ ولی من تلاش کردم تا برخی از قواعد روشنگر و راهبر در اختیارت قرار دهم قواعدی که در فهم این مبحث مهم از اسماء و صفات ضروری است.

قاعده‌ی اول:

الله متعال بر من و تو رحم کند، بدان که اسماء نیکوی الله عزوجل عبارتند از اسمائی که الله متعال برای خود اثبات کرده و بنده و فرستاده‌اش محمد ح برای او اثبات کرده و همه‌ی مومنین بر آن‌ها ایمان دارند. الله متعال می‎فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾ [الأعراف: 180] «الله داراي زيباترين نام‌ها است (كه بر بهترين معاني و كامل­ترين صفات دلالت مي‌نمايند. پس به هنگام ستايش الله و درخواست حاجات خويش از خداوند سبحان) او را بدان نام‌ها فرياد داريد و بخوانيد و كساني را كه در نام‌هاي الله به تحريف دست مي‌يازند، (و واژه‌هائي به كار مي‌‎برند كه از نظر لفظ يا معني، منافي ذات يا صفات خداوند است)، واگذارید، آنان كيفر كار خود را خواهند ديد».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الإسراء: 110] «بگو: (خداوند را) با «الله» يا «رحمن» به كمك طلبيد (فرقي نمي‌‎كند. و خداوند را به نام‌ها و صفات متعدّد به فرياد خواندن، مخالف توحيد نيست) خداوند را به هر كدام (از اسماء حُسني) بخوانيد (مانعي ندارد و تعداد اسماء نشانه تعدّد مُسمّي نيست و) او داراي نام‌هاي زيبا است (كه هريك مُعرِّف كاري از كارها و بيانگر زاويه‌اي از كمالات خداوند جهان است)».

و می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ٨﴾ [طه: 8] «او الله است و جز او معبود به حقی نيست. او داراي نام‌هاي نيكو است».

و می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٤﴾ [الحشر: 22-24] «الله كسي است كه جز او پروردگار و معبودي نيست. آگاه از جهان نهان و آشكار است (و ناپيدا و پيدا در برابر دانشش يكسان است). او داراي مرحمت عامه (در اين جهان، در حق همگان) و داراي مرحمت خاصه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است. الله كسي است كه جز او پروردگار و معبودي نيست. او فرمانروا، منزه، بي‌عيب و نقص، امان دهنده و امنيت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چيره، بزرگوار و شكوهمند و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فراتر از چيزهائي است كه انباز او مي‌كنند. او خداوندي است كه طراح هستي و آفريدگار آن از نيستي و صورتگر جهان است. داراي نام‌هاي نيك و زيبا است. چيزهائي كه در آسمان‌ها و زمين هستند، تسبيح و تقديس او مي‌گويند و او چيره كار بجا است».

و از ابوهریره س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ و هو وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ»[[81]](#footnote-81). «الله عزوجل 99 اسم دارد، یعنی یکی کمتر از صد؛ هرکس که آن‌ها را حفظ نماید، وارد بهشت می‌شود. و الله عزوجل فرد است و فرد را دوست دارد».

قاعده‌ی دوم:

اسماء الله عزوجل منحصر در 99 اسم مذکور در حدیث ابوهریره س نمی‎باشند، بلکه اسماء دیگری وجود دارد که هیچ فرشته‌ی مقرب و هیچ پیامبر فرستاده شده‌ای آن‌ها را نمی‌داند، لذا جز الله عزوجل، کسی آن اسم‌ها را نمی‌داند. و دلیل این مطلب حدیث عبدالله بن مسعود س است که رسول الله ح فرمودند: «مَا أَصَابَ أَحَدًا قَطُّ هَمٌّ وَلَا حَزَنٌ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، ابْنُ عَبْدِكَ، ابْنُ أَمَتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ، مَاضٍ فِيَّ حُكْمُكَ، عَدْلٌ فِيَّ قَضَاؤُكَ، أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي، وَنُورَ صَدْرِي، وَجِلَاءَ حُزْنِي، وَذَهَابَ هَمِّي، إِلَّا أَذْهَبَ اللَّهُ هَمَّهُ وَحُزْنَهُ، وَأَبْدَلَهُ مَكَانَهُ فَرَحا». «به هیچ کس هم و غمی نمی­رسد مگر اینکه اگر این دعا را بخواند، الله عزوجل هم و غم او را برطرف کرده و فَرَج و گشایش جایگزین آن می‌کند:

«پروردگارا، من بنده‌ی تو هستم و فرزند مرد و زنی از بندگان تو هستم سرنوشت من به دست توست که از (درگاه) حکم تو گذشته و از (مشیت) عدالت تو اقتضا شده است. پروردگارا، به حق تمامی اسامی که خود آن‌ها را بر خود نهادی یا آن‌ها را به یکی از مخلوقات آموختی یا اینکه آن‌ها را در کتابت آوردی و یا اینکه آن­را در علم غیب نزد خودت باقی گذاشتی، از تو می‌خواهم که قرآن را بهار قلبم و نور سینه­ام و روشنی و برطرف کننده‌ی غم و اندوهم قرار دهی».

عبدالله بن مسعود س می‌گوید: گفته شد: یا رسول الله! آیا آن­را به دیگران تعلیم و آموزش ندهیم؟ رسول الله ح فرمودند: «بَلَى، يَنْبَغِي لِمَنْ سَمِعَهَا أَنْ يَتَعَلَّمَهَا». «آری، برای کسی که آن­را شنیده، شایسته است تا آن­را به دیگران تعلیم دهد»[[82]](#footnote-82).

و گواه ما در این حدیث مبارک، این سخن رسول الله ح می‌باشد که فرمودند: «أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ» «یا اینکه آن­را در علم غیب نزد خود باقی گذاشتی».

در باب معین بودن اسماء الحسنی شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی[[83]](#footnote-83) می‌گوید: «معین بودن اسماء الحسنی به اتفاق دانایان و آگاهان از احادیث رسول الله ح از کلام رسول الله ح ثابت نمی‌باشد». و می‌گوید[[84]](#footnote-84): «در مورد تعیین 99 اسم (که این اسامی چه اسمائی هستند) حدیث صحیحی از رسول الله ح وارد نشده است و مشهورترین دلیلی که در این مورد نزد مردم می‎باشد، حدیث ترمذی است[[85]](#footnote-85) که ولید بن مسلم از شعیب بن ابی حمزه روایت کرده است و حفاظ اهل حدیث می‌گویند: آن زیاده‌ای است که ولید بن مسلم از شیوخ اهل حدیث جمع کرده است؛ و در این مورد حدیث ضعیف دیگری می‌باشد که از این حدیث ضعیف‌تر است که ابن ماجه آن­را روایت کرده است[[86]](#footnote-86) و نیز غیر از این روایات، از برخی از سلف روایات دیگری نیز ذکر شده است.

حافظ ابن کثیر می‌گوید:[[87]](#footnote-87) «و آنچه گروهی از حفاظ بدان تکیه و اعتماد کرده‌اند، آن است که یک یک شمردن اسماء الحسنی در این حدیث (توسط راوی) درج شده است (و در حقیقت جزء متن حدیث نمی‌باشد).»

قاعده‌ی سوم:

بدان که برخی از اسماء الله عزوجل جز با ذکر مقابل آن، بر او جل­جلاله اطلاق نمی‌گردد، چرا که اگر این­گونه اسامی بدون ذکر اسم مقابل آن بر الله عزوجل اطلاق گردد، گمان نقص در حق الله متعال می‌شود. این دسته اسامی عبارتند از: «المعطي المانع، الضار النافع، القابض الباسط، المعز المذل، الخافض الرافع».

بنابراین بر الله عزوجل اسم المانع، الضار، القابض، المذل، الخافض، هریک به تنهایی اطلاق نمی‌گردد بلکه حتماً بایستی با اسم مقابل آن یکجا به کار رود. چرا که در وحی جز این­گونه بر آن اطلاق نشده است. و اسم «المنتقم» از این دسته می‌باشد که در قرآن جز مضاف با «ذو» نیامده است، همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ ٤﴾[[88]](#footnote-88) [آل عمران: 4] یا اینکه مقید بر مجرمین ذکر شده است، همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّا مِنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ٢٢﴾[[89]](#footnote-89) [السجدة: 22][[90]](#footnote-90).

قاعده‌ی چهارم:

اسماء الله عزوجل، حق بوده و بر حقیقت­شان می‌باشند و سه نوع دلالت تطابقی، تضمنی و التزامی دارند. به عنوان مثال، اسم الله عزوجل «الرحمن» بر ذات حق جل­جلاله دلالت دارد که این دلالت تطابقی می‌باشد و به صفت رحمت نیز دلالت دارد که این دلالت تضمنی می‌باشد و نیز بر حیات و سایر صفات کمال دلالت دارد که این دلالت التزامی می‌باشد و سایر اسماء الله عزوجل نیز اینچنین می‌باشند[[91]](#footnote-91).

قاعده‌ی پنجم:

اسماء الله عزوجل مخلوق نمی‌باشند و با اسماء مخلوقات مقایسه نمی‎شوند. چرا که اسماء مخلوقات، مخلوق بوده و غیر حقیقی بوده و اسماء آن‌ها همان صفات آن‌ها نمی‌باشد، بلکه مخالف با صفات­شان می‌باشد، بگونه‌ای که گاهی شخصی حکیم نامیده شده، درحالی­که جاهل است و نیز کریم نامیده شده درحالی­که بد جنس و پست است و صالح نامیده شده درحالی­که بدکار است و عزیز نامیده شده درحالی­که حقیر است و سعید نامیده شده درحالی­که بدبخت است و محمود نامیده شده درحالی­که مذموم است و گاهی حنظله (گیاهی تلخ) نامیده شده درحالی­که چنین نیست و نیز علقمه (تلخ) نامیده شده درحالی­که چنین نیست.

ولی برای الله عزوجل اسماء جلال و صفات کمالی می‌باشد که چیزی از اسمائش مخالف با صفاتش نیست. و نیز چیزی از صفاتش مخالف با اسماء او نیست. و هرکس ادعا کند که صفتی از صفات الله عزوجل مخلوق یا غیر حقیقی و مستعار است در حقیقت کافر گشته و از حق روی گردانده است. چرا که اگر بگویی الله پس او الله است و اگر بگویی الرحمن پس او الرحمن و همان الله است و اگر بگویی حکیم، حمید، علیم، مجید، جبار، متکبر، جبار، قاهر، قادر، او نیز اینچنین است و او همان الله عزوجل می‌باشد.

اسمی که برای اوست مخالف با صفتش نمی‌باشد و صفتی که برای اوست نیز مخالف با اسمش نمی‌باشد، پیوسته این چنین بوده و هست؛ قبل از مخلوقات، خالق بوده و قبل از روزی­خورندگان روزی دهنده و رازق بوده و قبل از علوم، عالم بوده و قبل از اینکه صوت مخلوقات را بشنود، شنوا بوده است. الله عزوجل از هر مثل و مانند و شبیهی پاک و منزه می‌باشد. هیچ مثل و مانند و ند و ضدی برای او نیست، ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: 11] «هيچ چيز همانند او نيست و اوست که شنوا و بيناست».

قاعده‌ی ششم:

در قرآن کریم، افعالی وارد شده که الله عزوجل آن‌ها را برای خود بر مبنای جزای عادلانه و مقابله و رویارویی اطلاق کرده‌اند که در واقع با توجه به سیاقی که در آن قرار دارند، مدح و کمال می‌باشد، ولی جایز نیست که اسمائی برای الله عزوجل از آن‌ها مشتق گرفته شود. و نیز جایز نیست که در غیر سیاق آیات بر الله عزوجل اطلاق گردند. همچون اینکه الله عزوجل می‎فرماید: ﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُۖ﴾ [آل عمران: 54] و نیز می‌فرماید: ﴿نَسُواْ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمۡ﴾ [التوبة: 67] و نیز می‎فرماید: ﴿وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤ ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ﴾ [البقرة: 14-15] و مانند این آیات.

بنابراین، جایز نیست که بر الله عزوجل اسامی همچون «مخادع، ماکر، ناس، مستهزی» و مانند این‌ها اطلاق گردد. براستی که الله عزوجل بسیار بلند مرتبه‎تر از آن است که چنین اسامی بر او اطلاق گردد. و نیز مطلقا گفته نمی‌شود: الله عزوجل استهزاء می‌کند و خدعه و مکر می‌کند و فراموش می‌کند، بلکه الله عزوجل بسیار بلند مرتبه­تر و بزرگوارتر از آن می‌باشد.

ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: «الله عزوجل خویش را مطلقا به کید و مکر و خداع و استهزاء، توصیف نکرده است و این در اسماء نیکویش داخل نمی‌باشد و مصنفین جاهلی که در شرح اسماء الحسنی گمان می‌کنند که «الماکر، الخادع، المستهزی، الکائد» از اسماء الله عزوجل می‌باشد، در حقیقت لب به سخن بسیار بزرگی گشوده‌اند که انسان از شنیدن آن به لرزه می‌آید و نزدیک است که گوش‌ها در هنگام شنیدن آن، کر شود. و این جاهل بدان مغرور گشته که الله عزوجل این افعال را بر خویشتن اطلاق کرده و بدین ترتیب اسمائی را از آن مشتق کرده است؛ درحالی­که تمامی اسماء الله عزوجل نیکو و زیبا می‌باشند. و این اسماء را در اسماء الحسنی داخل کرده است و آن‌ها را مقرون به «الرحیم، الودود، الحکیم، الکریم» کرده است و این جهل بزرگی است؛ چرا که این افعال مطلقاً مورد مدح و ستایش نمی‌باشند بلکه در موضعی مدح شده و در موضعی دیگر مذموم می‌باشند. بنابراین اطلاق این افعال به طور مطلق بر الله عزوجل جایز نمی‌باشد.» سپس ابن قیم رحمه­الله می‎گوید: «مقصود آن است که الله عزوجل خویش را به کید و مکر و خداع توصیف نکرده مگر بر وجه مجازات برای کسانی­که به ناحق مرتکب چنین کارهایی شده‌اند. و پر واضح است که مجازات کردن افرادی که چنین اعمالی را مرتکب شوند، برای بندگان نیز حسنه و نیک قلمداد می‌شود، چه رسد به اینکه مجازات کننده الله عزوجل باشد؟!»[[92]](#footnote-92)

قاعده‌ی هفتم:

این قاعده از قواعد مهم می‌باشد که درواقع چکیده‌ای از مطالبی است که امام شنقیطی رحمه­الله در رساله‌ی ارزشمندشان «الأسماء و الصفات نقلا وعقلا» ذکر کرده‌ است. آنجا که می‌گوید[[93]](#footnote-93): «بدانید که فرو رفتن و تعمق بیش از حد در مبحث آیات صفات و کثرت سوال پرسیدن در این موضوع از بدعاتی است که سلف صالح امت نسبت بدان کراهت داشتند. و بدانید که قرآن کریم در مبحث آیات صفات بر سه اصل اساسی تمرکز کرده است که هرکس به همه آن‌ها توجه داشته باشد، به صواب دست یافته و بر اعتقادی که رسول الله ح و اصحاب گرامی ایشان و سلف صالح امت بودند، نائل می‌گردد و هرکس در یکی از این سه اصل اساسی اختلال وارد کند، قطعا گمراه شده است.

اما این اصول سه­گانه:

1. منزه دانستن الله عزوجل از تشبیه کردن صفاتش به صفات مخلوقین: و این اصلی است که کلام الله عزوجل بدان دلالت دارد.

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشورى: 11] «هيچ چيز همانند او نيست».

﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الإخلاص: 4] «و كسي همتا و همگون او نمي‌باشد».

﴿فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَ﴾ [النحل: 74] «پس براي الله شبيه و نظير قرار ندهيد».

1. ايمان به آنچه الله عزوجل خویش را بدان وصف کرده است، زیرا کسی وجود ندارد که الله عزوجل را توصیف کند که عالم‌تر از الله عزوجل به الله عزوجل باشد. ﴿ءَأَنتُمۡ أَعۡلَمُ أَمِ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 140] «بگو: آيا شما بهتر مي‌دانيد يا الله؟» و نیز ایمان آوردن به آنچه رسول الله ح الله عزوجل را بدان وصف کرده‌اند؛ چرا که هیچ کس بعد از الله عزوجل، در توصیف الله متعال عالم­تر از رسول الله ح نمی‌باشد، کسی که الله متعال در حق او می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4] «و از روي هوا و هوس سخن نمي‌گويد. آن (چيزي كه با خود آورده است و با شما در ميان نهاده است) جز وحي و پيامي نيست كه (از سوي الله بدو) وحي و پيام مي‌گردد».
2. دست شستن از طمع در ادراک کیفیت ذات الله عزوجل؛ چرا که درک حقیقت و کیفیت آن محال می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: 110] «ولي [انسان‌ها] از آفريدگار آگاهي ندارند».

قاعده‌ی هشتم:

اسماء الله عزوجل، توقیفی می‌باشند، یعنی اجتهادی نیستند و در این مورد مجالی برای عقل نمی‌باشد؛ بر این اساس است که واجب است در آنچه در کتاب و سنت آمده، توقف شود و نه بدان چیزی اضافه و نه از آن چیزی کم شود؛ چرا که برای عقل امکان ادراک اسمائی که الله عزوجل مستحق آن است، وجود ندارد. بنابراین، توقف بر آنچه که در نص وارد شده است، واجب می‌باشد؛ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: 36] «از چيزي دنباله روي مكن كه از آن ناآگاهي. بي‌گمان (انسان در برابر كارهائي كه) چشم و گوش و دل (و ساير اعضاء ديگر انجام مي‌دهند) مورد پرس و جوي از آن قرار مي‌گيرد».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33] «بگو (اي پيامبر) که: خداي من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در پنهان و گناهکاري و ستم به ناحق و شرک ورزیدن به الله را که براي آن هيچ دليلي نداريد و اينکه چيزي را که نمي‌دانید از روي جهالت و ناآگاهي به الله نسبت دهيد، حرام کرده است».

توقف در اسماء الله عزوجل واجب می‌باشد چراکه نام نهادن اسمی بر الله عزوجل که الله متعال خود را بدان نام ننهاده، یا انکار اسمی که الله متعال خود را بدان نام نهاده، جنایت در حق الله عزوجل می‌باشد، لذا در این مورد ادب را رعایت کردن و کفایت به آنچه در نص وارد شده، واجب می‌باشد[[94]](#footnote-94).

قاعده‌ی نهم:

این قاعده مطلقاً از مهم‌ترین قواعد می‌باشد که عبارت است از:

وجوب ایمان به تمامی آیات اسماء و صفات و احادیثی که در این مورد وارد شده است، بدون تحریف کردن الفاظ یا معانی آن‌ها و نیز بدون تعطیل یا کیفیت قائل شدن و تمثیل کردن. بنابراین اگر الله عزوجل سینه‌ات را برای این حق گشوده است، پس آن­را لازم بگیر، چرا که تو بر اعتقادی هستی که سلف صالح امت ن بر آن بوده‌اند.

**برادر عزیز! اینک به توضیح این شروط توجه کن:**

1. ایمان داشتن به اسماء و صفات بدون تحریف الفاظ و معانی آن‌ها:

در شگفتم از کسانی­که اراده‌ی نفی صفات را داشته و شروع به تحریف کلام از جایگاه خود کرده و لفظ را بر معنایی حمل می‌کنند که احتمال آن­را ندارد، تا اینکه بدین وسیله با آنچه عقل قاصر با آن موافقت دارد، برسند!! همچون آن‌هایی که اراده‌ی نفی صفت کلام را دارند و لفظ جلاله‌ی الله را (اعراب) نصب می‌دهند ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤﴾ [النساء: 164] تا اینکه بگویند کلام از جانب موسی عليه­الصلاة­والسلام بوده است، ولی نمی‌دانند که با این کلام الله عزوجل چه کنند که می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ ﴾[[95]](#footnote-95) [الأعراف: 143] چرا که این آیه‌ای است که تقدیم و تاخیر و تحریف و تاویل نمی‌پذیرد.

جهم بن صفوان - که از سوی الله عزوجل آنچه مستحق آن است بر وی فرود آید - بر آن، آنچه را که موجب خراب‌تر شدن کار شده، افزوده و با جرات در مورد این کلام الله عزوجل ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾[[96]](#footnote-96) [طه: 5] می‌گوید[[97]](#footnote-97): اگر راهی پیدا می‌کردم که این آیه را از مصحف حک می‌کردم، قطعاً آن­را پاک می‌کردم. تا بدین ترتیب معنای «استوی» را به استیلاء و غلبه یافتن، تبدیل کند. درحالی که این تبدیل، نفی صفت استواء بر کیفیتی که اراده‌ی پروردگار آسمان‌ها و زمین برآن است، می‌باشد. این تحریف لفظی بود.

اما تحریف معنوی: همچون اینکه لفظ «نفسه» را در کلام الله عزوجل، به [الغیر] تاویل کرده‌اند و گمان برده‌اند که اضافه‌ی آن به الله عزوجل از قبیل اضافه‌ای که در بیت الله و ناقه الله هست، می‌باشد. الله عزوجل می‎فرماید: ﴿وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي ٤١﴾[[98]](#footnote-98) [طه: 41] و نیز می‌فرماید: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ﴾[[99]](#footnote-99) [آل عمران: 28] که با این تاویل فاسد معنای ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ﴾ این­گونه می‌باشد: یعنی الله عزوجل شما را از غیر خودش، بر حذر می‌دارد، و معنای ﴿وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي ٤١﴾ «این­گونه می‎باشد: یعنی تو را برای غیر خود برگزیدم».

و لفظ «الید» را به نعمت تاویل کرده‌اند، آنجا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾[[100]](#footnote-100) [المائدة: 64] که در اینصورت معنای آیه چنین است: بلکه درِ هر دو نعمت الله عزوجل باز است. و بدین ترتیب جز دو نعمت را برای الله عزوجل ثابت نکرده‌اند درحالی­که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ﴾ [إبراهیم: 34] «و اگر بخواهيد نعمت‌هاي الله را بشماريد (از بس كه زيادند) نمي‌توانيد شمارش كنيد».

این روش­ آنان در مورد تمامی نصوص اسماء و صفات می‌باشد. شکر و ستایش الله عزوجل را به جا می‌آوریم که ما را به سوی حق هدایت کرد و از او می‌خواهیم که ما را بر هدایت بمیراند؛ براستی که او عهده­دار آن می‌باشد.

1. به اسماء و صفات بدون تعطیل آن‌ها ایمان داریم:

یعنی: صفات کمالی را که این اسماء جلیل برای الله عزوجل اقتضا می‎کند، نفی و رها نمی‌کنیم. همچون صفت «استواء، الکمال، المجی، السمع، البصر» و غیر این‌ها [علو و ارتفاع، کمال، آمدن، شنوایی و بینایی و غیره]

1. بدون قائل شدن به کیفیتی برای اسماء و صفات، بدانها ایمان داریم:

بدین سبب نمی‌گوییم: مثلاً استواء الله عزوجل بر عرش، با فلان کیفیت یا با فلان هیئت می‌باشد. و یا اینکه نمی‌گوییم که الله عزوجل هر شب با فلان کیفیت یا فلان صفت به آسمان دنیا نزول می‌کند، یا اینکه در مورد فلان کیفیت سخن نمی‌گوییم، چرا که سخن گفتن در مورد کیفیت این صفات، غلو و دروغ بستن به الله عزوجل به ناحق می‌باشد، چراکه کسی جز الله متعال از ذات الله متعال آگاه نیست و اگر شناخت این مساله برای بندگان شایسته می‌بود، قطعاً الله و رسولش ح آن­را بیان می‌فرمودند، همانطور که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ﴾ [البقرة: 255] «مي‌داند آنچه را كه در پيش روي مردمان است و آنچه را كه در پشت سر آنان است (و مطلع بر گذشته و حال و آينده و آگاه بر بود و نبود جهان است و اصلاً همه زمانها و مكانها در پيشگاه علم او يكسان است. مردمان) چيزي از علم او را فراچنگ نمي‌آورند جز آن مقداري را كه وي بخواهد». و همچون اینکه می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا﴾ «ولي [انسان‌ها] از آفريدگار آگاهي ندارند.»

ما نیز تنها آنچه را که امام مالک در مورد صفت استواء فرمودند، در مورد صفات الله عزوجل تکرار می‌کنیم: «الِاسْتِوَاءُ غَيْرُ مَجْهُولٍ، وَالْكَيْفُ غَيْرُ مَعْقُولٍ، وَالْإِيمَانُ بِهِ وَاجِبٌ، وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بِدْعَةٌ»[[101]](#footnote-101). استواء مجهول نیست و کیفیت آن در حیطه‌ی عقل نبوده و ایمان به آن واجب است و سوال کردن از کیفیتش بدعت است.

1. به اسماء و صفات بدون تمثیل و تشبیه کردن آن‌ها ایمان داریم:

یعنی بدون تشبیه چیزی از صفات الله عزوجل به صفات مخلوقاتش بر آن‌ها ایمان داریم، چرا که او جل­جلاله در اسماء جلال و صفات کمال از مشابهت با مخلوقاتش منزه می‌باشد: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11]. امام شافعی رحمه­الله می‌گوید: «برای الله عزوجل اسماء و صفاتی می‌باشد که در کتاب او جل­جلاله آمده و پیامبرش ح از آن‌ها به امتش خبر داده است و هیچ گنجایشی برای مخلوقات الله عزوجل نیست که حجت بر علیه آن‌ها ارائه داده و آن‌ها را رد کنند، چرا که قرآن با آن نازل گشته و از رسول الله ح اخباری از طریق روایتِ راویان عادل و ثقه، به طور صحیح در این مورد وارد شده است؛ از این­رو اگر کسی پس از ثبوت حجت بر وی با آن‌ها مخالفت کند، قطعا کافر می‌باشد. اما قبل از ثبوت حجت برای وی، به سبب جهل معذور می‌باشد، چرا که این علم با عقل و رویت و تفکر، درک نمی‌شود و کسی به سبب جهل بدان کافر نمی‌شود مگر پس از اینکه خبر به وی رسیده باشد. بنابراین، این صفات ثابت شده و تشبیه از آن‌ها نفی می‌گردد، همانطور که تشبیه در مورد ذات الله عزوجل نفی می‌شود.»

از این­روست که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11].

قاعده‌ی دهم:

زمانی­که این قواعد را دانستی، همچنین بدان که الحاد در این باب بزرگ، بر سه دسته تقسیم می‌گردد[[102]](#footnote-102):

1. **الحاد مشرکین:** که عبارت است از آنچه ابن عباس و مجاهد در مورد این کلام الله عزوجل ﴿وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ﴾ [الأعراف: 180] می‎فرمایند: ابن عباس ب می‌گوید: الحاد ملحدین آن است که «اللات» را جزو اسماء الله عزوجل می‌دانند و مجاهد می‌گوید: الحاد ملحدین آن است که از اسم «الله» اللات و از اسم «العزیز» العزی را مشتق کرده‌اند[[103]](#footnote-103). و همچنین از اسم «المنان» منات را مشتق کرده‌اند. بدین ترتیب مشرکان از آنچه اسماء الله عزوجل بر آن بوده، عدول کرده و بت­های­شان را به آن‌ها نامگذاری می‌کردند و نیز بر اسماء الله متعال، اضافه و از آن‌ها کم می‎کردند.
2. **الحاد مشبهه:** کسانی که برای صفات الله عزوجل کیفیت قائل شده و آن‌ها را به صفات مخلوقاتش که متضاد با صفات الله عزوجل بود، تشبیه می‎‎کردند. که این الحادشان با کلام الله عزوجل مردود می‌باشد، آنجا که فرمودند: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ و نیز فرمودند: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: 110] و این الحاد، در مقابل الحاد مشرکین می‌باشد. بگونه‌ای که مشرکین مخلوق را همچون خالق قرار می‌دادند و این‌ها خالق سبحانه و تعالی را دقیقاً به منزله‌ی اجسام خلق شده دانسته و با او کاملا یکسان می‌دانند. پاک و منزه است الله عزوجل از این امور.
3. **الحاد نفی کنندگان که بر دو نوع می‌باشند:** دسته‌ای که اسماء الله متعال را بدون صفات کمال که متضمن آن است، اثبات می‌کردند و می‌گفتند: رحمن بدون رحمت و علیم بدون علم و حکیم بدون حکمت و ... و دسته‌ای دیگر که به این مقدار اکتفا نکرده و بلکه علاوه بر آن اسماء و آنچه را که بر آن دلالت می‌کنند، نفی کرده‌اند درحالی­که همه‌ی این‌ها کفر می‎باشد. از الله عزوجل عافیت و سلامتی از این امور و خاتمه‌ای نیکو خواستاریم[[104]](#footnote-104).

قاعده‌ی یازدهم: آخرین قاعده

قاعده‌ی یازدهم عبارت است از اینکه چگونه با این اسماء جلیل و صفات کریم، الله عزوجل را عبادت کنیم؟ و چگونه به مقتضای آن عمل کرده و خود را به واجبات آن ملزم کنیم؟ و چگونه در معانی والایی که متضمن آن‌هاست و حقیقت‌های بزرگی که در آن‌ها نهفته است، توقف کنیم؟

بدون شک این همان مقصود می‌باشد، بنابراین، به عنوان مثال اسم «الرزاق» و معانی و مقتضیاتی را که در بر دارد در نظر بگیر؛ اگر قلب­ها اطمینان حاصل کنند که رزق و روزی به دست علام الغیوب است، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٦﴾ [هود: 6] «هيچ جنبنده‌اي در زمين نيست مگر اين كه روزيِ آن، بر عهده الله است (و الله روزي مناسب هريك را در بحر و برّ مي‎رساند) و محلّ زيست (دوران حيات) و محلّ دفن (پس از ممات) او را مي‏‎داند. همه اين‌ها در كتاب روشني (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است». و چنان­که می‌فرماید: ﴿وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ ٢٢ فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ ٢٣﴾ [الذاریات: 22-23] «در آسمان، روزيِ شما است و نيز چيزهائي كه بدان وعد و وعيد داده مي‌شويد. به خداي آسمان و زمين سوگند كه اين (مطلب، يعني وقوع رستاخيز، حساب و كتاب، جزا و سزا، بهشت براي دينداران و دوزخ براي بي‌دينان) حق است، درست همان گونه كه شما سخن مي‌گوئيد (و سخن گفتن كاملاً برايتان محسوس است و درباره آن شك و ترديدي نداريد)».

و اگر مسلمانان بدانند که الله عزوجل کفار را روزی می‌دهد، آیا دیگر این گمان می‌رود که الله عزوجل کسی را که العزیز الغفار را به یگانگی پرستش می‌کند فراموش می‌کند که رزق دهد؟

پس اگر الله عزوجل را با این اسم جلیل عبادت کرده و مقتضیات آن­را به منهجی متحرک در واقعیت تبدیل کنند آنهم با اخذ تمامی اسباب برای ابداع مادی در زمین بدون تنبلی و با توکل همراه با یقین مطلق به اینکه رزق­شان تنها به دست الله عزوجل می‌باشد، قطعا با گام‌هایی ثابت بر زمینی سفت و سخت، توقف می‌کنند و از اینجاست که تهدیدات شرقی و یاری و کمک غربی آن‌ها را ناراحت نمی‌گرداند!! چرا که آن‌ها در این هنگام، بر یقین مطلق می‎باشند که بر روی زمین نیرویی که بتواند، میان آن‌ها و رزقِ رازقِ صاحب شوکت و قدرت، حائل و مانع گردد، وجود ندارد. حال ظن و گمانت در مورد زمانی­که ایشان مقتضیات دیگر اسماء جلال و صفات کمال را محقق گردانند، چیست؟

و این مبحث اول یعنی: لا إله إلا الله ... نفی و اثبات، بود.

مبحث دوم:  
لا إله إلا الله ... ولاء و براء

همانطور که گذشت کلمه‌ی توحید با معنا و مفهوم شامل آن، از گستره زندگی بسیاری از مسلمانان غایب شده است، مگر آنکه الله عزوجل بدو رحم کند. و از میان معانی و مفاهیمی که با وجود دوری مردم از معانی این کلمه‎ی عظیم، از میان­شان رخت بربسته و غایب و متلاشی گشته، مفهوم ولاء و براء می‌باشد. درحالی­که امکان ندارد کلمه‌ی توحید محقق گردد مگر با تحقیق دوستی با الله و رسولش و مومنین و بیزاری و برائت جستن از شرک و مشرکین؛ چرا که ممکن نیست در قلبی اقرار به توحید و اینکه آن دین الله عزوجل است، وجود داشته باشد و با وجود این، با آن دشمنی ورزد. و بداند که شرک همان کفر است و با آن دوستی کرده و از آن و اهلش با زبان و مال و دندان دفاع کند. و این از بزرگ‌ترین گناهان می‌باشد[[105]](#footnote-105).

آری برای مومن دینی نمی‌باشد مگر با موالات و دوستی با اهل توحید و معادات و دشمنی با اهل کفر و گمراهی و بیزاری جستن از آن‌ها؛ براستی که قضیه‌ی خطیر و مهمی است. قضیه‌ی ایمان و کفر است همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١﴾ [المائدة: 51] «اي کسانی­که ایمان آورده­اید! يهوديان و مسيحيان را به دوستي نگيريد (و به طريق اوّلي آنان را به سرپرستي نپذيريد). ايشان برخي دوست برخي ديگرند (و در دشمني با شما يكسان و برابرند). هركس از شما با ايشان دوستي ورزد (و آنان را به سرپرستي بپذيرد) بي­گمان او از زمره ايشان بشمار است. و شكّ نيست كه خداوند افراد ستمگر را (به سوي ايمان) هدايت نمي‌كند».

به منظور روشن­تر شدن موضوع لازم است که معنای لغوی و اصطلاحی ولاء و براء توضیح داده شود:

1- معنای لغوی الولاء:

در لسان العرب[[106]](#footnote-106) این­گونه آمده است: «الولاء» به معنای نصرت و محبت و «الولی» به معنای صدیق و نصیر و «المولی» به معنای ناصر و محب و دوست­دار و تابع می‌باشد و «وَلایت» با فتحه در نسب و نصرت و برده آزاد شده به کار می‌رود. و موالات عبارت است از دوستی و محبت یک قوم نسبت به یکدیگر. امام شافعی رحمه­الله در مورد این فرمایش رسول الله ح: «من کنت مولاه فعلی مولاه»[[107]](#footnote-107) می‌گوید: «مقصود از آن ولای اسلام می‎باشد. همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ ١١﴾ [محمد: 11] «بدان سبب است كه خداوند مولاي مؤمنان است و كافران را مولايي نيست». و موالات (دوستی) ضد معادات (دشمنی) می‌باشد و دوست ضد دشمن می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا ٤٥﴾ [مریم: 45] «اي پدر! من از اين مي‌ترسم كه عذاب سختي از سوي خداوند مهربان گريبانگير تو شود (كه آتش دوزخ است) و آن گاه همدم شيطان (در نفرين خداوند و عذاب سوزان) شوي».

تعریف اصطلاحی معنای ولاء:

در مفهوم شرعی تعاریف متفاوتی برای ولاء وارد شده است که همگی آن‌ها پیرامون محبت و نصرت و همکاری، تقرب و اظهار دوستی می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید:[[108]](#footnote-108) «ولایت ضد عداوت می‌باشد و اصل ولایت، محبت و قرب و اصل عداوت بغض و دوری می‌باشد. و گفته شده که «ولی» به سبب پی در پی انجام دادن طاعات و عبادات، ولی نام گرفته است. و معنای اول صحیح­تر می‌باشد. و ولی نیز به معنای نزدیک می‌آید، گفته می‎شود: «هذا یلی هذا» یعنی فلان چیز به فلان چیز نزدیک می‌باشد. پس زمانی­که ولی الله عزوجل کسی باشد که در آنچه الله عزوجل آن­را دوست داشته و بدان راضی است و یا نسبت به آن بغض داشته و خشم دارد، موافق و پیرو حق بوده و بدانچه الله متعال بدان راضی بوده، امر کرده و از آنچه نسبت به آن خشم دارد، نهی می‌کند، دشمن ولی او، درحقیقت دشمن او می‎باشد، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ﴾ [الممتحنة: 1] «دشمنان من و دشمنان خويش را به دوستي نگيريد که شما نسبت بديشان محبت مي‌كنيد و مودت مي‌ورزيد».

بدین ترتیب کسی­که با دوستان الله عزوجل دشمنی می‌ورزد، درحقیقت با خداوند متعال دشمنی ورزیده و هرکس که با خداوند متعال دشمنی ورزد درحقیقت با او به جنگ برخاسته است و بر این اساس است که الله عزوجل در حدیث قدسی می‌فرماید: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالحَرْبِ»[[109]](#footnote-109). «هرکس با دوستان من دشمنی ورزد من با او اعلان جنگ می‌نمایم».

حافظ ابن کثیر رحمه­الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ﴾ [التوبة: 71] می‌گوید: «یعنی برخی برخی دیگر را یاری و نصرت کرده و از یکدیگر حمایت می‌کنند همانطور که در حدیث صحیح آمده که رسول الله ح فرمودند: «المُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ»[[110]](#footnote-110). «مومنان به نسبت یکدیگر همچون اجزای یک ساختمان می‌باشند که موجب تقویت و استحکام یکدیگر می‌شوند، سپس رسول الله ح انگشتانش را بین یکدیگر قرار دادند».

2- معنی لغوی براء:

ابن الاعرابی می‌گوید: «زمانی گفته می‌شود: فلانی بری شد که از چیزی رهایی یافته و یا از آن پاک و دور شود و یا اینکه عذر آورده و در مورد آن هشدار دهد. و از این دسته است آنجا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿بَرَآءَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ﴾ [التوبة: 1] یعنی ترک معاهده و اعلام بیزاری. و براء و بری یکسان می‌باشند.

تعریف اصطلاحی معنای براء:[[111]](#footnote-111)

عبارت است از: دوری و رهایی و دشمنی پس از بیم دادن و هشدار دادن و قطع عذر.

به طور خلاصه: اصل ولاء محبت داشتن و اصل براء بغض و عداوت داشتن می‌باشد، و صورت عملی مفهوم ولاء و براء، با تطبیق حقیقی عقیده‌ی توحیدی تحقق می‌پذیرد. و به عبارتی دیگر: «دین هیچ مومنی صحیح نمی­باشد جز با موالات با اهل توحید و دشمنی با اهل گمراهی و بغض و بیزاری جستن از آن‌ها»[[112]](#footnote-112).

براستی در این عصر و زمان، در غیاب این مفهوم با شکوه از صحنه­ی زندگی بسیاری از مسلمانان، خشم و اندوه قلب را می‌فشارد. عصر و زمانی که در آن مفاهیم در هم آمیخته و مقیاس‌ها تبدیل گشته و معیار و میزان­ها منقلب شده و قلب­ها در آن منقلب گشته است؛ چرا که ولاء و دوستی و محبت برای دشمنان الله عزوجل رایج شده و بسیاری از مسلمانان دستان­شان را در دست کفار گذاشته و نهایت محبت و مودت و یاری و موالات را نثار ایشان کرده و از آن‌ها و روش­ها و افکار و قوانین­شان دفاع می‌کنند. عصری که در آن اهل توحید و ایمان رها شده است. و اخیراً آنچه کار را خرابتر کرده، هذیان­گویی جاهلان ساده لوح و کسانی است که منتسب به اسلام‌اند که تحت شعار: «دین برای الله و وطن برای همه» در این راستا ندای وحدت ادیان سه­گانه (اسلام و نصرانیت و یهودیت) سر داده‌اند. با اینکه می‌دانند یهودیان توارات را تحریف کرده و نصاری انجیل را تبدیل کرده‌اند. وگرنه دینی که همه‌ی پیامبران از جمله موسی و عیسی و محمد و تمامی برادران­شان از دیگر پیامبران با آن آمده‌اند، اسلام می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ [آل عمران: 19] «بي­گمان دين در پيشگاه الله اسلام است».

[آری، دین همه پیامبران اسلام بوده است.] الله عزوجل، نوح علیه­الصلاة­والسلام را جز با اسلام مبعوث نکرده است. الله عزوجل از نوح علیه­السلام حکایت می‌کند که فرمود: ﴿وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٧٢﴾ [يونس: 72] «فرمان یافته‌ام كه از زمره (مسلمانان) تسليم شدگان باشم».

و نیز ابراهیم علیه­السلام را جز با اسلام مبعوث نکرده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٣٠ إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡۖ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٣١ وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٣٢﴾ [البقرة: 130-132] «چه كسي از آئين ابراهيم روي­گردان خواهد شد مگر آن (ناداني) كه خود را خوار و كوچك داشته و (انسانيّت و عقل خويش را به بازيچه گيرد و ناچيز دارد؟) ما او را در اين جهان برگزيديم (و سمبل و رهبر ديگران كرديم) و او در جهان ديگر، از زمره شايستگان (مقرّب درگاه الهي) است. آن گاه كه پروردگارش (همراه با نمودن نشانه‌ها و آيات كوني و نفسي) بدو گفت: (به يگانگي الله اقرار كن و) اخلاص داشته باش. گفت: (اقرار كردم و سر بر آستان تو سائيدم و) خالصانه تسليم پروردگار جهانيان گشتم. و ابراهيم فرزندان خود را به اين آئين سفارش كرد و يعقوب (نوه او نيز چنين كرد. هر كدام به فرزندان خويش گفتند:) اي فرزندان من! خداوند، آئين (توحيدي اسلام) را براي شما برگزيده است. (پس به ما قول بدهيد كه يك لحظه هم از آن دوري نكنيد) و نميريد جز اين كه مسلمان باشيد».

و نیز یعقوب علیه­السلام را با اسلام مبعوث کرده است، الله متعال می‎فرماید: ﴿أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ إِذۡ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِيۖ قَالُواْ نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٣﴾ [البقرة: 133] «آيا (شما يهوديان و مسيحيان كه محمّد را تكذيب مي‌نمائيد و ادّعاء داريد كه بر آئين يعقوب هستيد) هنگامي كه مرگ يعقوب فرا رسيد، شما حاضر بوديد (تا آئيني را بشناسيد كه بر آن مرد؟). آن هنگامي كه به فرزندان خود گفت: پس از من چه چيز را مي‌پرستيد؟ گفتند: خداي تو، خداي پدرانت ابراهيم و اسماعيل و اسحاق را كه خداوند يگانه است و ما تسليم (فرمان) او هستيم (و سر عبادت و بندگي بر آستانش مي‌سائيم)».

و نیز الله عزوجل پیامبرش یوسف را جز با اسلام نفرستاده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿رَبِّ قَدۡ ءَاتَيۡتَنِي مِنَ ٱلۡمُلۡكِ وَعَلَّمۡتَنِي مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَنتَ وَلِيِّۦ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ١٠١﴾ [یوسف: 101] «(يوسف رو به خدا كرد و گفت:) پروردگارا! (سپاسگزارم كه بخش بزرگي) از حكومت به من داده‎اي و مرا از تعبير خواب‌ها آگاه ساخته‌اي. اي آفريدگار آسمان‌ها و زمين! تو سرپرست من در دنيا و آخرت هستي. (همه امور خود را به تو وامي‎گذارم و خويشتن را در پناه تو مي‌دارم). مرا مسلمان بميران و به صالحان ملحق گردان».

و نیز الله عزوجل سلیمان علیه­السلام را جز با اسلام نفرستاد و این نامه‌اش به پادشاه سبا می­باشد کسی که آن­را بر پیروانش در مملکتش خواند: ﴿قَالَتۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ إِنِّيٓ أُلۡقِيَ إِلَيَّ كِتَٰبٞ كَرِيمٌ ٢٩ إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣٠ أَلَّا تَعۡلُواْ عَلَيَّ وَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ ٣١﴾ [النمل: 29-31] «(بلقيس) گفت: اي سران قوم! نامه محترمي به سويم انداخته شده است. اين نامه از سوي سليمان آمده است و (سرآغاز) آن چنين است: به نام خداوند بخشنده مهربان. براي اين (نامه را فرستاده‌ام) تا برتري جوئي در برابر من نكنيد، و تسليم شده به سوي من آئيد». و ملکه‌ی سبا در روزی که الله عزوجل سینه‌اش را برای پذیرفتن حق گشود، وارد اسلام شد و گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٤﴾ [النمل: 44] «پروردگارا! من برخود ستم كرده‌ام و همراه با سليمان تسليم پروردگار جهانيانم».

و نیز الله عزوجل پیامبرش موسی علیه­السلام را جز با اسلام نفرستاده است، الله عزوجل از او در کلامش حکایت می‌کند که فرمود: ﴿يَٰقَوۡمِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيۡهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسۡلِمِينَ ٨٤﴾ [یونس: 84] «اي قوم من! اگر واقعاً به خدا ايمان داريد، بر او توكّل كنيد (و بايد بر او توكّل كنيد) اگر (مسلمان بوده و) خود را بدو تسليم كرده‌ايد».

و نیز الله عزوجل پیامبرش عیسی علیه­السلام را جز با اسلام نفرستاده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنۡهُمُ ٱلۡكُفۡرَ قَالَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٥٢﴾ [آل عمران: 52] «ولي هنگامي كه عيسي از ايشان احساس كفر (و سركشي و نافرماني) كرد، گفت: كيست كه ياور من به سوي خدا (و براي تبليغ آئين او) گردد؟ حواريّون گفتند: ما ياوران (دين) خدائيم؛ (زيرا ما) به او ايمان آورده­ايم؛ و (تو نيز) گواه باش كه ما (مسلمان) مخلص و منقاد (اوامر او) هستيم».

و نیز الله عزوجل جزء کامل کننده‌ی بنای انبیاء و بهترین تعبیر در پایان کار را جز با اسلام مبعوث نکرده است، الله عزوجل به پیامبرش ح می‎فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3] «امروز (احكام) دين شما را برايتان كامل كردم و (با عزّت بخشيدن به شما و استوار داشتن گام‌هاي­تان) نعمت خود را بر شما تكميل نمودم و اسلام را به عنوان آئين خداپسند براي شما برگزيدم». و الله عزوجل بر او نازل فرموده که: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل عمران: 85] «و كسي كه غير از (آئين و شريعت) اسلام، آئيني برگزيند، از او پذيرفته نمي‌شود و او در آخرت از زمره زيانكاران خواهد بود».

بنابراین، اسلام دین اهل آسمان و اهل زمین می‌باشد، بلکه آن دین تمامی بشریت می‌باشد. با این همه، آیا ممکن است که حق با باطل و کفر با ایمان، آمیخته شود درحالی­که الله عزوجل که حکیم و خبیر است می‌فرماید: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ١٢٠﴾ [البقرة: 120] «يهوديان و مسيحيان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اينكه از آئين (تحريف شده و خواست‌هاي نادرست) ايشان پيروي كني. بگو: تنها هدايت الهي هدايت است. و اگر از خواست‌ها و آرزوهاي ايشان پيروي كني، بعد از آن كه علم و آگاهي يافته‌اي (و با دريافت وحي الهي، يقين و اطمينان به تو دست داده است)، هيچ سرپرست و ياوري از جانب الله براي تو نخواهد بود (و الله تو را كمك و ياري نخواهد كرد)».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أتـحـب أعـداء الحبـیب وتدعي |  | حـبـا له مـا ذاك فـي الإمـكان |
| و كـذا تعـادي جـاهـداً أحبابــه |  | أین المحبة یـا أخـا الـشـیـطان |
| شرط المحبة أن توافق من تحب |  | عــلی مـحـبتـه بــلا نـقـصان |
| فـإن ادعـیـت لــه محـبة مـع |  | خلافك ما یحب فأنت ذوبطلان[[113]](#footnote-113) |

«ادعای محبت رسول الله ح می‌کنی درحالی­که دشمنان او را دوست داری و باتمام توان با دوستانش مبارزه می‌کنی، این امکان ندارد؛ کجا این محبت است ای برادر شیطان. شرط محبت آن است که با کسی که او را دوست داری در آنچه او دوست دارد موافق باشی، پس اگر ادعای دوستی او را داری، درحالی­که بر خلاف آنچه او دوست دارد عمل می‌کنی، تو در باطل به سر می‌بری.»

براستی مسلمان حقیقی کسی است که میان او و کسی که بر روش و منهجی غیر از روش و منهج اسلام است کاملا فاصله و جدایی باشد و بدین صفت آراسته باشد. براستی جدایی میان هر مسلمان و هرآنکه پرچمی غیر از پرچم اسلام برافراشته، واجب می‌باشد. براستی مسلمان مامور است که بین منهج الله عزوجل و هر منهج وضعی دیگری آمیختگی ایجاد نکند، نه در تصور اعتقادی و نه در نظام اجتماعی و نه در هیچیک از امور زندگی. و براستی امکان ندارد با مصالحه و مدارا و فریب و نیرنگ، تفاوتهایی را که بین اسلام و کفر وجود دارد، با یکدیگر در تلاقی قرار داد. و براستی آنانی که تلاش می‌کنند که این فاصله‌ی مصمم و قاطع را به اسم تسامح یا تقریب بین ادیان یا برخورد مسالمت آمیز، ذوب کنند، در فهم­شان نسبت به دین اسلام و معنای تسامحی که اسلام آن­را مقرر داشته و نیز برخورد مسالمت آمیزی که موافق با منهج قرآن کریم می‌باشد، دچار اشتباه شده‌اند.[[114]](#footnote-114) بنابراین مومنی که در عقیده‌اش صادق است، در واقع کسی است که عبادت و عبودیت را مخصوص الله عزوجل و تنها برای او قرار دهد و از شرک و مشرکین و دشمنان الله عزوجل در هر مکان و زمانی بیزاری جسته و بلکه با بغض و کینه‌ نسبت به آن‌ها، از هر جنسی و در هر مکانی و بر هر زبانی که باشند، مادامی­که بر کفرشان مصر بوده و با پروردگارشان در جنگ و عناد می‌باشند به سوی الله عزوجل تقرب جوید. و محبت و دوستی را برای الله عزوجل و فرستاده‌اش و مومنان قرار دهد، از هر جنس و در هر مکانی و به هر زبانی که باشند. و با درد و رنج آن‌ها به درد آید و با خوشحالی آن‌ها خوشحال شود: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ﴾. «اي کسانی­که ایمان آورده­اید! دشمنان من و دشمنان خويش را به دوستي نگيريد. شما نسبت بديشان محبت مي‌كنيد و مودت مي‌ورزيد، درحالي­كه آنان به حق و حقيقتي ايمان ندارند كه براي شما آمده است». تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَن يَفۡعَلۡهُ مِنكُمۡ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ١﴾ [الممتحنة: 1] «هركس از شما چنين كاري را بكند، از راستاي راه منحرف گشته است».

همچنین شایسته است بدانیم، تعریف موالات نزد علما و زبان شناسان چیزی و بِر و نیکی چیز دیگری می‌باشد؛ بگونه‌ای که لفظ موالات مترادف لفظ بر و نیکی نمی‌باشد نه در مدلول لغت و نه در مدلول شرع.

بنابراین دعوت اسلام به رفتار سخاوتمندانه با برخی کفار و نیکی کردن به آن‌ها به معنای موالات با آن‌ها نمی‌باشد، چرا که مسلمانان با سخاوتمندی و بزرگواری اسلامی با همه مردم بر اساس عدل و احترام متقابل، رفتار می‎کنند، بدون اینکه محبت قلبی یا مودت و مهربانی نسبت به کفری که بر آن هستند، داشته باشند[[115]](#footnote-115).

**مردم در این زمان در رفتارشان با کفار به سه دسته تقسیم می‌شوند:**

**قسم اول:** دسته‌ای که یاری دهنده دین الله عزوجل، مجاهد در راه الله، دوستدار دوستانش و دشمن دشمنانش می‌باشند که درحقیقت این افراد اندک بوده و بیشترین اجر و پاداش را نزد الله عزوجل دارند.

**قسم دوم:** دسته‌ای که یاری اهل اسلام را رها کرده و از کفار به دور می‎باشند.

**قسم سوم:** دسته‌ای که به سبب حمایت از کفار و یاری دادن آن‌ها با قول و فعل و اعتقاد و دشمنی ورزیدن با اهل حق و جنگیدن با آن‌ها، از اسلام خارج می‌باشند[[116]](#footnote-116).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نعم لـو صدقـت الله فیـما زعمتـه |  | لعادیت من بالله ویحـك یكفـر |
| ووالیـت أهل الحق سرا وجـهرة |  | ولـما تهاجیهم وللكفر ینصــر |
| فما كل من قد قال ما قلت مسلم |  | و لـكن بأشراط هنالـك تذكــر |
| مبـایـنة الـكفار فـي كل موطن |  | بذا جاءنا النص الصحیح المقـرر |
| وتكفیرهم جهرا وتسفیه رأیهم |  | و تضلیلهم فیما أتوه وأظــهروا |
| وتصدع بالتوحید بین ظهورهم |  | و تدعوهموا سرا لذاك وتجـهر |
| فهذا هو الدین الحنیفي والهدی |  | و ملـة إبـراهیـم لـو كنت تشعـر[[117]](#footnote-117) |

«آری اگر الله عزوجل را در آنچه گمان می‌کنی، تصدیق کرده باشی وای بر تو، قطعاً بایستی با کسانی­که به الله عزوجل کفر می‌ورزند، دشمنی کنی و نیز اهل حق را در نهان و آشکار حمایت و یاری کنی و زمانی­که به کفار هجوم آوردند، آن‌ها را در برابر کفار نصرت و یاری کنی. هرکس بگوید من مسلمانم، مسلمان نیست، مگر با شروطی که بایستی یادآوری شود که عبارتند از: جدایی از کفار در هر مکانی؛ که نص صحیح و صریح در این مورد وارد شده است. و تکفیر کردن آن‌ها به صورت آشکار و اظهار سفیه بودن رای ایشان و گمراهی آن‌ها در آنچه آورده و آشکار می‌کنند. و بایستی آشکارا توحید را بیان کرده و با تمام همت و تلاش به نهانی و آشکارا بدان دعوت دهی. چرا که این دین حنیف و هدایت و ملت ابراهیم می‌باشد، اگر بدانی.»

موافقت با کفار با انواع مختلف آن موجب ارتداد از اسلام می‌گردد، جز یک حالت و آن اکراه می‌باشد، همانطور که شیخ محمد بن عتیق می‌گوید: «موافقت با مشرکین به سه حالت تقسیم می‌گردد:

**حالت اول:** که در ظاهر و باطن با آن‌ها موافق باشد بگونه‌ای که در ظاهر از آن‌ها اطاعت کرده و در باطن به سوی آن‌ها گرایش و محبت و تمایل داشته باشد؛ این نوع موافقت با کفار، کفری است که شخص را از اسلام خارج می‎گرداند.

**حالت دوم:** موافقت و گرایش به کفار در باطن با وجود مخالفت با آن‌ها در ظاهر می‌باشد که همچنین این نوع، کفر می‌باشد. اما اگر ظاهراً به اسلام عمل کند مال و خونش معصوم و مصون بوده و بر حسب ظاهرش با وی رفتار می‌شود. این عملکرد منافقی است که اظهار اسلام کرده و مودت و محبت کفار و یاری و نصرت آن‌ها را در باطن مخفی کرده است.

**حالت سوم:** موافقت کردن با کفار در ظاهر با وجود مخالفت با آن‌ها در باطن: که این حالت بر دو نوع می‌باشند:

نوع اول: این عمل را زمانی انجام می‌دهد که تحت سیطره‌ و تسلط کفار باشد و او را به کشتن و شکنجه تهدید می‌کنند و در همان حال وی را آزار می‌دهند. در این حالت، برای وی جایز است که در ظاهر با کفار موافقت کند با وجودی که قلبش مطمئن به ایمان باشد، همانطور که این مساله برای عمار بن یاسر اتفاق افتاد[[118]](#footnote-118) آنجا که این آیه نازل گشت: ﴿مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [النحل: 106] «كساني­كه پس از ايمان آوردن­شان كافر مي‌شوند، بجز آنان كه (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار كفر مي‌گردند و در همان حال دل‌هاي­شان ثابت بر ايمان است...».

نوع دوم: کسانی هستند که در ظاهر با کفار موافقت و در باطن مخالفت می‌کنند درحالی­که تحت فرمانروایی و تسلط آن‌ها نبوده و فقط این عمل را به سبب طمع در ریاست یا مال یا وابستگی به وطن یا خانواده یا ترس از اتفاقی که ممکن است برای مالش بیفتد، انجام می‌دهند؛ که در چنین حالتی این شخص مرتد شده و کراهت و نارضایتی باطنی وی نسبت به کفار، بدو سودی نمی‌رساند و وی از جمله کسانی است که الله عزوجل در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٠٧﴾ [النحل: 107] «اين (خشم الله و عذاب بزرگ) بدان خاطر است كه آنان زندگي دنيا را بر زندگي آخرت ترجيح مي‌دهند و گرامي­تَرش مي‌دارند و خداوند گروه كافران را (به سوي بهشت) هدایت نمي‌گرداند». الله عزوجل در این آیه خبر داده که جهل به دین با بغض نسبت به آن و یا محبت داشتن نسبت به باطل و اهلش، چنین افرادی را به سوی کفر نکشانده است و فقط سبب کفرشان آن بوده که بهره‌ای از بهره‌های دنیا را بر دینی که از جانب الله عزوجل نازل گشته، ترجیح دادند[[119]](#footnote-119).

به سبب اهمیت و ضرورت این مساله است که دلایل قرآنی و سنت نبوی و عمل صحابه ن بر تحریم موالات کفار و وجوب موالات مومنان منسجم بوده و بر آن تاکید دارند. برخی از این دلایل قرآنی عبارتند از:

دلیل اول: الله متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١﴾ [المائدة: 51] «اي کسانی­که ایمان آورده­اید! يهوديان و مسيحيان را به دوستي نگيريد (و به طريق اوّلي آنان را به سرپرستي نپذيريد). ايشان برخي دوست برخي ديگرند (و در دشمني با شما يكسان و برابرند). هركس از شما با ايشان دوستي ورزد (و آنان را به سرپرستي بپذيرد) بي­گمان او از زمره ايشان بشمار است. و شكّ نيست كه خداوند افراد ستمگر را (به سوي ايمان) هدايت نمي‌كند». حذیفه س می‎گوید: بایستی هریک از شما بترسد که یهودی یا نصرانی شود درحالی­که از این آیه بی‌خبر و ناآگاه می‌باشد[[120]](#footnote-120).

امام قرطبی رحمه­الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡ﴾ می‌گوید: «یعنی کسی که آن‌ها را بر علیه مسلمانان به دوستی گرفته و آن‌ها را یاری و نصرت دهد، حکمش در کفر و جزای آن، همانند حکم آن‌ها می‌باشد. و این حکم یعنی قطع موالات بین مسلمانان و کافران تا روز قیامت باقی می‌باشد»[[121]](#footnote-121).

و شیخ المفسرین امام طبری رحمه­الله می‌گوید[[122]](#footnote-122): «معنی درست و صحیح در این مورد نزد ما از این قرار است که: الله عزوجل مومنان را از اینکه یهود و نصاری را بر علیه کسانی­که به الله عزوجل و رسولش ح ایمان آورده­اند به دوستی و یاری بگیرند و با آن‌ها بر علیه ایشان هم­پیمان شوند، نهی کرده است.

و الله عزوجل خبر داده که هرکس آن‌ها را به جای الله و رسولش ح و مومنان به دوستی و یاری گرفته و با آن‌ها بر علیه الله و رسولش ح و مومنان هم­پیمان گردد و یا در حزب­گرایی بر علیه الله و رسولش ح و مومنان جزو آن‌ها باشد، الله و رسولش ح از وی بیزار می‌باشند.»

و صاحب تفسیر المنار رحمه­الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡ﴾ می‌گوید[[123]](#footnote-123): «یعنی هرکس یهود و نصاری را یاری کرده و به جای مومنان از آن‌ها طلب یاری و کمک کند، درحالی­که همگی آن‌ها یکپارچه در برابر شما هستند، درحقیقت چنین شخصی از آن‌ها بوده نه از شما؛ چرا که وی با آن‌ها بر علیه شما می‌باشد. و عاقلانه نیست که این اعمال از مومنی صادق سرزند، از این­رو یا اینکه وی در اعتقاد با کسانی که با آن‌ها دوستی و محبت می‌ورزد، موافق است و یا اینکه موافق دشمنی با کسانی است که کفار یهودی و نصرانی را بر علیه آن‌ها به دوستی گرفته است، که در هر دو حالت حکمش، حکم همان کسانی است که آن‌ها را به دوستی و یاری گرفته است. سپس می‌گوید: و ابن جریر می‌گوید: پس هرکس که (یهود و نصاری و کفار و مشرکین) را بر علیه مسلمانان به دوستی و یاری بگیرد، وی از اهل دین و ملت آن‌ها می‌باشد، چرا که هیچکس دیگری را به دوستی و یاری نمی‌گیرد مگر اینکه با او و به دینش و با آنچه بر آن راضی است، موافق باشد و زمانی­که به او و دینش راضی باشد، درحقیقت با کسی که با او مخالفت کرده و بر او خشم می‌گیرد، دشمنی می‌ورزد و بدین ترتیب حکم وی حکم همان کسی می‌باشد که او را این­گونه بر علیه مسلمانان به دوستی و یاری گرفته است.»

**دلیل دوم:** الله عزوجل می‌فرماید: ﴿تَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يَتَوَلَّوۡنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ لَبِئۡسَ مَا قَدَّمَتۡ لَهُمۡ أَنفُسُهُمۡ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَفِي ٱلۡعَذَابِ هُمۡ خَٰلِدُونَ ٨٠ وَلَوۡ كَانُواْ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِيِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَا ٱتَّخَذُوهُمۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨١﴾ [المائدة:80-81] «بسياري از آنان را مي‎بيني كه كافران را به دوستي مي‌پذيرند (و با مشركان براي نبرد با اسلام همدست مي‌شوند. با اين كار زشت) چه توشه بدي براي خود پيشاپيش (به آخرت) مي‌فرستند! توشه­اي كه موجب خشم الله و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به الله و پيامبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ايمان مي‌آوردند، (به سبب ايمان راستين هرگز) كافران را به دوستي نمي‌گرفتند. ولي بسياري از آنان فاسق و از دين خارجند».

شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمه­الله در تفسیرش در مورد این آیه می‎گوید: «ایمان به الله عزوجل و رسول الله ح و آنچه که بر او نازل شده، بر بنده موالات و محبت و دوستی با پروردگارش و دوستان او و دشمنی با کسانی را ­که به الله عزوجل کفر ورزیده و با او دشمنی می‌کنند و در مسیر سرکشی از فرامین او قرارگرفته‌اند، واجب می‌گرداند. و بدین ترتیب شرط ولایت و دوستی با الله عزوجل و ایمان به او جل­جلاله آن است که دشمنان الله عزوجل به دوستی گرفته نشوند.

چنین اشخاصی، این شرط در آن‌ها یافت نمی‌شود و این دلالت بر انتفاء مشروط (عدم ایمان به الله و رسول الله ح و آنچه بر او نازل شده) می‎کند، لیکن بسیاری از آن‌ها فاسقند، یعنی بسیاری از آن‌ها از اطاعت الله عزوجل و ایمان به او و پیامبرش ح خارج می‌باشند. و موالات و دوستی­شان با دشمنان الله عزوجل از فسق­شان می‌باشد.

**دلیل سوم:** الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ إِلَّا تَفۡعَلُوهُ تَكُن فِتۡنَةٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَفَسَادٞ كَبِيرٞ ٧٣﴾ [الأنفال: 73] «و كساني­كه كافرند، برخي ياران برخي ديگرند (و در جانبداري از باطل و بدسگالي با مؤمنان هم­رأي و همسنگرند. پس ايشان را به دوستي نگيريد و در حفظ عهد و پيمان بكوشيد) كه اگر چنين نكنيد فتنه و فساد عظيمي در زمين روي مي‌دهد».

یعنی اگر دوری از کفار و دوستی با مومنان نبود در بین مردم فتنه برپا می‌شد و آن اینکه امر ملتبس گشته و اختلاط مومنان با کافران صورت گرفته و بدین ترتیب فسادی وسیع که همه جا را پوشش می‌داد، صورت می‎گرفت[[124]](#footnote-124). بنابراین واجب است که جامعه‌ی اسلامی از جامعه‌ی کفار و مشرکین در روش و اخلاق و عادات و تقالید، ظاهرا و باطنا، کاملاً متمایز باشد و بایستی جامعه‌ی اسلامی دارای کیان و سرشت مستقلی باشد و به سبب دین و عقیده‌اش فخر ورزیده و بدان ببالد وگرنه فساد واقع گشته و بلا و مصیبت منتشر می‌گردد.

**دلیل چهارم:** الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَٰسِرِينَ ١٤٩﴾ [آل عمران: 149] «اي كساني­كه ايمان آورده‌ايد! اگر از كافران فرمانبرداري كنيد، شما را به كفر برمي­گردانند و زيان ديده (از سوي دين و ايمان به سوي كفر و حرمان) بر مي‌گرديد».

الله عزوجل بندگان مومنش را از اطاعت کافران و منافقان بر حذر داشته است، چرا که اطاعت از آن‌ها نابودی و هلاکت در دنیا و آخرت را به ارمغان می‎آورد. سپس بندگان مومنش را به اطاعت و موالات و دوستی و طلب یاری از حضرتش و توکل بر خودش امر کرده و فرموده است: ﴿بَلِ ٱللَّهُ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلنَّٰصِرِينَ ١٥٠﴾[[125]](#footnote-125) [آل عمران: 150] «(كافران ياور شما نيستند) بلكه الله ياور شما است و او بهترينِ ياوران (و بزرگ‌ترينِ مددكاران) است». امام طبری رحمه­الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «ای کسانی­که الله و رسولش ح را در وعده و وعید تصدیق کرده‌اید ﴿إِن تُطِيعُواْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ «اگر کسانی را که کافر گشتند، اطاعت کنید». یعنی اگر از یهود و نصاری که نبوت پیامبرتان را انکار کردند، در آنچه امر می‌کنند و از آن نهی می‌کنند، اطاعت کنید و رای و نظر آن‌ها را برگزیده و قبول کنید و به نصیحت‌های آن‌ها در آنچه گمان می‌کنند در مورد آن برای شما خیر خواهند عمل کنید. ﴿يَرُدُّوكُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ﴾ این عمل­تان موجب ارتداد بعد از ایمان و کفر ورزیدن به الله عزوجل و آیات و رسولش پس از اسلام آوردن می‎شود. ﴿فَتَنقَلِبُواْ خَٰسِرِينَ ١٤٩﴾ و بدین سبب از ایمان و دین­تان که الله عزوجل شما را بدان هدایت کرده بود، زیانکار یعنی هلاک شده باز می‌گردید، که در حقیقت بر خود زیان رسانده و از دین­تان گمراه شده­اید و دنیا و آخرت­تان را از بین برده­اید. لذا اهل ایمان و مومنانِ به الله، از اینکه اهل کفر را در آراء و نظرات­شان اطاعت کنند و نیز به نصیحت‌های آن‌ها در دین­شان عمل کنند، نهی شده‌اند.

بسیار دشوار و ناراحت کننده است که مسلمانی در پی رضایت و فروتنی برای اهل کفر باشد و با این همه گمان کند که وی پایبند بر اسلام و هویتش می‌باشد. درحالی­که تردیدی نیست که این جز خیال و گمانی کاذب و وهمی بی‌رونق و راکد نمی‌باشد. چرا که هرکس اقدام به اطاعت و نزدیک شدن به اهل کفر کند براستی که بسیار نزدیک است دچار زیانمندی آشکاری در دنیا و آخرت شود.

**دلیل پنجم:** الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ١٢٠﴾ [البقرة: 120] «يهوديان و مسيحيان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اين كه از آئين (تحريف شده و خواسته‌هاي نادرست) ايشان پيروي كني. بگو: تنها هدايت الهي هدايت است. و اگر از خواسته‌ها و آرزوهاي ايشان پيروي كني، بعد از آن كه علم و آگاهي يافته‌اي (و با دريافت وحي الهي، يقين و اطمينان به تو دست داده است)، هيچ سرپرست و ياوري از جانب الله براي تو نخواهد بود (و الله تو را كمك و ياري نخواهد كرد)».

این حقیقتی است که در آن هیچ ابهام و تردیدی وجود ندارد و بر کسی پوشیده نیست که یهود و نصاری در طول تاریخ، هرگز رفتاری مسالمت آمیز نداشته و نخواهند داشت گرچه ادعای صلح و دوستی و رفتاری مسالمت آمیز کنند، چرا که این طبیعت و خوی و سرشت و جزئی از اخلاق و رفتار آن‌ها می‌باشد که هرگز از آن تنازل نمی‌کنند، هرقدر هم که مسلمانان در برابر آن‌ها تنازل نموده و عقب­نشینی کنند، مگر اینکه مسلمانان از باطل و گمراهی­شان پیروی کنندو در آن ذوب شوند.

عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمه­الله در تفسیرش می‌گوید[[126]](#footnote-126): «الله عزوجل رسولش را خبر می‌دهد که یهود و نصاری از او راضی نمی‌شوند مگر با پیروی کردن از دین­شان؛ چرا که آن‌ها دعوت­گران به سوی دینی هستند که بر آنند و گمان می‌کنند که آن هدایت است؛ پس بدانها بگو: ﴿إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ﴾ براستی که هدایت الله عزوجل که با آن فرستاده شده‌ام ﴿هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ﴾ همان هدایت است و اما آنچه شما بر آن هستید، هوی و هوس می‌باشد، بدلیل کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ﴾ در این آیه، به شدت از پیروی کردن از هوی و هوس یهود و نصاری و مشابهت به آن‌ها در آنچه مخصوص دین آنها است، نهی شده است. گرچه رسول الله ح در اين زمينه مورد خطاب قرار گرفته است اما امتش را نيز شامل مي‌شود، زيرا در نصوص شرعی قاعده بر اين مي‌باشد که کلي بودن مفهوم و معني مدنظر است نه يک مخاطب مخصوص، همان طور که عموميت لفظ مدّ نظر است نه خصوصيت سبب. «إن العبرة بعموم اللفظ، لا بخصوص السبب».

**دلیل ششم:** الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمۡ عَن دِينِكُمۡ إِنِ ٱسۡتَطَٰعُواْۚ وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢١٧﴾ [البقرة: 217] «(مشركان) پيوسته با شما خواهند جنگيد تا اگر بتوانند شما را از دین­نتان برگردانند، ولي كسي كه از شما از دین خود برگردد و در حال كفر بميرد، چنين كساني اعمال­شان در دنيا و آخرت بر باد مي‌رود و ايشان ياران آتش (دوزخ) مي‌باشند و در آن جاويدان مي‌مانند».

در این آیه، رهنمود صادقی از جانب العلیم الخبیر می‌باشد که در آن از اصرار خبیثانه و دشمنی بنیادی که در درون دشمنان اسلام نسبت به این دین و اهلش در هر سپاه و هر سرزمینی که باشند، پرده بر می‌دارد. براستی که تنها وجود اسلام برای دشمنان الله عزوجل کینه و خشم و اندوه و وحشت به همراه دارد؛ بر این اساس است که آن‌ها پیوسته در پی از بین بردن مسلمانان می‌باشند تا اینکه اگر بتوانند از این طریق آن‌ها را از دین­شان بازگردانند. الله عزوجل به موافقت با آن‌ها به سبب ترس از جان و مال، اجازه نداده است و بلکه خبر داده‌اند که هرکس پس از اینکه آن‌ها با وی می‌جنگند، برای دفع شرشان با رضای دل با آن‌ها موافقت کند و از اسلام بازگردد، قطعا مرتد می‌باشد. و اگر پس از اینکه مشرکین با وی جنگیدند بر آن دین بمیرد، قطعاً از اهل آتش و دوزخیان بوده و برای همیشه در آتش خواهد بود. حال که چنین شخصی، با اینکه با او می‌جنگند از دینش باز می‌گردد، چنین فرجامی دارد کسی که بدون اینکه با وی بجنگند، با یهود و نصاری و کفار و مشرکین در دین­شان موافقت کند، چگونه خواهد بود. آیا چنین شخصی سزاوارتر به عدم عذر نمی‌باشد؟ و نیز سزاوارتر به حکم ارتداد و کفر نمی‌باشد؟[[127]](#footnote-127)

**دلیل هفتم:** الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ﴾ [آل عمران: 28] «مؤمنان نبايد مؤمنان را رها كنند و كافران را به جاي ايشان به دوستي گيرند و هر كه چنين كند (رابطه او با الله گسسته است و بهره‌اي) وي را در چيزي از (رحمت) الله نيست - مگر آن كه (ناچار شويد و) خويشتن را از (اذيّت و آزار) ايشان مصون داريد و (به خاطر حفظ جان خود تقيه كنيد)».

الله عزوجل مومنان را از به دوستی گرفتن کافران به جای مومنان و اینکه با محبت کردن به ایشان، سبب شادمانی و سرور آن‌ها شوند، نهی کرده است و بر این عمل وعید مترتب کرده و فرموده است: ﴿وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ﴾ یعنی: هرکس این نهی الله عزوجل را مرتکب شود درحقیقت وی از الله عزوجل برائت و دوری جسته است[[128]](#footnote-128). یعنی با ارتکاب این نهی در حقیقت از الله عزوجل برائت و دوری جسته و نیز الله عزوجل از او اعلام برائت و بیزاری کرده است، چرا که با این عمل از دینش بازگشته و مرتد شده و وارد کفر شده است. اما این کلام الله عزوجل: ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗ﴾[[129]](#footnote-129) یعنی: مگر اینکه مسلمانان در میان آن‌ها مغلوب بوده و توانایی اظهار دشمنی با ایشان را به سبب شکنجه شدن نداشته باشند و بدین سبب با زبان از آن‌ها اظهار رضایت می‌کنند، درحالی­که قلبش مطمئن به ایمان به الله عزوجل و مملو از عداوت و دشمنی و بغض و کینه نسبت به دشمنان الله عزوجل می‌باشد.

**دلیل هشتم:** الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣﴾ [التوبة: 33] «اي کسانی­که ایمان آورده­اید! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هريك از خويشاوندان ديگر) را ياوران خود نگيريد (و تكيه­گاه و دوست خود ندانيد) اگر كفر را بر ايمان ترجيح دهند (و بي‌ديني از دينداري در نزدشان عزيزتر و گرامي‌تر باشد). كساني كه از شما ايشان را ياور و مددكار خود كنند مسلّماً ستمگرند».

در این آیه الله عزوجل به جدایی و فاصله گرفتن از کفار امر کرده‌اند، گرچه این کفار از پدران یا فرزندان باشند. و نیز از موالات و دوستی و به یاری گرفتن آن‌ها، اگر کفر را بر ایمان ترجیح داده و آن­را اختیار کند، نهی کرده و بر دوستی گرفتن آن‌ها، وعید مترتب کرده است. همچون اینکه الله عزوجل می‎فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٢٢﴾[[130]](#footnote-130) [المجادلة: 22] «مردماني را نخواهي يافت كه به الله و روز قيامت ايمان داشته باشند، ولي كساني را به دوستي بگيرند كه با الله و رسولش دشمني ورزيده باشند، هرچند كه آنان پدران يا پسران يا برادران و يا قوم و قبيله ايشان باشند. چرا كه مؤمنان، الله بر دل‌هاي­شان رقم ايمان زده است و با نفخه رباني خود ياري­شان داده است و تقويت­شان كرده است و ايشان را به باغ‌هاي بهشتي داخل مي‌گرداند كه از زير (كاخ‌ها و درختان) آن‌ها رودبارها روان است و جاودانه در آنجا مي‌مانند. الله از آنان خوشنود و ايشان هم از الله خوشنودند. اينان حزب الله هستند. هان! حزب الله، قطعاً پيروز و رستگار است».

و این­گونه است که رابطه‌ی ایمان و عقیده بر رابطه‌ی برادری و نَسبی گرچه این رابطه نزدیک­تر از نزدیک باشد، مقدم می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله در مورد این آیه می‌گوید[[131]](#footnote-131): «الله عزوجل خبر داده که ای پیامبر، مومنی را نمی‌یابی که با دشمنان الله و رسولش ح محبت ورزد، چرا که نفس ایمان، منافی مودت و محبت با آن‌ها می‌باشد، همانطور که یکی از دو ضد، نفی کننده‌ی دیگری می‌باشد. بدین ترتیب هرگاه ایمان یافت شود، ضد آن نفی می‌گردد که عبارت است از موالات و یاری و دوستی با دشمنان الله عزوجل؛ بنابراین اگر شخصی با قلبش با دشمنان الله عزوجل دوستی می‌کند، این مساله دلیلی بر آن است که در قلبش ایمان واجب نمی‌باشد.»

و ابن حزم رحمه­الله می‌گوید[[132]](#footnote-132): «صحیح است که این کلام الله عزوجل ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُم﴾ بر ظاهرش حمل می‌گردد، که هرکس اینچنین باشد، کافری از گروه کفار می‌باشد. و این حقی است که هیچ دو نفر از مسلمانان در آن اختلاف ندارند.»

دلایل قرآنی در این مورد بسیارند و از خلال ادله‌ای که ذکر شد، واضح و مشخص گردید که هیچ مجالی برای شک کردن در این مطلب نیست که اسلام هیچ مسلمانی صحیح نیست، مگر زمانی­که از نظر اعتقاد و قول و عمل، الله متعال و رسولش و مومنان را به دوستی گرفته و از شرک و مشرکین با اعتقاد و قول و عمل، مادامی که بر کفر و شرک­شان هستند، بیزاری و دوری جوید و پیوسته بر این اعتقاد باشد تا اینکه الله عزوجل را با آن ملاقات کند. و دلایل از احادیث نبوی در این مورد بسیار می‌باشد که ما احادیث ذیل را از میان احادیث نبوی اختیار کرده‌ایم:

1. نسایی، احمد و بیهقی در «الکبری» از جریر س روایت می‌کنند که می­گوید: نزد رسول الله آمدم، درحالی­که ایشان بیعت می‌دادند؛ پس گفتم: دستتان را بدهید تا با شما بیعت کنم و برای من شروطی مقرر کنید، چرا که شما داناترید؛ رسول الله Description: I:\صلی الله - رضی الله - علیه السلام\صلی الله.jpg فرمودند: «أُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتُنَاصِحَ الْمُسْلِمِينَ، وَتُفَارِقَ الْمُشْرِكِينَ»[[133]](#footnote-133). «با تو بیعت می‌کنم بر اینکه الله عزوجل را عبادت کنی و نماز را برپا داری و زکات را بپردازی و مسلمانان را نصیحت کرده و خیرخواه آن‌ها باشی و از مشرکین فاصله گرفته و دور و جدا شوی».
2. از بریده س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «لَا تَقُولُوا لِلْمُنَافِقِ سَيِّدٌ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ سَيِّدًا فَقَدْ أَسْخَطْتُمْ رَبَّكُمْ عَزَّ وَجَلَّ»[[134]](#footnote-134). «به منافق، سید و آقا نگویید، چرا که اگر او را سید و آقا شمارید (با بزرگ شمردن دشمن الله عزوجل) الله متعال را خشمگین کرده‌اید».
3. احمد و ابوداود و ترمذی از ابوهریره س روایت کرده‌اند که رسول الله ح فرمودند: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلْ»[[135]](#footnote-135). «انسان بر دین دوستش می‌باشد، پس هریک از شما دقت کند که چه کسی را به دوستی می‌گیرید».
4. از ابن مسعود س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ»[[136]](#footnote-136). «محکم‌ترین و مطمئن‌ترین دستگیره‌ی ایمان، محبت به خاطر الله عزوجل و بغض و دشمنی ورزیدن به خاطر الله عزوجل می‌باشد».
5. از ابوامامه س از رسول الله ح روایت است که فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ»[[137]](#footnote-137). «هرکس به خاطر الله عزوجل دوست بدارد و نیز به خاطر او دشمنی ورزد و به خاطر او بدهد و منع کند، ایمان را کامل کرده است».

و از دلایل عملی واقعی که در باب مفهوم ولاء و براء اتفاق افتاده است رفتار و کرداری است که اصحاب رسول الله ح بدان مزین و آراسته بودند. چنان­که در عظمت و بزرگی، همچون این نمونه‌ها در مبحث ولاء و براء نمی‌باشد؛ سخن گفتن از همه‌ی این حالات مقدور نمی‌باشد؛ از این­رو به برخی از آن‌ها می‌پردازیم تا ببینیم چگونه کسانی که رسول الله ح آن‌ها را تربیت کرده و پرورش دادند، این مساله‌ی مهم و مفهوم اساسی و بزرگ را که امروز از واقعیت زندگی امت در این روزگار غایب شده - جز کسی که الله عزوجل بدو رحم کند - در زندگی­شان تطبیق دادند.

از وقایع زیبایی که در این راستا رخ داد، واقعه‌ای بود که برای مغیره بن شعبه س رخ داد؛ و آن زمانی بود که رسول الله ح در حدیبیه توقف کرد؛ در آن روز عروه بن مسعود ثقفی پیش از اسلام آوردنش، درحالی­که آن وقت سید و بزرگ ثقیف بود، نزد رسول الله آمده و در حین مذاکره با رسول الله ح ریش ایشان را می‌گرفت - این عمل از عادات عرب بود که در زمان ملاطفت و رغبت به یکدیگر بر مبنای مهربانی و ابراز علاقه انجام می‎دادند.- در این زمان مغیره بن شعبه س که برادرزاده عروه بن مسعود بود، بالای سر رسول الله ح ایستاده بود، درحالی­که شمشیر در دست و کلاه­خود بر سر داشت؛ هربار که عروه دستش را به سوی ریش رسول الله دراز می‌کرد، مغیره با دسته‌ی شمشیر به دست عمویش می‌زد و بدو می‌گفت: دستت را از ریش رسول الله دور نگهدار؛ عروه سرش را بلند کرده و گفت: این مرد کیست؟ همه گفتند: مغیره بن شعبه. عروه گفت: ای بی‌وفا، مگر من نبودم که برای جبران خیانت و نیرنگ تو، آن همه تلاش و کوشش کردم؟ «گفتنی است مغیره س در زمان جاهلیت با گروهی همراه شده بود و سپس آن‌ها را کشته و اموال آن‌ها را به غارت برده بود، وی پس از این ماجرا مسلمان شد، رسول الله ح فرمودند: «مسلمان شدنت را می‌پذیرم و در برابر مالی که ربوده‌ای، مسئولیتی ندارم» پس از این عروه ارتباط و محبت یاران رسول الله ح را زیر نظر گرفت. راوی می‌گوید: عروه دو چشمی به اصحاب رسول الله ح نظر دوخته بود. به الله عزوجل سوگند رسول الله آب دهان نمی‌انداخت، مگر اینکه آب دهانش بر دست یکی از یارانش قرار می‌گرفت که آن­را بر چهره و بدنش می‌مالید و اگر آن‌ها را به کاری امر می‌کرد، آن عمل را فوراً انجام می‌دادند و زمانی­که وضو می‌گرفت، برای آب وضویش نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن صدای­شان را در نزد او پایین می‌آوردند و به خاطر تعظیم و احترام رسول الله ح به هنگام نگاه کردن به ایشان، خیره نمی‌شدند. چون عروه نزد دوستانش بازگشت گفت: ای مردم، سوگند به الله من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام ولی هرگز ندیده‌ام که یاران­شان به آن‌ها احترامی بگزارند همچون احترام یاران محمد به او»[[138]](#footnote-138).

و در روایت احمد از روایت ابواسحاق از زهری آمده است که مغیره بن شعبه س به عروه گفت: دستت را از محاسن رسول الله بِکش قبل از اینکه به الله عزوجل سوگند دستت به محاسن رسول الله ح (با قطع کردن آن با شمشیرم) نرسد. راوی می‌گوید: رسول الله ح از این عمل برادرزاده‌ی مسلمان با عموی مشرک، تبسم کردند.

و بزار در مسندش و ابن حبان در صحیحش از ابوهریره س روایتی را تخریج کرده که می­گوید: رسول الله ح بر عبدالله بن ابی بن سلول گذشتند درحالی­که در سایه‌ی ساختمان بلندی بود که ابن سلول گفت: پسر ابوکبشه[[139]](#footnote-139) بر ما خاک پاشیده و ما را خاک آلود کرده است.

فرزند ابن سلول، عبدالله بن عبدالله بن ابی بن سلول س گفت: یا رسول الله، سوگند به کسی که تو را گرامی داشته و بر تو کتاب نازل کرده است، اگر بخواهی حتما با سرش نزدت می‌آیم. که رسول الله ح فرمودند: «لَا، وَلَكِنْ بِرَّ أَبَاكَ وَأَحْسِنْ صحبته». «خیر، لیکن به پدرت نیکی کن و با وی رفتاری نیکو داشته باش»[[140]](#footnote-140).

و نیز موضع­ عبدالله[[141]](#footnote-141) در برابر پدر منافقش را در روزی که این سخن خطرناک را گفت: «يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»[[142]](#footnote-142) از یاد نبردیم[[143]](#footnote-143).

و شایسته نیست که موضع سعد بن ابی وقاص س در برابر مادرش[[144]](#footnote-144) و نیز موضع مصعب بن عمیر س در برابر برادرش[[145]](#footnote-145) و همچنین موضع ابوعبیده بن جراح س در برابر پدرش را فراموش کنیم.

هرکس سیرت و زندگانی مردانی را مطالعه کند که رسول الله ح آن‌ها را تربیت کرد، مبهوت و سرگردان در برابر نمونه‌هایی قرار می‌گیرد که تاریخ بر آن‌ها سایه افکنده و سیرت آن‌ها را با تجلیل و بزرگی روایت کرده است. و بدین ترتیب بود که رسول الله ح استحقاق عزت و نصرت و رهبری و سروری را از سوی الله عزوجل داشتند.

از روزی که این مفهوم اساسی و قاعده‌ی بزرگ - قاعده‌ی ولاء و براء - ضایع گردید مسلمانان ضعیف شده و هویت­شان نیز ضعیف گردید و امت­شان به لرزه درآمده و از منزلت و جایگاه­شان کاسته شد.

چقدر حزن و اندوه در غیاب این مفهوم بزرگ و اساسی از واقعیت زندگی مسلمانان و روابط­شان و آویخته شدن­شان به ریسمانی که سست‌تر از خانه‌ی عنکبوت است، قلب را می‌فشارد.

براستی که بشریت در گذشته و حال روابط متعددی همچون روابط قومی و وطنی و تنظیمات حزبیِ کفری را تجربه کرده است، که همگی آن‌ها به سرعت دچار شکست شده‌اند و هیچیک از آن‌ها نتوانسته گروه‌های مختلف را دور هم جمع کرده یا اینکه آن‌ها را یکی کند. و نیز نتوانسته که شکست خوردگان را نصرت و یاری کند و انصاف و عدالت را در میان مظلومان و ظالمان رعایت کند[[146]](#footnote-146).

کلید گشایش قلب­ها به روی محبت و نصرت و رحمت، در وابستگی به این دین و فهم صحیح آن و تطبیق عملی مفهوم ولاء و براء در زندگی امت نهفته است تا اینکه بدین ترتیب فاصله‌ای که بایستی به منظور بقای هویت و جایگاه و منزلت و شخصیت امت مسلمان وجود داشته باشد، تحقق پذیرد. براستی اعتراف می­کنم که معالجه‌ی این مفهوم بزرگ و با عظمت در زندگی مردم از خلال این صفحات، امری قاصر و تلاشی گذرا می‌باشد. و این نقص را تضرع‎ام در پیشگاه الله عزوجل جبران می‌کند که برایم آسان گرداند تا در بحثی مستقل به طور جداگانه بدان بپردازم. به اذن الله تعالی.

چرا که آن مساله‌ای بسیار بزرگ و اساسی به بزرگی عقیده‌ی توحید می‎باشد، بلکه آن اصلی از اصول اسلام بوده که شایسته است با وجود این واقعیت تلخ دردناکی که مسلمانان در این روزگار و در هر مکان در آن به سر می­برند، به طور ویژه فهمیده شود. چرا که هیچ ناحیه‌ و منطقه­ای از مناطق مختلف زمین نیست مگر آنکه در آن صدایی از مسلمانانی بلند است که شکنجه شده و در زیر گام‌های کفار یا کسانی که آن‌ها را یاری می‌کنند، مغلوب می‌باشند. اتفاقاتی که در بوسنی افتاد، از ما دور نیست و شرایط دردناک مسلمانان در فلسطین و عراق و چین و افغانستان و سودان و دیگر کشورها (سوریه و یمن) بر هیچکس پوشیده نیست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ففي كل أفق علی الإسلام دائـرة |  | ینهد من هولها رضوی وثهلان |
| ذبح وصلـب وتقتیل بإخـوتنــا |  | كمـا اعدت لتشفی الحقد نیران |
| یستصرخون ذوی الإیمان عاطفه |  | فلـم یغثهم بیوم الـروع أعـوان |
| فالیوم لا شاعر یبـكي و لاصـحف |  | تحـكي و لامرسلات عندشـان |
| هـل هـذه غیـره أم هـذه ضعـه |  | للـكفر ذكر وللإسلام نسیـان[[147]](#footnote-147) |

«در هر ناحیه‌ای بر علیه اسلام مصیبت بزرگ و فراگیری واقع می‌شود، که از ترس آن، کوه‌های بلند رضوی و ثهلان تحت الشعاع قرار می‌گیرد. با برادران­مان هر نوع معامله‌ای می‌کنند، از ذبح گرفته تا اعدام و ترور؛ چنان­که خودش را برای این کارها مهیا کرده تا آتش کینه‌اش را بهبود بخشد. مومنان، مهربانی و شفقت را به فریاد می‌خوانند، اما در روز ترس، یاری­دهندگان آن‌ها را یاری نمی‌کنند. امروز نه شاعری می‌گوید و نه روزنامه‌ای مصیبت‌ها را به تصویر می‌کشد و نه دستگاه‌های فرستنده امواج، اخبار را. آیا این غیرت است یا خواری و پستی که برای کفر یادی و برای اسلام فراموشی است.»

استثنائاتی که اصل براء را نقض نمی‌کند:

دوست دارم با ذکر برخی از استثنائاتی که اصل براء را نقض نمی‌کند، سخن از ولاء و براء را زودتر به پایان برسانم، تا اینکه دوستان‎مان فهمِ اشتباه و برداشت نادرستی از نصوصی که پیشتر گذشت، نداشته باشند و نحوه تعامل آنان با این نصوص درست و صحیح باشد.

1. **نرمی و لطافت به هنگام ابلاغ دعوت[[148]](#footnote-148):**

برائت و بیزاری جستن از کافران به معنای پنهان کردن دعوت اسلام از آن‌ها و رها کردن ایشان در گمراهی که در آن هستند، نمی‌باشد. بلکه اسلام بر اهلش واجب کرده که مردم را به سوی خیر دعوت داده و آن‌ها را به معروف، امر و از منکر نهی کنند و نیز بر هدایت­شان حریص باشند. و نیز نسبت به بازگشت آنان به سوی اسلام، تمایل و رغبت موکدی داشته باشند. و این امر میسر نمی‎گردد مگر با وارد شدن به قلب‌ها از راه آن و جلب رضایت آن؛ چرا که اسلام راه دعوت دادن کفار و غیر آن‌ها را حکمت و فراستی جامع و عمیق و اندرز نیکو و زیبائی که دلچسب و گیرا و قانع کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد و نیز مناظره و مباحثه به شیوه‌ای نیکو قرار داده است، چنان­که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ١٢٥﴾ [النحل: 125] «(اي پيامبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهاي نيكو و زيبا به راه پروردگارت فراخوان و با ايشان به شيوه هرچه نيكوتر و بهتر گفتگو كن؛ چرا كه (بر تو تبليغ رسالت الهي است با سخنان حكيمانه و مستدلاّنه و آگاهانه و به گونه بس زيبا و گيرا و پيدا؛ و بر ما هدايت و ضلال و حساب و كتاب و سزا و جزاست.) بي‌گمان پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال كساني است كه از راه او منحرف و گمراه مي‌شوند و يا اين كه رهنمود و راهياب مي‌گردند».

و این بدان سبب است که نفس­های غافل و ناآگاه و قلب­های سخت و سنگین، به سوی اسلام بازنگشته و نیز نرم و لطیف نمی‌گردند مگر با لطافت و اظهار محبت و شفقت و حرص بر هدایت آن‌ها؛ بر این اساس بود که الله عزوجل زمانی­که موسی و هارون را به سوی فرعون فرستاد، به آن‌ها فرمود: ﴿فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ٤٤﴾ [طه: 44] «سپس به نرمي با او (درباره ايمان) سخن بگوئيد، شايد (غفلت خود و عظمت خدا را) ياد كند و (از عاقبت كفر و طغيان خويش و عذاب دوزخ) بهراسد». و موسی علیه­السلام با فرعون چنین برخورد نمود و به نیکویی با وی گفتگو کرد و پس از اینکه فرعون دشمنی‌اش را با وی اعلان کرد، امرش را به الله عزوجل سپرد.

و نیز رسول الله ح در ابلاغ دعوت به مشرکان و کافران و معاندان، این­گونه عمل می‌کرد. و نحوه برخورد رسول الله ح با آن‌ها یکسان بود، چه آن‌ها از مشرکان عرب بودند و یا اینکه یهودی و نصرانی بودند. و دراین روش از الله عزوجل اطاعت کردند.

و نیز الله متعال فرمودند: ﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ﴾ [العنكبوت: 46] «با اهل كتاب! (يعني با يهوديان و مسيحيان) جز به روشي كه نيكوتر (و نرمتر و آرامتر و به قبول نزديكتر) باشد، بحث و گفتگو مكن، مگر با كساني از ايشان كه ستم كنند (و متوسّل به زور يا گستاخي شوند و از حدّ اعتدال در جدال، خارج گردند. در اين صورت شدّت و حدّت در مقابله با آنان بلامانع است)».

و نیز فرمودند: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ﴾ [النحل: 125] «(اي پيامبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهاي نيكو و زيبا به راه پروردگارت فراخوان».

و نیز فرمودند: ﴿وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهۡجُرۡهُمۡ هَجۡرٗا جَمِيلٗا ١٠﴾ [المزمل: 10] «در برابر چيزهائي كه مي‌گويند، شكيبائي كن و به گونه پسنديده از ايشان دوري كن».

این آیات که به سوی حکمت و نرمی و لطافت و گذشت بزرگوارانه و بدون سرزنش، دعوت می‌دهند، درحقیقت با آیاتی که به شدت عمل و غلظت با کفار و مشرکین و منافقین فرامی­خوانند، در تناقض نیست. چرا که این شدت و غلظت در برخورد با آن‌ها، فقط در زمان جنگ می‌باشد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٩﴾ [التحریم: 9] «اي پيامبر! با كافران و منافقان جهاد و پيكار كن (تا ايشان را از كفر و نفاق به دور داري) و بر آنان سخت بگير و (با ايشان خشن باش. اين مجازات كنوني ايشان است، و در آخرت) جايگاه­شان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جايگاهي است!»

و نیز می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلۡكُفَّارِ وَلۡيَجِدُواْ فِيكُمۡ غِلۡظَةٗۚ﴾ [التوبة: 123] «اي کسانی­که ایمان آورده­اید! با كافراني بجنگيد كه به شما نزديكترند و بايد كه (در جنگ) از شما شدّت و حدّت (و جرأت و شهامت) ببينند».

و بدین ترتیب، برای ما تفاوت میدان دعوت و میدان جهاد و قتال آشکار می‌شود. چنان­که در مقام دعوت، نرمی و ملاطفت و اختیار کردن سخنان زیبا و نیکو در راستای رغبت در متمایل شدن قلب‌ها به سوی اسلام می‌باشد و در مقام جهاد و قتال، شدت و غلظت می‌باشد. بایستی که فهمی دقیق و عقل و خردی عمیق برای این امر وجود داشته باشد تا اینکه در تعاملی خاص با نصوص قرار نگیریم همچون قرار دادن نصوص در جایگاه نادرست یا استشهاد به آن‌ها در محلی غیر از جایگاه خودشان.

1. **حلال بودن ازدواج با زنان اهل کتاب و خوردن ذبیحه‌ی اهل کتاب:**

تردیدی نیست که اهل کتاب چه یهودیان و یا نصرانی­ها، از جمله کسانی هستند که چون دعوت اسلام را شنیده و بدان گردن ننهادند، الله عزوجل بر آن‌ها حکم کفر و جاودانگی در آتش کرده است، چنان­که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ وَقَالَ ٱلۡمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۖ إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ٧٢ لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖۘ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ وَإِن لَّمۡ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٣﴾ [المائدة: 72-73] «بي­گمان كساني كافرند كه مي‌گويند: (خدا در عيسي حلول كرده است و) خدا همان مسيح پسر مريم است. (در صورتي كه خود) عيسي گفته است: اي بني­اسرائيل! خداي يگانه‌اي را بپرستيد كه پروردگار من و پروردگار شما است. بي­گمان هركس انبازي براي الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام كرده است (و هرگز به بهشت گام نمي‌نهد) و جايگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمكاران يار و ياوري ندارند (تا ايشان را از عذاب جهنّم برهاند). بي­گمان كساني كافرند كه مي‌گويند: خداوند يكي از سه خدا است! (در صورتي كه) معبودي جز معبود يگانه وجود ندارد (و خدا يكي بيش نيست) و اگر از آنچه مي‌گويند دست نكشند (و از معتقدات باطل خود برنگردند) به كافران آنان (كه بر اين اعتقاد باطل ماندگار مي‌مانند) عذاب دردناكي خواهد رسيد».

و این نص صریح و واضحی در کفر آن‌ها به سبب سخنان زشت و ناروای­شان در مورد الله عزوجل می‌باشد. همچنین شکی نیست که آن‌ها با این سخنان از مسمای اهل کتاب خارج نمی‌شوند، چرا که الله عزوجل پیوسته آن‌ها را با این اسم، با وجود آن اعتقادشان، مخاطب قرار داده است. همچون اینکه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۖ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌۚ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٞۘ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ١٧١﴾ [النساء: 171] «اي اهل كتاب! در دين خود غلوّ مكنيد (و درباره عيسي راه افراط و تفريط نپوئيد) و درباره الله جز حق مگوئيد (و او را به اوصاف ناشايستي همچون حلول و اتّحاد و اتّخاذ همسر و انتخاب فرزند، نستائيد). بي­گمان عيسي مسيح پسر مريم، فرستاده الله است (و او يكي از پيامبران است و پسر خدا نيست آن گونه كه شما مي‌پنداريد) و او کلمه الله (يعني پديده فرمانِ: كُنْ) است كه الله آن­را به مريم رساند (و بدين وسيله عيسي را در شكم مريم پروراند) و او داراي روحي است (كه) از سوي الله (به كالبدش دميده شده است) پس به الله و پيامبرانش ايمان بياوريد (و الوهيّت را خاصّ الله بدانيد و هيچ يك از انبياء را در الوهيّت انباز الله نسازيد) و مگوئيد كه (خدا) سه تا است (بلكه خدا يكتاست و جز الله، خداي ديگري وجود ندارد. از اين سخن پوچ) دست برداريد كه به سود شما است. خدا يكي بيش نيست كه الله است و حاشا كه فرزندي داشته باشد. (چگونه به انباز و زن و فرزند نيازي خواهد داشت) و حال آن كه از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمين است و كافي است (كه تنها) الله مدبّر (مخلوقات خود) باشد».

براستی الله عزوجل آنان را با اینکه چنین سخنانی­ را بر زبان می­آوردند، با مسمای اهل کتاب، مخاطب قرار داده است و علاوه بر این الله عزوجل برای مسلمانان، خوردن گوشت حیوان (حلال گوشتی) را که اهل کتاب ذبح کرده‌اند و نیز ازدواج با زنان اهل کتاب را حلال قرار داده است و این امری است که در بین مسلمانان بر آن اجماع می‎باشد و شاهد بر آن کلام الله عزوجل می‌باشد که می‌فرمایند: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُۖ وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حِلّٞ لَّكُمۡ وَطَعَامُكُمۡ حِلّٞ لَّهُمۡۖ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ إِذَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحۡصِنِينَ غَيۡرَ مُسَٰفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِيٓ أَخۡدَانٖۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلۡإِيمَٰنِ فَقَدۡ حَبِطَ عَمَلُهُۥ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٥﴾ «امروزه (با نزول اين آيه) براي شما همه چيزهاي پاكيزه حلال گرديد و (ذبائح و) خوراك اهل كتاب (جز آنچه با آيات ديگر تحريم شده است) براي شما حلال است و خوراك شما براي آنان حلال است و (ازدواج با) زنان پاكدامن مؤمن و زنان پاكدامن اهل كتاب پيش از شما، حلال است، هرگاه كه مهريّه آنان را بپردازيد و قصد ازدواج داشته باشيد و منظورتان زناكاري يا انتخاب دوست نباشد. هركس كه انكار كند آنچه را كه بايد بدان ايمان داشته باشد (از جمله ايمان به احكام حلال و حرام برخي از خوراكي­ها و ازدواج­هاي مذكور در اينجا) اعمال او باطل و بي‌فايده مي‌گردد و در آخرت از زمره زيانكاران خواهد بود».

از این آیه فهمیده می‌شود که خوردن از ذبیحه‌ی یهود و نصاری با برائت و بیزاری جستن از آن‌ها، در تعارض نمی‌باشد، اگرچه این ذبیحه هدیه آورده شود، چرا که رسول الله ح از گوسفندی که زنی یهودی به ایشان هدیه کردند میل فرمودند.[[149]](#footnote-149) و همچنین ازدواج با زنان یهودی و نصرانی با برائت جستن و بیزاری از آن‌ها در تعارض نمی‌باشد. و شکی نیست که مودت و محبتی که در قلب شوهر نسبت به همسرش می‌باشد، مودتی فطری است که از نهی از آن مودت و محبتی با کفار که در مورد آن‌ نصوص قرآن و سنت وارد شده است استثنا می‎باشد؛ همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ﴾ [المجادلة: 22] «مردماني را نخواهي يافت كه به الله و روز قيامت ايمان داشته باشند، ولي كساني را به دوستي بگيرند كه با الله و پيامبرش دشمني ورزيده باشند».

1. **رفتار زیبا و پسندیده و نیکی کردن به آن‌ها:**

همچنین این مساله، اصل براء و بیزاری جستن از کفار و مشرکین را نقض نمی‌کند. و اصل و اساس در این مساله، کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿لَّا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَلَمۡ يُخۡرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ أَن تَبَرُّوهُمۡ وَتُقۡسِطُوٓاْ إِلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٨﴾ [الممتحنة: 8] «خداوند شما را باز نمي‌دارد از اينكه نيكي و بخشش بكنيد به كساني كه به سبب دين با شما نجنگيده‌اند و از شهر و ديارتان شما را بيرون نرانده‌اند. خداوند نيكوكاران را دوست مي‌دارد».

و نیز عیادت بیماران­شان و قبول کردن هدیه‌های­شان و هدیه دادن به آنها و دعای هدایت کردن برای آن‌ها، در نیکی کردن به آنها داخل می‌باشد. چرا که رسول الله ح برای گروه­ها و اقوام زیادی از کفار و مشرکین دعا کردند تا الله عزوجل آن‌ها را هدایت کند، همانطور که در صحیح مسلم از ابوهریره س روایت شده که رسول الله ح فرمودند: «اللهُمَّ اهْدِ أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ»[[150]](#footnote-150). «پروردگارا مادر ابوهریره را هدایت فرما».

و این زمانی بود که ابوهریره س از رسول الله ح تقاضا کرد تا برای مادر کافرش دعای هدایت کند تا اینکه مسلمان شود.

و در صحیحین از ابوهریره س روایت است که می­گوید: طفیل بن عمرو دوسی نزد پیامبر اکرم ح آمده و گفت: یا رسول الله، طایفه‌ی دوس ابا کرده و کفر ورزیده است، آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند که (با نفرین رسول الله) دوس نابود خواهد شد. اما رسول الله ح (برخلاف انتظار آن‌ها) دعای خیر کرده و فرمود: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ». «پروردگارا دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام بگردان»[[151]](#footnote-151). و پس از اینکه صحابه نزد رسول الله ح آمده و گفتند: یا رسول الله، تیرهای ثقیف ما را پاره پاره کرد، رسول الله ح برای آن‌ها دعا فرمودند: «اللَّهُمَّ اهْدِ ثَقِيفًا»[[152]](#footnote-152). «پروردگارا، طایفه ثقیف را هدایت فرما».

اما در مورد قبول کردن هدیه­های آن‌ها به نیت انس و الفت گرفتن آنان با اسلام، ثابت شده که رسول الله ح هدایای مشرکین را قبول می‌کردند. امام بخاری رحمه­الله در صحیحش بابی با این عنوان قرار داده است: «بَابُ قَبُولِ الهَدِيَّةِ مِنَ المُشْرِكِينَ» «باب قبول کردن هدیه از مشرکان» سپس می‌گوید: از ابوهریره س از رسول الله ح روایت است که فرمودند: «هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ بِسَارَةَ، فَدَخَلَ قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ أَوْ جَبَّارٌ، فَقَالَ: أَعْطُوهَا آجَرَ». «ابراهیم علیه­السلام همراه ساره همسرش هجرت کرد و به شهری وارد شد که در آن پادشاهی یا ستمکاری فرمان می‌راند، آن پادشاه گفت: هاجر را که کنیزش بود به ساره بدهید». و نیز برای رسول الله ح گوسفندی بریان هدیه داده شد که آمیخته به زهر بود. و ابوحمید گفته: پادشاه ایله برای رسول الله قاطری سفید و چادری بخشید که رسول الله ح نامه‌ای به وی نوشته و او را بر سرزمینش حاکم قرار داد[[153]](#footnote-153).

سپس حدیث انس را روایت می‌کند که می­گوید: عبایی ابریشمی به رسول الله ح هدیه دادند، با اینکه رسول الله ح از پوشیدن لباس‌های ابریشمی منع می‌فرمود. آن عبا مورد پسند مردم قرار گرفت. رسول الله ح فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا». «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دستمال‌های سعد بن معاذ در بهشت زیباتر از این است».

اما در مورد هدیه دادن به کفار و مشرکین، امام بخاری رحمه­الله در صحیحش پس از بابی که ذکر آن گذشت، بابی تحت عنوان «بَابُ الهَدِيَّةِ لِلْمُشْرِكِينَ» «باب هدیه دادن به مشرکین» آورده است. سپس می‌گوید: و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَّا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَلَمۡ يُخۡرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ أَن تَبَرُّوهُمۡ وَتُقۡسِطُوٓاْ إِلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٨﴾ [الممتحنة: 8] «خداوند شما را باز نمي‌دارد از اين كه نيكي و بخشش بكنيد به كساني كه به سبب دين با شما نجنگيده‌اند و از شهر و ديارتان شما را بيرون نرانده‌اند. خداوند نيكوكاران را دوست مي‌دارد.» و در این باب حدیث ابن عمر س را روایت می‌کند که می­گوید: عمر س دید که مردی پارچه‌ی ابریشمی می‌فروشد. وی به رسول الله ح گفت: این پارچه را خریده و روز جمعه و زمانی­که نمایندگان (اقوام مختلف) نزدتان می‌آیند، بپوشید؛ رسول الله ح فرمودند: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذَا مَنْ لاَ خَلاَقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ». «کسی چنین لباسی را می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نباشد». سپس از آن پارچه‌ها برای رسول الله ح آورده شد و رسول الله ح یکی از آن‌ها را برای عمر فرستاد، عمر س گفت: چگونه آن­را بپوشم درحالی­که در مورد آن فرمودی آن چرا که فرمودی؟ رسول الله ح فرمودند: «إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا تَبِيعُهَا، أَوْ تَكْسُوهَا». «من آن­را نداده‌ام که تو آن­را بپوشی، آن­را بفروش یا به کسی بده». عمر س آن­را برای برادر خود که از اهل مکه بود، پیش از آنکه وی اسلام بیاورد، فرستاد[[154]](#footnote-154).

و نیز در این باب حدیث اسماء بنت ابوبکر ل را روایت می‌کند که می­گوید: در زمان رسول الله ح مادرم درحالی­که مشرک بود، به دیدنم آمد. من از رسول الله ح سوال کردم و گفتم: مادرم به خانه من آمده و از من انتظار هدیه و نیکی دارد، آیا با وی صله رحم کنم؟ رسول الله ح فرمودند: «نَعَمْ صِلِي أُمَّكِ». «آری با مادرت صله‌ی رحم کن (حق خویشاوندی را رعایت کن)»[[155]](#footnote-155).

تاکید می‌کنم که نیکی و پیوند خویشاوندی و احسان کردن، مستلزم محبت و مودت داشتنی که از آن در کلام الله عزوجل نهی شده، نمی‌باشد، آنجا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ﴾ [المجادلة: 22].

و در مورد هدیه دادن به مشرک این عبارت حافظ ابن حجر مرا شگفت زده کرده که می‌گوید: هدیه دادن به مشرک چه نفی آن و چه اثبات آن مطلق نمی‌باشد.

اما در مورد عیادت بیماران کفار و مشرکین:

امام بخاری در صحیح از انس روایت می‌کند که گفت: غلامی یهودی که خدمتکار رسول الله ح بود، بیمار شد. رسول الله ح برای عیادتش آمده و نزدیک سرش نشستند و بدو فرمودند: «أَسْلِمْ» «اسلام بیاور». وی به پدرش که نزد او نشسته بود نگاه کرد. پدرش به وی گفت: از ابوالقاسم اطاعت کن. پس اسلام آورده و مسلمان شد. پس از آن رسول الله ح درحالی­که از خانه خارج می‌شد، فرمود: «الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». «سپاس پروردگاری که او را از آتش دوزخ نجات داد»[[156]](#footnote-156).

ابن بطال رحمه­الله می‌گوید: «عیادت مشرک تنها زمانی مشروع است که امید اجابت وی برای وارد شدن به اسلام می‌باشد. اما اگر تمایلی نسبت به وارد شدن به اسلام نداشته باشد، عیادتش جایز نیست»[[157]](#footnote-157). حافظ بن حجر رحمه­الله بر این سخن وی حاشیه زده و گفته است: «صحیح‌تر آن است که عیادت مشرک بر اساس مختلف بودن مقاصد، متفاوت می‌باشد. چرا که گاهی با عیادت وی مصلحت دیگری واقع می‌گردد»[[158]](#footnote-158).

خلاصه، این برخی از استثنائاتی بود که اصل براء را از جهت عملی آن نقض نمی‌کند. و مقصودم از آوردن آن‌ها به دنبال این بحث آن بود که برادران بزرگوارم، در تعاملی اشتباه نسبت به نصوص خاص یا عام با قرار دادن آن‌ها در جایگاهی غیر از محل خودشان، قرار نگیرند، به ویژه زمانی­که بسیاری از ما در مورد چنین مسائل عملی سوال پرسیدند.

از الله عزوجل می‌خواهیم که فهم و عمل صحیح نصیب­مان بفرماید، براستی که او ولی و عهده­دار آن است.

مبحث سوم:  
لا إله إلا الله ... تحکیم شریعت

اسلام عقیده‌ای است که شریعتی که امور زندگی را تنظیم می‌کند، از آن صادر می‌شود. بنابراین عقیده، اصلی است که ارکان شریعت بر آن متمرکز می‌باشد. و هرگز الله عزوجل از مردم، شریعت را قبول نمی‌کند مگر اینکه عقیده­شان صحیح و سالم باشد و به الله عزوجل و وحدانیت او در الوهیت و ربوبیت و اسماء و صفات و افعالش، ایمان داشته و به عالم غیب و جهان آخرت و آنچه که در آن است از حسابرسی و جزا و پاداش و بهشت و جهنم، یقین داشته باشند.

اگر عقیده در قلب­ها رسوخ کند، آن وقت است که بنای جامعه‌ای ممکن می­باشد که در حیاتش، چه در روابط با پروردگارش و چه در روابطش با انسان‌ها و جهان هستی ملتزم به شریعت الله عزوجل است. و بر این اساس بوده که اولین امری که پیامبران - که بر همه‌ی آنها سلام و درود باد - بدان دعوت داده‌اند، عقیده بوده است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: 36] «ما به ميان هر ملّتي پيامبري را فرستاده‌ايم (و محتواي دعوت همه پيامبران اين بوده است) كه الله را بپرستيد و از طاغوت دوري كنيد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبیاء: 25] «ما پيش از تو هيچ پيامبري را نفرستاده‌ايم، مگر اين كه به او وحي كرده‌ايم كه: معبودي جز من نيست، پس فقط مرا پرستش كنيد».

بنابراین اسلام، مجرد عقیده‌ای وجدانی که از زندگی بشری به دور باشد، نیست، بلکه عقیده اصل دین بوده و شریعتی که امور مختلف زندگی را تنظیم می‌کند، از آن صادر می‌گردد. مثال آن در درخت سرسبز و سایه­دار اسلام، همچون تنه در برابر شاخه‌ها و میوه‌ها می‌باشد. بگونه‌ای که اگر عقیده صحیح بوده و در قلب رسوخ پیدا کند، ساقه‎ی آن محکم و استوار شده و شاخه‌های آن کشیده و پهن می‌گردد و برگ­های آن آشکار می‌شود و شکوفه زده و میوه­هایش در زندگی انسان با استقامت در راه و منهج الله عزوجل و توقف کردن در حدود او و التزام و پایبندی به شریعتش و رفتار اسلامی استوار به دست می‌آید.

تنها بدین سبب الله عزوجل پیامبرانش را با عقیده به سوی بندگانش فرستاد تا اینکه توحیدشان را برای الله عزوجل و برائت و بیزاری­شان را از خداگونه‌هایی که شریک الله عزوجل قرار داده‌اند، اعلان کنند. و تا اینکه به مقتضای آن، با جامه عمل پوشاندن به امر و نهی الله عزوجل و انقیاد و التزام و پایبندی به شریعتش در عمل و رفتار و منهج، بدان اذعان کنند. و اگر این­گونه نبود، عقیده تنها ادعایی بود که واقعیت، آن­را تصدیق نمی‌کرد. بلکه با منهج و روش و نظام جامعه متناقض بوده و ادعای آن ادعایی دروغ و بهتانی بزرگ بود.

و در واقع حقیقت ایمان به یگانگی الوهیت الله عزوجل و عبودیت انسان برای او، برای ایمان آورندگانی نمی­باشد که بعد از ایمان آوردن به این مساله، در دینداری کردن با هر روشی که به حکمی جز حکم الله عزوجل حکم می‌کند، خود را آزاد دانسته و در برابر شریعت الله عزوجل خضوع و فروتنی نمی‌کنند.

چرا که هیچ رسولی تنها با عقیده‌ای مجرد از احکام و تشریعات عملی، مبعوث نشده است و بلکه با عقیده­ای که همراه آن شریعت بوده مبعوث شده تا اینکه الله عزوجل بعد از او رسولی دیگر فرستاده است.

الله عزوجل در مورد عیسی علیه­السلام می‌فرماید: ﴿وَمُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعۡضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيۡكُمۡ﴾ [آل عمران: 50] «و (من پیامبری‌ام كه) تصديق كننده آن چيزي هستم كه پيش از من از تورات بوده است و (آمده‌ام) تا پاره‎اي از چيزهائي را كه (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفيفي از سوي الله) براي­تان حلال كنم».

و در مورد تورات می‌فرماید: ﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞ﴾ [المائدة: 45] «و در آن (كتاب آسماني، تورات نام) بر آنان مقرّر داشتيم كه انسان در برابر انسان (كشته مي‌شود) و چشم در برابر چشم (كور مي‌شود) و بيني در برابر بيني (قطع مي‌شود) و گوش در برابر گوش (بريده مي‌شود) و دندان در برابر دندان (كشيده مي‎شود) و جراحت‌ها قصاص دارد».

بنابراین، بین عقیده‌ای که در نفوس مستقر می‌شود و آثار آن که بایستی در حیات و رفتار و قضاوت و حکم و مدیریت آن در سطح فرد و جامعه ظاهر گردد، تلازمی ضروری می­باشد.

اسلام شامل احکامی اعتقادی می‌باشد که دربردارنده اموری است که بر مکلف اعتقاد به آن در مورد الله عزوجل و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران و روز قیامت و خیر و شر تقدیر واجب است؛

و نیز شامل احکامی اخلاقی می­باشد که متعلق به فضائلی است که بر مکلف واجب است آراسته بدانها باشد؛

و نیز شامل احکام عملی در زمینه اقوال و افعال و عقود و تصرفاتی است که از او صادر می‎شود؛

و نیز شامل حیاتی تعبدی است که به سبب آن قلب مسلمان متوجه الله عزوجل شده و در جوانب مختلف زندگی الله متعال را در نظر می‌گیرد.

حیات در اسلام به معنای نظامی اخلاقی می‌باشد که به منظور اشاعه‌ی فضیلت و ریشه کن شدن رذیلت به پا خاسته است. و نظامی سیاسی که اساس آن اقامه‌ی عدل در بین مردم می‌باشد. و نظامی اجتماعی که هسته‌ی آن خانواده‌هایی صالح و ستون‌های آن، تعهد فرزندان جامعه نسبت به یکدیگر می‌باشد. و نظام اقتصادی که عامل تعیین کننده‌ی آن و کار و محصول به دست آمده‌ و ثمره­ی آن بر وفق منهج اسلامی می‌باشد. و به طور کلی اسلام، منهج و برنامه­ای کامل برای فعالیت‌های بشری می‌باشد.

بنابراین، عقیده‌ی توحید، وجوب تحکیم و حَکمیت شریعت اسلامی را اقتضا می‌کند. و عمل به احکام شریعت از مقتضیات توحید می‎باشد[[159]](#footnote-159). با این همه باز هم منکر زشتی که هیچکس فکرش را نمی‌کرد، اتفاق افتاد و آن دست کشیدن از شریعت الله عزوجل بود. و بزرگ‌تر و تلخ­تر از آن، متهم کردن شریعت به عجز و ضعف و ناتوانی و جمود می‌باشد. و اینکه شریعت توانایی آن­را ندارد که با روح عصری که در آن هستیم و پیشرفت و ترقی همگانی آن، موافقت و همراهی کند. و بدین امر تنها در حد سخن گفتن اکتفا نکرده و بلکه از این هم تجاوز کرده و شریعت را متهم به بیگانه بودن با بسیاری از جوانب زندگی کرده است و به جای آن قوانین وضعی فرانسوی و آمریکایی و انگلیسی و سوسیالیستی و دیگر قوانین مستبد و نادرست را حل کننده اوضاع دانسته است.

و مثال آن‌ها در این مورد، همچون مثال سوسکی است که از بوی خوش مشک اذیت شده و بلکه با بوی متعفن در مستراح زندگی کرده و از این وضع خود بسیار شادمان است. گاهی بسیاری از نادانان و ناآگاهان چنین گمان نموده و فکر می‌کنند که تشریع و نظام قانونی بشری، از جمله تشریع و قوانین وضعی ملحدین و زنادقه و سکولارها و کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و سرمایه­داران و طرفداران دموکراسی و دیگر کسانی­که هوی و هوس­شان بر آن‌ها حکم می‌کند و شهوات و شبهات بر آن‌ها سیطره دارند، بِسان کشتی نجات دهنده‌ای است که ایشان را از وسط بادهای طوفان و امواج متلاطم و فتنه‌های ویرانگر و تاریکی‌های بسیار سیاه که بسیاری از مردم در آن همچون کسی که شیطان سخت او را دچار جنون و دیوانگی کرده، تلوتلو می‌خورند، نجات می‌دهد؛ و این­گونه همگی آن‌ها نامراد و زیانمند گردیدند: ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: 50] «آيا چه كسي براي افراد معتقد بهتر از الله حكم مي‌كند؟» و چه کسی حکمش از حکم الله عزوجل نیکوتر و بهتر است؟ و چه کسی تشریع و قانون­گذاری وی از تشریع و قانون­گذاری الله عزوجل، نیکوتر و بهتر است؟ چه کسی ادعا می‌کند که به مخلوقات از خالق و مدبر امور­شان داناتر است؟ و چه کسی گمان می‌کند که وی به احوال مردم و آنچه بدان در هر زمان و مکانی نیاز دارند، داناتر و آشناتر از خالق مردم است؟ ﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ [الملك: 14] «مگر كسي كه (مردمان را) مي‌آفريند (حال و وضع ايشان را) نمي‌داند و حال اين كه او دقيق و باريك بين بس آگاهي است؟!» آیا الله عزوجل نمی‎دانست که اوضاع تغییر خواهد کرد؟ و امور دگرگون خواهد شد؟ و چیزهای جدیدی ایجاد خواهد شد؟ چه کسی می‌تواند ادعا کند که الله عزوجل تغییرات احوال و امور را نمی‌داند.(العیاذ بالله)

مقوله مهم شيخ محمد بن ابراهیم در انواع کفر اعتقاد

شیخ محمد بن ابراهیم رحمه­الله در رساله‌اش: «تحکیم القوانین» می‌گوید[[160]](#footnote-160): «ابن کثیر می‌گوید: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: 50] یعنی برای کسی که از الله عزوجل شریعت را دریافت کرده و بدان ایمان آورده و یقین کرده و دانسته که الله عزوجل آگاه‌ترین و دادگرترین و استوارترین کسانی است که دادگری و فرمانروایی از او انتظار می‌رود و از پدر نسبت به فرزندش، به مخلوقاتش مهربان­تر است و عالم و قادر به هر چیزی بوده و در هر چیزی عادل می‌باشد، چه کسی حکمش از الله عزوجل عادلانه‌تر است.

پس از این شیخ محمد بن ابراهیم انواع کفر اعتقادی را مطرح کرده و می‎گوید:

1. دسته‌ی اول آن است که حاکمی که به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم می­کند، احق بودن حکم الله متعال و رسولش را انکار می‌کند.
2. دسته دوم آن است که حاکمی که به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم می‌کند، حقانیت حکم الله متعال و رسولش را انکار نکرده ولی اعتقاد دارد که حکم غیر رسول الله ح در حکمیتی که مردم در زمان اختلاف با یکدیگر بدان نیاز دارند بهتر و کامل‌تر و فراگیرتر از حکم رسول الله ح می­باشد چه به طور مطلق و یا در حوادث و اتفاقاتی که در طول زمان و تغییرات اوضاع پدید می‌آید. تردیدی نیست که این نوع نیز کفر می‌باشد. چرا که برتری دادن قوانین بشری که در واقع ساخته و پرداخته‎ی اذهان و پس مانده‌ی افکار بشر است، بر قوانین الله الحکیم الحمید می‌باشد.

احکام و قوانین الله و رسولش ح با اختلاف زمان‌ها و تغییر اوضاع و حوادث تغییر نمی‌کند، چرا که هیچ مساله‌ای نیست - هر چه که باشد - مگر اینکه حکم آن در کتاب الله عزوجل و سنت پیامبرش ح یا به صورت نص واضح و آشکاری و یا به صورت استنباطی وجود دارد، حال برخی آن‌ها را می‌فهمند و برخی دیگر نمی‌فهمند.

و معنای اینکه علما گفته‌اند که فتوی با تغییر اوضاع، تغییر می‌کند چنان نیست که افرادی که بهره‌ی اندکی از علم دارند و یا شناخت و درک درستی از احکام دین و اسباب و حکمت‌های آن ندارند، تصور می‌کنند؛ چنان­که گمان برده­اند تغییر فتوا بر اساس خواسته‌های شهوانی، حیوانی و اهداف مادی و تخیلات انحرافی قابل تغییر است، لذا مشاهده می‎شود که سرسختانه از موضع خود دفاع کرده و نصوص را تا بتوانند پیرو نظریات خود قرار می‌دهند و در همین راستا معنای آیات و احادیث را تغییر می‌دهند و عوض می‌کنند.

اما مقصود علما از تغییر فتوا با تغییر اوضاع و زمان، آن است که: «فتوا با اصول شریعت و علت­هایی که باید رعایت شوند و همچنین با مصلحت‌هایی که مراد الله و رسولش می­باشند سازگار باشد.» بدیهی است که طرفداران قوانین ساخته و پرداخته‌ی ذهن بشر از این چیزها به دور هستند و آن‌ها به هیچ چیز جز آنچه با اهداف و خواسته­های­شان سازگار باشد هر چه که باشد، توجه ندارند و واقعیت‌های جاری بهترین گواه بر اين حقيقت است[[161]](#footnote-161).

آه از این فتنه‌های خطرناک، آه از این بیماری دردناک؛ براستی که این امر بسیار خطرناک می‌باشد. براستی امت از نقطه بلند و پرآوازه­ی خود به ورطه‌ی خواری و ذلیلی و سستی سقوط نکرد مگر روزی که از کتاب پروردگارش و سنت رسولش ح جدا شد و شروع به زبان درازکردن گاهی به سوی شرق ملحد و گاهی به سوی غرب کافر کرد؛ درحالی­که در مقابل وی آبشخوری گوارا و چشمه‌ای زلال و صاف و ریسمانی نیرومند و نوری واضح و روشن و مصدر عزت و شرف و رهبری و فرماندهی بود.

به الله سوگند هرگز امت به هویت و کرامت و سروری و رهبری‌اش باز نمی‌گردد مگر زمانی­که در تمامی امور زندگی به سوی الله عزوجل، خالق و سازنده‌اش، بازگشته و مطیع و فرمانبردار و تسلیم در برابر او جل­جلاله باشد. همانطور که الله عزوجل بدان امر کرده و فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ﴾ [البقرة: 208] «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! همگي به طور كامل وارد اسلام شويد». حافظ ابن کثیر رحمه­الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «الله عزوجل بندگانش را که بدو ایمان آورده و رسولش ح را تصدیق کرده‌اند، امر فرموده که تمامی دستگیره‌های اسلام و شرایع آن­را برگیرند و نیز به تمامی اوامر آن عمل کرده و تمامی نواهی آن­را ترک کنند.

عوفی از ابن عباس و مجاهد و طاووس و ضحاک و عکرمه و قتاده و سدی و ابن زیاد در مورد این کلام الله عزوجل ﴿ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ﴾ نقل می‌کند که می‌گویند: یعنی به طور کامل وارد اسلام شوید. و ضحاک از ابن عباس و ابوالعالیه و ربیع بن انس روایت می‌کند که گفتند: ﴿ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ﴾ یعنی به طور کامل در طاعت الله عزوجل درآئید[[162]](#footnote-162). سپس ابن کثیر می‌گوید: الله عزوجل همه‌ی بندگان مومنش را امر فرموده که به تمامی شعبه‌های ایمان و شرایع اسلام که بسیارند، تا آنجا که می‌توانند عمل کنند.»

و قرطبی رحمه­الله می‌گوید: «از آنجایی که الله عزوجل بیان فرمودند که مردم بر سه دسته مومن و کافر و منافق می‌باشند، پس فرمودند: بر یک ملت واحد باشید و بر اسلام جمع شوید و بر آن ثابت قدم بمانید. «السلم» در اینجا به معنای اسلام می‌باشد. و این نظر مجاهد بوده و ابومالک آن­را از ابن عباس ب روایت کرده است.

سپس امام قرطبی می‌گوید: و امام طبری حمل لفظ را بر معنای اسلام ترجیح داده است»[[163]](#footnote-163). و معنای آیه را شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی برای ما به روشنی بیان کرده و می‌گوید[[164]](#footnote-164): «این دستوری است از جانب پروردگار که در آن از مومنان می‌خواهد ﴿ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ﴾ کاملا وارد دین اسلام شوند، بگونه‌ای که همه‌ی اوامر آن­را به جا آورند و هیچ چیزی از آن­را ترک ننمایند و هوی و هوس خویش را پروردگار و معبود قرار ندهند، بدین ترتیب که امری که شریعت آن­را واجب کرده است، چنانچه با خواهشات و آرزوهای نفسانی آنان سازگار باشد، آن­را انجام داده و اگر با آرزوهای­شان سازگار نباشد، آن­را ترک کنند؛ زیرا واجب است که هواهای نفسانی تابع و پیرو دستورات دین باشد. و باید به اندازه‌ی قدرت و توانایی خویش اعمال خیر انجام دهند و در آنچه توان آن­را ندارند، با نیت و قلب بدان بپردازند تا از اجر و پاداش آن بی‎نصیب نمانند. بنابراین التزام و پایبندی به دستوراتی که الله عزوجل فرستاده است، بدون کمترین تردیدی واجب است. و در حقیقت این همان عبادتی است که حق الله عزوجل نسبت به بندگانش می‌باشد.

شیخ محمد بن ابراهیم رحمه­الله در بیان اینکه تحکیم و قانونگذاری شریعت الله عزوجل همان معنای شهادتین می‌باشد می‌گوید[[165]](#footnote-165): «تحکیم شریعت الله عزوجل و نه تحکیم غیر آن، نیمه‌ی دیگر عبادت الله عزوجل و نه عبادت غیرالله می‌باشد، چرا که مضمون شهادتین آن است که الله عزوجل تنها معبود بر حق بوده و هیچ شریکی برای او قرار داده نشود و فقط رسول الله کسی باشد که با آنچه با آن از جانب الله متعال آمده، از او پیروی شده و داور و حَکم باشد. و شمشیرهای جهاد جز بدین سبب و نیز جز به منظور محقق ساختن آن در انجام و ترک انجام و تحکیم در زمان نزاع و اختلاف، از غلاف بیرون کشیده نشده است.»

علامه شنقیطی رحمه­الله در «أضواء­البیان» می‌گوید:[[166]](#footnote-166) «بدان که الله عزوجل در آیات بسیاری صفات کسی را که مستحق آن است که حکم برای او باشد، بیان کرده است، لذا بر هر عاقلی لازم است که در این صفات ذکر شده که إن‌شاءالله آن‌ها را توضیح خواهیم داد، تامل کند و نیز در مقابل، در صفات بشری که قوانین وضعی را قانون­گذاری می‌کند، تامل کند و ببیند که آیا صفات کسی که بایستی تشریع و قانون­گذاری برای او باشد در بشر وجود دارد؟ - براستی که الله عزوجل از اینکه در تشریع و قانونگذاری شریکی داشته باشد، برتر و منزه و پاک است - بدین ترتیب اگر صفات تشریع کننده بر بشر منطبق بود، که هرگز این­گونه نمی‌باشد، پس از آن‌ها پیروی کند و اگر آشکار شد که بشری که قانونگذاری می‌کند حقیرتر و فرومایه‌تر و ذلیل‌تر و کوچک‌تر از آن است که قانونگذاری کند، پس بایستی که آن‌ها را در جایگاه بشری خود قرار داده و او را تا حد مقام ربوبیت بالا نبرد.

براستی الله عزوجل پاک است از آنکه برای او در عبادتش یا حکمش یا فرمانروایی‌اش شریکی باشد.

از جمله آیاتی که الله عزوجل در آن صفات کسی را بیان می‌کند که حکم و تشریع برای او می‌باشد، آن است که می‌فرماید: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۚ﴾ [الشوری: 10] «در هر چيزي كه اختلاف پيدا كرديد داوري آن به الله واگذار مي‌گردد». پس از آن در مقام بیان صفات کسی که حکم برای او می‌باشد، می‎فرماید: ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّي عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ١٠ فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَمِنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ أَزۡوَٰجٗا يَذۡرَؤُكُمۡ فِيهِۚ لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١ لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُۚ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ١٢﴾ [الشوری: 10-12] «چنين داوري الله است كه پروردگار من است و من بدو پشت مي‌بندم، (و براي قضاوت در منازعات و رفع اختلافات و حل مشكلات) به (كتاب) او مراجعه مي‌كنم. او آفريننده آسمان‌ها و زمين است. او شما را به صورت مرد و زن و چهارپايان را به شكل نر و ماده درآورده است و بدين وسيله بر آفرينش شما (انسان‌ها و توليد و تكثير نسل حيوان‌ها) مي‌افزايد. هيچ چيزي همانند الله نيست (و نه او در ذات و صفات به چيزي از چيزهاي آسمان و زمين مي‌ماند و نه چيزي از چيزهاي آسمان و زمين در ذات و صفات بدو مي‌ماند) و او شنوا و بينا است (و پيوسته بر كارگاه جهان نظارت مي‌نمايد و از جمله زاد و ولد انسان‌ها و حيوان‌ها را مي‌پايد). كليدهاي آسمان‌ها و زمين در دست اوست. براي هركس كه بخواهد روزي را فراوان و يا كم مي‌گرداند. او از همه چيز كاملاً آگاه است».

آیا در کافران فاجری که نظام و قانونی شیطانی تشریع نموده و قانون­گذاری می‌کنند، کسی هست که مستحق آن باشد که به پروردگاری وصف گردد که امور به سوی او باز می‌گردد و بر او توکل می‌شود و خالق آسمان‌ها و زمین است، یعنی خالق و مخترع آن‌ها بدون مثالی پیشین باشد و برای همیشه زوج‌هایی را آفریده است؟

پس ای مسلمانان بر شما لازم است که صفات کسی را بدانید که مستحق حکم و تشریع و قانون­گذاری و حلال و حرام کردن می‌باشد و تشریع و قانونگذاری کافر خسیس و حقیر و جاهل را نپذیرید.

و از جمله آیاتی که بیانگر صفات کسی است که مستحق تشریع و قانونگذاری می‌باشد، آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَهُۥ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَبۡصِرۡ بِهِۦ وَأَسۡمِعۡۚ مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٦﴾ [الكهف: 26] «تنها او است كه غيب آسمان‌ها و زمين را مي‌داند. شگفتا او چه بينا و شنوا است! (او همه چيز را مي‎بيند و همه چيز را مي‌شنود! ساكنان آسمان‌ها و زمين) بجز الله براي­شان سرپرستي نيست (كه عهده­دار امور آنان شود) و در فرماندهي و قضاوت خود كسي را انباز نمي‌گرداند».

آیا در میان کافران فاجری که قانون­گذاری می‌کنند، کسی مستحق آن هست که این­گونه وصف گردد که برای او غیب آسمان‌ها و زمین می‌باشد؟ و یا شنوایی و بینایی او در حدی می‌باشد که همه‌ی مسموعات را شنیده و همه‌ی آنچه که هست، می‌بیند؟ و برای هیچکس جز او ولی و مددکاری نمی‌باشد؟!

براستی که الله عزوجل از اینکه شریکی و همتا و همانندی در این امور داشته باشد، پاک و منزه بوده و در مرتبه بسیار والاتر و برتری از آن می‎باشد.

و از جمله آیاتی که بر این مساله دلالت دارد، آن است که الله عزوجل می‎فرماید: ﴿وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۘ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٨٨﴾ [القصص: 88] «همراه الله معبود ديگري را به فرياد مخوان. جز او هيچ معبود ديگري وجود ندارد. همه چيز جز ذات او فاني و نابود مي‌شود. فرماندهي از آن اوست و بس؛ و همگي شما به سوي او برگردانده مي‌شويد (و به حساب و كتاب اقوال و اعمال­تان رسيدگي مي‌كند و در ميان­تان داوري خواهد كرد)».

آیا در کافران فاجری که قانون­گذاری می‌کنند کسی هست که مستحق آن باشد که این­گونه وصف گردد که او اله واحد است و هر چیزی غیر از وجه او هلاک و نابود می‌گردد؟ و مخلوقات به سوی او باز می‌گردند؟

پاک و منزه است پرودرگارمان و بسیار بزرگوارتر و مقدس­تر از آن است که مخلوق ذلیلش با صفات او وصف گردد.

و از آیاتی که بر این مساله دلالت دارد آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۖ يَقُصُّ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡفَٰصِلِينَ ٥٧﴾ [الأنعام: 57] «حکم تنها حکم الله می‌باشد، حقيقت را بيان مي‌کند و او بهترين داوران و جداکنندگان (حق از باطل) است».

آیا در کسانی که شریعت و قانون وضع می‌کنند، کسی هست که مستحق آن باشد که به پیروی از حق و بیان آن و بهترین جداکنندگان حق از باطل، وصف گردد؟

و از آیات دیگر آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ لَكُم مِّن رِّزۡقٖ فَجَعَلۡتُم مِّنۡهُ حَرَامٗا وَحَلَٰلٗا قُلۡ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمۡۖ أَمۡ عَلَى ٱللَّهِ تَفۡتَرُونَ ٥٩﴾ [یونس: 59] «بگو: به من بگوئيد: آيا چيزهائي را كه الله براي شما آفريده و روزي شما كرده است و (خودسرانه) بخشي از آن‌ها را حرام و بخشي از آن‌ها را حلال نموده­ايد، بگو: آيا الله به شما اجازه داده است (كه از پيش خود چنين كنيد) يا اين كه بر الله دروغ مي‌بنديد (و از زبان الله چيزهائي مي‌گوئيد و مي‌كنيد كه الله بدانها دستور نداده است؟)».

آیا از میان کسانی که ذکرشان گذشت، کسی هست که مستحق آن باشد که این­گونه توصیف گردد که او کسی است که رزق را برای مخلوقات، نازل می‎کند و حلال و حرام جز با اجازه‌ی او ممکن نیست؟ چرا که ناگزیر کسی که رزق را خلق کرده و آن­را نازل می‌گرداند، همان کسی است که تصرف در روزی با حرام و حلال کردن آن برای اوست؟ براستی که الله عزوجل پاک و منزه است از آنکه شریکی برای او در تحلیل و تحریم باشد.»

براستی این قضیه از خطرناک‌ترین قضایای عقیده می‌باشد که در آن یا اسلام است یا جاهلیت؟ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: 50] «آيا آن‌ها خواهان حكم جاهليتند؟ و براي قومي كه يقين دارند، حكم چه كسي از حكم الله بهتر است».

حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «الله عزوجل در این آیه، بر کسانی که از حکم الله عزوجل که در برگیرنده‌ی هر خیری و نهی کننده‌ی از هر شری می‌باشد، روی­گردانده و به سوی غیر آن از آراء و امیال و اصطلاحاتی که دیگران بدون سندی از شریعت الله عزوجل وضع کرده‌اند، روی آورده‌اند، این عمل­شان را انکار کرده است. همانطور که اهل جاهلیت در بین خود به گمراهی‌ها و جهالت‌هایی که با آراء و نظریات و امیال و اهواء­شان وضع کرده بودند، حکم می‌کردند و همانطور که قوم تاتار به سیاست‌های پادشاهی، که برگرفته از آراء و نظریات پادشاه­شان چنگیز خان بود، حکم می‌کردند. چنگیزخان قانون یاسق را برای­شان وضع کرده بود که در واقع آن کتابی شامل احکام اسلامی بود که آن احکام را از شرایع متفاوت از جمله یهودیت و نصرانیت و اسلام و غیر آن‌ها گرفته بود و در آن بسیاری از احکام تنها برخاسته از نظر و هوا و هوس خود وی بود. و بدین گونه شریعتی را برای فرزندانش مقدر کرد تا از آن پیروی کرده و بر آن حکم کرده و آن­را بر کتاب الله عزوجل و سنت رسولش، مقدم دارند. که هرکس چنین عمل کند، کافر بوده و جنگیدن با او واجب می‎باشد، تا اینکه به حکم الله و رسولش باز گردد و در مسائل کوچک و بزرگ به غیر آن حکم نکند»[[167]](#footnote-167).

براستی این قضیه، از خطرناکترین قضایای عقیده می‌باشد که در آن یا کفر می‌باشد و یا ایمان!! الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: 44] «و هر كه مطابق آيات الهي حكم نكند، آن‌ها واقعاً كافرند».

علامه شنقیطی رحمه­الله در «أضواء­البیان» می‌گوید: «آنچه از سیاق و ظاهر آیات برمی­آید، آن است که آیه‌ی: ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ در مورد مسلمانان نازل شده است، چرا که الله عزوجل قبل از آن، مسلمانان این امت را مخاطب قرار داده و فرموده است: ﴿فَلَا تَخۡشَوُاْ ٱلنَّاسَ وَٱخۡشَوۡنِ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗاۚ﴾ «پس، از مردم مترسيد، از من بترسيد و آيات مرا به بهاي اندک مفروشيد». و پس از آن می‎فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ بنابراین، مخاطب مسلمانان می‌باشد، همانطور که از سیاق آیات و ظاهر بر می‌آید. بر این اساس است که کفر گاهی کفر اصغر (کفر دون کفر) می‌باشد و گاهی انجام آن به همراه حلال شمردن آن و یا قصد انکار احکام الله عزوجل و رد آن‌ها با وجود علم بدان بوده که کفراکبر می‌باشد؛ اما کسی که بر اساس و مبنایی جز حکم الله عزوجل حکم می‌کند، درحالی­که می‌داند با این کار مرتکب گناه شده و عملی قبیح و زشت انجام داده و تنها هوی و هوسش او را بدان واداشته است، در این صورت، همچون سایر مسلمانانی می­باشد که گناهی را مرتکب می‌شوند. و سیاق قرآن همچنین بیانگر آن است که آیه ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٢٩﴾ در مورد یهود و آیه‌ی ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٨٢﴾ در مورد نصاری می‌باشد.

**بدان که توضیح این بحث از این قرار است:**

هریک از الفاظ «الکفر، الفسق، الظلم» که در شرع اطلاق می‌شوند، گاهی مقصود از آن‌ها معصیت و گناه و گاهی مراد از آن‌ها کفری است که صاحبش را از دین خارج می‌گرداند. ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾ و هرکس به آنچه الله عزوجل نازل کرده بر مبنای مخالفت و ابطال حکم الله عزوجل، حکم نکند، پس ظلم و فسق و کفرش، عبارت از کفری است که او را از دین خارج می‌گرداند و هرکس به آنچه الله عزوجل نازل کرده، با این اعتقاد که وی مرتکب حرامی شده و عملی قبیح مرتکب گشته، حکم نکند، کفر و فسق و ظلمش، عبارت است از کفری که وی را از دین خارج نمی‌گرداند.

دانستی که آیه اول در مورد مسلمانان و آیه‌ی دوم در مورد یهود و آیه‌ی سوم در مورد نصاری می‌باشد و نصوص وارده از آیات و احادیث را نمی‌توان در شان نزول آن‌ها محصور کرد و به موارد مشابه آن نسبت نداد، بلکه معنا و مفهوم عمومی آیات و احادیث مبنای عمل قرار می‌گیرد؛ و تحقیق احکام مختلف آنچه بود که مشاهده کردی و علم نزد الله عزوجل می‌باشد»[[168]](#footnote-168).

ابن الجوزی رحمه­الله در تفسیر این آیه می‌گوید[[169]](#footnote-169): «و فصل الخطاب آن است که هرکس بر آنچه الله عزوجل نازل کرده، بر مبنای انکار آن حکم نکند درحالی­که می‎داند الله عزوجل آن­را نازل کرده است چنان­که یهود مرتکب این امر شدند، چنین شخصی کافر می‌باشد؛ و هرکس به آنچه الله عزوجل نازل کرده، بر مبنای تمایلات و خواهشات نفسانی و هوی و هوس و نه انکار آن، حکم نکند، چنین شخصی ظالم و فاسق می‌باشد. علی ابن طلحه از ابن عباس ب روایت می‌کند که وی فرمود[[170]](#footnote-170): هرکس آنچه را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند کافر است و هرکس بدان اقرار کرده و بدان حکم نکند، فاسق و ظالم است.

و طبری در تفسیرش و حاکم در مستدرک و مروزی در «تعظیم قدر الصلاة» و ابن عبدالبر در تمهید[[171]](#footnote-171) از ابن عباس ب روایت می‌کنند که گفت: هرکس آنچه را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند، کافر است. براستی آن کفری نیست که به سوی آن می‌روند و آن کفری که شخص را از دین خارج کند، نمی‌باشد. ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ کفر دون کفر (کفر اصغر) می‌باشد.

علامه قرطبی در «الجامع لأحكام القرآن» می‎گوید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ و «الظالمون» و «الفاسقون» تمامی این آیات در مورد کفار نازل شده است و گفته شده در آن اضمار و پوشیدگی می‌باشد، بدین معنا که هرکس بر مبنای رد قرآن و انکار احادیث رسول الله ح بدانچه الله عزوجل نازل کرده، حکم نکند، کافر می‌باشد. که ابن عباس و مجاهد این را گفته‌اند. و آیه در این مورد عام می‌باشد. ابن مسعود و حسن می‌گویند: این آیات در مورد هرکس که به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم کند از جمله مسلمانان و یهود و کفار، عام می‌باشد. یعنی زمانی­که معتقد بر حلال بودن آن باشند، اما اگر کسی این عمل را مرتکب شود، درحالی­که معتقد بر ارتکاب حرام باشد، وی از مسلمانان فاسق می‌باشد و امر وی در اختیار الله عزوجل می‌باشد، بخواهد او را عذاب کند و یا او را ببخشاید»[[172]](#footnote-172).

و حافظ ابن کثیر در تفسیرش اقوال بسیاری را ذکر کرده و می‌گوید: «براء بن عازب و حذیفه بن یمان و ابن عباس و ابومجلز و ابورجاء عطاردی و عکرمه و عبید الله بن عبدالله و حسن بصری و ... می‌گویند: این آیات در شان اهل کتاب نازل گشته است. و حسن بصری افزوده و گفته است: و آن نیز بر ما واجب است. و سدی می‌گوید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ و هرکس آنچه را که الله عزوجل نازل کرد، عمداً یا مستبدانه و ستمگرانه ترک کند، درحالی­که می‌داند، وی از کافران می‌باشد. و علی ابن طلحه از ابن عباس ب روایت می‌کند که در مورد این آیه فرمود: هرکس آنچه را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند، کافر می‌باشد و هرکس بدان اقرار کند، (و بدان حکم نکند) ظالم و فاسق می‌باشد.

و عبدالرزاق نیز می‌گوید[[173]](#footnote-173): «معمر از ابن طاووس روایت می‌کند که گفت: از ابن عباس در مورد این کلام الله عزوجل ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ سوال شد که گفت: آن کفر است. ابن طاووس می‌گوید: این کفر همچون کفر کسی که به الله عزوجل و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران کفر می‌ورزد، نمی‌باشد.

و ثوری از ابن عباس از عطاء روایت می‌کند که گفت: این نوع کفر، کفر دون کفر (کفر اصغر) و ظلم دون ظلم (ظلم اصغر) و فسق دون فسق (فسق اصغر) می‌باشد. که آن را ابن جریر روایت کرده است[[174]](#footnote-174).

و امام بغوی در تفسیرش می‌گوید: ابن عباس و طاووس می‌گویند: آن کفری که فرد را از دین خارج کند، نمی‌باشد، بلکه هرگاه این عمل را مرتکب شود نسبت به آن کافر شده است و چنین شخصی همچون کسی که به الله عزوجل و روز قیامت کفر می‌ورزد، نمی‌باشد. عطاء می‌گوید: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد. و عکرمه می‌گوید: معنای آیه چنین است: هرکس بر مبنای انکارِ آنچه الله عزوجل نازل کرده، بدان حکم نکند، قطعاً کافر است و هرکس بدان اقرار کرده و به آن حکم نکند، ظالم و فاسق می‌باشد[[175]](#footnote-175).

و امام شوکانی در تفسیر آن، اقوالی مشابه آنچه پیشتر گذشت، ذکر می‌کند و می‌گوید: و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم حدیثی را از ابن عباس ب تخریج کرده‌اند که در مورد این کلام الله عزوجل ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ می‌گوید: هرکس حکمی را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند، کافر می‌باشد و هرکس بدان اقرار ورزیده و بدان حکم نکند، ظالم و فاسق می‌باشد.

و فریابی و سعید بن منصور و ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم و بیهقی در سنن حدیثی را از ابن عباس ب در مورد این کلام الله متعال: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ تخریج کرده‌اند و حاکم آن­را صحیح دانسته است که می‌گوید: آن کفری نیست که به سوی آن می‌روند و آن کفری که صاحبش را از دین خارج گرداند، نمی‌باشد بلکه کفر دون کفر (کفر اصغر) می‎باشد؛ و عبد بن حمید و ابن منذر روایتی را از عطاء بن ابی رباح تخریج کرده‌اند که در مورد این آیه می‌گوید: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد[[176]](#footnote-176).

بر این اساس امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: «صحیح آن است که حکم به آنچه الله عزوجل آن­را نازل نکرده است، بر حسب حال حاکم، شامل هر دو نوع کفر (کفر اصغر و کفر اکبر) می‌باشد. چنان­که اگر حاکم معتقد به وجوب حکم به آنچه الله عزوجل نازل کرده، باشد و با این اعتقاد از روی سرکشی و نافرمانی، از آن رو بر گرداند و در عین حال اعتراف دارد که با این عمل مستحق عقوبت و عذاب می‌باشد، در این صورت این عملش کفر اصغر می‎باشد و اگر بر این اعتقاد باشد که حکم کردن به آنچه الله عزوجل نازل کرده، واجب نمی‌باشد و وی در عمل و ترک آن، مخیر است، با اینکه یقین دارد که آن حکم الله متعال است، در اینصورت این عملش کفر اکبر می‎باشد. و اگر نسبت به آن جاهل بوده و در آن دچار اشتباه و خطا گشته و خطاکار بوده، حکم خطاکاران و کسانی که به اشتباه دچار عملی شده‌اند، برای وی می‌باشد»[[177]](#footnote-177).

پس از این امام ابن قیم با تفصیلی بدیع که کمتر همچون آن­را در جایی دیگر می‌توان یافت، این مساله خطیر و مهم را توضیح داده و می‌گوید: «متضاد ایمان عملی، کفر عملی می‌باشد و متضاد ایمان اعتقادی کفر اعتقادی می‌باشد؛ و رسول الله ح آنچه را که ما گفتیم، در حدیث صحیح اعلان کرده و فرمودند: «سِبَابُ المُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»[[178]](#footnote-178). «دشنام دادن مسلمان فسق و جنگیدن با او کفر است». در این حدیث رسول الله ح بین جنگیدن با مسلمان و دشنام دادن او تفاوت قائل شده‌اند، بگونه‌ای که دشنام دادن به مسلمان را فسق و جنگیدن با او را کفر قرار دادند و بدیهی است که مقصود رسول الله ح کفر عملی بوده است نه کفر اعتقادی؛ و این کفر صاحبش را به طور کلی از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند همانطور که شخص زناکار و دزد و کسی که شراب می‌نوشد با این اعمال از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شوند، گرچه اسم ایمان از آن‌ها زائل می‌گردد.

این تفصیل، همان نظر صحابه‌ای است که داناترین امت به کتاب الله عزوجل و به اسلام و کفر و لوازم آندو بودند. کسانی­که چنین مسائلی جز از آن‌ها گرفته نمی‌شود. چرا که متاخرین مراد و مقصود آن‌ها را نفهمیده‌اند و به دو دسته تقسیم شده‌اند: گروهی صاحبان گناهان کبیره را از دین خارج می‌دانند و بر صاحبان آن‌ها به جاودانگی در آتش، حکم می‌کنند (خوارج) و گروهی صاحبان گناهان کبیره را مومنانی کامل الایمان می‌دانند (مرجئه) که آن‌ها غلو کرده و این‌ها جفا کرده‌اند. و الله عزوجل اهل سنت را بر راهی کامل و دیدگاه میانه و وسط هدایت کرده است، اهل سنتی که در میان مذاهب گوناگون به مانند اسلام در میان ملل دیگر می‌باشد. پس در اینجا کفر دون کفر (کفر اصغر) و نفاق دون نفاق (نفاق اصغر) و شرک دون شرک (شرک اصغر) و فسق دون فسق (فسق اصغر) و ظلم دون ظلم (ظلم اصغر) می‌باشد. سفيان بن عيينه از هشام بن حجير از طاووس از ابن عباس ب در مورد اين فرموده‌ي الله متعال ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ روايت مي‌کند که فرمود: مقصود از آن کفري که به سوي آن مي‌روند، نيست[[179]](#footnote-179). و عبدالرزاق مي‌گويد: معمر از ابن‎طاوس از پدرش خبر داده که وي گفت: از ابن عباس ب در مورد اين آيه ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ سوال شد، فرمود: آن کفر می‌باشد و اين کفر مانند کفر به الله متعال و فرشتگان، کتب و رسلش نيست. و در روايت ديگري که از ايشان وارد شده، آمده که فرمود: کفري است که از دين خارج نمي‌کند. و طاوس گفته است: کفري نيست که از دين خارج کند. و وکيع از سفيان از ابن جريج از عطاء روايت کرده که گفت: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق مي‌باشد. و آنچه عطاء بدان تصريح کرده، براي کسي که قرآن را فهمیده، روشن و واضح بوده و در آن بيان شده است.

براستي الله متعال حاکمي را که بغير ما انزل الله حکم مي‌کند، کافر ناميده است و جاحد و منکر آنچه را که بر رسولش نازل کرده، نيز کافر ناميده است، درحالي­که کفار نسبت به هم در يک حد مساوي و برابر نيستند. همچنين کافر، ظالم ناميده شده، همانطور که الله متعال در سوره بقره آيه 254 مي‌فرمايد: ﴿وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٥٤﴾ «و كافران ستمگرند». و الله متعال متجاوز در حدود، نکاح، طلاق، رجعت و خلع را نيز ظالم ناميده است، الله عزوجل در سوره طلاق آيه 1 مي‎فرمايد: ﴿...وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدۡ **ظَلَمَ** نَفۡسَهُۥ...﴾ «و هركس از قوانين و مقرّرات الهي پافراتر نهد و تجاوز كند، به خويشتن ستم مي‌كند». و پیامبرش یونس نیز فرمود: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ **ٱلظَّٰلِمِينَ** ٨٧﴾ [الأنبیاء: 87] «معبود به حقی جز تو نيست و تو پاك و منزّهي (از هرگونه كم و كاستي و فراتر از هر آن چيزي هستي كه نسبت به تو بر دلمان مي‌گذرد و تصوّر مي‌كنيم. پروردگارا بر اثر مبادرت به كوچ بدون اجازه حضرت باري) من از جمله ستمكاران شده‌ام (مرا درياب)».

و آدم صفی الله فرمود: ﴿...رَبَّنَا **ظَلَمۡنَآ** أَنفُسَنَا...﴾ [الأعراف: 23] «پروردگارا، ما (با نافرماني از تو) بر خويشتن ستم كرده‌ايم».

و موسی کلیم الله فرمود: ﴿رَبِّ إِنِّي **ظَلَمۡتُ** نَفۡسِي فَٱغۡفِرۡ لِي﴾ [القصص:16] «پروردگارا، من بر خويشتن (با كشتن يك تن) ستم كردم، پس (به فريادم برس و) مرا ببخش».

**درحالی­که قطعا این ظلم به مانند آن ظلم نیست.**

همچنین کافر، فاسق نیز نامیده شده، همانطور که الله متعال در سوره بقره آیات 26 و 27 می‌فرماید: ﴿...وَمَا يُضِلُّ بِهِۦٓ إِلَّا **ٱلۡفَٰسِقِينَ** ٢٦ ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ...﴾ «و امّا الله متعال جز كجروان و منحرفان را با آن گمراه و حيران نمي‌گرداند. آن كساني كه پيماني را كه قبلاً با الله متعال (به واسطه فطرت و عقل و پيامبران) محكم بسته‌اند، مي‌شكنند».

همچنین در سوره بقره آیه 99 می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۖ وَمَا يَكۡفُرُ بِهَآ إِلَّا **ٱلۡفَٰسِقُونَ** ٩٩﴾ «بي‌گمان ما آيه‌هاي روشني (به وسيله جبرئيل بر قلب تو القاء كرديم و) براي تو فرستـاديم (كـه جـويندگـان راه حق، در بـرابر آن‌ها سرتعظيم فـرود مي‌آورند) و جـز بيـرون روندگان (از دائره قانون فطرت و دشمنان حق و حقيقت) كسي بدانها كفر نمي‌ورزد». و آیاتی که بیانگر این مساله است در قرآن بسیار می‌باشد.

و همچنین مومن نیز فاسق نامیده شده، الله متعال در سوره حجرات آیه 6 می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ **فَاسِقُۢ** بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ٦﴾ «اي كساني­كه ايمان آورده‌ايد، اگر شخص فاسقي خبري را به شما رسانيد درباره آن تحقيق كنيد، مبادا به گروهي بدون آگاهي (از حال و احوال­شان و شناخت راستين ايشان) آسيب برسانيد و از كرده خود پشيمان شويد».

این آیه در مورد حکم بن ابی العاص نازل شد. واضح و آشکار است که این فاسق با آن فاسق متفاوت می‌باشد. و الله متعال در سوره نور آیه 4 می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ **ٱلۡفَٰسِقُونَ** ٤﴾ «كساني­كه به زنان پاكدامن نسبت زنا مي‌دهند، سپس چهار گواه (بر ادّعاي خود، حاضر) نمي‌آورند، بديشان هشتاد تازيانه بزنيد و هرگز گواهي دادن آنان را (در طول عمر بر هيچ كاري) نپذيريد، و چنين كساني فاسق (و متمرّد از فرمان خدا) هستند».

و در مورد ابلیس در سوره کهف آیه 50 می‌فرماید: ﴿...**فَفَسَقَ** عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓۗ﴾ «و از فرمان پروردگارش تمرّد كرد». و در سوره بقره آیه 197 می‌فرماید: ﴿فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا **فُسُوقَ** وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّۗ﴾ «پس كسي كه حجّ را بر خويشتن واجب كرده باشد (و حجّ را آغاز نموده باشد، بايد آداب آن­را مراعات دارد و توجّه داشته باشد كه) در حجّ آميزش جنسي با زنان و گناه (فسق) و جدالي نيست (و نبايد مرتكب چنين اعمالي شود).» و واضح است که **این فسوق همچون آن فسق نیست** (که فرد را از دین خارج کند).

همانطور که در این آیات روشن گردید، کفر و همچنین ظلم و فسق نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند و جهل نیز اینچنین است، بگونه‌ای که یک نوع جهل، کفر می‌باشد همانطور که الله متعال در سوره اعراف آیه 199 می‌فرماید: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ **ٱلۡجَٰهِلِينَ** ١٩٩﴾ «گذشت داشته باش و آسانگيري كن و به كار نيك دستور بده و از نادانان چشم پوشي كن».

و نوع دیگری از جهل می‌باشد که کفر نیست، همچون این فرمایش الله متعال در سوره نساء آیه 17: ﴿إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ **بِجَهَٰلَةٖ** ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ...﴾. «بي­گمان خداوند تنها توبه كساني را مي‌پذيرد كه از روي ناداني (و سفاهت و حماقت ناشي از شدّت خشم و غلبه شهوت بر نفس) به كار زشت دست مي‌يازند، سپس هرچه زودتر (پيش از مرگ، به سوي الله) برمي­گردند (و از كرده خود پشيمان مي‌گردند)».

همچنین شرک دو نوع می‌باشد، شرکی که فرد را از دین خارج می‌کند و آن شرک اکبر است و شرکی که صاحبش را از دین خارج نمی‌کند و آن شرک اصغر است و شرک عملی مانند ریا می‌باشد. الله متعال در مورد شرک اکبر می‌فرماید: ﴿إِنَّهُۥ مَن **يُشۡرِكۡ** بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ٧٢﴾ [المائدة: 72] «بي­گمان هركس انبازي براي الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام كرده است (و هرگز به بهشت گام نمي‌نهد) و جايگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمكاران يار و ياوري ندارند».

و فرموده است: ﴿حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيۡرَ مُشۡرِكِينَ بِهِۦۚ وَمَن **يُشۡرِكۡ** بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ٣١﴾ [الحج: 31] «حقّگرا و مخلص الله باشيد و هيچ­گونه شركي براي الله قرار ندهيد. زيرا كسي كه براي الله انبازي قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ايمان به حضيض كفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترين شكل جان داده است) و پرندگان (تكّه‌هاي بدن) او را مي‌ربايند، يا اين كه تندباد او را به مكان بسيار دوري (و دره ژرفي) پرتاب مي‌كند (و وي را آن چنان بر زمين مي‌كوبد كه بدنش متلاشي و هر قطعه‌اي از آن به نقطه‎اي پرت مي‌شود)».

و در مورد شرک ریا می‌فرماید: ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا **يُشۡرِكۡ** بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: 110] «پس هركس كه خواهان ديدار خداي خويش است، بايد كه كار شايسته كند و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نسازد».

و اما مثال شرک اصغر این فرمایش رسول الله ح می‌باشد که فرمودند[[180]](#footnote-180): «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ **أَشْرَكَ**». «هرکس به غيرالله سوگند ياد کند، شرک ورزيده است».

معلوم و آشکار است که سوگند یاد کردن به غیرالله فرد را از دین خارج نمی‌کند و احکام کفار را نیز بر وی واجب نمی‌گرداند.

و این فرمایش رسول الله ح از این قبیل می‌باشد[[181]](#footnote-181): «اتَّقُوا هَذَا **الشِّرْكَ**؛ فَإِنَّهُ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ». «از این شرک پرهیز کنید، براستی که آن مخفی­تر از راه رفتن مورچه می‌باشد».

پس دقت و توجه کن، چگونه شرک و کفر و فسق و ظلم و جهل به دو دسته تقسیم شده است، بخشی که کفر است و فرد را از دین خارج می‌کند و بخشی که صاحبش را از دین خارج نمی‌کند.

**همچنین نفاق دو نوع می‌باشد، نفاق اعتقادی و نفاق عملی:**

نفاق اعتقادی عبارت است از آنچه الله متعال آن­را در قرآن بر منافقین انکار کرده است و به سبب آن پایین‌ترین قسمت آتش را بر آنها واجب کرده است[[182]](#footnote-182).

و نفاق عملی همچون این رهنمود نبوی ح در حدیث صحیح می‌باشد که فرمودند[[183]](#footnote-183): «آيةُ المنافقِ ثلاثٌ إذا حَدَّثَ كَذَبَ وإذا وَعدَ أَخلفَ وإذا اؤتُمِنَ خانَ». «نشانه منافق سه چيز است: هرگاه سخن بگويد دروغ مي‌گويد؛ هرگاه وعده مي‌دهد خلاف وعده مي‌کند و هرگاه او را امين بدارند، خيانت مي‌کند».

همچنین در حدیث صحیح آمده است[[184]](#footnote-184): «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». «هركس كه اين چهار خصلت در او ديده شود، منافقی خالص است و هركس، در او يكي از آن‌ها ديده شود، يك خصلت از نفاق دارد تا زماني­كه آن­را ترك كند. آن چهار خصلت عبارتند از:

1. هرگاه، امانتي به او سپرده شود، خيانت مي‌كند.
2. هنگام صحبت كردن، دروغ مي‌گويد.
3. اگر عهد و پيماني ببندد، پيمانش را مي‌شكند.
4. هنگام دعوا، دشنام مي‌دهد و ناسزا مي‌گويد».

لذا این نفاق عملی می‌باشد که گاهی با اصل ایمان جمع می‌شود.

پس از این امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: در اينجا اصل ديگري مي‌باشد و آن اينکه گاهي در يک شخص، کفر و ايمان، شرک و توحيد، تقوا و فجور و نفاق و ايمان جمع مي‌شود. اين از بزرگ‌ترين اصول اهل سنت و جماعت مي‌باشد که اهل بدعت همچون خوارج و معتزله و قدريه با آن مخالفت کرده‌اند.

سپس می‌گوید: در اينجا اصل ديگري مي‌باشد و آن اينکه لازمه‌ي قرار يافتن شعبه­اي از شعب ايمان در شخص، ناميده شدن آن فرد، به مومن نمي‎باشد، گرچه آنچه در وي استقرار يافته، ايمان است. همچنين لازمه‌ي قرار يافتن شعبه­اي از شعبه‌هاي کفر در فرد، ناميده شدن شخص به کافر نمي‎باشد، گرچه آنچه در وي استقرار يافته، کفر است. همانطور که از قرار يافتن شعبه­اي از شعب علم در فردي، ناميده شدن وي به عالم لازم نمي‌آيد؛ و در صورت شناخت و آگاهی در بعضي از مسائل فقه و طب لازم نمي‌آيد که فرد طبيب و يا فقيه ناميده شود. و اين قرار يافتن شعبه­اي از ايمان [در فرد کافر] و يا قرار يافتن کفر و نفاق [در فرد مسلمان] مانع از آن نيست که آن شعبه از ايمان، ايمان و يا آن شعبه از کفر، کفر و يا آن شعبه از نفاق، نفاق ناميده شود. و گاهي آن فعل بر وي اطلاق مي‌شود، همچون اينکه رسول الله فرمودند: «فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»[[185]](#footnote-185)، «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللهِ فَقَدْ كَفَرَ»[[186]](#footnote-186)، «مَنْ أَتَى كَاهِنًا، أَوْ عَرَّافًا، فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ»[[187]](#footnote-187). پس هرکس صفتي از صفات کفر از وي صادر شود، مطلقا مستحق اسم کافر نمي‌باشد، همچنين شايسته نيست به کسي که مرتکب عمل حرامي شده، گفته شود: آن عمل را از روي فسق انجام داده و با اين عمل حرام فاسق شده است. چرا که با يکبار انجام آن عمل، بر وي اسم فاسق لازم نمي‌آيد مگر زماني­که آن عمل حرام بر وي غلبه پيدا کرده و در او تکرار شود»[[188]](#footnote-188).

**پس از نقل اقوال صحیح و متعدد از سلف صالح امت، لازم است به مسائل مهمی که می‌آید، بپردازیم:**

مساله‌ی اول: این قضیه، مساله‌ای خطیر و بزرگ می‌باشد. در این حیطه‎ی دشوار، دو گروه دچار لغزش شده‌اند که عبارتند از:

گروه اول: خوارج و کسانی که از آن‌ها تبعیت می‌کنند؛ بگونه‎ای که در مساله‌ی تکفیر، مبالغه و افراط کرده و در آن بسیار غلو کردند و بر اساس فهم ناشی از این آیه: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ تنها حکام را تکفیر نکردند و بلکه مسلمانان و کسانی را که اسلام­شان به اجماع مسلمانان ثابت می‌باشد، به سبب مشایعت و جانبداری و طرفداری­شان از آن حکام، تکفیر کرده‌اند. و در نزدشان این مشایعت و طرفداری، با عدم انکار ظاهری عملکرد آنان با دست و زبان، تحقق یافته است. درحالی­که این برداشت، صحیح نمی‌باشد. چرا که عدم انکار ظاهری با دست و زبان، مطلقاً به معنای مشایعت و جانبداری از کسانی­که شریعت الله عزوجل را تبدیل کرده‎اند، نمی‌باشد. چرا که هرکس توانایی آن­را ندارد که با دست و زبان، انکار کند، بلکه رسول الله ح انکار منکر را بر حسب قدرت و توانایی اشخاص واجب قرار داده‌اند. همانطور که در حدیث ابوسعید س آمده است که رسول الله ح فرمودند: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»[[189]](#footnote-189). «هرکس از شما امر منکری را مشاهده کرد آن­را با دست تغییر دهد، اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش و این ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است». و بلکه رسول الله ح انکار قلب که مقتضای آن عدم رضایت و متابعت و پیروی از کفر و معصیت می‎باشد، جهاد نامیده است، همانطور که در حدیث عبدالله بن مسعود س روایت شد که رسول الله ح فرمودند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ، وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ آن‌ها تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ»[[190]](#footnote-190). «هیچ پیامبری قبل از من نبوده که بر امتی مبعوث گردد مگر اینکه از امتش دوستان و یارانی برای او بوده که سنتش را گرفته و بدان عمل می‎کردند و به اوامرش اقتدا می‌کردند و سپس کسانی پس از آن‌ها جانشین­شان می‌شدند که به گفته‌ی خود عمل نمی‌کردند و کاری می‌کردند که بدان مامور نشده بودند، هرکس با آن‌ها جهاد و مبارزه کند مومن است و هرکس با زبانش با آن‌ها جهاد و مبارزه کند مومن است و هرکس با قلبش با آن‌ها جهاد و مبارزه کند، مومن می‌باشد و پس از این (مخالفت با قلب) به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی (ذره‌ای) ایمان وجود ندارد».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله این مساله را در شرح آیه‌ی سوره‌ی توبه ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ و حدیث عدی بن حاتم س توضیح داده و می‌گوید: و آن‌هایی که علما و عبادتگزاران­شان را خداگونه‌هایی به جز الله عزوجل گرفتند بدین­گونه که در حلال کردن آنچه الله عزوجل حرام کرده و حرام کردن آنچه حلال قرار داده از آن‌ها اطاعت می‎کنند، بر دو وجه می‌باشند:

الف) وجه اول آن است که می‌دانند آن‌ها دین الله عزوجل را تبدیل کرده و با این همه از آن‌ها تبیعت نموده و پیروی می‌کنند و معتقد به تحریم آنچه الله عزوجل حلال کرده و تحلیل آنچه حرام کرده می‌باشد. و در این امر از روسای خود پیروی کرده با اینکه می‌دانند، آن‌ها با دین انبیاء مخالفت کرده‌اند، که در اینصورت چنین افرادی کفر ورزیده و در تشریع دین برای الله و رسولش ح شریک قائل شده‌اند، گرچه برای روسای­شان نماز نگزارده و برای آن‌ها سجده نکرده‌اند. بنابراین هرآنکه دیگری را در آنچه که مخالف با دین است با اینکه می‌داند او بر خلاف دین است، تبعیت کند و بدانچه که وی برخلاف رهنمودهای الله و رسولش ح می‌گوید، اعتقاد داشته باشد، همچون کسانی که از آن‌ها تبعیت می‌کند، مشرک می‌باشد.

ب) وجه دوم آن است که آن‌ها به حرام بودن حرام و حلال بودن حلال اعتقاد و ایمان دارند، لیکن روسای­شان را در معصیت و نافرمانی از الله عزوجل اطاعت می‌کنند، همانطور که مسلمانی با اینکه معتقد است فلان عمل گناه و معصیت است ولی باز آن­را انجام می‌دهد، حکم چنین شخصی همچون حکم کسانی است که با این اعتقاد مرتکب گناه می‌شوند.

خلاصه، پس از اطاله‌ی کلام در این مبحث، نتیجه آن شد که گروه اول در تکفیر افراط کرده و حاکم و محکوم را با هم، تکفیر کرده‌اند.

گروه دوم: این دسته کسانی هستند که با گروه اول در تناقض بوده و افراط خوارج و کسانی را که از آن‌ها در تکفیر تبعیت می‌کنند، مردود دانسته و حتی که تکفیر کسانی را که کفرشان به اجماع مسلمانان ثابت شده است، به خاطر ترس از واقع شدن در آنچه که خوارج و پیروان آن‌ها بر آن بودند، ترک کرده‎اند؛ و چه بسا که در این روش به برخی از اقوال صحیحی که از سلف صالح امت نقل شده آنهم بدون تحقیق انگیزه خاص و عامی که بایستی بر اساس آن، بین دلالت‌ها، نصوص و واقعی که ایجاد شده ربط داده شود، استناد کرده‌اند.

بدین مقدار اکتفا می­کنم و از بیان مسائلی که قصد توضیح­شان را در این مساله‌ی خطیر و مهم داشتم به مساله‌ی دوم می‌پردازیم.

مساله‌ی دوم: حکم به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده است، هر دو نوع کفر را در بر می‌گیرد، کفر اصغر و کفر اکبر؛ و این بر حسب حال حاکم می‌باشد. بگونه‌ای که اگر حاکم بر این اعتقاد باشد که حکم کردن به آنچه الله متعال نازل کرده، واجب نیست و بر او لازم نیست که با وجود علم و یقین به اینکه آن حکم الله عزوجل است، بدان حکم کند، بدون هیچ اختلافی چنین عملی، کفر اکبر می‌باشد. اما اگر حاکم بر این اعتقاد باشد که حکم کردن بر اساس آنچه الله عزوجل نازل کرده، واجب بوده و آن حق و نیکو می‌باشد و با وجود این به سبب خواهشات نفسانی و نه انکار آن، از حکم الله عزوجل سرکشی کند و بلکه معتقد است با این عمل مرتکب امری حرام و زشت و قبیح شده است، در این صورت کفر و فسق و ظلمش خارج کننده‌ی وی از دین نمی‌باشد.

و تنها چنین عملی است که درواقع انگیزه‌ و دلیل کفر دون کفر خواندنِ حکم کردن به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده از سوی ائمه‌ی سلف می­باشد. و دلیل چنین حکمی هرگز متوجه کسی نمی‌باشد که حکم الله عزوجل را از پایه و اساس رد کرده و بدان راضی نیست و بلکه حکم شریعت الله عزوجل را متهم به نقص یا جمود می‌کند، یا اینکه بر شریعت این اتهام را وارد می‌سازد که متناسب با روح عصر نمی‌باشد. که در مورد چنین شخصی هیچ اختلافی وجود ندارد که وی مرتکب کفری که صاحبش را از دین خارج می‌کند، شده است. بنابراین، تفاوت زیادی می‌باشد بین اینکه شریعت اصلی باشد که قضاوت و داوری به سوی آن باز می‌گردد و اینکه شریعت محکوم در برابر قوانین دیگر باشد.

حافظ ابن کثیر رحمه­الله می‌گوید: «بنابراین، هرکس شریعت محکم و استوار را که از جانب الله عزوجل بر محمد بن عبدالله ح خاتم پیامبران نازل شده، ترک کند و قضاوت و داوری و حکمیت را به سوی غیر آن از شرایع منسوخ دیگر بَرد، کافر می‌شود، چه برسد کسی که قضاوت و داوری و حکمیت را مخصوص یاسق قرار دهد و آن­را بر شریعت الله عزوجل مقدم بدارد؟ که هرکس چنین کند، یقیناً به اجماع مسلمانان کافر می‌گردد[[191]](#footnote-191) اما سوال اینجاست که آیا یاسق یا یاسا را می‎شناسید؟!!»

حافظ ابن کثیر پاسخ این سوال را داده و می‌گوید: «یاسق یا یاسا، عبارت است از کتابی که شامل مجموعه‌ای از احکام می‌باشد که واضع و ترتیب دهنده آن، چنگیز خان، آن‌ها را از شرایع مختلف از جمله یهودیت و نصرانیت و اسلام گرفته است و در آن بسیاری از احکام می‌باشد که آن‌ها را بر اساس نظر و هوی و هوسش آورده است و بدین ترتیب، در میان فرزندانش شرع و قانونی مقرر نمود که از آن پیروی کرده و آن­را بر حکم کردن به کتاب الله عزوجل و سنت رسولش، مقدم داشتند[[192]](#footnote-192).

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید: «تردیدی نیست که هرکس بر وجوب حکم کردن به آنچه الله عزوجل بر رسولش ح نازل کرده، اعتقاد نداشته باشد، کافر است، بنابراین کسی که برای خود حلال بداند که در بین مردم، نه با پیروی از آنچه الله عزوجل نازل کرده، بلکه بر اساس آنچه آن­را عدل می‌داند، حکم کند، کافر می‌باشد، چرا که هیچ امتی نیست مگر اینکه ادعای امر کردن به حکم عادلانه می‌کند. بگونه‌ای که گاهی عدل در دین­شان آنچه بزرگان­ و ریش­سفیدان­شان آن­را عدل می‌دانند، می‌باشد. بلکه بسیاری از منتسبان به اسلام بر اساس عادات­شان که الله عزوجل آن‌ها را نازل نکرده است، حکم می‌کنند، همچون بیابان­نشینانی که در گذشته بودند و مانند اوامری که برخی خود وضع کرده و در میان خود از آن اطاعت می‌کنند و بر این اعتقادند که این اوامر همان چیزی است که شایسته است به جای کتاب و سنت بدان حکم شود؛ و این نیز کفر می‌باشد.

بدین ترتیب بسیاری از مردم اسلام آورده‌اند درحالی­که جز به عاداتی که اطاعت شوندگان به آن‌ها امر کرده و در بین­شان جاری کرده‌اند، حکم نمی‎کنند. بنابراین اگر آن‌ها بدانند که حکم کردن جز به آنچه الله عزوجل نازل کرده، جایز نمی‌باشد و با وجود این، به آن عادات و رسوم ملتزم شده و بلکه حکم کردن برخلاف آنچه را الله عزوجل نازل کرده حلال بدانند، در اینصورت کافر می‎باشند وگرنه افرادی جاهل می‌باشند[[193]](#footnote-193).

اما معنای کلام شیخ الاسلام:

از مسلمانان کسانی هستند که در ظاهر به غیر شریعت ملتزم و پایبند می‌باشند و در بینشان براساس عادات و آداب و رسومی که جاری است، حکم می‌کنند؛ اما این عمل را از روی رد کردن شریعت، انجام نمی‌دهند، بلکه گاهی این عمل از روی جهل یا شبهه یا تاویل از آن‌ها سر می‌زند. بر همین اساس شایسته نیست که به مجرد عمل ظاهری­شان، گرچه عملشان کفر باشد، تکفیر شوند. تا اینکه بدانند و بفهمند که عمل­شان منافی حقیقت التزام­شان به شریعت الله عزوجل می‌باشد. بدین ترتیب هرکس از آن‌ها بعد از تعریف و بیان و اقامه‌ی حجت و فهمیدن دلایل شرعی، بر عملش اصرار ورزد، کافر می‎باشد. بلکه در این صورت شیخ الاسلام، وی را حلال شمارنده این عمل نامیده است.

و علامه قرآنی محمد امین شنقیطی رحمه­الله پس از ذکر بسیاری از آیات قرآن می‌گوید: «با نصوص قرآنی که پیشتر ذکر کردیم، در نهایت وضوح روشن می‌گردد، کسانی که از قوانین وضعی پیروی می‌کنند - که در واقع شیطان این قوانین را بر زبان دوستانش، بر مبنای مخالفت با آنچه الله عزوجل بر زبان فرستادگانش تشریع کرده، به عنوان قانون نهاده است - تردیدی در کفر و شرک­شان نیست و این جز از کسانی که الله عزوجل بصیرتش را محو کرده و وی را در برابر نور وحی کور کرده، سر نمی‌زند.» پس از این علامه شنقیطی نکته‌ی مهمی را ذکر کرده و می‌گوید: «بدان که واجب است میان نظام و قوانین وضعی که مقتضای تحکیم آن، کفر به خالق آسمان‌ها و زمین است و میان نظام و قوانینی که تحکیم آن مقتضی کفر به الله عزوجل نمی‌باشد، تفصیل قائل شد. و توضیح این مطلب آن است که قوانین به دو دسته تقسیم می‌شوند:

قوانین اداری و شرعی:

اما قوانین اداری که مقصود از آن‌ها ثبت و ضبط امور و دقت و استواری امور است، به روشی که مخالف با شریعت نباشد، هیچ­گونه مانعی برای آن‌ها نمی‌باشد و از صحابه و کسانی که پس از آن‌ها بودند هیچکس با آن‌ها مخالفت نکرده است. و عمر بن خطاب س به قوانین بسیاری از این نوع، عامل بود، درحالی­که در زمان رسول الله ح چنین قوانینی نبود. همچون اینکه اسامی سپاهیان را به منظور ثبت اسامی در دیوان می‌نوشت، تا کسانی را که غائب و حاضرند، بررسی کند. بنابراین همچون این امور اداری که به سبب اتقان و اطمینان و بهتر انجام شدن امور مقرر می‌گردد و با شریعت مخالفتی ندارد، اشکالی در آن نیست و از این قبیل است تنظیم امور موظفین و تنظیم اداره‌ی امور بر روشی که با شریعت مخالفتی نداشته باشد، که این نوع از قوانین و تنظیمات وضعی، اشکالی در آنها نبوده و از قواعد شرعی مبتنی بر مراعات مصالح عمومی خارج نمی‌باشد.

اما نظام و قوانین شرعی که مخالف با تشریع و قانونگذاری خالق آسمان‌ها و زمین است، سپردن تحکیم و قضاوت و داوری به آن‌ها، کفر ورزیدن به خالق آسمان‌ها و زمین می‌باشد. همچون ادعایِ بی‌انصافی در مورد برتری مرد به زن در میراث و اینکه بایستی هر دو در بحث میراث مساوی باشد و به هر دو یک مقدار سهم داده شود؛ و از این قبیل است ادعای ظلم بودن تعدد زوجات و اینکه طلاق ظلمی در حق زن می‌باشد؛ و اینچنین ادعاهای پوچ و برخاسته از هوی و هوس؛ تحکیم این نوع نظام و قانون­گذاری در مورد اشخاص و اموال و آبرو و نسب و عقل‌ها و دین­شان در سطح جامعه، کفر ورزیدن به خالق آسمان‌ها و زمین بوده و نافرمانی و تجاوز به نظام و قوانین آسمانی می‌باشد که کسی که همه‌ی مخلوقات را آفریده است، آن­را وضع کرده است درحالی­که او داناتر به مصالح­شان می‌باشد. الله عزوجل پاک و منزه است از اینکه همراه او تشریع کننده و قانونگذاری دیگر باشد: ﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ﴾[[194]](#footnote-194) «شايد آنان انبازها و معبودهائي دارند كه براي ايشان ديني را پديد آورده‎اند كه الله بدان اجازه نداده است (و از آن بي‌خبر است؟)».

و شیخ بزرگوار ما عبدالعزیز بن عبدالله بن باز رحمه­الله می‌گوید: «علما اجماع کرده‌اند که هرکس بر این اعتقاد باشد که حکم غیرالله بهتر و نیکوتر از حکم الله عزوجل می‌باشد یا اینکه هدایت و روش غیر رسول الله ح از هدایت و روش رسول الله ح بهتر و نیکوتر می‌باشد، چنین شخصی کافر می‌باشد. همانطور که اجماع کرده‌اند که هرکس بر این اعتقاد باشد که برای شخصی از مردم خارج شدن از شریعت محمد ح یا تحکیم به غیر آن، جایز است، چنین شخصی کافر و گمراه می‌باشد»[[195]](#footnote-195). و نیز می‌گوید[[196]](#footnote-196): «برای کسی که بر این اعتقاد باشد که احکام و قوانین و نظرات مردم، بهتر از حکم الله و رسولش ح می‌باشد، یا اینکه شبیه و همانند یکدیگر می‌باشند، یا اینکه ترک حکم الله متعال و رسولش بهتر است و به جای آن احکام و قوانین وضعی بشری را حلال بداند، اگرچه معتقد باشد که احکام و قوانین الله عزوجل بهتر و کامل‌تر و عادلانه‌تر است، ایمانی برای او نیست.»

و شیخ بزرگوار ما محمد بن صالح العثیمین رحمه­الله می‌گوید: «هرکس بر مبنای خوار شمردن و حقیر دانستن، بر اساس آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم نکند، یا اینکه بر این اعتقاد باشد که حکم غیر الله و رسولش ح برای انسان‌ها بهتر و سودمندتر است، چنین شخصی کفری خارج کننده از دین ورزیده است و کافر گشته است و از میان چنین اشخاصی کسانی هستند که قوانین مخالف شریعت اسلامی برای مردم، وضع می‌کنند تا اینکه منهج و روشی آسان در اختیار مردم باشد تا مردم در مسیر آن حرکت کنند»[[197]](#footnote-197).

و از جملات زیبای شیخ محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف رحمه­الله آن است که می‌گوید: «از انواع کفر اکبر که آشکار و واضح می‌باشد، وضع قانونی ملعون به جای آنچه که روح الامین بر قلب محمد ح با زبان عربی روشن و آشکار نازل کرده تا اینکه از جمله‌ی بیم دهندگان باشد و با آن در بین جهانیان حکم کند و هرگاه با یکدیگر اختلاف کردند، به سوی آن بازگردند، می‌باشد»[[198]](#footnote-198).

از این­رو ممکن نیست عاقلی، جدای از کسی که عالم است، تصور کند که شخصی، مومنی صادق و بر این اعتقاد باشد که دین الله عزوجل بر او حکمی را فرض کرده، ولی با وجود این حکم الله عزوجل را تغییر داده و از آن روی گرداند و با اراده و اختیار، حکم دیگری را جایگزین آن کند و پس از این، به چنین شخصی به اسلام و ایمان حکم کند.

علاوه بر این لازم است بدانیم که مناط کفر کسانی که غیر شریعت الله عزوجل بر آن‌ها حکم شده و تحمیل می‌شود، آن است که این قضاوت و حکم را بپذیرند و بدان راضی باشند که در اینصورت آن‌ها نیز کافر می‌شوند، همانطور که گذشت.

**مساله‌ی سوم:** شایسته است پس از تقریری که گذشت، از مساله‌ی مهم دیگری غافل نشویم و آن اینکه: حکم کردن به کفر شخصی معین، بایستی به همراه تحقق شروط و انتفاء موانع باشد و واجب است که در این امر شتاب زده عمل نکنیم و به خوبی اندیشه کرده و نیز بر عملی ثابت با دریافت و اشراف بر ادله‌ی صحیح با انگیزه‌های خاص و عام آن، باشیم تا اینکه دلایل شرعی را در مکان نادرست آن گواه نگیریم و بدین ترتیب در معصیت و گناهی بزرگ واقع نشویم و یا اینکه بدون علم از جانب الله عزوجل سخن گفته و حکم برانیم.

و از کلمات زیبای امام ابن قیم در کتاب شگفت انگیزش «اعلام الموقعین» آن است که می‌گوید: «برای مفتی و حاکم و قاضی، امکان فتوی و حکم کردن وجود ندارد، مگر زمانیکه برخوردار از دو نوع فهم باشد:

1. فهم واقع و فقه آن در راستای استنباطِ علمی حقیقت آنچه واقع شده به وسیله‌ی قرائن و نشانه‌ها و علامت‌ها، تا اینکه کاملاً بدان احاطه پیدا کند.
2. فهم حکمی که در آنچه واقع شده، واجب است. و آن عبارت است از فهم حکمی که الله عزوجل بر اساس آن در کتابش یا بر زبان پیامبرش در مورد مساله‌ای که رخ داده، حکم کرده است و سپس تطبیق هریک بر دیگری [تطبیق واقع و مساله‌ای که رخ داده با آن حکم و نیز تطبیق حکم با آنچه اتفاق افتاده است][[199]](#footnote-199).

برادر ایمانی، مساله بسیار خطیر و مهم است و در واقع این مساله‌ای بزرگ از مسائل بزرگ اصولی می‌باشد که امت در آن اختلاف کرده‌اند.

در اینجا برای­تان کلامی دقیق و زیبا از شیخ الاسلام و المسلمین، ثابت قدم در بیان حق و نصرت دین، ابن تیمیه رحمه­الله نقل می‌کنم که می‌گوید: «براستی من بیش از هرکسی از اینکه به شخص معینی از مردم، نسبت کفر و فسق و معصیت داده شود، نهی می‌کنم. مگر زمانی­که دانسته شود که بر وی حجتی (قرآن و سنت) اقامه شده که هرکس با آن مخالفت کند، گاهی کافر و گاهی فاسق و گاهی گنه­کار می‌شود. برای این امت خطایش بخشیده شده است و این خطا مسائل خبری، قولی و مسائل عملی را نیز در بر می‌گیرد و پیوسته سلف صالح امت در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف می‌کردند درحالی­که هیچیک از آن‌ها بر دیگری، شهادت کفر و فسق و معصیت و گناه نمی‌داد.

می‌گویم، اقوالی که از سلف صالح و ائمه در باب تکفیر به صورت مطلق نقل شده، مثلا کسی که چنین و چنان بگوید، حق می‌باشد. لیکن واجب است که بین کلامی که گفته شده و تطبیق آن بر فردی معین تفاوت قائل شد و این اولین مساله‌ای از مسائل اصولی بزرگ بود که امت در آن اختلاف کردند و آن مساله‎ی وعید می‌باشد، چرا که نصوص قرآن در باب وعید مطلق می‎باشد. همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا﴾[[200]](#footnote-200) [النساء: 10] و دیگر نصوصی که با این مضمون وارد شده که: هرکس چنان عملی انجام دهد، برای وی چنان عقوبتی است. این نصوص، مطلق و عام می‎باشد و به مانند سخنان برخی از سلف صالح می‌باشند که گفته‌اند: هرکس چنین بگوید: وی چنان است.

گاهی حکم وعید در مورد شخصی معین ملغی می‌باشد، که یا سبب آن توبه، یا حسناتی که گناهان را محو می‌کند، یا مصیبت‌هایی که موجب بخشش می‌شوند و یا شفاعتی مقبول می‌باشد. و تکفیر از جمله‌ی وعید می‎باشد، بگونه‌ای که گاهی شخصی معین و مشخص گرچه کلامی که می‎گوید، تکذیب آنچه رسول الله ح فرمودند، می‌باشد لیکن گاهی چنین شخصی تازه مسلمان است که آشنایی کامل به اصول عقاید اسلامی ندارد، یا اینکه مسلمانی است که در صحرایی دور زندگی می‌کند که دسترسی به علم نداشته و نیز علما بدو دسترسی ندارند، که چنین شخصی در چنین حالت و وضعیتی به سبب انکار آنچه انکار کرده تکفیر نمی‌شود، تا اینکه حجت بر وی اقامه گردد؛ و گاهی نیز شخص نصوص مربوط به مساله‌ای را نشنیده و یا اینکه شنیده اما در نزد وی ثابت نمی‌باشد. و یا اینکه آن­را با نص دیگری در تعارض می‌داند که موجب شده آن نص را تاویل کند گرچه با این تاویل مرتکب خطا شده است. و من همیشه حدیثی را که در صحیحین می‌باشد در این مورد ذکر می‌کنم که در مورد شخصی است که گفت: هرگاه از دنیا رفتم، مرا بسوزانید، جسد مرا خُرد کنید و سپس مرا در دریا رها کنید چرا که به الله سوگند اگر دست الله عزوجل به من برسد، قطعا مرا عذاب دردناک می‌دهد که کسی از جهانیان را آنچنان عذاب نداده است. پس از اینکه وی مُرد، با وی چنین کردند. چون در پیشگاه الله عزوجل حاضر شد، الله متعال به وی فرمود: چه چیزی موجب شد تا این عمل را انجام دهی؟ آن مرد گفت: ترس از تو؛ پس الله عزوجل او را بخشید[[201]](#footnote-201). این شخص در قدرت الله عزوجل مبنی بر بازگرداندن وی پس از ذره ذره شدن شک کرده و بلکه بر این اعتقاد بود که دیگر بازگردانده نمی‌شود و این اعتقاد به اتفاق مسلمانان کفر می‌باشد، ولی این شخص بدان جاهل بوده و آن­را نمی‌دانست، درحالی­که مومن بوده و از الله عزوجل می‌ترسید که او را مجازات کند و بدین سبب الله عزوجل او را بخشید.

و نیز کسی که از اهل اجتهاد و مجتهد بوده و به سبب تاویل، عمل یا قولی خلاف اصول عقاید اسلامی مرتکب شده باشد، درحالی­که وی از کسانی است که بر متابعت و پیروی از رسول الله ح حریص می‌باشد، سزاوارتر به مغفرت و بخشش از چنان شخصی که ذکر آن گذشت، می‌باشد»[[202]](#footnote-202).

بنابراین هرکس که به چیزی از مظاهر کفر ملبس گردیده، مطلقاً کافر نمی‌باشد، بلکه بایستی میان حکم بر فعل که کفر است و میان حکم بر فاعلی که با ارتکاب آن عمل کافر می‌شود یا نه تفاوت قائل شد. چرا که شرایط هریک از دو حکم، متفاوت و مختلف می‌باشد[[203]](#footnote-203).

بدین­گونه که حکم بر فعل، ظاهر و آشکار می‌باشد و این شریعت است که به کفر بودن آن عمل حکم کرده است اما در مورد فاعل، بایستی به قصد وی که منجر به آن عمل شده توجه شود، چرا که در واقع حقیقت نیت است که ثواب و عقاب و مدح و ذم مبتنی بر آن می‌باشد. و نیز این امکان وجود ندارد که در این مقام گفته شود: اقتضای شرط کردن نیت در حکم به کفر شخص معین، معلق کردن حکم به تکفیر، بر روشن شدن امر باطن می‌باشد و برای هیچکس این امکان وجود ندارد که باطن او را بداند و یا بر آن اطلاع یابد. چرا که ظاهر و باطن در نزد اهل سنت و جماعت متلازم یکدیگر می‎باشند، لیکن با وجود فراهم آمدن شروط و انتفاء موانع.

بر این اساس بایستی قبل از حکم کردن به کفر شخصی معین، شروطی محقق گردد و به مجرد انجام فعل ظاهری تکفیر نمی‌شود.

که این شروط در محقق شدن دو امر خلاصه می‌گردد:

1. اقامه حجت بر آن شخص خاص، بگونه‌ای که معذور به جهل یا تأویل نباشد.
2. مکره نباشد، بگونه‌ای که به سبب تقیه معذور بوده باشد.

این موضوع احتیاج به توضیح بیشتری دارد:

پس می‌گوییم، شخص معین تکفیر نمی‌شود مگر زمانی­که حجت فرستاده شده [قرآن و سنت] بر وی رسیده باشد و آن­را به خوبی فهمیده باشد تا شبهاتی که بر وی عرضه شده زائل گردد. و این سخن که اقامه‌ی حجت، گرچه آن­را نفهمد، محقق می‌گردد، سخنی نادرست می‌باشد؛ بلکه حجت اقامه نمی‌گردد مگر بر کسی که آن­را فهمیده و مقصود آن­را بداند، اما اینکه پس از فهمیدن و فهم کردن حجت، به وسیله آن هدایت می‌شود یا نه، این حکمی دیگر است که از مناط اقامه‌ی حجت خارج می‌باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید: «کتاب و سنت بر آن دلالت دارند که الله عزوجل کسی را عذاب نمی‌کند مگر پس از اینکه رسالت بدو ابلاغ شده باشد، پس کسی که رسالت به طور کلی بدو نرسیده باشد، عذاب نمی‌شود و کسی که رسالت به طور اجمالی و بدون برخی از تفصیلات آن به وی رسیده باشد، عذاب نمی‌شود، مگر به سبب انکار آنچه از حجت فرستاده شده که بر وی اقامه گردیده است»[[204]](#footnote-204).

و قاضی ابوبکر بن العربی رحمه­الله می‌گوید: «جاهل و خطاکار این امت، گرچه عملی کفری یا شرکی انجام دهد، مشرک یا کافر نمی‌گردد، چرا که وی معذور به جهل و خطا می‌باشد مگر اینکه حجتی که تارک آن کافر می‌گردد بر وی به صورت آشکار و واضح و روشن که در آن هیچگونه پوشیدگی و ابهامی نباشد، بیان گردد و وی از آن سر باز زند یا آنچه را که جزء بدیهیات دین اسلام است و از مسائلی است که اجماع روشن و آشکار و قطعی بر آن می‌باشد و هر مسلمانی بدون دقت و تامل آن­را می‌داند، انکار کند»[[205]](#footnote-205).

و در تفسیر قرطبی در تفسیر این کلام الله عزوجل: ﴿أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾ [الحجرات: 2] آمده است[[206]](#footnote-206): «پس همانطور که کافر جز با اختیار کردن ایمان و برگزیدن آن بر کفر، مومن نمی‌شود، همچنین به اجماع، مومن تا زمانی­که قصد کفر را نداشته و آن­را اختیار نکرده است، کافر نمی‌گردد. و همچنین کافر، به سبب آنچه که نمی‌داند، کافر نمی‌باشد (بلکه کافر بودن وی از آن­رو می‌باشد که از حقی که دانسته روی گردانده است).»

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله در رد بر بکری می‌گوید: «پس از شناخت آنچه رسول الله ح با آن آمده، ضرورتا می‌دانیم که ایشان برای امتش، به فریاد خواندن هیچیک از مردگان را مشروع قرار نداده است، چه خواندن انبیاء و چه صالحین و چه غیر آن‌ها. نه به لفظ استغاثه و طلب یاری کردن و نه به الفاظ دیگر و نه به لفظ استعاذه و پناه بردن به آن‌ها و نه به الفاظ دیگر؛ همانطور که رسول الله ح برای امتش سجده کردن به میت و مرده و زنده را مشروع قرار نداده است. و نیز مانند این امور را مشروع قرار نداده است، بلکه می‌دانیم رسول الله ح از همه‌ی این امور نهی کرده است و می‌دانیم که این اعمال از جمله‌ی شرکی است که الله عزوجل و رسولش ح آن­را حرام اعلام کرده‌اند، اما به سبب غلبه‌ی جهل و قِلَّت علم نسبت به آثار رسالت، تکفیر بسیاری از متاخرین بدین سبب ممکن نمی‌باشد، تا اینکه بر ایشان، در مورد آنچه مخالفت کرده‌اند، کلام وحی­ای که رسول الله با آن از جانب الله متعال آمدند، تبیین و روشن گردد[[207]](#footnote-207).

شیخ الاسلام بیان کرد که وی کسی را که ملبس به چیزی از مظاهر شرک شده و مرتکب آن گردیده تا زمانیکه حجت فرستاده شده بر وی اقامه نگردد، تکفیر نمی‌کند. چرا که امکان آن وجود دارد که وی جاهل بوده و حجت شرعی به وی نرسیده باشد، یا اینکه آن عمل شرکی را از روی تاویل، به علت شبهه‌ای که به سبب آن معذور می‌باشد، انجام داده است تا اینکه آن شبهه زائل گردد.

و شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه­الله می‌گوید: «اما آنچه دشمنان در مورد من ذکر می‌کنند، که من بر اساس ظن و گمان پی در پی تکفیر می‌کنم، یا اینکه جاهلی را که بر وی اقامه‌ی حجت نشده، تکفیر می‌کنم، این بهتان بزرگی است که با آن می‌خواهند مردم را از دین الله و رسولش، متنفر سازند»[[208]](#footnote-208).

و شیخ رحمه­الله در رساله‌اش به شریف می‌گوید[[209]](#footnote-209): «و اما دروغ و بهتان همچون اینکه می‌گویند: ما به طور عمومی تکفیر می‌کنیم و هجرت به سوی ما را بر کسی که قادر به اظهار دینش باشد، واجب می‌دانیم و کسی را که تکفیر نکند، تکفیر می‌کنیم و نیز کسی را که نجنگد، تکفیر می‌کنیم. و همچون این سخنان و بلکه سخنانی بدتر و بیشتر از آن؛ درحالی­که همه‌ی این سخنان بهتان و دروغی می‌باشد که به وسیله‌ی آن مردم را از دین الله و رسولش ح باز می‌دارند. زمانی­که ما کسانی را که بتی بر قبر عبدالقادر و نیز بتی را بر قبر احمد بدوی و امثال آن‌ها عبادت می‌کنند، به سبب جهل­شان و نبود کسی که آن‌ها را آگاه کند، تکفیر نمی‌کنیم، چگونه کسی را که به الله عزوجل شرک نورزیده، درصورتی­که به سوی ما هجرت نکند و تکفیر نکند و قتال نکند، کافر می‌دانیم؟ پروردگارا تو پاک و منزه هستی، این بهتان بزرگی است.»

و شیخ عبداللطیف در مورد این حکم شیخش، امام محمد بن عبدالوهاب تاکید کرده و می‌گوید: «شیخ ما رحمه­الله - یعنی شیخ محمد بن عبدالوهاب - این امر را مقرر و موافق با علمای امت و براساس اقتدا به آن‌ها بیان کرده است و جز پس از اقامه‌ی حجت و واضح و روشن شدن دلایل شرعی تکفیر نمی‎کرد، حتی که وی در مورد تکفیر جاهلی که از بندگان قبور بود، زمانی­که کسی نبود وی را آگاه کند، توقف می‌کرد»[[210]](#footnote-210).

بنابراین بر ما آشکار گردید، آنچه در ابلاغ حجت معتبر است، عدم امکان جهل می‌باشد و این جز با علم به حال شخص بر وجه مخصوص نمی‎باشد. و این به منظور تاکید بر آن است که آیا حجت شرعی که فرستاده شده به طور یقینی بر وی ابلاغ گردیده یا اینکه بدو نرسیده است.

و نیز آنچه در ابلاغ حجت معتبر می‌باشد، ازاله‌ی شبهات ناشی از تاویل اشتباه و نادرست می‌باشد. زیرا آنکه شبهه‌ای دارد، حجتی را که بر وی اقامه می‎گردد، به خاطر موافقت آن با شبهه‌اش، تاویل می‌کند، آنهم بدون اینکه قصد تکذیب رسول الله ح و رد شریعت را داشته باشد؛ و بدین ترتیب گمان می‌کند که آن مفهوم حجتی است که بر وی ابلاغ گردیده است. و اینچنین شخصی به سبب تاویلش معذور می‌باشد، چرا که وی در حقیقت خطا کرده است، البته زمانی­که یقینا بدانیم که وی حجتی را که بدو اقامه گردیده، تکذیب نکرده و مخالفت با آن­را حلال نمی‌داند؛ و این منهج سلف صالح امت می‎باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید: «برای تکفیر شخصی معین، شروطی می‌باشد که بایستی تحقق یابد و نیز موانعی می‌باشد که بایستی منتفی گردد؛ و تکفیر مطلق مستلزم تکفیر معین نمی‌باشد مگر زمانی­که شروط تحقق یافته و موانع منتفی گردد. این مساله با این توضیح بیشتر روشن می‎گردد که امام احمد و عموم ائمه، که این نصوص عام - ( من قال کذا فهو کافر) هرکس چنین و چنان بگوید، کافر است - را مطلق ذکر می‌کردند اما بیشتر کسانی را که مطابق این نصوص چنین و چنان می‌گفتند، به طور مشخص و معین تکفیر نمی‌کردند ... سپس شیخ الاسلام می‌گوید: «اما اینکه از امام احمد در این باب دو روایت ذکر شده، بایستی در آن تامل و دقت شود یا اینکه نیاز به تفصیل دارد و آن اینکه: هر آنکه امام احمد وی را به طور معین تکفیر کرده به سبب اقامه‌ی دلیل بر وی بوده که شروط تکفیر در وی تحقق یافته و موانع آن در حق وی منتفی گردیده است. و هرکس را که امام احمد به طور معین تکفیر نکرده، به سبب منتفی بودن شروط و عدم انتفاء موانع در حقش بوده است و این توضیحِ مطلق بودن کلامش در بحث تکفیر علی سبیل العموم می‌باشد»[[211]](#footnote-211).

بنابراین در اقامه‌ی حجت بایستی هر نوع شبهه‌ی معتبر، در مقابل شخصی که دچار شبهه شده و آن شبهه وی را از اعتقاد به آنچه حجت و دلایل شرعی اقتضاء می‌کند، بازداشته، زایل گردد. وگرنه درصورتی­که بازهم آن حجت اقامه شده را بر اساس شبهه‌ای که دارد و آن شبهه برطرف نشده، تاویل کند، به سبب زایل نشدن شبهه معذور می‌باشد. در این مورد داستان قدامه بن مظمون س و شراب نوشیدن وی و حلال شمردن آن بر اساس تاویل، مشهور می‌باشد[[212]](#footnote-212). و زمانی­که عمر بن خطاب س خواست که حد را بر وی جاری کند، قدامه گفت: این حق برای شما وجود ندارد که بر من شلاق زده و حدی جاری کنید. عمر س گفت: چرا؟ قدامه گفت: الله عزوجل می‎فرماید: ﴿لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ فِيمَا طَعِمُوٓاْ﴾ [المائدة: 93] عمر س در پاسخ وی گفت: در تاویل دچار خطا و اشتباه شدی، اگر تقوای الهی را پیشه می‌کردی، از آنچه که الله عزوجل بر تو حرام کرده، اجتناب و دوری می‎کردی. سپس عمر بن خطاب س به شلاق زدن وی امر فرمود.

قدامه س یکی از صحابه می‌باشد که حجت در بحث تحریم شراب، بر وی ابلاغ شده و نیز از جمله اعرابی می‌باشد که لغت قرآن را خوب می‎فهمند. لیکن وی نهی تحریم شراب را به سبب شبهه‌ای که بر وی عارض شده بود، تاویل کرده و معتقد بود که تحریم عامی که در آیه ذکر شده، آیه‌ی سوره‌ی مائده آن­را خاص کرده است و به سبب این فهم و برداشت از آیه، با اعتقاد حلال بودن شراب، آن­را نوشیده و عمر س وی را به سبب حلال شمردن نوشیدن شراب تکفیر نکرد [درحالی­که حلال دانستن شراب کفر اکبر می‌باشد] چرا که حلال شمردن شراب توسط وی از روی تکذیب حکم حرام بودن شراب، یا رد کردن آن نبود و بلکه فقط از باب تاویل اشتباه و نادرست بود.

ابن تیمیه در مورد حلال شمردن شراب توسط قدامه س می‌گوید: «زمانی­که این امر برای عمر بن خطاب س ذکر شد او و علی بن ابی طالب و سائر صحابه اتفاق کردند که اگر وی به تحریم شراب، اعتراف کرد (فقط به دلیل شراب خوردن) وی را شلاق بزنند. و اگر پس از اقامه‌ی حجت بر وی و دفع شبهه بر حلال شمردن آن اصررار ورزید، وی را (به سبب حلال شمردن حرام) بکشند»[[213]](#footnote-213).

لازم است بدانیم امکان معذور بودن و عدم آن به عنوان مانعی که همگی اشخاص با تنوع حال­شان در آن مساوی باشند، امری منضبط نمی‌باشد و بلکه امکان معذور بودن و عدم آن امری نسبی می‌باشد. بگونه‌ای که گاهی برخی از مردم با شبهه‌ای معذور می‌باشند درحالی­که برخی دیگر از مردم با همان شبهه معذور نمی‌باشند و این به سبب متفاوت بودن احوال مردم و آشکار بودن آثار رسالت یا اخفای آن و یا به سبب احوال خاصی که شخصی معین را احاطه کرده و مانند این‌ها می‌باشد. و هر زمان که تاویل در امری ظاهر و آشکار باشد عرصه‌ی معذور دانستن، محدود می‌شود و هر زمان که تاویل در امری مخفی و پوشیده باشد، دایره و عرصه‌ی معذور دانستن وسیع می‌گردد. اما در حالت اکراه بدیهی است که الله عزوجل، احدی را جز کسی که در معرض اکراه واقع شده باشد، در کفر ظاهری معذور نمی‌داند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٦ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٠٧﴾ [النحل: 106-107] «كساني­كه پس از ايمان آوردن­شان كافر مي‌شوند - بجز آنان كه (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار كفر مي‌گردند و در همان حال دل‌هاي­شان ثابت بر ايمان است - آري! چنين كساني كه سينه خود را براي پذيرش مجدّد كفر گشاده مي‌دارند (و به دلخواه خود دوباره كفر را مي‎پذيرند)، خشم الله (در دنيا) گريبانگيرشان مي‌شود و (در آخرت، كيفر و) عذاب بزرگي دارند. اين (خشم الله و عذاب بزرگ) بدان خاطر است كه آنان زندگي دنيا را بر زندگي آخرت ترجيح مي‌دهند و گرامي­ترش مي‌دارند و الله گروه كافران را (به سوي بهشت) رهنمود نمي‌گرداند».

پرواضح است که برای برداشته شدن وصف کفر از شخصی که تظاهر به کفر کرده است، بایستی که وی در معرض اکراه بوده باشد، وگرنه با تظاهر به کفر، قطعا کافر می‌گردد.

شیخ محمد بن صالح العثیمین رحمه­الله این احکام را به طور خلاصه و دقیق بیان کرده و می‌گوید: «بر این اساس قبل از حکم کردن بر مسلمانی به فسق یا کفر، واجب است که به دو امر توجه گردد:

1. دلالت کتاب یا سنت بر اینکه آن قول یا عمل که از وی سرزده، موجب کفر و فسق می‌شود.
2. انطباق آن حکم بر شخصی معین که آن سخن را گفته و یا آن عمل را انجام داده است، بگونه‌ای که شروط تکفیر یا تفسیق در حق وی کامل شده و موانع منتفی گردد.

و از مهم‌ترین شروطی که لازم است تحقق یابد آن است که وی عالم و آگاه به مخالفتش با آنچه از کتاب و سنت که به سبب آن منجر شده تا کافر و یا فاسق گردد، باشد. چرا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115] «كسي كه با پيامبر دشمنانگي كند، بعد از آن كه (راه) هدايت (از راه ضلالت براي او) روشن شده است و (راهي) جز راه مؤمنان در پيش گيرد، او را به همان جهتي كه (به دوزخ منتهي مي‌شود و) دوستش داشته است، رهنمود مي‌گردانيم (و با همان كافراني همدم مي‌نمائيم كه ايشان را به دوستي گرفته است) و به دوزخش داخل مي‌گردانيم و با آن مي‌سوزانيم و دوزخ چه بد جايگاهي است!»

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوۡمَۢا بَعۡدَ إِذۡ هَدَىٰهُمۡ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ١١٥﴾ [التوبة: 115] «خداوند (به سبب عدالت و حكمتي كه دارد) هيچ وقت قومي را كه هدايت بخشيده است، گمراه نمي‌سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشي از اجتهادي كه مي‌كنند، به عقاب و عذاب­شان نمي‌گيرد) مگر زماني كه چيزهائي را كه بايد از آن‌ها بپرهيزند روشن و آشكار (و بي‌شبهه و اشكال، توسّط پيامبر) براي آنان بيان كند. بي­گمان خداوند آگاه از هر چيزي است».

و از جمله موانع تکفیر آن است که مسلمان بدون اراده‌ی خود، در آنچه کفر و فسق است، واقع گردد که این نیز صورت‌های مختلفی دارد. همچون اینکه بر آن کفر و یا فسق، اکراه و اجبار شده باشد. و از این جمله است کسی که فکرش بسته شده و به سبب شدت خوشحالی یا ناراحتی و یا ترس و مانند این‌ها، نمی‌داند چه می‌گوید؛ سپس شیخ ابن عثیمین می‌گوید: شیخ الاسلام می‌گوید: اما مساله‌ی تکفیر، صحیح آن است که هریک از امت محمد که اجتهاد کرده و قصد و نیت وی رسیدن به حق بوده، ولی دچار خطا و اشتباه شده، تکفیر نمی‌شود. بلکه خطا و اشتباه وی بر او بخشیده می‌شود. و هرآنکه برای وی آنچه رسول الله ح با آن آمده، بیان شده و آشکار گردد و پس از آن به دشمنی با رسول الله ح برخیزد، پس از اینکه راه هدایت برای وی روشن گشته و راهی جز راه مومنان در پیش گیرد، چنین شخصی کافر می‌باشد و هرکس از هوی و هوسش پیروی کرده و درطلب حق، کوتاهی کند و بدون علم سخن بگوید، گنه­کار می‌باشد که گاهی فاسق بوده و گاهی برای وی حسنات و نیکی‌هایی می‌باشد که بر سیئات و گناهانش ترجیح داده می‎شود»[[214]](#footnote-214).

با این توضیح تفاوت میان سخن و کسی که آن­را گفته و نیز تفاوت میان عمل و کسی که آن­را انجام داده، دانسته می‌شود؛ بنابراین، هر سخن یا عملی که فسق و یا کفر باشد، این­گونه نیست که به گوینده و یا انجام دهنده آن، براساس آن، حکم به فسق یا کفر شود. و هرآنکه در روش مردم در این باب، بنگرد، عجیب‌ترین چیزها را مشاهده می‌کند و شدت نیازمندی‎اش در پناه بردن به الله عزوجل و درخواست هدایت و ثبات برحق و پناه بردن به او از گمراهی و انحراف، می‌شناسد[[215]](#footnote-215).

بنابراین به هنگام حکم کردن بر شخصی معین، تانی و تامل و عدم شتابزدگی واجب است و سخن نگفتن بدون علم و عدل واجب می‌باشد و لازم است که پیوسته این رهنمود نبوی ح را یادآور شویم که فرمودند: «إِذَا كَفَّرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا». و در روایتی آمده است که: «إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ، وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ»[[216]](#footnote-216). «هرگاه شخصی برادر مسلمانش را تکفیر کند این کفر به یکی از آن دو باز می‌گردد.» و در روایتی آمده است که: «چنانچه گفته‌اش به جا باشد، (حکمی که از جانب وی صادر گشته، وارد است) اما اگر گفته‌اش ناحق بوده و وی این­گونه نباشد کفر به خودش بازگشته و خودش کافر می‌گردد.» از الله عزوجل، ثبات بر حق، و عصمت از لغزش را خواهانیم، براستی که او عهده‌دار آن و توانای بر آن می‎باشد».

اما بعد؛ عزیزانم، پس عقیده‌ی توحید وجوب تحکیم شریعت را اقتضا می‎کند و عمل به احکام شریعت اسلامی در جوانب مختلف زندگی با تمام گستردگی آن از مقتضیات توحید می‌باشد. و اولین نشانه‌ی بارز جامعه‌ی اسلامی آن است که این جامعه به منظور عبودیت و بندگی الله عزوجل به یگانگی، در تمام جوانب زندگی‌اش به پا خیزد، عبودیتی که شهادت لا إله إلا الله و محمد رسول الله آن­را شکل داده و ایجاد کرده است. و این عبودیت در جانب اعتقادی پدیدار شده، همانطور که در شعائر تعبدی ظاهر گشته است و همانطور که در شرایع دیگر نیز جلوه پیدا کرده است.

بدین ترتیب آنکه اعتقاد به وحدانیت الله عزوجل نداشته باشد، بنده‌ای تنها برای الله عزوجل نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ٥١ وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًاۚ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ ٥٢﴾ [النحل: 51-52] «الله فرموده است كه دو معبود دوگانه براي خود برنگزينيد، بلكه الله معبود يگانه‌اي است پس تنها و تنها از من بترسيد و بس. آنچه در آسمان‌ها و زمين است از آن اوست و همواره (تعيين نحوه) دينداري و (كار) قانونگذاري حق او و اطاعت و انقياد از وي واجب و لازم است. پس (وقتي كه عالَم هستي از آنِ الله و قوانين تكويني و تشريعي و اطاعت و انقياد همه چيز و همگان از اوست) آيا از غير الله مي‌ترسيد؟»

و کسی که شعائر تعبدی را برای کسی جز الله عزوجل و یا کسی به همراه او جل­جلاله قرار دهد، در واقع بنده‌ی الله عزوجل نمی‌باشد، الله متعال می‎فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: 162-163] «بگو: نماز من و قرباني من و زندگي من و مرگ من براي الله، آن پروردگار جهانيان است. او را شريکي نيست به من چنين امر شده است و من از نخستين مسلمانانم».

و نیز کسی که شرائع و قوانین را از کسی جز الله از طریق رسول الله، فرا می‌گیرد، در واقع فقط بنده‌ی الله عزوجل نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ﴾ [الشوری: 21] «آيا معبوداني دارند كه بدون اذن الله آئيني براي آن‌ها ساخته‌اند؟» و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7] «آن چه پيامبر براي شما از احکام الهي آورده است آن­را اجرا کنيد و آن چه شما را از آن بازداشته است از آن دست بکشيد». بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که به قوانین وضعی که مخالف و متضاد با شریعت پروردگار مخلوقات می‌باشد، اقرار و اذعان نکرده و بدانها گردن ننهد و بر وی واجب است که آن­را انکار کرده و تا حد توانش با آن مبارزه کند.

دوست دارم کسانی را که حزن و اندوه قلوب­شان را شکسته و بی‌تاب کرده، بشارت دهم، آنانی که چیزی از امور را مالک نبوده و در اختیار ندارند؛ بشارت به اینکه با ریخته شدن آروزها در این شب تاریک و در این تاریکی‌های شدید، به فضل الله عزوجل امت را می‌بینم که به سوی الله متعال بازگشته و به صورت عملی شروع به انتقال از بحران بانگ و فریاد، به بانگ و فریاد بحران کرده است.

اینک گردان­های بیداری اسلامی مبارک، پی­درپی ایجاد شده و رشد می‎کنند و اینک جوانان پسر و دختر مسلمان می‌باشند و اینک قلوب عموم مسلمانان هر عملی از عملیات تخریب و هدم و تبعید و ویرانی و در هم شکستن را انکار کرده و رد می‌کند. در وقتی که پرچم‌های اباحی­گری و الحاد در هم شکسته شده؛ و این وعده‌ی الله عزوجل می‌باشد و وعده‌ی الله متعال حق و راست می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٩﴾ [الصف: 8-9] «مي‌خواهند نور الله را با دهان‌هاي­شان خاموش کنند ولي الله کامل کننده‌ی نور خويش است، هرچند كه كافران دوست نداشته باشند. اوست آن خدايي که پيامبر خود را همراه با هدايت و دين راستين بفرستاد تا او را بر همه اديان پيروز گرداند، هرچند مشركان دوست نداشته باشند».

و من هر مرد و زن مسلمانی را عهده‌دار این مسئولیت و حامل این امانت می‌دانم تا که از همین الان برای دین الله عزوجل حرکت کرده و تنبلی نکند و از حرکت و تلاش و جهادش برای دین الله عزوجل نکاسته و گمان نکند که دین تنها مسئولیت داعیان و علماست و آن‌ها فقط عهده­دار آن می‎باشند، بلکه بایستی بداند، او خود سربازی برای دین الله عزوجل می‌باشد؛ و تو ای زن مسلمان، پرده­دار و نگهبان و محافظ دین الله عزوجل هستی؛

پس برخیزید که وقت عمل فرا رسیده؛ برخیزید، متحد و شانه به شانه، با اتفاق، بدون ارتکاب منکری برای تغییر این منکر بزرگ و اساسی؛ با حکمت عمیق و پند و اندرز نیکو و سخنان رقیق و ملائم و اخلاقی گوارا و رفتاری ستودنی و عملی با اطمینان و نو.

پس برخیزید و امانت را بر دوش حمل کنید و پرچم توحید را بالا برید. اسلام را با تمام معنا و مقتضیاتش بر مردم تعلیم داده و بیاموزید.

برادرانم، به منظور عملی جدی در راستای اسلام که در شرایط کنونی، امت­مان را زنده گرداند، بایستی که فهم خوبی در اموری که ذکر می‌کنم، داشته باشید، تا اینکه کسی ادعا نکند که وی عصر خود را نمی‌شناسد و مسئولیت خود را نمی‌داند و ابعاد مختلف وظیفه‌اش را که مکلف بدانهاست، درک نمی‌کند:

1. بایستی که درک و شناخت دقیقی در مورد حقیقت اسلام و حقیقت جاهلیت داشته باشید، تا اینکه از نظر علمی، فهم، تفکر و رفتار، مسلمان باشید، همانطور که از نظر قلبی و عاطفی مسلمان هستید؛ و بدین ترتیب مزین به بهره‌ی بزرگی از فهم و کفایت اسلامی لازم باشید، تا اینکه جوانب مختلف امور زندگی را بر مبنای منظور و مقصد اسلام و فهم روح شریعت و قواعد آن هدایت کنید و بدین ترتیب اسلام را به واقعیت حیات بازگردانید، همانطور که نیروهای اولیه‌ی اسلام این­گونه بودند؛ تا برای دشمنان دین که تازه جوانه زده‌اند و بلکه برای همه دنیا ثابت کنید که اسلام دینی است که سعادت و پیشرفت و ترقی در همه‌ی جوانب حیات را برای هر آنکه آن­را دریافت کرده و بدان ملتزم گردیده، تضمین می‌کند؛ و این تنها ادعا نیست، بلکه واقعیتی ملموس می‌باشد. و هرگز این عمل صورت نمی‌پذیرد مگر با فهم صحیح و عمل جدی و آماده­سازی کادرهایی متخصص از مسلمان در هر عرصه‌ای از عرصه‌های زندگی.
2. بر شماست که به نشر دعوت و تعریف کامل و شامل اسلام در بین صفوف عوام و توده مردم همت ورزید تا اینکه تاریکی جهل­شان زدوده شده و آن‌ها را مزین به دلیل و حجت و بینه در امر دین­شان گردانید. و تا اینکه ناپاک از پاک برای­شان تبیین گردد؛ و هرگز این عمل صورت نمی‌گیرد مگر با رفتار و عملکردتان ای کسانی که به دین عمل می‌کنید. بر ما لازم است که اسلام را با رفتار و اخلاق و فهم و اعمال­مان برای مردم تفسیر کنیم، زیرا کسی که دعوت داده و سخن می‎گوید درحالی­که عمل نمی‌کند، با این رفتار، بزرگ‌ترین ضرر را متوجه دعوتش کرده و در واقع این تناقض بین قول و عمل می‌باشد که موجب کشت بذر نفاق در قلوب می‌گردد و اطمینان مردم به ما را زایل می‌گرداند، بنابراین این امر نیازمند اخلاص در نیت و صدق در عمل می‌باشد. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: 2-3] «اي کسانی­که ایمان آورده­اید! چرا سخني (به ديگران) مي‌گوئيد كه خودتان برابر آن عمل نمي‎كنيد؟ اگر سخني را بگوئيد و خودتان برابر آن عمل نكنيد، موجب كينه و خشم عظيم الله مي‌گردد».
3. دوستان من، نباید تلاش­تان در جهت رسیدن به اسلام، در حالی باشد که در ابزار و به کارگیری وسایل رسیدن به اسلام از آن منحرف می‌باشید. چرا که اسلام، بر پایه‌های ناسالم یا ستون‌های ضعیف و قواعدی متزلزل بنا نشده است، بلکه بر شما واجب است که بر علمی دقیق و فهمی عمیق و صبری جمیل باشید، چرا که اهدافی که محقق شدن آن‌ها را خواستاریم، اهدافی بزرگ و اساسی می‌باشد. ما اراده‌ی تصحیح عقیده و عبادت و تحکیم شریعت را داریم.

به طور خلاصه: هدف ما بازگرداندن مردم به اسلامی که رسول الله ح با آن آمده، می‌باشد، نه اسلامی که دیگران آن­را فهمیده‌اند. پس هیچ گامی را برای اسلام برندار، مگر با حسابی دقیق و حکمت و بصیرت و فهمی عمیق بر مبنای منهج و روش سلف صالح، تا اینکه گام ابتدایی­مان موافق با این منهج هدایت­گر (منهج سلف) باشد. پس از این نیز گام جدیدی را برندارید مگر پس از بازبینی و مرور نتایج گام قبلی و بررسی ثمره‌ی آن و آنچه که با آن و بر آن بوده است. آری، بررسی آنچه از کوتاهی‌ها و ضعف‌ها که در آن بوده، تا اینکه موانع و مشکلاتی که با آن مواجه شده، دانسته شود و تا اینکه بدانیم چگونه ممکن است بر این موانع در مسیر التزام به منهج سلف رضوان الله علیهم چیره شد؟

دوستان من، همه‌ی این امور بدان سبب است که گامی را که منجر به مانعی در مسیرمان گردد و هیچگونه فایده‌ای نداشته باشد، تکرار نکنیم، یا اینکه به سبب آن بار دیگر دچار خطا نشویم و به نظر من، این از خطرناک‌ترین تحدیاتی است که حرکت اسلامی معاصر با آن مواجه می‌باشد؛ و این به خاطر عدم استنتاج کامل خطاهای برخی از گروه­هایش در اینجا و آنجا می­باشد که با بررسی خطاها و لغزش‌ها از آن‌ها بهره­مند نمی­شود. و تردیدی نیست که این نیازمند دیدگاهی وسیع می‌باشد.

1. معتقدم که این بند از قید و بندهای این منهج عملی از مهمترین بندها می‌باشد که عبارت است از: دوری از به کارگیری سلاح و اعمال زور به منظور تغییر اوضاع؛ چرا که همچنین این روش نوعی از شتابزدگی می‌باشد که منجر به ثمره‌ای که انتظار آن می­رود نمی‌شود و سودمند نمی‌باشد. و این امری است که هریک از جوانان انقلابی که از الله عزوجل می‌خواهم آن‌ها را حفظ کند، بایستی آن­را لحاظ کنند و در واقع این تلاشی است برای رسیدن به هدف از کوتاه‌ترین راه، ولی صحیح نیست، بلکه عاقبت این امر و ضرر آن بسیار بزرگ‌تر از همه‌ی روشهای دیگر می‌باشد و تمنا دارم که از تجربه‌هایی که بر امت گذشته، بهره بگیریم.

آری دعوتتان را علنی نشر دهید و مردم را علنا به اسلام دعوت دهید و قلوب را دگرگون سازید و آن­را از جاهلیت به سوی اسلام بازگردانید و این با سلاح اخلاق نیکو و ویژگی‌های پسندیده و صفات پاکیزه و رفتار صادقانه و حکمت بلیغ و پند و اندرز نیکو میسر می‌گردد؛ و بعد از همه‌ی این مراحل، در نتیجه و مقصود عجله نکنید، چرا که هرکس در رسیدن به چیزی قبل از موعد مقررش شتاب ورزد، با محروم شدن از آن مجازات می‌گردد و الله عزوجل با شتاب­زدگی احدی عجله نمی‌کند و هیچکس بر دینش و اولیائش از الله عزوجل نسبت به آن‌ها با غیرت­تر نیست، پس بایستی که ما بذر صحیح را مطابق و موافق با کتاب و سنت بر اساس فهم سلف صالح امت، بکاریم و نتایج را به الله عزوجل که مالک تمامی امور است، واگذاریم.

در هدایت شدن مردم عجله نکنید و در هلاک شدن تکذیب کنندگان، از جانب الله متعال شتاب نورزید و بگویید: پروردگارا، بسیاری از مردم را دعوت دادیم، جز اندکی دعوت­مان را استجابت نکردند؛ و نگویید: پروردگارا بسیار صبر کردیم پس چرا عذاب خود را بر ظالمان نازل نمی‌کنی؟ هرگز این در شان و منزلت ما نیست؛ و این امر مخصوص الله عزوجل می‌باشد و شایسته است که ادب را در برابر الله عزوجل رعایت کنیم و تمام امور را به الله عزوجل واگذاریم، که او هرچه بخواهد انجام می‌دهد. ﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾[[217]](#footnote-217) [الأنبیاء: 23].

و دعوت‌ها جز با قلوبی که متوجه الله عزوجل بوده و در پی دنیا و کسب جاه و مقام نمی‌باشد و تنها با دعوت دادن، خواستار وجه الله عزوجل و در پی رضای اوست اقامه نمی‌گردد. ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف: 108] «بگو: اين راه من است كه من (مردمان را) با آگاهي و بينش به سوي الله مي‌خوانم و پيروان من هم (چنين مي‎باشند) و الله را منزّه (از انباز و نقص و ديگر ناشايستی‌ها) مي‌دانم و من از زمره مشركان نمي‌باشم (و كسي و چيزي را شريك الله نمي‌انگارم)».

﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٦٩﴾ [العنكبوت: 69] «كساني كه براي (رضايت) ما به تلاش ايستند و در راه (پيروزي دين) ما جهاد كنند، آنان را در راه‌هاي منتهي به خود رهنمود (و مشمول حمايت و هدايت خويش) مي‎گردانيم و قطعاً الله با نيكوكاران است (و كساني كه الله در صف ايشان باشد، پيروز و بهروزند)».

1. بدانید که اسلام آمده تا همه چیز را به ما بیاموزد، حتی آداب قضای حاجت را؛ با وجود این آیا ممکن است که از وضع پایه‌هایی سالم و قواعدی استوار به منظور بنای دولت و حکومتی بر مبنای اسلام، غفلت کرده باشد؟

بنابراین بر هریک از فرزندان بیداری اسلامی، به طور عام و بر هر حرکت اسلامی به طور خاص، واجب است که هیچ حرکت کوچک یا بزرگی نکند، مگر از خلال فهمی دقیق و درایت و بینشی عمیق بر اساس ضوابط و قواعد شرعی، چرا که موضوع دین می‌باشد.

در نتایج شتابزده عمل نکنید، چرا که هرکس در بدست آوردن چیزی قبل از فرا رسیدن موعد آن، عجله کند، با محروم شدن از آن، مجازات می‌گردد[[218]](#footnote-218).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا جیل صحوتنا أعیذك أن أری |  | في الصف من بعد الإخاء تمزقا |
| لـك في كتـاب الله فجـر صادق |  | فاتبع هداه ودعك ممن فرقـا |
| لك في رسولك قدوة فهو الذي |  | بالصدق والخلق الرفیع تخلفـا |
| یا جیل صحوتنا ستبقی شامخا |  | و لسوف تبقی بالتزامك اسمقا |

«ای نسل انقلابی و بیدار ما، از الله عزوجل می‌خواهم که تو را پناه دهد، از اینکه ببینم که پس از برادری در صفوف از هم جدا گشته­اید. برایت در قرآن فجری صادق است، پس هدایت آن­را پیروی کن و کسی را که تفرقه انگیزی می‎کند رها کن. پیامبرت اسوه و الگوی توست که مزین به صدق و اخلاق والایی می‌باشد. ای نسل بیداری و انقلابی ما، بزرگ و باعزت خواهی ماند و با التزامت به دین، با عزت و بلند مرتبه خواهی ماند.»

**اما وصیت پایانی که تضرع و دعا می‌باشد:**

و در پایان، از الله عزوجل می‌خواهم که ما را برای دین خودش به خدمت گرفته و چشمان­مان را با نصرت اسلام و عزت مسلمین روشن گرداند و فرجامی نیکو روزی­مان گرداند و نیز علم و فهم و عمل، روزی­مان گرداند. و دین و کتاب و بندگان مومنش را نصرت و یاری دهد. براستی که او عهده­دار و سرپرست آن می‎باشد.

فصل دوم:  
شروط لا إله إلا الله

**شامل مباحث ذیل:**

**مقدمه: اصـل ایـن شروط**

**مبحـث اول: شـرط علــم**

**مبحث دوم: شرط یقیــن**

**مبحث سوم: شرط قبــول**

**مبحث چهارم: شرط انقیاد**

**مبحث پنجم: شرط صـدق**

مقدمه:  
اصل این شروط

در فصل گذشته بیان گردید که کلمه‌ی توحید، تنها کلمه‌ای که همچون سرعت تیر در قالب حروفی بر زبان جاری گردد، نمی‌باشد، آنهم در وقتی که بسیاری از کسانی که آن­را تکرار می‌کنند، غافل از شروط مهمی می­باشند که کلمه‌ی توحید بدانها مقید است و نیز از مقتضیات آن که واجب است مقرون به نطق آن باشند، غافل می‌باشند.

لذا کلمه‌ی توحید منهجی شامل و کامل می­باشد که تمامی جوانب زندگی را در برمی­گیرد. پس کسی که آن­را با زبان بگوید و با قلب تصدیق کند و اعضا و جوارح وی بدان ملتزم گردد، کاملاً و با تمام جوانب مختلف حیاتش وارد دین الله عزوجل شده است و پس از این در شان و منزلت وی نیست که تنها در بخشی از حیاتش ملتزم به احکام الله عزوجل باشد و در جوانب دیگر، از عبودیت و بندگی برای الله عزوجل عاری باشد و بدین ترتیب از روش‌ها و برنامه­ها و اوضاع و قوانین دیگر انتخاب نموده و اختیار کرده و با آن‌ها زندگی و حیاتش را تنظیم کند. براستی این شان کسی که «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری کرده و معنای آن­را دانسته و مقتضای آن­را فهمیده باشد، نیست.

به حسن رحمه­الله گفته شد: برخی مردم می‌گویند: هرکس بگوید «لا إله إلا الله» وارد بهشت می‌شود؟ حسن گفت: هرکس لا إله إلا الله بگوید و حق و فرض آن­را ادا کند، وارد بهشت می‌شود[[219]](#footnote-219).

و به وهب بن منبه گفته شد: آیا مفتاح و کلید بهشت «لا إله إلا الله» نیست؟ وی در پاسخ گفت: هیچ کلیدی نیست مگر دارای دندانه‌هایی می‌باشد، پس اگر با کلیدی که دارای دندانه بود، آمدی، درِ بهشت برایت باز می‌گردد وگرنه بهشت برایت گشوده نمی‌شود[[220]](#footnote-220).

و از قواعد مقرر در اصول فقه آن است که[[221]](#footnote-221): «زمانی­که حکم و سبب یکی باشد، مطلق بر مقید حمل می‌گردد. پس هرگاه نصوصی مطلق ذکر گردد و نصوص دیگری که در حکم و سبب با آن‌ها یکی باشد، ذکر گردد، نصوص مطلق بر نصوص مقید حمل می‌گردد.»

و احادیث شریفی که در فضل توحید وارد شده‌اند و بیانگر آن هستند که وارد شدن به بهشت و تحریم آتش، مرتبط به کلمه‌ی اخلاص و توحید «لا إله إلا الله» می‌باشند، این­گونه احادیث، احادیث مطلق می‌باشند که احادیث مطلق دیگری در این مورد اشاره شده که آن‌ها را مقید به شروطی کرده است.

به عنوان مثال: رسول الله ح فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لا إله إلا الله، دَخَلَ الْجَنَّةَ» «هرکس بمیرد و بداند که هیچ معبود بر حقی جز خدای یگانه نیست، وارد بهشت می‌شود.»

و نیز فرمودند: «أَشْهَدُ أَنْ لا إله إلا الله، وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ، لَا يَلْقَى اللهَ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ». «گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز خدای یکتا وجود ندارد و من فرستاده و رسول خدا هستم، هر بنده‌ای با این دو شهادت الله عزوجل را ملاقات کند و در آن تردیدی به دل راه ندهد، وارد بهشت خواهد شد».

و به ابوهریره س در حدیثی طولانی فرمودند: «فَمَنْ لَقِيتُ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لا إله إلا الله مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ». «هرکس را که در پشت این دیوار ملاقات کردی که گواهی دهد: هیچ معبود بر حقی جز الله عزوجل وجود ندارد و در دلش بدان یقین داشته باشد او را به داخل شدن در بهشت بشارت بده».

و نیز فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إله إلا الله وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». «هرکس از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص گواهی دهد که معبودی به حق جز الله عزوجل نیست و محمد فرستاده‎ی اوست، الله متعال آتش جهنم را بر او حرام می‌کند».

و فرمودند: «أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ القِيَامَةِ، مَنْ قَالَ لا إله إلا الله، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ». «نیک­بخت‌ترین مردم نسبت به شفاعت من در روز قیامت، کسی است که از روی اخلاصی که برخاسته از قلبش باشد، بگوید: هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست».

و فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إله إلا الله، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ عزوجل». «براستی الله عزوجل آتش را بر گوینده‌ی لا إله إلا الله که با گفتن آن خواستار دیدار وجه الله باشد، حرام گردانیده است».

همه‌ی این احادیث شرط­ها و قیدهایی را که کلمه‌ی توحید مقید به آن‌هاست، بیان می‌کند؛ و بیانگر آن است که کلمه‌ی توحید، تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد، بلکه شرایط و قیدهایی دارد. و این شرط­ها و قیدها، بر اساس استقراء و استنباط و تتبع و بررسی در دلایل صحیح، از کتاب و سنت گرفته شده است. لذا خواهیم دید که برای هریک از این شروط، از کلام الله عزوجل و احادیث صحیح رسول الله ح آنچه که این شروط را تایید و ثابت می‌کند، می‎باشد و همه‌ی آن‌ها حقیقت توحید عملی را که شایسته است مردم بر آن باشند تاکید می‌کنند و بیانگر آنند که حقیقت توحید، مجرد جاری کردن کلمه‌ی لا إله إلا الله بر زبان نمی‌باشد بلکه بایستی کسی که آن­را می‌گوید، نسبت به آن مخلص، صادق و عالم به شروط و مقتضیات و اوامر و نواهی و حدود آن باشد. یا به طور خلاصه، عالم به حرام و حلال آن یعنی آنچه را که حلال و حرام کرده، باشد؛ و قلبش بدان یقین داشته و بدان ایمانی جازم که هیچگونه شکی هرگز در آن راه ندارد، داشته باشد، چرا که ایمان به الله عزوجل بدون علم یقینی، مفید و سودمند نمی‌باشد و یقین عبارت است از همه‌ی ایمان؛ و بایستی به کلمه‌ی توحید، التزام کامل داشته و آن­را در همه‌ی امور زندگی‌اش قبول کند و به همراه همه‌ی این‌ها، نهایت محبت با الله عزوجل و رضایت از الله عزوجل را دارا باشد و با قلب و اعضا و جوارح به آنچه الله و رسولش ح دوست دارند، متمایل باشد؛ گرچه آن چیز مخالف با هوی و هوس وی باشد؛ و نیز از هر آنچه الله و رسولش ح نسبت به آن بغض و کراهت داشته آن­را ناپسند می­دانند، اعراض و روی­گردانی کند، گرچه هوی و هوسش بدان متمایل باشد.

این شرط­ها در این شعر زیبا جمع شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وبشـروط سبعة قد قیدت |  | وفي النـصوص الوحي حقا وردت |
| فـإنه لـم ینـتفــع قـائلـها |  | بـالنطـق إلا حـیث یستكـملـهـا |
| العلـم والیقیــن والقبـول |  | والانــقـیـاد فــمادر مــا أقـــول |
| والـصـــدق والمـحـبــة |  | والإخـلاص وفقك الله لما أحبــه |

«کلمه‌ی توحید مقید به شروط هفتگانه می‌باشد که در نصوص وحی وارد شده‌اند. پس تنها نطق به کلمه‌ی توحید گوینده‌اش را نفع نمی‌رساند، مگر زمانی­که شروط آن­را کامل گرداند. که این شروط عبارتند از: علم و یقین و قبول و انقیاد و صدق و محبت و اخلاص؛ الله عزوجل تو را در آنچه که دوست دارد، موفق بگرداند.»

این شروط هفتگانه را شیخ حافظ ابن احمد حکمی[[222]](#footnote-222) رحمه­الله در کتاب ارزشمندش، «معارج القبول بشرح سلم الوصول إلى علم الأصول في التوحید» ذکر کرده است. بزودی به هریک از این شرط­ها می‌پردازیم، تا توحید عملی را توضیح دهیم که واجب است به صورت حقیقی در حیات امت، در وقتی که اهل توحید در آن غریب شده‌اند، ایجاد گردد. آنهم در وسط جاهلیت جاهلانی که همه‌ی استعدادها و امکانات مادی و معنوی را برای مبارزه با توحید و اهل آن در قالب طرح و نقشه‌هایی خبیث و بدنهاد به منظور جاهل کردن مسلمانان به حقیقت توحید، بسیج کرده‌اند تا با این تلاش حقیقت توحید را از زندگی و حیات مردم و واقعیتی که در آن هستند، کاملا جدا کنند.

معنای «لا إله إلا الله»[[223]](#footnote-223):

«لا إله إلا الله» یعنی: هیچ پرستش شونده و معبود بحقی، جز خداوند بلندمرتبه در عالم هستی وجود ندارد.

کلمه‌ی «لا إله إلا الله» بر دو رکن اساسی استوار است:

رکنی که متضمن جانب نفی مطلق، برای وجود معبودی است که شایستگی آن­را داشته باشد که در چیزی پرستش شود و مقصود از قسمت نخست شهادت توحید «لااله...» نیز همین است.

رکن دیگری که متضمن جانب اثبات است؛ اثبات آن که معبود بحق، تنها الله یکتا و بلندمرتبه است و منظور و مقصود از قسمت دوم شهادت توحید «الاالله» نیز همین است.

هرگاه بعد از حرف نفی (لا)، حرف استثنای (إلا) بیاید، نشانگر نهایت حصر و قصر برای آن معبود بحقی است که همان خداوند بلندمرتبه و یگانه‌ی بدون شریک است.

از این تعریف ملاحظات و تحلیل‌های زیر را استنباط می‌نماییم:

1. هر کسی (تنها) به جانب نفی شهادت توحید، بدون جانب اثبات آن روی بیاورد، مومن نمی‌شود و همچنین هرآنکه (صرفاً) به جانب اثبات شهادت توحید، بدون جانب نفی آن روی بیاورد، مؤمن نمی‌گردد؛ و انسان مؤمن نمی‎شود مگر آن که هر دو رکن نفی و اثبات را با هم، در اعتقاد و قول و عمل (خویش)، در ظاهر و باطن به جای آورد.

همچنان که خداوند بلند مرتبه در مورد اصحاب کهف می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ﴾ [الكهف: 16] «و چون از این قوم جدا می‌شوید و از چیزهایی که می‌پرستند به جز الله کناره­گیری می‌کنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغین آنان جدا می‌سازید) پس به غار پناهنده شوید (و دین خویش را نجات دهید)».

اصحاب کهف هر دو رکن «لا إله إلا الله» را به طور همزمان به کار بستند: کناره­گیری از مشرکین و آنچه از طاغوت‌ها و خدایان دروغین که پرستش می‎شدند... اما از عبادت خدای پاک و منزه دوری نکردند؛ چون تنها خدای یکتا شایسته‌ی عبادت کردن است و واجب است که طاعت و عبادت صرفاً برای او انجام گیرد.

و همچنین خداوند بلندمرتبه از( زبان) پیامبرش، ابراهیم- علیه­السلام- می‎فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ سَيَهۡدِينِ ٢٧﴾ [الزخرف: 26-27] «و آن گاه که ابراهیم خلیل به پدر و قوم مشرک خود گفت: من از آنچه که شما آن‌ها را پرستش می‌کنید بیزاری می‌جویم، به جز از (عبادت) خدایی که مرا آفرید و حتما من را هم به دین حق راهنمایی و به راه نیک­بختی هدایت می‎کند».

باز پروردگار بلندمرتبه از (زبان) پیامبرش، ابراهیم- علیه­السلام - می‌فرماید: ﴿قَالَ أَفَرَءَيۡتُم مَّا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ ٧٥ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلۡأَقۡدَمُونَ ٧٦ فَإِنَّهُمۡ عَدُوّٞ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٧٧﴾ [الشعراء: 75-77] «آیا (می‌دانید که چه کار می‌کنید و) می‌بینید که چه چیز را پرستش می‎کنید؟ هم شما و هم پدران پیشین شما، همه‌ی آن‌ها (که شما معبود خود می‌دانید) به جز پروردگار جهانیان، دشمن من هستند».

به این ترتیب ابراهیم - علیه­السلام- دشمنی و کناره‌گیری خود را از تمام خدایان باطلی که پرستش می‌شدند، اعلان کرد و عبادات و موالاتش را صرفاً برای خداوند بلند مرتبه‌ای که تنها او معبود بحق است، خالص گردانید.

این آیات و آیات دیگری از این قبیل، بیانگر آن است که مشرکین در گذشته، خداوند بلندمرتبه را پرستش می‌کردند، ولی در عبادات­شان او را با معبود دیگری به طور همزمان شریک قرار می‌دادند ... بنابراین اگر (ابراهیم و دیگر پیامبران علیهم­السلام) از همه‌ی آنچه قوم­شان عبادت می‌کردند اعلام برائت می‎نمودند و آفریدگار پاک و منزه را که (تنها او) سزاوار عبادت کردن است مستثنی نمی‌کردند، این اعلام بیزاری (آنان) شامل همه‌ی آنچه (از طرف ایشان) مورد پرستش قرار می‌گیرد، اعم از خدای بلندمرتبه... و دیگر معبودهای (دروغین و باطل) می‌شد.

1. مقصود ما از آوردن کلمه‌ی «بحق» در تعریف و معنی«لا إله إلا الله» برای آن است که با این قانون مهم، خدایان دروغین و باطلی که به جای خداوند بلندمرتبه پرستش می‌شوند با نداشتن نشانه و علامت «حق بودن» در توصیف آن‌ها، موجودیت معبودی آنان بگونه‌ای که مستحق عبادت شدن باشند، از بین می‌رود... بنابراین هرگاه این خدایان دروغین باطل، به جای خداوند بلندمرتبه مورد عبادت قرار بگیرند، شایستگی هیچ­گونه پرستشی را که در حیطه‌ی عبادت باشد ندارند، چون این (معبودان دروغین) مالک حقیقی نیستند؛ ویژگی‎ها و صفاتی که آن‌ها را به درجه‌ی الوهیت برساند، ندارند و به همین خاطر انجام عبادت برای آنان به جای الله یا همراه او جایز نمی‌باشد.

بنابراین، اگر گفته شود: آیا در هستی به غیر از خداوند بلندمرتبه، معبودها و طواغیت دیگری که مورد عبادت قرار گیرند، یافت می‌شوند...؟

(در پاسخ) به آن‌ها می‌گوییم: (آری) خدایانی یافت می‌شوند اما صاحب ویژگی‌ها و صفات الوهیت نمی‌باشند ... و هرگاه هم مورد پرستش واقع شوند، آن پرستش، باطل و نادرست است. و شهادت توحید «لا إله إلا الله» وجود خدایان (دروغین و باطل) را در هستی به طور مطلق نفی نمی‌کند، بلکه نفی مطلق خدایان و معبودانی می‌کند که مستحق (داشتن) خصوصیات الوهیت، به صورتی که شایستگی پرستش به جای خداوند بلندمرتبه یا همراه او را داشته باشند»[[224]](#footnote-224).

پس قسمت نخست شهادت توحید «لا إله إلا الله» یعنی: معبودی بحق جز الله نیست و او خدای حقی است که دارنده‌ی ویژگی‌ها و صفات الوهیت می‌باشد و کسی است که مستحق آن است که به تنهایی و بدون هیچ شریکی پرستش شود و کسی است که بر همه‌ی بندگان واجب است تمامی آنچه را که در حیطه‎ی عبادت شرعی است، برای وی انجام دهند.

1. با این تعریف و تفسیر برای شهادت توحید، می‌توانیم به باطل بودن (نظریه‎ی) کسانی که - و چه بسا در روزگار ما هم بسیارند - شهادت توحید را صرفاً به توحید ربوبیت، تعریف و تفسیر می‌کنند، پی ببریم.

از جمله‌ی گفتارشان در معنا و تعریف شهادت توحید «لا إله إلا الله» این (عبارات) است: آفریننده، زیان رساننده، سود دهنده، روزی بخشنده، میراننده، زنده کننده و فرمان­روایی جز خداوند پاک و منزه نیست...! اگر چه خداوند بلند مرتبه متصف به تمامی این اوصاف است و همه‌ی این معانی حق است اما این (معانی) در برگیرنده‌ی تمام معانی مورد نظر شهادت توحید نمی‌باشد...! حتی مشرکین هم در گذشته این­گونه معنی کردن «لا إله إلا الله» را قبول داشتند و به این سبب با انبیاء مخالفت نمی‌کردند، بلکه در این (مسأله) که تنها خدای یکتا سزاوار و شایسته‌ی عبادت کردن است، مخالف بودند. آن‌ها با علم و اقرار به این که تنها خدای یکتا، آفریننده، فرمان­روا، زیان رساننده و سود دهنده است، عبادات­شان را برای خدایان (ساختگی و دروغین) و طاغوت‌ها و بت­های­شان به جای خداوند یگانه و بلندمرتبه انجام می‌دادند...! به این خاطر کافر و مشرک بودند و از سوی انبیا و رسولان- صلوات­الله­و­سلامه­علیهم- مستحق جهاد و قتال شدند.

همچنان که خداوند بلندمرتبه در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ﴾ [لقمان: 25] «هرگاه از آنان (که معتقد به شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ حتما می‌گویند: الله».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٤ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٨٥﴾ [المؤمنون: 84-85] «بگو، زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست اگر می‎دانید؟ خواهند گفت: از آن الله، بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‎شوید».

با این همه، از این جهت که عبادت­شان را برای غیرالله انجام می­دادند، مشرک بودند.

بنابراین کسی که شهادت توحید را بر زبان آورد و مقصودش صرفاً ربوبیت باشد، حقانیت شهادت توحید را آنگونه که الله و رسولش ح به آن فرمان داده‌اند، ادا نکرده است تا در روز قیامت به او نفع برساند؛ و بدون هیچ شک و تردیدی از جمله مشرکین می‌باشد.

1. شهادت توحید (لا إله إلا الله) شامل هر سه نوع از انواع توحید سه گانه می‌باشد؛ توحید الوهیت، توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات.

جنجال برانگیزان اهل ارجاء (مرجئه‌های عصر) ادعا می‌کنند که داعیان توحید در این روزگار، نوع چهارمی از توحید را آورده‌اند که قبلا از کسی از آنان سابقه نداشته است و آن­را «توحید حاکمیت» نام نهاده‌اند...!

می‌گویم: این (نظر با توجه به دلایلی که) بعدا ذکر می‌شود، دروغ و ظلمی در حق داعیان توحید است ... اتهام آن‌ها را به چند طریق رد می‎نمایم:

الف) همانا این نوع از توحید که به توحید حاکمیت نام­گذاری شده است، ایمان و دین فرد جز با (انجام) آن صحت نمی‌یابد و معنای آن هم یکتا و یگانه قرار دادن خداوند بلندمرتبه در حاکمیت و قانون­گذاری است و (در حقیقت) حاکمیت قدری و شرعی همه از آن خداوند بلندمرتبه است و کسی از آفریده­هایش (حق) شراکت در آن­را ندارد. و همان­گونه که آفرینش و تدبیر همه‌ی امور از آن خداست، حاکمیت و دستور هم، همه از آن اوست ... و در (اثبات) این معنی، نصوص شرعی زیادی وارد است، از آن جمله:

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ [یوسف: 40] «فرمان­روایی از آن الله است و بس (این اوست که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله؛ عقاید و عبادات را وضع می‌نماید) الله دستور داده است که جز او را پرستش نکنید. این دین راست و ثابتی است (که ادله و براهین نقلی و عقلی بر صدق آن گواهند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حق این است و غیر این، پوچ و ناروا است)».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٦﴾ [الكهف: 26] «در فرمان دهی و قضاوت خود کسی را شریک نمی‌کند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ﴾ [الرعد: 41] «الله فرمان می‌راند و فرمانش هیچ­گونه مانعی (مقابل) ندارد».

و نیز فرموده است: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: 50] «آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو طبق آنچه الله نازل کرده است، سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (برخاسته از هوی و هوس) هستند؟ چه کسی برای افراد معتقد، بهتر از الله حکم می‌کند؟»

و نیز الله متعال فرمودند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ مَا يُرِيدُ ١﴾ [المائدة: 1] «الله هر چه را بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می‌کند».

و نیز فرموده است: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [الشوری: 10] «اگر در مورد چیزی (از امور دنیا یا دین) اختلاف پیدا کردید، قضاوت و حکم آن­را به الله ارجاع دهید».

و نیز فرموده است: ﴿وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ ١٢١﴾ [الأنعام: 121] «ای پیامبر، اگر از آنان اطاعت کنید، بی‌گمان شما (هم مثل ایشان) مشرک خواهید بود».

و نیز فرموده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65] «اما، نه به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی‌آیند تا (اینکه) تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت و داوری تو) باشند».

در حدیث صحیحی از رسول الله ح روایت است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكَمُ، وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ»[[225]](#footnote-225) همانا الله (خود) داور است و حکم (و قضاوت) هم به او بر می‌گردد.

نصوص شرعی دیگری که بر این نوع از توحید دلالت کند، بسیار است، هرکس آن­را رد کند، ایمان را به طور کامل رد کرده است و لازمه‌ی (نپذیرفتن این نوع از توحید) آن است که تمامی نصوص مذکور پیشین و غیر از آن­را نیز رد می‌نماید.

ب) همچنان که قبلاً نیز بحث شد، لازمه‌ی اعتبار توحید حاکمیت به آن معنا نیست که به عنوان قسم چهارم توحید، به اقسام سه­گانه‌ی معروف توحید اضافه شود و کسی هم چنین چیزی نگفته است، بلکه تمامی اهل علم، (قسمت عمده‌ای از) توحید حاکمیت را در توحید الوهیت جای می‌دهند و نیز برخی قسمت‌های آن در توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات قرار می‎گیرد.

اما با افزایش شرک در امت، از جهت حکم نمودن به غیر آنچه الله متعال نازل نموده است و نیز داوری و قضاوت را نزد قوانین طاغوت بردن، لازم گردید که داعیان (توحید)، برای آگاه نمودن عامه‌ی مردم به این نوع از توحید (توحید حاکمیت) به طور مستقل از آن بحث کنند. و این (جدا کردن توحید حاکمیت از اقسام سه­گانه‌ی معروف توحید) مانند آن است که کسی دریابد، مردم از جهت مسائلی مانند استغاثه، محبت، طاعت، فروتنی، خضوع و... دچار شرک و تفریط شده‌اند و به آن‌ها بگوید: توحید طلب و دعا یا توحید محبت و طاعت یا توحید فروتنی و خضوع و ... را برای الله به جا آورید و خالصانه آن­را (برای او) مراعات کنید. و این گفته‌ی درستی است و کتاب‌های علما از امثال این­گونه جمله‌ها و تعابیر انباشته است، ولی کسی نمی‌گوید: این علما، توحید چهارم یا پنجم یا ششم ... را آورده‌اند. چون گفته­های­شان از چارچوب اقسام سه­گانه‌ی معروف توحید خارج نمی‌شود و اگر به طور اختصاصی و تفصیلی در مورد توحید حاکمیت بحث می‌کنند، به خاطر اهمیت و نیاز مردم به آن است و این­گونه (شرح و توضیح‌ها) ضرری ندارد.

انسان‌های زیادی در این روزگار هستند که اگر به آن‌ها بگویی: به توحید الوهیت پایبند باشید، معنی و مقصود تو را نمی‌فهمند و این سبب می‌شود که توحید الوهیت را برای او توضیح دهید و بگویی: توحید دعا و طلب و قصد و نیت را مراعات کن و توحید محبت را بر خود لازم بدان ... و محبوب ذاتی را تنها همان خدای بلند مرتبه بدانید و بس؛ و توحید طاعت (و فرمان­برداری از خداوند) را نیز مراعات کن؛ در مورد توحید حاکمیت نیز چنین است و هرگاه مردم را ببینی که به جای حکم به شریعت و دستورات خداوند به قوانین و احکام طاغوت روی آورده‌اند (لازم می‌شود که آن‌ها را بر حذر دارید و بگویی:) حاکمیت را تنها از آن خدای یگانه بدانید.

معنای شرط[[226]](#footnote-226):

شرط: علمای اصول، شرط را به چیزی تعریف کرده‌اند که وجود چیزی متعلق به وجود آن باشد و برای وجودش لزومی به وجود چیز دیگری نباشد، اما با عدم وجودش، عدم وجود آن چیز ثابت گردد.

به عنوان مثال: یکی از شروط «لا إله إلا الله» «نطق و اقرار» است و «لا إله إلا الله» بدون وجود آن، تحقق و صحت نمی‌یابد؛ ولی وجود نطق و اقرار به تنهایی مستلزم وجود بقیه‌ی شروط نیست[[227]](#footnote-227).

و به همین ترتیب، بقیه‌ی شروط «لا إله إلا الله» که ان­شاء­الله به تفصیل در مورد هرکدام بحث خواهیم کرد، وجود هریک شرطی برای صحت توحید است. و شرط صحت شهادت توحید (لا إله إلا الله) مستلزم وجود تمامی این شروط است و در صورت عدم یکی از این شروط، وجود (کامل) لا إله إلا الله به طور مستقیم منتفی می‌شود و به صاحبش سودی نمی‌رساند و برای تحقق «لا إله إلا الله» و تحقق نفع رسانی آن، چاره‌ای جز تحقق کامل و بدون نقص شروط و ارکان آن وجود ندارد[[228]](#footnote-228).

و اکنون بحث تفصیلی شروط «لا إله إلا الله» را آغاز می‌کنم، چیزی که شما را به خاطر آن، به این بحث مهم دعوت نموده‌ایم.

مبحث اول:  
شرط علم

مقصود از علم به معنا و مفهوم کلمه‌ی توحید، علم بدان از هر دو جنبه‌ی نفی و اثبات می‌باشد که منافی جهل به کلمه‌ی توحید می‌باشد.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [محمد: 19] «بدان كه قطعاً هيچ معبود به حقی جز الله وجود ندارد».

و نیز می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ﴾ [الزخرف: 86] یعنی: مگر کسانی که شهادت به لا إله إلا الله دهند ﴿وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾ درحالی­که در قلب‌های­شان معنای آنچه را که بر زبان­شان جاری کرده‌اند، درک می‌کنند.

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ «خداوند گواهي مي‌دهد که هيچ معبود بر حقي جز او نيست و نيز گواهي مي‌دهد که او دادگري مي‌کند و فرشتگان و اهل علم نيز گواهي مي‌دهند که هيچ معبود بر حقي جز او نيست و او عزيز و حکيم است».

و نیز می‌فرماید: ﴿هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٩﴾ [الزمر: 9] «آيا آن‌هايي که مي‌دانند با آن‌هايي که نمي‌دانند برابرند؟ تنها خردمندان پند مي‌پذيرند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: 28] «هر آينه از ميان بندگان خدا تنها دانشمندان از او مي‌ترسند».

و می‌فرماید: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ ٤٣﴾ [العنكبوت: 43] «و اين مثال­هايي هستند که ما براي مردم مي‌زنيم و جز دانايان آن­را درک نمي‌کنند».

و در احادیث از عثمان س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لا إله إلا الله، دَخَلَ الْجَنَّةَ»[[229]](#footnote-229)**.** «هر آنکه در حالي بميرد که مي‌داند هيچ معبود به حقی جز الله نيست که لايق و شايسته عبادت باشد، داخل بهشت مي‌شود».

می‌گویم (مولف): این کلامی مجمل در باب شرط علم می‌باشد که نیاز به کمی توضیح و تفصیل در مورد علم به صفت عام آن و علم به لا إله إلا الله به صورت خاص دارد.

امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: «علم عبارت است از آنچه که بر آن اقامه‌ی دلیل می‌شود، و سودمندترین آن، آنچه که رسول الله ح با آن آمده است می‌باشد. و علم حیات قلب­ها و نور خردها و شفاء دل‌ها و چمنزار عقول و لذت ارواح، همدم و همیار وحشت زدگان و راهنمای سردرگمان و میزانی است که با آن اقوال و اعمال و احوال ارزیابی می‌شود. و علم، حاکم جداکننده‌ی شک و یقین، گمراهی و هدایت، درستی و کجی می‌باشد. با علم الله عزوجل شناخته شده و عبادت می‌گردد و با آن ذکر شده و به یگانگی پرستش می‌شود. با علم حمد و ستایش الله جل­جلاله و بزرگی او گفته می‌شود. با علم رهروان به سوی حق جل‎جلاله هدایت می‌شوند. از طریق علم کسانی که به سوی حق جل­جلاله در حرکت‌اند، بدو می‌رسند. و از درب علم قاصدان به سوی او وارد می‌شوند. با علم شرایع و احکام دانسته شده و حلال از حرام مشخص می‌گردد. با علم است که صله‌ی ارحام صورت می‌گیرد. با علم است که مرضیات دوست دانسته می‌شود و با شناخت و پیروی از آن‌هاست که طولی نمی‌کشد که به الله جل­جلاله رسیده می‌شود. علم امام است و عمل ماموم. علم رهبر است و عمل تابع. علم دوست زمان غربت است و هم صحبت در خلوت و همدم در زمان وحشت. علم برطرف کننده‌ی شبهه است، ذکر آن تسبیح و بحث از آن جهاد و طلب آن قربت و بخشش آن صدقه و مُدارست آن برابر با نماز و روزه و نیاز بدان بسیار بزرگ‌تر و مهمتر از نیاز به آب و غذا می‌باشد.

امام احمد رحمه­الله می‌گوید: مردم به علم بیشتر از آب و غذا نیاز دارند، چرا که شخص در روز، یک یا دو بار به آب و غذا احتیاج دارد، درحالی­که نیاز وی به علم به تعداد نفس­هایش می‌باشد»[[230]](#footnote-230).

آری، براستی برترین آنچه در این دنیا خواسته می‌شود، علم شرعی می‌باشد و الله عزوجل پیامبرش ح را امر کرده تا درخواست افزونی در علم کند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ١١٤﴾ [طه: 114] «و بگو: پروردگارا، بر دانشم بيافزاي.» چرا که علم مقدم بر قول و عمل می‌باشد. و امام بخاری در صحیحش بابی تحت این عنوان ذکر کرده است: «بَابٌ: العِلْمُ قَبْلَ القَوْلِ وَالعَمَلِ» علم قبل از قول و عمل؛ چرا که علم شرط صحت قول و عمل می‌باشد و آن دو تنها با وجود علم، معتبر می‎باشند. و علم بر هر دوی آن‌ها مقدم می‌باشد. چرا که علم، تصحیح کننده‌ی نیتی است که تصحیح کننده قول و عمل می‌باشد. همانطور که ابن منیر می‎گوید و همانطور که حافظ در «الفتح» آن­را نقل کرده است»[[231]](#footnote-231).

اهمیت این شرط[[232]](#footnote-232) از آن جهت برای ما روشن می‌شود که در موضوع توحید، بر عمل مقدم می‌شود و در حقیقت لازمه‌ی عمل کردن به کلمه‌ی توحید می‎باشد، چون عمل نمودن به توحید جز با شناخت معنای کلمه توحید میسر نمی‌شود. و علم و شناخت در هر چیزی بر عمل نمودن به آن مقدم می‌شود و عکس آن صحیح نمی‌باشد. و هرکس این قاعده را برعکس نماید و عمل را بر علم و شناخت مقدم نمایدف بدون بینش و آگاهی و از روی جهل و نادانی الله متعال را پرستش نموده است. والعیاذ بالله این مساله وی را به انحراف و گمراهی و بدعت در دین می‌کشاند. و هر فردی که نتواند علم و معرفت به معنای کلمه‎ی توحید را پیدا کند، به ناچار از عمل نمودن به آن نیز محروم می‌شود. به همین سبب صحابه کرام به خاطر اهمیت و اولویت توحید، به فراگیری آن قبل از هر علم دیگری توجه می‌کردند. همچنان که در حدیثی از جندب بن عبدالله س روایت شده که فرمود: ما جوانانی بودیم که رسول الله ح قبل از آموختن قرآن به ما ایمان - یعنی توحید - را آموزش می‌داد و سپس قرآن را به ما آموخت تا ایمان­مان را بیشتر کند[[233]](#footnote-233). و رسول الله ح هرگاه یکی از اصحاب را برای دعوت کردن به اسلام به جایی می‌فرستاد به او دستور می‌داد که در آغاز، اهل آن دیار را قبل از هر چیزی به سوی توحید فراخواند. همچنان که در حدیثی متفق علیه آمده است که رسول الله ح آنگاه که معاذ بن جبل س را به سوی سرزمین یمن روانه نمود، به او فرمود: «إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلِ كِتَابٍ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ عِبَادَةُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، - وفي روایة: «لا إله إلا الله» فَإِذَا عَرَفُوا اللهَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللهَ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي يَوْمِهِمْ وَلَيْلَتِهِمْ....»[[234]](#footnote-234). «تو پیش مردمانی خواهی رفت که اهل کتاب هستند؛ پس اول کاری که می‌کنی باید آنان را به عبادت الله متعال – و در روایتی دیگر آمده است «لا إله إلا الله» – دعوت کنی، وقتی که الله متعال را به درستی شناختند، پس از آن به ایشان بگو: الله متعال در هر شبانه روز پنج نماز را بر شما واجب کرده است».

مقصود رسول الله ح از فرموده‌ی «فَإِذَا عَرَفُوا اللهَ» به معاذ بن جبل س این است که: هرگاه آن اهل کتاب، الله متعال را با اسماء و صفات و ویژگی­هایش شناختند و حق توحید و یکتاپرستی پروردگار را به خوبی ادا کردند و در این زمینه تو را اطاعت نمودند، آنگاه آن‌ها را با خبر کن که الله متعال در هر شب و روزی پنج نماز را بر شما فرض کرده است. رهنمود این حدیث در واقع بر خلاف روش داعیان متاخر است. چنان­که آن‌ها را می‌بینی قبل از آنکه مردم را در آغاز به توحید خالص و شناخت معنای آن دعوت کنند، به انجام دادن نماز و روزه و زکات فرامی­خوانند. بلکه حتی پس از آن هم آنان را به توحید دعوت نمی‌کنند و اهمیتی برای آن قائل نیستند. بنابراین جای تعجب نیست اگر ببینی برخی از این داعیان خود به ورطه‌ی شرک افتاده‌اند و آگاهانه یا نا آگاهانه به آن مشغولند و دقت و توجیهی برای آن ندارند و به خاطر عدم شناختی که به شرک دارند خود را از آلودن به آن محفوظ نمی‌کنند و چون به فضیلت و ارزش توحید ناآگاه هستند برای آن اهمیتی قائل نیستند و در صدد تعلیم آن برنمی­آیند. و چه بسا شرک‌های بسیاری وارد امت می‌شود که داعیان با احترام از کنار آن‌ها می‌گذرند و در بسیاری از مواقع برخوردی جز تهنیت گفتن و تایید نمودن از خود بروز نمی‌دهند؛ همچون شرکیات ایجاد شده از سوی دموکراسی جدید که هدف و مقصودش کنار زدن دین و به الوهیت رساندن مخلوق و پرستش و عبادت بنده برای بنده است. و با تاسف، بسیاری از سرزمین‌های مسلمین و غیر از آنان به این نوع شرک مشغول می‌باشند[[235]](#footnote-235).

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمه­الله می‌فرماید: «دین رسول الله ح توحید می‌باشد و آنهم شناخت «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و عمل به مفاهیم و مقتضیات آن است و اگر گفته شود همه مردم این را می‌گویند؛ گفته می‌شود: برخی از آن‌ها لا إله إلا الله را می‌گویند، اما معنای آن­را صرفا در توحید ربوبیت، یعنی آفرینندگی و رزاقی و امثال آن منحصر می‌کنند و برخی دیگر از آنان معنای آن­را اصلا نمی‌فهمند و تعداد دیگری از آنان نیز به مفاهیم و مقتضیات آن عمل نمی‌کنند. و برخی دیگر هم از درک حقیقت آن عاجز هستند و عجیب­تر از آن کسانی از آنها هستند که از سویی توحید را شناخته‌اند و از سویی دیگر با توحید و اهل توحید به عداوت و ستیز برمی­خیزند. تعجب آورتر و شگفت انگیزتر از آنهم این است که کسی توحید و مردمان منسوب به آن (اهل توحید) را دوست بدارد، اما تفاوت میان دوستان و دشمنان اهل توحید را نداند.

سبحان الله... آیا ممکن است دو گروه مختلف در یک دین وجود داشته و هر دو بر صراط حق باشند؟! نه به خدا سوگند که چنین نیست و بعد از حق جز گمراهی چیز دیگر نیست.

می‌گویم (مصطفی حلیمه): تعداد کسانی که در روزگار ما مدعی توحیداند و بسیار درباره عقیده صحیح بحث می‌کنند، زیاد هستند. و در عین حال دشمنان توحید را دوست می‌دارند و به سود آنان به مجادله بر می‌خیزند و عرصه عذر و تاویل را برای آن‌ها می‌گشایند و در مقابل نیز با اهل توحید دشمنی می‌ورزند و نسبت به آن‌ها بدگمان هستند و آن‌ها را با زشت‌ترین القاب و عبارات آماج تهمت قرار می‌دهند و میدان عذر و تاویل را بر آنان تنگ می‌نمایند.

در اینجا اهمیت و ارزش مقصود از علمی که به عنوان شرطی از شروط لا إله إلا الله بحث شد برای ما روشن می‌شود. آیا این علم صرفا علمی شناختی و نظری و تئوری است که دل‌ها را تحرک و گرمی و حرارتی نمی‌بخشد؟!! یا اینکه علمی است که صاحبش را وادار به عمل به توحید و مقتضیات آن می‌کند...؟

می‌گویم: بدون شک منظور از علم، علمی است که باعث افزایش ایمان و یقین دارنده‌ی آن می‌شود. و او را وادار به جنب و جوش در راه اعلای کلمه‌ی این دین «لا إله إلا الله» می‌کند.

علمی است که صاحبش را وادار می‌کند که موالات و دشمنی و دوستی و بغض و کینه و ناراحتی را صرفا در راه الله و به خاطر او انجام دهد.

علمی است که دارنده‌اش را به دشمنی با دشمنان توحید و اهل آن و موالات و دوستی با اهل توحید و سربازانش برمی­انگیزد.

علمی است که صاحبش را به فهم حقیقی دلایل توحید و خواسته‌های آن رهنمون می‌کند.

علمی است که دارنده‌اش را به عمل نمودن و الزام به کلمه «لا إله إلا الله» وادار می‌کند.

علمی است که سرچشمه آن کتاب و سنت است و از راه و روش اهل کلام و مسائل پیچیده و دشوار آنان بدور می‌باشد.

اما شناخت تئوری و نظریِ خشک و خالی لا إله إلا الله که سبب حرارت و گرمی قلوب و افزایش یقین نشود و دارنده‌اش را به التزام و عمل نمودن به توحید وادار نکند، هیچ سود و نفعی جز افزودن جرم و گناه برای او در برندارد.

ابلیس – که لعنت خدا بر او باد – و پیشوایان مذهبی و راهبان اهل کتاب نیز صاحب چنین شناخت نظری و تئوری نسبت به لا إله إلا الله بودند و با این وجود شناخت سطحی مذکور هیچ نفعی به آنان نرساند.

همچنان که الله متعال در مورد آنان می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡ﴾ [البقرة: 146] «کسانی که کتاب به ایشان داده‌ایم (یهودیان و مسیحیان) او را (محمد ح) می‌شناسند، همانگونه که پسران خود را می‌شناسند».

اما چون این شناخت آنان را به متابعت و فرمانبرداری از تعالیم و هدایت شریعت الهی اسلام رهنمون نگردانید، هیچ نفع و سودی به آن‌ها نرسانید.

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: «الله متعال خبر داده که علمای اهل کتاب همانگونه که کسی از آنان فرزندش را از میان دیگر فرزندان مردم می‎شناسد، به صحت آنچه که محمد ح آورده است، آگاهی دارند. سپس الله متعال خبر داده که اینان باوجود این واقعیت و یقین علمی، آنچه را که در کتاب­های­شان (تورات و انجیل) درباره رسول الله ح آمده است از مردم پنهان می‎کنند. ﴿وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾ درحالی­که می‌دانند.

ابن تیمیه رحمه­الله در «درء تعارض العقل و النقل(1/242)» می‌فرماید: «کفر، تکذیب نمودن آنچه که رسول الله ح آورده است یا امتناع و خودداری کردن از پیروی ایشان، با آگاهی داشتن از حقیقت و صدق آن می‌باشد، مثل کفر فرعون و یهود و امثال آن‌ها.

پس شناخت خشک و خالی به توحید یک چیز است و علم به توحید که صاحبش را به التزام و عمل و فهم صحیح توحید رهنمون کند، چیز دیگری است و مقصود ما از شرط علم (که به عنوان یکی از شروط لا إله إلا الله) قبلا در مورد آن بحث نمودیم، همین نوع علم اخیر است.

و اگر گفته شود - اگر چه گفته هم شده است - کارها به هم گره خورده است، پس مردم را بر ایمان عوام و عقیده پیرزنان رها کن؛ چرا که از برخی علما همانند جوینی و امثال آن نقل شده است که آرزو داشتند بر ایمان و عقیده‌ی پیرزنان نیشابور و باور مردم عوام بمیرند...؟!!

پس چگونه بین (این گفته‌ی جوینی و امثال او) با ضرورت یادگیری و دانستن توحید که قبلا بحث شد هماهنگی ایجاد کنیم...؟!!

به ترتیب زیر به این سوال پاسخ می‌دهم:

نخست: شرط داشتن علم به «لا إله إلا الله» و دانستن مطالبات و حقوق آن، بر اساس آنچه پیشتر ذکر کردیم، مقید به دلایل قرآن و سنت است و گفته‌ی بشر نیست که بتوان آن­را رد نمود و به آن بی‌توجه بود.

دوم: این مقوله‌ای که از جوینی و امثال او از علما نقل شده است، مرادشان این بوده که بدحالی خویش را در اشتغال به دانش فلسفه و کلام - که به دور از هدایت کتاب و سنت می‌باشد - بیان کنند. سرگشتگی و پریشانی و شک و تردیدی که در نتیجه‌ی دنباله­روی از کلام و فلسفه و دوری از قرآن و سنت به آن دچار شده بودند، آن‌ها را واداشت که آرزو کنند بر عقیده‌ی پیرزنان نیشابور یا باور مسلمانان عوام که ایمان­شان به شبهات و هوی و هوس متکلمان آلوده نشده است، از دنیا بروند و آرزو می‌کردند که ای کاش به این علم بی‌ارزش (کلام و فلسفه) مشغول نمی‌شدند. و البته مقصود آن‌ها به این معنا نبوده که ایمان پیرزنان یا عوام، هدفی مطلوب‌تر و بهتر از ایمان علما و دانشمندان و فقیهان علم توحید است که دانش خود را برگرفته از قرآن و سنت و تدبر در آن‌ها تحصیل نموده‌اند.

و اکنون نمونه‌هایی از آراء و اقوال جوینی و امثال او را برایتان ذکر می‌کنم تا منظور و مقصود گفتارشان را که بدترین تاثیر بر افراد ضعیف النفس و بیمار قلب گذاشته است دریابی!

ابن ابی العز الحنفی رحمه­الله در شرحش بر عقیده طحاویه می‌فرماید: «عاقبت کار غزالی رحمه­الله در مسائل کلامی به توقف و تردید انجامید و سپس از همه‌ی آن روش‌ها دست کشید و به مطالعه‌ی احادیث صحیح رسول الله ح روی آورد و درحالتی از دنیا رفت که صحیح بخاری برروی سینه‌اش بود.

همچنین ابوعبدالله عمرالرازی در کتابش که در مورد «اقسام اللذات» است، می‌گوید: «و روان‌های ما در کالبدهای­مان در ترس و نگرانی است و حاصل آنچه را در دنیا کسب نمودیم جز بدبختی و عذاب چیز دیگری نیست و در طول حیات­مان از بحث و گفت و گوها، بهره‌ای غیر از قیل و قال نبردیم!! و براستی در روش‌های کلامی و برنامه‌های فلسفی دقت زیادی نمودم و ندیدم که بیماری را شفا دهد و تشنه‌ای را سیراب گردانند، اما پی بردم که نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به الله متعال، طریق قرآن است. در اثبات وجود الله متعال بر روی عرش در قرآن آمده است:

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾ [طه: 5] «(الله) رحمان (است که) بر عرش قرار گرفت».

﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾ [فاطر: 10] «سخن پاکیزه به سوی او بالا می‌رود».

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری: 11] «هیچ چیزی شبیه و مثل الله متعال نیست».

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: 110] «ولی آنان به علم او احاطه ندارند».

سپس می‌گوید: و هرکس مثل آنچه من تجربه کرده‌ام، تجربه کند، به شناختی همانند شناخت من پی می‌برد.»

همچنین شیخ ابوعبدالله محمد بن عبدالکریم شهرستانی می‌گوید: «در نزد فلاسفه و اهل کلام چیزی جز سرگشتگی و پشیمانی نیافته است.»

ابوالمعالی جوینی هم می‌گوید: «ای دوستان! خود را به علم کلام مشغول نکنید، قطعا اگر می‌دانستم علم کلام مرا به جایی می‌رساند که اکنون به آن رسیده‌ام، خود را به آن مشغول نمی‌کردم و در هنگام مرگ گفت: خود را به دریای بی‌کران (فلسفه و کلام) زدم و اهل اسلام و علوم­شان را به تمامی رها کردم و خود را در چیزی که از آن نهی نموده بودند، انداختم. و اکنون اگر الله متعال رحمت خود را شامل حالم نکند، پس وای به حال ابن الجوینی! و الان در حالی می‌میرم که بر عقیده‌ی مادرم یا باور پیر زنان نیشابور هستم...!!»

همچنین شمس الدین خسروشاهی از یکی از دانشمندان پرسید: «عقیده‌ی شما چیست؟ گفت: آنچه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. شمس الدین گفت: آیا به این عقیده‌ات یقین داری؟ گفت: بله. گفت: الله متعال را به خاطر این نعمت که به تو ارزانی داشته، شکر کن؛ اما به الله متعال سوگند، من عقیده‌ام را نمی‌دانم. به الله سوگند من عقیده‌ام را نمی‌دانم. و آنقدر گریست که محاسنش ‌تر شد!!»

ابن ابی العز در تحلیل آنچه گذشت، می‌گوید: «اینان (فلاسفه و متکلمین) را می‌یابیم که در هنگام مرگ به مذهب و عقیده‌ی پیرزنان رجوع می‌کنند و عاقبت آنان - اگر از عذاب الله متعال هم در امان بمانند - همانند درجه و منزلت کودکان و زنان و بادیه­نشینانی خواهند بود که از اهل علم پیروی و تقلید می‎کنند»[[236]](#footnote-236).

می‌گویم: خواننده گرامی، در خلال مبحث گذشته دانستی که این گفتاری که از برخی از اهل علم نقل شد، صرفا برای بیان شومی سرانجام بدی است که به آن رسیده‌اند و نیز اظهار زشتی کسب علم - به ویژه علم عقاید و مسائل توحید - از طریق اهل کلام و فلسفه می‌باشد و به راستی علم حقیقی (عقیده و توحید) تنها از سرچشمه‌ی مخصوص خود که قرآن و سنت است، به دست می‌آید. و همچنین دانستی که این مقوله (که از علمای کلام و فلسفه نقل شد) ارتباط صحیحی با داعیانی که مردم را به جهل درباره‌ی توحید فرا می‌خوانند، ندارد و نیز گفتارشان دلیل و علتی بر دست کشیدن انسان از فراگیری علم و فقه توحید، از جایگاه صحیح شریعت اسلام نیست»[[237]](#footnote-237).

الله عزوجل به اینکه اهل علم ترس و خشیت او را دارند، شهادت داده و می‎فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ٢٨﴾ [فاطر: 28] «تنها بندگان دانا و دانشمند، از الله، ترس آميخته با تعظيم دارند. قطعاً خداوند توانا و چيره و بس آمرزگار است».

و الله عزوجل اهل علم را در شهادت دادن به بزرگ‌ترین و بزرگوارترین آنچه به آن شهادت داده می‌شود، یعنی توحید، گواه و شاهد گرفته است، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ [آل عمران: 18] «خداوند گواهي مي‌دهد که هيچ معبود بر حقي جز او نيست و نيز گواهي مي‌دهد که او دادگري مي‌کند و فرشتگان و اهل علم نيز گواهي مي‌دهند که هيچ معبود بر حقي جز او نيست و او عزيزِ حکيم است.» در این آیه الله عزوجل ابتدا از خویش شروع کرده و سپس فرشتگان و پس از آن اهل علم را ذکر کرده است و این عدالتی در بالاترین و شریف‌ترین درجات آن می‌باشد».

و الله عزوجل شان و منزلت اهل علم را بالا برده و می‌فرماید: ﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖۚ﴾ [المجادلة: 11] «خداوند به كساني از شما كه ايمان آورده‌اند و بهره از علم دارند، درجات بزرگي مي‌بخشد».

و در صحیح مسلم از عامر بن واثله روایت است که گفت: نافع بن عبد الحارث درحالی­که والی عمر بن خطاب س در مکه بود، با عمر در عصفان ملاقات کرد؛ عمر س به وی گفت: چه کسی را بر اهل وادی جانشین خود کردی؟ نافع گفت: ابن ابزی؛ عمر س گفت: ابن ابزی کیست؟ نافع گفت: مردی از بزرگان آزاد شده ماست. عمر س گفت: آیا برده‌ی آزاد شده‌ای را بر ایشان جانشین کرده‌ای؟ نافع در پاسخ گفت: او قاری کتاب الله و عالم به فرائض است. عمر س گفت: آری راست گفتی، پیامبرتان ح فرمود: «إِنَّ اللهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا، وَيَضَعُ بِهِ آخَرِينَ»[[238]](#footnote-238). «براستی الله عزوجل به وسیله‌ی این کتاب برخی را عزت و رفعت بخشیده (یعنی کسانی که علم آن­را گرفته و به دیگران می‌رسانند) و برخی دیگر را بر زمین زده و بی‌ارزش می‌سازد (کسانی که به قرآن و علم آن اعتنا نکنند)».

و در حدیث صحیح از معاویه س روایت شده که رسول الله ح فرمودند: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»[[239]](#footnote-239). «هرکس که الله عزوجل در حق او اراده خیر نماید به وی فهم دین نصیب خواهد کرد».

از ابودرداء س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا، سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ، وَإِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، حَتَّى الْحِيتَانِ فِي الْمَاءِ، وَإِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ، إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، إِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ»[[240]](#footnote-240). «هرکس راه جستجوی علم را در پیش گیرد، الله عزوجل راه رسیدن به بهشت را برایش آسان می‌گرداند. و فرشتگان بال­های­شان را به نشانه‌ی رضایت، برای طالب علم می‎گسترانند؛ و همانا برای طالب علم، کسانی در آسمان و زمین هستند و حتی ماهی‌ها درآب، طلب بخشش می‌کنند؛ و برتری عالم بر عابد، همچون برتری ماه بر ستارگان می‌باشد. براستی که علما ورثه‌ی انبیاء می‌باشند. انبیاء درهم و دینار از خود به ارث نمی‌گذارند و تنها میراث آن‌ها علم می‌باشد. که هرکس این ارث را دریافت کند بهره‌ی بزرگ را برداشته است».

و آیات و احادیث در فضیلت علم، بیشتر از آن است که در شمارش آید، لذا آنچه ذکر کردیم، ان­شاء­الله کافی است، چرا که در اینجا مقصود سخن گفتن از علم و فضل آن نیست و بلکه مقصود در این باب، علم به لا إله إلا الله می‌باشد. و مقصود از آن علم به نفی و اثبات آن و اوامر و نواهی و حدود و احکامی را که اقتضا می‌کند، می‌باشد. و این را در فصل اول، به طور مفصل بیان کردیم و اشکالی ندارد که به طور خلاصه در اینجا بدان بپردازیم. چرا که تمرکز در این مسأله، لازم می‌باشد، تا اینکه به خوبی واضح گشته و در اذهان و قلوب رسوخ کند. چرا که آن قاعده‌ی دین و اساس آن می‌باشد؛ همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید: «این قواعدی که متعلق به تقریر توحید و برکندن ماده‌ی شرک و غلو می‌باشد، هر چه بیان آن متنوع و عبارات آن واضح‌تر و روشن‌تر باشد، بهتر و بهتر می‌باشد»[[241]](#footnote-241).

آری این امر بسیار بزرگ است، بحث ایمان و کفر، صدق یا نفاق، بهشت و یا جهنم می‌باشد ﴿فَرِيقٞ فِي ٱلۡجَنَّةِ وَفَرِيقٞ فِي ٱلسَّعِيرِ ٧﴾ [الشورى: 7] «گروهي در بهشت بسر مي‌برند و دسته‌اي در آتش دوزخ».

چه بسیار از مردم بودند که به سبب جهل به معنای لا إله إلا الله و مقتضای آن گمراه شدند، از الله عزوجل برای خود و شما سلامت و عافیت را خواستاریم.

این کلمه‌ی بزرگ متضمن نفی و اثبات می‌باشد، بگونه‌ای که الوهیت را از هر چیزی جز الله متعال، نفی کرده و آن­را تنها برای الله عزوجل که هیچ شریکی برای او نیست، ثابت می‌کند. و اصل الوهیت، عبارت است از عبادت؛ و عبادت، اسم جامعی است برای هر آنچه از اقوال و اعمال ظاهری و باطنی که الله عزوجل دوست داشته و بدان راضی است[[242]](#footnote-242). و ناگزیر برای آن دو رکن می‌باشد که هر دو بایستی با هم باشند که عبارتند از: کمال محبت به همراه کمال خضوع و فروتنی برای الله عزوجل. همچنین برای کلمه طیبه دو شرط برای قبول آندو می‌باشد که عبارتند از: اخلاص و اتباع. و تمامی دین با انجام آنچه الله عزوجل بدان امر کرده و ترک آنچه از آن نهی کرده است، عبادت می‌باشد.

ابن قیم رحمه­الله می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و الأمر و النهي الذي هو دینه |  | وجزاؤه یوم المعاد الثاني[[243]](#footnote-243) |

«امر و نهی، دین الله عزوجل می‌باشد و جزا و پاداش حق در روز قیامت می‎باشد.»

تردیدی نیست، عبادتی که به خاطر آن خلق شده‌ایم عبارت است از: عبادتی خالص که ملبس به شرک، یا عبادت کردن چیزی جز الله عزوجل، هرکس یا هر چه که باشد، نباشد.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ﴾ [النساء: 36] «(تنها) الله را عبادت كنيد و (بس. و هيچ كس و) هيچ چيزي را شريك او مكنيد». الله عزوجل در این آیه، امر به عبادت که آن­را فرض کرده، مقرون به نهی از شرک که آن­را حرام قرار داده و آن شرک در عبادت می‌باشد، آورده است؛ لذا آیه بر آن دلالت دارد که اجتناب از شرک، شرط در صحت عبادت می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَشۡرَكُواْ لَحَبِطَ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٨٨﴾ [الأنعام: 88] «اگر شرك مي‌ورزيدند، هر آنچه مي‌كردند هدر مي‌رفت (و اعمال خيرشان ضائع مي‌شد و خرمن طاعت­شان به آتش شرك مي‎سوخت)».

عبادت با تمام انواعش، از میل همراه با حب، فروتنی و خاکساری قلب صادر شده که صدور آن با رهبت و رغبت (ترس و امید) همراه است. و در مورد همه این‌ها، جز الله عزوجل کسی مستحق آنها نیست، پس هرآنکه چیزی از انواع عبادات را برای غیرالله قرار دهد، درحقیقت شرک ورزیده است، گرچه به توحید ربوبیت برای الله عزوجل اقرار کند. همانطور که الله عزوجل بر مشرکان آنگاه که به خالق و رازق و مدبر بودن الله عزوجل ایمان داشتند، به شرک ورزیدن حکم فرمودند. چرا که عبادت صحیح نمی‌باشد مگر با برائت و بیزاری جستن از عبادت هر آنچه به جای الله عزوجل پرستیده شود، همانطور که الله عزوجل می‎فرماید: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ﴾ [النساء: 36] سپس الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَشۡرَكُواْ لَحَبِطَ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٨٨﴾ [الأنعام: 88].

هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند که این کلمه نفی تمامی مثل و مانندها و خداگونه‌ها را در بردارد و الله عزوجل می‎فرماید: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [البقرة: 22] «پس شركاء و همانندهائي براي الله قرار ندهید، درحالي­كه شما (از روي فطرت) مي‌دانيد (كه چنين كاري درست نيست)». و نقل کلام حافظ ابن کثیر در مورد این آیه گذشت که فرمود: «یعنی چیزی از ند و مثل و مانندها را که نفع و ضرری نمی‌رسانند، شریک الله عزوجل قرار ندهید، درحالی­که می‌دانید جز الله عزوجل، پروردگاری که شما را رزق و روزی دهد، نیست و قطعاً می‌دانید توحیدی که رسول الله ح شما را به سوی آن می‌خواند، حقی است که در آن هیچگونه تردیدی نمی‌باشد.»

و در صحیحین از عبدالله بن مسعود س روایت است که گفت: گفتم یا رسول الله، کدامین گناه از همه‌ی گناهان بزرگ‌تر است؟ رسول الله ح فرمودند: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ»[[244]](#footnote-244) «شریک و مثل و مانند قرار دادن برای الله درحالی­که او تو را آفریده است.»

و از طفیل بن سَخبَرَه ا برادر مادری ام المومنین عایشه ل روایت است که می­گوید: «در خواب دیدم که از گروهی از یهودیان گذشتم، پس گفتم: شما چه کسانی هستید، گفتند: ما یهود هستیم، گفتم: چه قوم خوبی هستید اگر نمی‌گفتید: عزیر پسر خداست. گفتند: شما چه قومی خوبی هستید، اگر نمی‌گفتید آنچه الله عزوجل و محمد بخواهد. سپس بر گروهی از نصاری گذشتم. پس گفتم: چه قوم خوبی هستید اگر نمی‌گفتید: مسیح پسر خداست. پس گفتند: و شما چه قوم خوبی هستید اگر نمی‌گفتید: آنچه الله عزوجل و محمد بخواهد. چون صبح شد عده‌ای را از آن خواب باخبر ساختم. سپس نزد رسول الله آمده و ایشان را از آن خواب آگاه نمودم. پس فرمودند: «هَلْ أَخْبَرْتَ بِهَا أَحَدًا؟» »آیا کس دیگری را هم از آن خواب خبر داده­ای؟» گفتم: بله؛ چون رسول الله ح نماز ظهر را خواندند، برخاسته و پس از حمد و ثنای الله عزوجل فرمودند: «إِنَّ طُفَيْلًا رَأَى رُؤْيَا فَأَخْبَرَ بِهَا مَنْ أَخْبَرَ مِنْكُمْ، وَإِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَقُولُونَ كَلِمَةً كَانَ يَمْنُعُنِي الْحَيَاءُ مِنْكُمْ، أَنْ أَنْهَاكُمْ عَنْهَا، فَلَا تَقُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَاءَ مُحَمَّدٌ وَلَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ»[[245]](#footnote-245). «طفیل خوابی دیده که برخی از شما را از آن آگاه نموده است. و شما سخنی را گفته­اید که حیاء از شما مرا از اینکه شما را از آن نهی کنم، باز می‌دارد؛ لذا نگویید: آنچه الله و محمد بخواهد و لیکن بگویید: آنچه که تنها الله عزوجل بخواهد».

و از ابن عباس ب روایت است که شخصی به رسول الله ح گفت: آنچه الله عزوجل و تو بخواهی؛ که رسول الله ح فرمودند: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدًّا، قُل: ما شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ» «آیا مرا همتا و همانند و شریک الله قرار دادی؟ بگو: آنچه که فقط الله بخواهد»[[246]](#footnote-246).

برادر بزرگوارم، به حریص بودن رسول الله ح در حمایت از توحید بنگر که چگونه از هر آنچه ممکن است با توحید آمیخته شود، چه از اسبابی که منجر به زوال آن می‌شود و یا حتی آنچه که موجب نقصان آن می‌شود، حمایت می‎کند.

هرآنکه لاإله إلاالله بگوید، واجب است بداند، کلمه‌ی توحید عبارت است از کفر ورزیدن به طاغوت و تنها ایمان آوردن به الله عزوجل. و طاغوت همانطور که ابن قیم رحمه­الله می‌گوید عبارت است از[[247]](#footnote-247): «هر آنچه بنده از حد آن تجاوز کند و از اندازه آن درگذرد، طاغوت می‌باشد، خواه آن چیز معبود باشد و خواه متبوع و فرمانروا؛ پس طاغوت هر قومی کسی است که تحاکم را به جای الله عزوجل و رسولش ح نزد او می‌برند، یا اینکه او را به جای الله عزوجل عبادت می‎کنند، یا بدون اینکه بصیرتی از جانب الله عزوجل داشته باشند از آن پیروی می‌کنند، یا اینکه وی را در آنچه که نمی‌دانند اطاعت از الله متعال است یا اطاعت از غیر اوست، اطاعت می‌کنند.»

و هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند، کلمه‌ی توحید، ربوبیت را از هر چیزی جز الله عزوجل نفی می‌کند و تنها ربوبیت را برای او جل­جلاله اثبات می‌کند؛ پس همانطور که خالقی جز الله نمی‌باشد و نیز رازقی جز الله عزوجل نمی‌باشد و نیز مدبر و زنده کننده و قبض روح کننده‌ای جز الله عزوجل نیست، واجب است که همه‌ی انواع عبادت را تنها به سوی الله عزوجل برگرداند.

و هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند، حکم تنها برای الله عزوجل می‌باشد و برای هیچ فردی، یا هیئتی، یا مجلس و یا دولتی این حق وجود ندارد، که برای بشریت به جای الله عزوجل قانون­گذاری نموده و دست به تشریع زند.

بنابراین از آنجا که خلق کردن تنها برای الله عزوجل می‌باشد و در آن شریکی برای او جل­جلاله نیست و اوست که مردم را روزی می‌دهد و اوست که تدبیر نظام هستی را عهده­دار است و امور آن­را هدایت می‌کند و در همه‌ی این‌ها شریکی برای او نیست؛ و از آنجا که تنها اوست که مستحق عبادت شدن بدون هیچ­گونه منازع یا شریکی می‌باشد، بنابراین تنها و تنها الله عزوجل است که صاحب حق در تشریع حکم می‌باشد و مطلقا هیچ توجیه و مجوزی وجود ندارد که در این مورد شریکی برای او باشد.

و هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند که از مقتضیات بزرگ و اساسی کلمه‌ی توحید، ولاء و دوستی با الله عزوجل و رسولش و مومنان و براء و بیزاری از شرک و مشرکین می‌باشد.

و هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند که اسماء جلال و صفات کمال عبارتند از: آنچه الله عزوجل برای خودشان ثابت کرده‌اند و یا اینکه دانا‌ترین مردم به او، بنده و رسولش محمد ح برای او جل­جلاله ثابت کرده است و تمامی مومنان بدان ایمان دارند. بنابراین بر ما واجب است که به همگی این اسماء و صفات، بدون تحریف الفاظ و معانی آن‌ها و بدون تعطیل یا کیفیت قائل شدن یا تشبیه و تمثیل­شان، به آن‌ها ایمان بیاوریم. براستی پروردگارمان بسیار بزرگ‌تر و بلندمرتبه­تر از آن است که همتا و مثل و مانند، نظیر و شبیه و مثیلی برای او باشد. ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11].

برادرم، آیا نگفتم که لا إله إلا الله، دین و اساس آن است و راس امور دین می‎باشد و بقیه‌ی ارکان دین و فرائضی که از آن نشأت گرفته و شعبه شعبه شده، کامل کننده‌ی آن می‌باشند؟ آری لا إله إلا الله دین شامل و منهج حیات کامل می‌باشد.

این کلمه‌ی توحید بوده و آن معنا و مقتضای آن می‌باشد؛ پس آن­را به خوبی بدان تا در دنیا و آخرت سعادتمند و رستگار باشی و فضل و عطاء به دست الله عزوجل می‌باشد.

مساله‌ای مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید[[248]](#footnote-248):

بدان که این مسأله (جهل به توحید) از جمله مسائلی است که بسیاری از مردم در آن به خطا رفته‌اند؛ دسته‌ای از آنان به زیاده­روی و افراط روی آورده‎اند و گروهی دیگر به تفریط و کم کاری متمایل شده‌اند.

همانا در مورد این مسأله، بیان قول واحد - معذور یا غیر معذور، کافر یا غیر کافر بودن کسی- صحیح نیست مگر با تفصیلی که جانب حق را روشن کند و بیان آشکار منهج میانه‌ای که مدلل به نصوص شریعت باشد و عقیده‌ی اهل سنت و جماعت نیز بر آن قرار گرفته باشد. بر همین اساس می‌گویم: جاهل به توحید دو قسم است: کافر اصلی و مسلمانی که اهل قبله است.

و همچنین کافر اصلیِ جاهل به توحید نیز بر دو قسم است: قسم معذور به جهل و قسم غیر معذور به جهل.

کافر جاهلی که برای جهلش صاحب عذر است، کافری است که برنامه‌ی پیامبران به هیچ وجه به او نرسیده است و خودش هم به سبب وجود شرایط سختی که مانع شده برنامه و پیام پیامبران به او برسد، نتوانسته است آن­را دریابد.

قول ارجح درباره‌ی این فرد آن است که نمی‌توان به او حکم (دخول) به دوزخ یا بهشت داد. و چنین شخصی در روز قیامت، حکم صاحب عذرهایی را دارد که در پیشگاه خداوند (برای جهل­شان) عذر می‌آورند، مثل شخص کری که هیچ چیزی نشنیده یا فرد احمق دیوانه‌ای که عقل ندارد و یا صاحب فترتی که در زمان فترت از دنیا رفته و پیام پیامبران به او نرسیده است و بر همین اساس امام احمد رحمه­الله و دیگران، حدیث صحیح مشهوری را در این زمینه از ابوهریره س و سایر صحابه ش روایت کرده‌اند ... اما ندادن حکم قطعی و عذاب آخرت بر او، مانع از ندادن حکم کفر و صفت آن بر وی، در این دنیا نمی‌شود[[249]](#footnote-249).

اما قسم دیگر (که برای جهلش عذری ندارد) کسی است که اگر چه جاهل است، اما عذری برای جهلش ندارد و حکم کفر در دنیا و آخرت بر او اطلاق می‎گردد و اگر (توبه نکند) و در حالت کفر و شرک بمیرد، به طور قطع دچار عذاب آخرت هم می‌شود؛ و صفتش هم این است که دعوت و پیام پیامبران به وی تبلیغ شده، اما تمایل و تحرکی برای پذیرفتن آن از خود بروز نداده است و می‌بینی که سستی و غفلت در او، بر توجه به علم و فراگیری آن برتری دارد...!

و همچنین کافر (جاهل دیگری که عذری برای جهلش ندارد) کسی است که در جهل فرو افتاده است و اگر بخواهد، می‌تواند آن­را برطرف کند، اما به خاطر دنیا و متعلقات آن و یا هر سبب و علت دیگر، از انجام این کار امتناع می‎ورزد...!

این دو دسته که از آن بحث نمودیم، هر چند (هردو) به حقیقت توحید جاهل‌اند، اما این جهل آن‌ها پس از آن که برنامه‌ها و پیام پیامبران به آنان ابلاغ شده است، مانع از وعیدشان در آخرت نمی‌شود و حکم کفر در دنیا و آخرت بر آن‌ها اطلاق می‌گردد؛ پس هر جهل برای صاحبش عذر نمی‌شود، همان­طور که هر جهل نیز نمی‌تواند برای صاحبش عذر نباشد (یعنی جهل گاهی برای صاحبش عذر است و گاهی عذر نیست.)

**همچنین مسلمان جاهل دارای انواعی است:**

1. قسمتی داخل اسلام شده‌اند؛ اما نسبت به بعضی از اصول توحید یا برخی از آن چه داخل در معنی عبادت می‌شود، آگاه نیستند و به خاطر ضعف و ناتوانی، قدرت برطرف کردن آن­را ندارند؛ مثل فردی که تازه مسلمان شده است یا کسی که در منطقه‌ای خالی از علم و منابع علمی سکونت می‌کند که نه علم به او می‌رسد و نه او توانایی دسترسی به علم را دارد؛ این شخص اگر چه (در اصول عبادی و توحید) هم مرتکب کفر شود، اما (به خاطر جهلی که ذکر شد) حکم کفر در این دنیا بر او اقامه نمی‌گردد و احکام و تبعات آن نیز بر وی اجرا نمی‌شود. و همچنین حکم وعید آخرت به او داده نمی‌شود؛ مگر آنکه بر وی اقامه‌ی حجت کنند و برنامه و پیام رسالت به او رسانده شود و یا موانعی که بین وی و فراگیری علم توحید، جدایی و فاصله انداخته است از میان برود.
2. دسته‌ای دیگر نسبت به برخی از اصول و شروط ضروری توحید که ایمان جز به آن‌ها صحت نمی‌یابد، جاهل هستند و جهل­شان هم از عدم توانایی نیست و اگر ضعفی هم باشد، آن گونه نیست که نتوان با اراده، آن­را از بین برد. و آن‌ها صرفاً به خاطر راحتی و آسایش خود و دنیا و لذت‌های آن، از انجام این کار سر باز می‌زنند. چنین افرادی، اگر چه کفرشان ناشی از جهل نسبت به توحید و ضروریات دین است، اما (درحقیقت) برای جهل­شان عذری ندارند و حکم­شان در این دنیا کفر است و اگر بر همین حالت (و بدون توبه) از دنیا بروند، حکم­شان در آخرت نیز همان است و برای تکفیرشان نیازی به اقامه‌ی حجت نیست؛ چون هر بامداد و شامگاهی بر آنان اقامه‌ی حجت می‌شود و برنامه‌ی رسول الله ح بر ایشان عرضه می‌گردد، اما آن‌ها خود خواهان و طالب توحید نیستند.
3. گروهی دیگر با برخی از آنچه داخل در فروع عقیده و توحید است، مخالفت کرده‌اند، مثل گفتار اشاعره و (ماتریدیه و) غیر آنان در باب مسائل اسماء و صفات باری تعالی؛ آن‌ها در این دنیا گنهکار محسوب شده و صفت گمراهی و بدعت در دین، بدون دادن حکم کفر بر ایشان اقامه می‌گردد.

اما حکم ایشان در آخرت، آن‌ها و سایر گناهکاران اهل قبله به صورت (فردی) و معین به عذاب جهنم یا (نعمت) بهشت حکم داده نمی‌شوند و قضاوت در مورد سرانجام کار آنان به خداوند بلندمرتبه باز می‌گردد که اگر بخواهد آن‎ها را عذاب می‌دهد و اگر بخواهد از آنان در می‌گذرد. البته این گفته به صورت عمومی، درباره‌ی گفتار چنین کسانی و صاحبان این گونه گناهان، به قوت خود باقی است که آن‌ها مستحق وعید و عذاب خداوند در روز قیامت می‌باشند، به خاطر نصوص زیادی که (از قرآن و سنت) در مورد این مساله وارد شده است.

1. اما کسی که به خاطر تأویل یا اجتهادی معتبر یا جهلی دارای عذر، با مسائلی در عقیده مخالفت کند، صفت گمراهی و بدعت در دین بر وی اطلاق نمی‌گردد؛ اگر چه آن کار وی در ذات خود گمراهی و بدعت باشد؛ تا این که حجت و دلیل شرعی، برای از میان بردن ضعف و ناتوانی وی در فهم و درک مقصود شارع (خداوند) که با آن به مخالفت برخاسته است، اقامه گردد.

مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل:

اقامه‌ی حجت بر جاهل مخالف، دارای قوانین و مقرراتی است از آن جمله:

1. آن جاهل مخالف برای جهلش عذر داشته باشد؛ و حالت آن هم این است که دفع نمودن جهلی که وی به سبب آن، به مخالفت با (موضوعی در) شرع و دین گرفتار شده است، ممکن نباشد...!

اما اگر جهلش ناشی از عجز و ناتوانی نباشد یا به سبب عجز و ضعفی باشد که صاحبش امکان دفع آن­را داشته باشد، ولی این کار را نکند، (چنین فردی) از جمله‌ی آن کسانی نیست که برای جهل­شان صاحب عذر هستند و اگر مرتکب کفر بواح هم گردد، برای تکفیر وی نیازی به اقامه‌ی حجت نیست؛ چون حجت و دلیل بر وی عرضه شده، اما او آن­را نخواسته و تحرکی هم از خود نشان نداده است.

1. اقامه‌ی حجت شرعی بر جاهل مخالف باید با ارائه‌ی معلومات شرعی صحیح صورت بگیرد، بگونه‌ای که سبب از بین رفتن مواد جهلی شود که وی به علت آن با شرع در افتاده است.

به عنوان مثال: اگر کفر او به خاطر حلال شمردن شراب باشد، اما بیان شرعی و دینی درباره‌ی حرام بودن زنا و ربا و... به وی ارائه گردد، اقامه‌ی حجت شرعی در مورد او صورت نگرفته است مگر آن که بیان و حجت شرعی لازم در مورد حرام بودن شراب به او رسانده شود؛ چون بیان (دلایل) حرام بودن زنا، ناتوانی وی را در ندانستن حرام بودن شراب، از بین نمی‌برد.

1. شرط است که اقامه‌ی حجت شرعی بر شخص جاهل با زبانی که آن­را می‌فهمد و مقصود آن­را به خوبی در می‌یابد، صورت گیرد، اما شرط نیست که به آن قانع شود، چون دریافت بیان (شرعی و دینی) چیزی است که شرط می‎باشد و قناعتی که سبب التزام وی شود، چیز دیگری است که شرط نیست.
2. مسأله‌ی مهم در اقامه‌ی حجت آن است که فرد جاهل (دلایل را) با زبانی که مقصود آن­را به خوبی می‌فهمد دریافت کند، بدون در نظر گرفتن وسیله‌ی انتقال این معلومات شرعی و دینی که به واسطه‌ی آن، جهلش برطرف می‌گردد.

و ممکن است که این وسیله‌ی حامل اقامه‌ی حجت: کتاب، مجله، رادیو، سایت‌های اینترنتی، داعیان دین و... باشد.

شرط مهم در این وسیله آن است که حاوی معلومات شرعی صحیح باشد و جهل جاهل را (به موضوعی که به آن آگاهی ندارد) برطرف نماید؛ اما برای اقامه کننده‌ی حجت، شرط نیست که عالم و مجتهد اصولی باشد، آن­گونه که مرجئه‌های زمانه بر اساس عقل و هوس‌های خویش، آن­را (به عنوان شرطی برای اقامه کننده‌ی حجت) واجب شمرده‌اند.

ولی اگر گفته شود: آگاهی اقامه کننده‌ی حجت در موضوعی که می‌خواهد بر جاهل مخالف اتمام حجت کند، لازم و ضروری است، گفته‌ی حق و درستی است؛ چون کسی که به چیزی جهل داشته باشد همانند آن است که آن­را ندانسته باشد و کسی که چیزی ندارد، نمی‌تواند آن­را به دیگران ببخشد.

1. برای اقامه‌ی حجت شرعی بر کافر اصلی (یهودی و مسیحی) که قبلاً پیام و انذار رسول الله ح به او ابلاغ نشده، تنها کافی است که این عبارت را بشنود: محمد ح فرستاده‌ی خدا به سوی جهانیان است و به شهادت و گواهی دادن به «لا إله إلا الله» دعوت می‌کند. اگر این عبارت، با زبانی که آن­را می‌فهمد به او رسانده شود، بر وی اقامه‌ی حجت صورت گرفته است. و اگر پس از این ابلاغ، آن­را نپذیرد یا از آن روی بگرداند یا در پذیرش آن سستی ورزد، عذر به جهل نخواهد داشت و در دنیا و آخرت کافر محسوب می‌شود و در صورتی که بر همین «کفر» بمیرد دچار وعید (و عذاب آخرت) می‌گردد و بر وی گواهی کفر هم داده می‌شود.

و دلیل ما بر آنچه بحث نمودیم، این فرموده‌ی رسول الله ح است که می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بي‌أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ، وَلَا نَصْرَانِيٌّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»[[250]](#footnote-250). «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، هرکس در این امت (امت دعوت)، چه یهودی و چه مسیحی، که خبر مبعوث شدن من به او برسد، سپس بمیرد و به آنچه با آن فرستاده شده‌ام، ایمان نیاورده باشد، داخل جهنم می‌شود».

بنابراین، حدیث فوق بر این دلالت می‌کند که هرکس «لا إله إلا الله محمد رسول الله» را بشنود و به آن ایمان نیاورد برای همیشه وارد جهنم می‌شود.

1. اما عبارت و جمله‌ای که به وسیله‌ی آن بر مسلمانان جاهل اقامه‌ی حجت می‌شود، با توجه به نوع مخالفتی که در آن افتاده است و طبق موقعیت جاهل و شبهاتی که در محیط زندگی او رواج دارد، فرق می‌کند؛ مثلاً امکان دارد با عباراتی یا حدیثی یا آیه‌ای، علیه مخالفت (یک مسلمان جاهل) اقامه‌ی حجت نمود (و جهل او را برطرف کرد) و مخالفت‌های دیگری هست که اتمام حجت آن نیازمند شرح و بیان و تفصیل بیشتری می‌باشد و چه بسا با توجه به نوع شبهات و میزان مخالفات، به مناظره‌ها و مراجعات زیادی نیاز پیدا کنند.

همچنین مخالفت‌هایی وجود دارند که کفر در آن سری و آشکار نیست. (و به خاطر ایهام­وار بودن) می‌توان آن­را به چند صورت معنی و تأویل نمود... در این­گونه حالت‌ها، لازم است که مقصود صاحب (و گوینده‌ی) آن مراعات گردد و دقت شود که آیا منظور و مقصود او، صورت کفر آمیز بوده است یا نه؛ و به ویژه اگر این مخالفت‌های غیر صریح از کسانی که مشهور به علم و اجتهاد و دارای سابقه‌ی جهاد و محنت و ابتلاء در راه دین هستند، سر زده باشند؛ شایسته است که در حق چنین افرادی، دایره‌ی تأویل را گسترش دهیم و مقصود و دیدگاه آنان را مراعات نماییم و در آغاز و قبل از دادن هرگونه حکم در مورد ایشان، لازم است که ببینیم چه چیزی آن‌ها را وادار به (چنین) مخالفتی کرده است.

توجه داشته باشید که این­گونه مراعات نمودن، در حق کسی که کفر بواح و آشکار از وی سر زده است، جایز نمی‌باشد[[251]](#footnote-251).

مبحث دوم:  
شرط یقین

نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین[[252]](#footnote-252)

از شروط (اقرار به) شهادت توحید، نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین، نسبت به خواسته‌ها و شرط‌های آن است. همچنان که خداوند بلندمرتبه می‎فرماید: ﴿وَقَالُوٓاْ إِنَّا كَفَرۡنَا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ وَإِنَّا لَفِي شَكّٖ مِّمَّا تَدۡعُونَنَآ إِلَيۡهِ مُرِيبٖ ٩ ۞قَالَتۡ رُسُلُهُمۡ أَفِي ٱللَّهِ شَكّٞ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ﴾ [إبراهیم: 9-10] «و گفتند: ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن فرستاده شده اید (و دلایل و معجزات و رسالت شما را قبول نمی‎کنیم) و درباره‌ی چیزی که ما را به آن می‌خوانید، سخت در شک و گمانیم (و به یکتاپرستی و قانون آسمانی باور نداریم) پیامبران­شان به ایشان گفتند: مگر درباره‌ی وجود الله، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، (بدون مدل و نمونه‌ی پیشین) شک و تردیدی در میان است؟»

ایشان به خاطر آن که در صحت دعوت پیامبران در فراخواندن آنان به سوی دین توحید تردید داشتند، کافر شدند. درحالی­که همه‌ی پیامبران در طول تاریخ، مردمان را به سوی توحید و گواهی دادن به «لا إله إلا الله» دعوت می‎کردند. و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبیاء: 25] «و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به وی وحی کرده‌ایم، که معبودی بحق جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید». و هر پیامبری به قومش گفته است: ﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ [الأعراف: 59] «برای شما معبود بحقی جز الله نیست، پس تنها او را عبادت کنید».

و الله متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: 36] «ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی آن‌ها این بوده است) که تنها الله را پرستش کنید و از طاغوت دوری کنید».

و وقتی که در توحید شک نمودند، پس به اجبار در وجود خدای بلندمرتبه‎ای که ایشان را به بهترین شیوه آفریده است، نیز شک نمودند. همچنان که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿أَفِي ٱللَّهِ شَكّٞ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ﴾ [إبراهیم: 10] «آیا درباره‌ی وجود الله، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، شک و تردیدی در میان است؟»

بنابراین آنان به وجود خداوند بلندمرتبه شک نکردند، بلکه به توحید خداوند پاک و منزه تردید نمودند، سپس لازم شد که به وجود خدای بلندمرتبه‌ای که تنها او شایسته‌ی عبادت می‌باشد، شک نمایند.

طبق این قاعده، هرکس به توحید یا هر چیز آشکاری از امور ضروری دین شک داشته باشد، درحقیقت به وجود خدای بلندمرتبه و صداقت انبیا و رسولان او شک دارد؛ آن‌هایی که هرچه را پرودرگار پاک و منزه از امور دین به آنان وحی نموده است، به مردم رسانده‌اند[[253]](#footnote-253).

عبدالله بن مسعود س می‌گوید: یقین عبارت است از ایمان کامل[[254]](#footnote-254).

حافظ ابن حجر می‌گوید: «مقصود ابن مسعود س آن است که یقین، عبارت است از اصل ایمان، بگونه‌ای که اگر قلب یقین حاصل کند، تمامی اعضا و جوارح برای ملاقات الله عزوجل با اعمال صالح برانگیخته می‌شوند.» حتی که سفیان ثوری رحمه­الله می‌گوید: «اگر یقین آنچنان که باید، در قلب واقع گردد، از اشتیاق بهشت و به سبب فرار از جهنم، به پرواز در می‌آید»[[255]](#footnote-255). و ایمان همانطور که نزد اهل سنت و جماعت معروف است، عبارت است از: نطق با زبان و اعتقاد به قلب و عمل با اعضا و جوارح، که افزایش و کاهش می‌یابد. بگونه‌ای که با انجام طاعات، افزایش و با انجام معاصی و گناهان کاهش می‌یابد.

امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید:[[256]](#footnote-256) «یقین نسبت به ایمان، به منزله‌ی روح برای جسد می‌باشد و هرگاه صبر و یقین با یکدیگر ازدواج کرده و یکجا شوند، حصول امامت در دین، از میان آن‌ها متولد می‌گردد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ٢٤﴾ [السجدة: 24] «و از ميان بني‎اسرائيل پيشواياني را پديدار كرديم كه به فرمان ما (و برابر قوانين ما، مردمان را) راهنمائي مي‌نمودند، بدان گاه كه بني اسرائيل (در راه خدا بر تحمّل سختيها) شكيبائي ورزيدند و به آيات ما ايمان كامل (یقین) پيدا كردند».

بنابراین، یقین روح اعمال قلب که آن روح اعمال اعضا و جوارح است، می‎باشد. و یقین حقیقت صدیقیت می‌باشد. و هر زمان که یقین به قلب متصل گردد، پر از نور و روشنایی می‌گردد. و هر شک و تردید و خشم و اندوه و ناراحتی از آن منتفی می‌گردد و بلکه پر از محبت الله عزوجل و ترس و رضایت و شکر و سپاسگذاری از او و توکل بر او و انابت و بازگشت به سوی او می‌شود.

و یقین به عنوان شرطی از شروط لا إله إلا الله عبارت است از: یقین منافی هر شک و تردیدی؛ بدین­گونه که گوینده‌ی کلمه‌ی توحید، نسبت به مدلول این کلمه، یقین جازم داشته است. چرا که ایمان جز با علم یقینی و نه علم ظنی فایده‌ای ندارد؛ پس ایمان چگونه می‌باشد زمانی­که شک و تردید در آن داخل باشد؟ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ١٥﴾ [الحجرات: 15] «مؤمنان تنها كسانيند كه به الله و پيامبرش ايمان آورده‌اند، سپس هرگز شكّ و ترديدي به خود راه نداده‌اند و با مال و جان خويش در راه الله به تلاش ايستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. آنان (بلي آنان، در ايمان خود) درست و راستگويند».

الله عزوجل در این آیه، در صدق ایمان­شان به الله عزوجل و رسولش ح شک نداشتن را شرط کرده است. و کسی که شک و تردید در آن داشته باشد، از جمله‌ی منافقین می‌باشد، کسانی که الله عزوجل در مورد آنان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَسۡتَ‍ٔۡذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱرۡتَابَتۡ قُلُوبُهُمۡ فَهُمۡ فِي رَيۡبِهِمۡ يَتَرَدَّدُونَ ٤٥﴾ [التوبة: 45] «تنها كساني از تو اجازه مي‌خواهند كه (در جهاد شركت نكنند كه مدّعيان دروغينند و) به الله و روز جزا ايمان ندارند و دل‌هاي­شان دچار شكّ و ترديد است و در حيرت و سرگرداني خود بسر مي‌برند»[[257]](#footnote-257). و تردیدی نیست که اگر این یقین، در قلب واقع گردد، صاحبش قطعا حلاوت و شیرینی ایمان را می‌چشد. زمانی­که مومن حلاوت این ایمان را بچشد، ایمان بر اعضا و جوارح و اقوال و اعمالش، منعکس می‌گردد؛ و بدین ترتیب ایمان، به واقعیت تبدیل می‌گردد. چرا که ممکن نیست ایمان در قلب استقرار یابد و پس از آن، مطیع غیر الله باشد و یا اینکه غیرالله را دوست داشته باشد، یا اینکه از غیرالله بخواهد یا طلب یاری و مدد کند یا اینکه حکمی غیر از حکم الله و رسولش را قبول کند، یا اینکه با دشمنان الله و رسولش، دوستی و محبت کند یا اینکه با دوستان الله و رسولش دشمنی ورزد؛ آری ایمان تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد لیکن ایمان حقیقتی است که تکالیفی را به دنبال دارد و امانتی است سنگین که مسئولیت به دنبال دارد.

حسن رحمه­الله می‌گوید[[258]](#footnote-258): «ایمان آرزو کردن و خودآرایی نیست، بلکه آن چیزی است که در قلوب استقرار یافته و اعمال آن­را تصدیق می‌کند. پس هرکس سخنی نیکو و عمل نیکو انجام داد، ایمان از وی قبول می‌شود و کسی که سخن نیکو گفته و عمل شر انجام دهد، ایمان از وی قبول نمی‌شود.» و در صحیح مسلم از عباس بن عبدالمطلب س روایت است که وی از رسول الله ح شنیده که فرمودند: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا»[[259]](#footnote-259) «کسی طعم ایمان را می‌چشد که راضی باشد: الله عزوجل پروردگار او بوده و اسلام دین او و محمد پیامبر او باشد.»

امام نووی رحمه­الله می‌گوید: «صاحب تحریر رحمه­الله می‌گوید: معنای به چیزی راضی شدم، آن است که بدان قناعت و اعتقاد داشته و به همراه آن چیز دیگری نمی‎خواهم. بنابراین معنای حدیث آن است که تنها کسی طعم ایمان را می‎چشد که طالب غیر الله نباشد و غیر از روش اسلام را مجاز نداند و جز در مسیری که موافق با شریعت محمد ح باشد، حرکت نکند؛ تردیدی نیست کسی که صفت او چنین باشد، حلاوت ایمان به قلبش رسیده و طعم آن­را می‎چشد.»

قاضی عیاض رحمه­الله می‌گوید: «معنای حدیث آن است که ایمانش صحیح بوده و نفسش مطمئن و ثابت به آن می‌باشد و ایمان به باطنش سرایت کرده است، چرا که رضایت وی به آنچه در حدیث ذکر شده، دلیل ثبوت معرفت و فراست و روشن­بینی وی و آمیختگی قلبش با آن می‌باشد؛ چرا که هرکس به امری راضی باشد، آن امر بر وی آسان می‌گردد. و مومن نیز چنین می‌باشد که هرگاه ایمان وارد قلبش می‌شود، برای وی انجام طاعات الله عزوجل آسان گشته و از آن‌ها لذت می‌برد. و الله اعلم[[260]](#footnote-260).

و در صحیحین از ابوهریره س روایت است که می­گوید: «در مسیری همراه رسول‌اللهح بودیم که توشه‌های سفر قوم گم شد. ابوهریره س می‌گوید: حتی که تصمیم به ذبح کردن شترهای حامله­شان گرفتند. عمر بن خطاب س گفت: یا رسول الله، امر کنید تا توشه‌هایی را که باقی مانده، جمع کرده و بر آن‌ها به درگاه الله عزوجل دعا کنید. ابوهریرهس می‌گوید: پس چنین کردند. پس صاحب گندم با گندم و صاحب خرما با خرما آمد. ابوهریرهس می‌گوید: مجاهد گفت: کسی که هسته‌ی خرما داشت با آن آمد، گفتم: با هسته‌‌های خرما چه می‌کنند؟ مجاهد گفت: آن­را مَکیده و بِروی آن آب می‌نوشند. ابوهریرهس می‌گوید: پس برای این عمل ندا داده شد، تا اینکه همگی گرد توشه­های­شان جمع شدند که رسول الله ح در این هنگام فرمودند: «أَشْهَدُ أَنْ لا إله إلا الله، وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ، لَا يَلْقَى اللهَ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ»[[261]](#footnote-261). «گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله عزوجل وجود ندارد و من فرستاده‌ی او هستم، هیچ بنده‌ای نیست که با این دو (شهادتین) الله عزوجل را ملاقات کند، مگر اینکه وارد بهشت می‌گردد».

در این حدیث رسول الله ح به همراه لا إله إلا الله، شرطی قرار دادند تا اینکه گوینده‌ی آن از اهل بهشت باشد و همانطور که در حدیث واضح گردید، آن شرط عدم شک و تردید که همان یقین است، می‌باشد. و در حدیثی طولانی مسلم از ابوهریره س روایت کرده که رسول الله ح او را با کفش­های­شان فرستاده و بدو فرمودند: «...اذْهَبْ بِنَعْلَيَّ هَاتَيْنِ، فَمَنْ لَقِيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطَ يَشْهَدُ أَنْ لاَّ إله إِلاَّ اللهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ، فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ»[[262]](#footnote-262). «با این دو کفش من برو و هرکس را که در ورای این دیوار ملاقات کردی که از روی یقین قلبی گواهی می‌‎دهد که هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست، پس او را به بهشت بشارت بده».

امام نووی سخن در این مورد را خلاصه کرده و می‌گوید: «آنچه بنده به سبب آن مستحق مدح و ولایت و دوستی از سوی مومنین می‌باشد، امور سه­گانه‌ای می‌باشد که عبارتند از: تصدیق با قلب و اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح؛ و هیچ اختلافی وجود ندارد که اگر شخصی به کلمه‌ی توحید اقرار کرده و بدون علم و معرفت و شناخت نسبت به پروردگارش عمل کند، مستحق اسم مومن نمی‌باشد و اگر پروردگارش را شناخته و عمل کند ولی با زبان انکار کرده و آنچه را که از توحید شناخته، تکذیب کند، مستحق اسم مومن نمی‌باشد؛ و همچنین اگر به الله عزوجل و پیامبرانش - که درود و سلام الله عزوجل بر همه‎ی آن‌ها باد - اقرار کرده و فرائض را انجام ندهد، مطلقاً مومن نامیده نمی‌شود، گرچه در کلام عرب تنها با تصدیق مومن نامیده می‌شود، اما در کلام الله عزوجل، تنها با تصدیق مستحق اسم مومن نمی‌باشد، چرا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ﴾ [الأنفال: 2-4] «مؤمنان واقعی، تنها كساني هستند كه هر وقت نام الله برده شود، دل‌هاي­شان هراسان مي‌گردد (و در انجام نيكي‌ها و خوبي‌ها بيشتر مي‌كوشند) و هنگامي كه آيات او بر آنان خوانده مي‌شود، بر ايمان­شان مي‌افزايد و بر پروردگار خود توكّل مي‌كنند (و خويشتن را در پناه او مي‌دارند و هستي خويش را بدو مي‎سپارند). آنان كسانيند كه نماز را چنان كه بايد مي‌خوانند و از آنچه بديشان عطاء كرده‌ايم، (مقداري را به نيازمندان) مي‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند».

الله عزوجل در این آیه خبر داده، مومن کسی است که این صفات وی باشد؛ و ابن بطال در «بَابُ مَنْ قَالَ إِنَّ الإِيمَانَ هُوَ العَمَلُ» می‌گوید: «پس اگر گفته شود: قبلاً گفتید، ایمان عبارت است از تصدیق؛ گفته شده: تصدیق اولین منزل از منازل ایشان می‌باشد و موجب وارد شدن تصدیق کننده در حیطه‌ی ایمان می‌گردد اما موجب استکمال منازل ایمان برای وی نمی‌گردد و مطلقاً مومن نامیده نمی‌شود؛ این مذهب جماعت (گروه) اهل سنت می‌باشد که ایمان عبارت است از: قول و عمل.

سپس ابن بطال در باب دیگری می‌گوید: مهلب می‌گوید: اسلام درحقیقت، عبارت است از ایمانی که عبارت است از گره خوردن قلب تصدیق کننده با اقرار زبانی که نزد الله عزوجل جز آن سودمند نمی‌باشد.»

سپس امام نووی رحمه­الله می‌گوید: «بر اساس آنچه از مذاهب سلف و ائمه‌ی خلف ذکر کردیم، به صورت واضح و آشکار، مشخص گردید که ایمان افزایش و کاهش می‌یابد.

سپس می‌گوید: و بر این اساس است که ایمان صدیقین، قوی‌تر از ایمان غیر ایشان می‌باشد، چرا که برای­شان شبهه‌ای ایجاد نمی‌گردد و با عارضه‌ای ایمان­شان متزلزل نمی‌گردد؛ بلکه پیوسته قلوب­شان آسوده­خاطر و نورانی می‎باشد گرچه احوال بر آن‌ها تغییر یابد. اما جز آن‌ها از جمله کسانی که پیشوای مسلمانان صلاح دیده تا از راه احسان از آن‌ها دلجویی شود (مولفة قلوبهم) و کسانی که بدانها نزدیک‌اند و نیز دیگرانی همچون آن‌ها، اینچنین نیستند. و این مساله از جمله مسائلی است که انکار آن امکان ندارد و هیچ عاقلی در این شک و تردیدی ندارد که تصدیق آحاد مردم با تصدیق ابوبکر صدیق س مساوی نبوده و یکسان نمی‌باشد»[[263]](#footnote-263).

بنابراین یقین شرطی از شروط لا إله إلا الله می‌باشد، بدینگونه که گوینده‎اش آن­را با زبان گفته و قلبش آن­را تصدیق کند و با اقوال و اعمالش، آن­را محقق گرداند؛ و این حقیقت ایمان می‌باشد. و یقین عبارت است از ایمان کامل، همانطور که ابن مسعود س فرمود.

مبحث سوم:  
شرط قبول

قبول با فتح قاف، به معنای محبت و راضی بودن به چیزی و تمایل نفس به آن و پذیرفتن آن می‌باشد، همانطور که ابن منظور در لسان العرب می‎گوید[[264]](#footnote-264). بنابراین کسی که معنای لا إله إلا الله و آنچه را که لا إله إلا الله از نفی و اثبات و ولاء و براء، اقتضای آن­را دارد، بداند و قلبش بدان یقین پیدا کرده و آن­را تصدیق کند، تصدیقی استوار و ثابت که متزلزل نمی‌شود و خیالات در آن تأثیری ندارد، بر وی واجب است که کلمه‌ی توحید را با آنچه از اوامر و نواهی و حدود متضمن آن است، قبول کند و این غایت و نهایت محبت نسبت به الله عزوجل و رضایت از او جل­جلاله می‌باشد؛ و بر وی واجب است که با تمامی جوانب زندگی و حیاتش، در پهنه و گستره‌ی این کلمه‌ی بزرگ و عظیم داخل شود. و بدین ترتیب از احکام آن جدا نشده و از حکمرانی و فرمانروایی و سلطه‌ی آن، فرار نکرده و از برنامه­ها و نظام‌ها و قوانین وضعی، آنچه را که می‌خواهد، برای خود اختیار نکند.

بر وی واجب است به اوامر و نواهی آن، اذعان داشته و مطیع آن‌ها باشد و در حدود آن توقف کند، چرا که قبول این کلمه، تنها در حد نطق و به زبان آوردن آن باقی نمی‌ماند. و اگر تنها بحث قبول کردن آن، به این آسانی و به معنای به زبان جاری کردن بود، قطعاً قریش آن­را قبول می‌کرد، بدون اینکه جان خود را به میدان‌های جنگ بر ضد رسول الله ح بکشاند و در این جنگ‌ها نفیس‌ترین و ارزشمندترین و گران­ترین و بهترین جوانان و اموالی را که در اختیار داشت، به کار گیرد. بلکه قریش بر یقینی کامل و مطلق بود که بر قبول این کلمه، تغییری شامل و کامل در تمامی جوانب زندگی، از اول تا آخرش مترتب می‌باشد. و تنها بدین سبب است که تمامی جاهلیت‌ها در روی زمین، در هر زمان و مکانی از قبول کردن این کلمه خودداری کرده و موضع اعراض و روی­گردانی از آن­را در پیش می‌گیرند؛ بلکه برای جنگیدن با آن، همه‌ی امکانات را به کار می‌گیرند، تا کلمه‌ی توحید را از محتوا و مقتضا و مضمون آن به کلی عاری گردانند. تا اینکه این کلمه نزد بسیاری از مسلمانان به کلمه‌ای که تنها بر زبان تکرار می‌شود، تبدیل گردد؛ و بدین ترتیب آن‌ها را می‌بینی که از غیرالله می‌خواهند و از غیرالله طلب یاری و کمک می‌کنند و به غیر او جل­جلاله اعتماد کرده و برای غیر او ذبح و قربانی می‌کنند و به غیر او پناه برده و به غیر او جل­جلاله سوگند یاد می‌کنند؛ و آنها را می‌بینی که با یکدیگر بر مبنای ربا معامله می‎کنند و می‌بینی که شراب می‌نوشند و در بسیاری از امور زندگی­ از مضمون «لا إله إلا الله» دور می‌باشند - مگر آن کس که الله عزوجل بدو رحم کند - در وقتی که بسیاری از مردم فریب خورده و گمان می‌کنند که حقوق لا إله إلا الله که بر آن‌ها واجب است در مورد کلمه‌ی توحید محقق گردانده‌اند.

این مساله مرا به یاد مقوله‌ی نماینده انگلیس لورد کرومر در مورد مصر و سودان می‌اندازد که در کتابش «مصر الحدیثه» نوشته و می‌گوید: «باید از مظاهر دروغی و ساختگی و جعلی برای اسلام محافظت گردد تا بدین ترتیب از بدگمانی‌ها و بی‌اعتمادی‌ها در آثار اندکی که از اسلام مانده است، جلوگیری شود تا اینکه مسلمانان متوجه کید و مکر و حیله‌ای نشوند که دسیسه­کاران برای­شان چیده‌اند. و با این حیله، با اطمینان به اینکه اسلام­شان پیوسته نیکوست، بدان پافشاری کرده و به منظور حمایت و یاری عقیده‌ای که از ریشه درآمده است، بیدار نشوند.

بنابراین شرط قبول برای این کلمه‌ی بزرگ، شرطی مهم و خطیر می‌باشد که هرکس آن­را رد کند و کلمه‌ی توحید را قبول نکند، العیاذ­بالله کافر می‎باشد. و فرقی نمی‌کند که این ردکردن از روی کبر یا عناد و یا حسد باشد. الله عزوجل در مورد کفاری که کلمه‌ی توحید را از روی تکبر رد کردند، می‎فرماید: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ ٣٥ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٖ مَّجۡنُونِۢ ٣٦﴾ [الصافات: 35-36] «(چرا كه) وقتي كه بدانان گفته مي‌شد: جز الله معبودي نيست، بزرگي مي‌نمودند (و خويشتن را بالاتر از آن مي‌ديدند كه يكتاپرستي را بپذيرند) و مي‌گفتند: آيا ما براي (سخن) چكامه سراي ديوانه‌اي، معبودهاي خويش را رها سازيم؟!»

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ ٥ وَٱنطَلَقَ ٱلۡمَلَأُ مِنۡهُمۡ أَنِ ٱمۡشُواْ وَٱصۡبِرُواْ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمۡۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٞ يُرَادُ ٦ مَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِي ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا ٱخۡتِلَٰقٌ ٧﴾ [ص: 5-7] «آيا او به جاي اين همه خدايان، به خداي واحدي معتقد است؟ واقعاً اين (حرفي كه مي‌زند) چيز شگفتي است. سركردگان ايشان راه افتادند (و به يكديگر گفتند) كه برويد و (محكم به بتان خويش بچسبيد و) بر (عبادت) خدايان خود ثابت و استوار باشيد. اين همان چيزي است كه خواسته مي‌شود. ما در آئين ديگري، اين (يكتاپرستي) را نشنيده‌ايم. اين جز دروغ ساختگي نيست».

هرآنکه کلمه‌ی توحید را قبول کرده و از اوامر و نواهی آن، اطاعت کند و در حدود آن توقف کند، چنین شخصی مومنی است که به سبب آن، در دنیا و آخرت نجات می‌یابد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيۡنَا نُنجِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٠٣﴾ [يونس: 103] «پس از آن (كه بلا و عذاب گريبانگير كافران گرديد) پيامبرانِ خود و مؤمنان را مي‌رهانيم (اين هم اختصاص به اقوام گذشته و پيامبران و مؤمنان پيشين ندارد، بلكه) همين طور ايمان آورندگان (به تو) را (نيز) نجات خواهيم داد و اين حقي است بر ما (حقي مسلّم و تخلّف ناپذير)».

و در حدیث صحیح بخاری از ابوموسی اشعری س از رسول الله ح روایت است که فرمودند: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الهُدَى وَالعِلْمِ، كَمَثَلِ الغَيْثِ الكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ، قَبِلَتِ المَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الكَلَأَ وَالعُشْبَ الكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أَمْسَكَتِ المَاءَ، فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةً أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لاَ تُمْسِكُ مَاءً وَلاَ تُنْبِتُ كَلَأً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقُهَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ»[[265]](#footnote-265). «مثال علم و دانشی که الله عزوجل مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که تند و تیز می‌بارد. زمینی که صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب کرده و سپس در آن زمین گیاه و دانه می‌روید. و زمینی که سخت است و آب را بروی خود نگاه می‌دارد و الله عزوجل به وسیله‌ی آن آب، به بندگانش نفع می‌رساند و بندگان الله عزوجل از آن می‌نوشند و به دیگران نیز می‌نوشانند و کشت و زرع خود را نیز آبیاری می‌کنند؛ و بارانی که در شوره زار ببارد، نه آب را در خود نگه می­دارد و نه گیاهی می‌رویاند. این زمین مثل کسی است که به احکام الهی توجهی نکرده و اهمیتی نداده است و هدایت و رهنمود‌هایی را که من به ارمغان آورده‌ام قبول نکرده است».

هرکس برخی از احکام کلمه‌ی توحید را قبول کرده و برخی دیگر را رها کند، درحقیقت عملی را مرتکب شده که یهود آن­را مرتکب گردیده‌اند؛ الله عزوجل در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٨٥﴾ [البقرة: 85] «آيا به بخشي از (دستورات) كتاب (آسماني) ايمان مي‌‌آوريد و به بخش ديگر (دستورات آن) كفر مي‌ورزيد؟ براي كسي كه از شما چنين كند، جز خواري و رسوائي در اين جهان نيست و در روز رستاخيز (چنين كساني) به سخت‌ترين شكنجه‌ها برگشت داده مي‌شوند و خداوند از آنچه مي‌كنيد بي‌خبر نيست».

شیخ ابوبکر جزائری در تعلیقش بر این آیه در تفسیرش می‌گوید: «از جمله هدایت‌ها و روشنگری‌های آیات، مواجه شدن امت اسلام با خواری و رسوایی و عذاب آخرت به سبب تطبیقِ تنها برخی از احکام شریعت و رها کردن برخی دیگر می‌باشد و از این قبیل است کفر کسی که احکام شرع را به اختیار انتخاب می‌کند بگونه‌ای که آنچه را موافق با هوی و مصالح وی می‎باشد، عمل کرده و آنچه را که با مصالح و هوای وی موافق نباشد رها می‎کند. و نیز کفر کسی که دین الله عزوجل را به سبب اعراض و روی­گردانی و عدم توجه به آن بر پا نمی‌دارد، از جمله هدایت‌ها و روشنگری‌های آیات می‎باشد[[266]](#footnote-266).

مبحث چهارم:  
شرط انقیاد

انقیاد عبارت است از: خضوع[[267]](#footnote-267) و تسلیم و اطاعت و فرمانبرداری و گردن نهادن به هر آنچه کلمه‌ی توحید اقتضای آن­را دارد. و این شرط مهمی است که در واقع محک عملی و حقیقی برای ایمان می‌باشد. امکان ندارد کسی ادعای انقیاد و التزام به لا إله إلا الله را داشته باشد، بدون اینکه در عرصه‌ی عمل وارد شده و مقتضیات توحید را محقق گردانیده باشد. چرا که انقیاد تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان تکرار گردد، بلکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنِيبُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَأَسۡلِمُواْ لَهُۥ﴾ [الزمر: 54] «و به سوي پروردگار خود برگرديد (و با ترك سيّئات و انجام حسنات به سوي آفريدگارتان تغيير مسير دهيد) و تسليم او شويد (و خاضعانه و خاشعانه از اوامرش فرمانبرداري كنيد)». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَن يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰۗ﴾ [لقمان: 22] «کسي كه مطيعانه رو به الله كند، درحالي­كه نيكوكار باشد، به دستاويز بسيار محكمي چنگ زده است». و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ دِينٗا مِّمَّنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ﴾ [النساء: 125] «آئين چه كسي بهتر از آئين كسي است كه خالصانه خود را تسليم الله كند، درحالي­كه نيكوكار باشد».

معنای ﴿يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ﴾ انقیاد و فرمانبرداری مطیعانه برای الله عزوجل می‎باشد ﴿وَهُوَ مُحۡسِنٞ﴾ یعنی درحالی­که موحد و یکتاپرست می‌باشد. و ﴿بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰۗ﴾ همان لاإله إلاالله می‌باشد.

از **مظاهر انقیاد:** انجام عبادات ظاهری و باطنی تنها برای الله عزوجل می‌باشد، بدین گونه که خضوع و رکوع و سجود جز برای او نباشد و نذر و ذبح تنها برای او باشد و جز به او سوگند یاد نشود و طواف تنها و تنها پیرامون بیت‎الله‎الحرام، صورت گیرد و محبت و ترس تنها برای او جل­جلاله باشد و امید جز به الله متعال نباشد و جز از او طلب یاری و استقامت نشود. و جز بر او توکل نشود. و امور، جز بر الله عزوجل تفویض و سپرده نشود. الله عزوجل می‎فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: 162-163] «بگو: نماز و عبادت و زيستن و مردن من برای الله است كه پروردگار جهانيان است. الله را هيچ شريكي نيست، و به همين دستور داده شده‌ام و من اوّلين مسلمان (در ميان امت خود و مخلص‌ترين فرد در ميان همه انسان‌ها براي الله) هستم».

و از مظاهر انقیاد، اطاعت کردن از رسول الله ح در هرآنچه امر فرمودند و دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی نمودند و اتباع و پیروی از سنت و راه و روش و تسلیم شدن در برابر حکمش و راضی بودن بدان می‎باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 165] «امّا، نه! به پروردگارت سوگند كه آنان مؤمن بشمار نمي‌آيند تا تو را در اختلافات و درگيريهاي خود به داوري نطلبند و سپس ملالي در دل خود از داوري تو نداشته و كاملاً تسليم (قضاوت تو) باشند».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦﴾ [الأحزاب: 36] «هيچ مرد و زن مؤمني، در كاري كه الله و پيامبرش داوري كرده باشند (و آن­را مقرّر نموده باشند) اختياري از خود در آن ندارند (و اراده ايشان بايد تابع اراده الله و رسول باشد). هركس هم از دستور الله و پيامبرش سرپيچي كند، گرفتار گمراهي كاملاً آشكاري مي‌گردد».

امام طبری رحمه­الله[[268]](#footnote-268) در مورد این کلام الله عزوجل ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾ می‌گوید: «ای محمد، امر اینگونه که آنان پنداشته‌اند، نمی‌باشد چنان­که گمان کرده‌اند به آنچه بر تو نازل شده ایمان دارند درحالی­که قضاوت و داوری را به سوی طاغوت می‎برند و زمانی­که به قضاوت و داوری و حکمیت تو خوانده می‌شوند، از تو روی­ گردانده و اعراض می‌کنند. الله عزوجل این آیه را با قسم آغاز کرده و می‌فرماید: ﴿وَرَبِّكَ﴾ به پروردگارت سوگند ای محمد. ﴿لَا يُؤۡمِنُونَ﴾ تصدیق کننده‌ی من و تو و آنچه برتو نازل گشته به شمار نمی‌آیند. ﴿حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ﴾ تا اینکه تو را در اموری که در آن اختلاف کرده‌اند و حکمش بر آنها پوشیده مانده، حَکم و داور و قاضی قرار ندهند.

زمانی گفته می‌شود: شَجَرَ، یَشجُرُ، شجوراً و شجراً و تشاجر القوم، که گروهی در سخنی یا امری با هم اختلاف کرده و در آن مشاجره کنند ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ﴾ و از آنچه بدان قضاوت کردی، ناخوشایندی و ناراحتی در دل نداشته باشند. معنای این سخن آن است که دل‌های­شان از آنچه قضاوت کردی، ناراحت و دلتنگ نشود. (کاملا راضی باشند).

یعنی دل­های­شان به سبب آنچه در میان­شان قضاوت کردی، از پذیرفتن آن، با انکار یا شک در اطاعت از تو و حقی که با آن در میان­شان قضاوت کردی و برای آن‌ها قضاوتی بر خلاف آن جایز نیست، خودداری نکنند.

و حافظ ابن کثیر رحمه­الله می‌گوید[[269]](#footnote-269): «الله عزوجل به ذات بزرگوار و مقدس­شان سوگند یاد کرده‌اند که کسی جزء مومنین به شمار نمی‌آید تا اینکه رسول الله ح را در همه‌ی امور حاکم، داور و قاضی قرار دهد. بدین ترتیب هر آنچه رسول الله ح بدان حکم فرمودند، درواقع همان حقی است که انقیاد و التزام به آن در ظاهر و باطن بر وی واجب می‌باشد و بر این اساس است که الله عزوجل فرمودند: ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ یعنی: هرگاه تو را (ای محمد) حاکم و داور قرار دادند، و در باطن از تو اطاعت کردند و در دل‌های­شان نسبت به آنچه حکم کردی، ناراحتی و دلتنگی نداشته باشند و از آن حکم، در ظاهر و باطن اطاعت و فرمانبرداری کردند و در برابر آن کاملاً و بدون هیچ­گونه ممانعت و نزاع و ایستادگی تسلیم شدند، آنگاه جزء مومنین به شمار می‌آیند.

و در مورد آیه‌ی سوره‌ی احزاب[[270]](#footnote-270) ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ﴾ [الأحزاب: 36] می‌گوید: «این آیه عام بوده و تمام امور را دربرمی­گیرد. به این معنا که هرگاه الله عزوجل و رسولش در مورد چیزی حکم کردند، برای هیچکس مخالفت با آن جایز نیست و گنجایش هیچگونه اختیار و رای و نظری در این مقام وجود ندارد.»

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید[[271]](#footnote-271): «هرکس از سنت رسول الله ح و شریعتش خارج گردد، الله عزوجل به ذات مقدس­شان سوگند یاد کرده‎اند، جزء مومنین به شمار نمی‌آید، تا اینکه در امور دین و دنیا به حکم رسول الله ح در تمامی کشمکش‌ها و اختلافات­شان راضی باشد و در قلوب­شان هیچگونه ملالی نسبت به حکم رسول الله ح احساس نکنند.»

و شاگرد ایشان ابن قیم رحمه­الله می‌گوید[[272]](#footnote-272): «الله عزوجل به ذات پاک خویش سوگند یاد کرده و برای تاکید قبل از آن «لای» نفی آورده است که مردمان ایمان نخواهند داشت تا اینکه رسول الله ح را در همه‌ی منازعات و اختلافات خود در زمینه‌های اصول و فروع و احکام شریعت و معاد و سایر صفات و... داور قرار دهند و حتی با وجود پذیرش حکم رسول الله ح ایمان­شان ثابت نمی‌شود تا اینکه هرگونه ملال و دلتنگی را از (وجود) خویش بزدایند و سینه­های­شان را برای (پذیرش) قضاوت او (و برنامه و حکم الله عزوجل) گشاده دارند و به تمام معنا آن­را قبول نمایند و باز ایمان برای آن‌ها ثابت نمی‌شود تا اینکه در مقابل حکم رسول الله ح راضی و تسلیم شوند و هرگونه نزاع و مخالفت و اعتراض را از خود دور کنند.»

سید قطب[[273]](#footnote-273) رحمه­الله در «في ظلال القرآن» در ذیل آیه‌ی ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾ می‎فرماید: «بار دیگر در پیش روی خود، شرط ایمان و تعریف اسلام را می‌یابیم، خداوند پاک و منزه خودش آن­را بیان و مقرر می‌فرماید و بر آن به ذات خویش سوگند یاد می‌کند و پس از این سوگند، دیگر کسی گفتاری در تعیین شرط ایمان و تعریف اسلام نخواهد داشت و جای هیچ تاویلی برای شخص تأویل کننده نخواهد ماند؛ مگر کسی که سر ستیز بی‌سود و بی‌ارزشی داشته باشد. و برای اثبات «اسلام» کافی و بسنده است که مردمان از شریعت الله و دستور پیامبرش قضاوت و داوری بخواهند ... اما در مساله‌ی ایمان چنین کاری کافی نیست و بلکه علاوه بر آن باید خشنودی درونی و پذیرش قلبی در میان باشد و دل با اطمینان کامل تسلیم گردد...».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعۡنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧ وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ ٤٨﴾ [النور: 47-48] «(از جمله کسانی که الله توفیق هدایت قرین­شان نفرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دل‌های­شان نتابیده است، ولی دم از ایمان می‎زنند) و می‌گویند: به الله و پیامبر او ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‎کنیم؛ اما پس از این ادعا، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد و از حکم قضاوت شرعی) روی گردان می‌شوند و آنان در حقیقت مومن نیستند. هنگامی که آن‌ها به سوی الله و پیامبرش فراخوانده شوند تا (پیامبر مطابق چیزی که الله نازل فرموده است) در میان­شان داوری کند، برخی از آنان (نقاب­شان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) روی­گردان می‌شوند (زیرا می‌دانند حق به جانب ایشان است و پیامبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید و حق را به صاحب حق می‌دهد».

این دسته‌ای که به زبان، ادعای ایمان می‌کنند و اگر از ایشان (درباره ایمان­شان) بپرسید با قاطعیت خواهند گفت: به الله و رسول او ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم ... اما در حقیقت عمل، این ادعا و گفته‌ی خود را تکذیب می‌کنند و آن هم این است که هرگاه به سوی طاعت عملی و حکم الله و رسولش ح فراخوانده شوند، سرباز می‌زنند و پشت می‌کنند و روی بر می‎گرداند ... و این کار (طاعت عملی و حکم بردن به نزد الله و رسولش) در نظر آن‌ها هیچ معنی (و ارزشی) ندارد. و اینان طبق نص قرآن: ﴿وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ «در حقیقت مومن نیستند».

امام طبری در جلد 18 تفسیرش صفحه‌ی 156 (در شرح) آیه‌ی ﴿وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ می‌فرماید: «گویندگان این سخن: ﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعۡنَا﴾ به سبب ترکِ بردن داوری و قضاوت نزد رسول الله ح و روی­گرداندن (از قضاوت و حکم ایشان) هنگامی که به سوی وی خوانده می‌شدند، مومن و ایمان­دار نیستند.

و اگر حکم نمودن به غیر آنچه خدای بلندمرتبه نازل فرموده است بر حسب چگونگی حکم و قرائنی که بر آن احاطه دارد و ( نیز) بر اساس تفصیلی که در نزد علما معروف است برخی «کفر اکبر» و بعضی «کفر اصغر» محسوب می‎شود ... اما حکم نمودن به غیر ما انزل الله در توحید، یک وجه بیشتر ندارد و آن هم العیاذ بالله «کفر اکبر» است که انسان را از دین خارج می‌سازد.

شیخ سلیمان آل شیخ رحمه­الله می­فرماید: «مفهوم و برداشت معنی آیه این است که حکم نمودن «بغیر ما انزل الله» اگر در اصل توحید و ترک شرک باشد (انسان را کافر می‌کند) و یا اگر در فروع باشد، اما به زبان (به حکم الله متعال) اقرار ننماید و قلب نیز به آن مقید نباشد، (آن هم) کفری حقیقی است که ایمانی به همراه ندارد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ١ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾ [الحجرات: 1-2] «ای کسانی که ایمان آورده­اید! بر الله و رسولش پیشی نگیرید و از الله بترسید؛ چرا که الله شنوای (گفتارتان) و آگاه (از کردارتان) می‌باشد. ای کسانی که ایمان آورده­اید! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر مکنید و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گویید، با ایشان به آواز بلند سخن مگویید، تا ندانسته اعمال­تان بی‌اجر و ضایع نگردد».

مفهوم آیه‌ی مذکور، تسلیم کاملی است که منافی مقدم نمودن کوچک‌ترین فهم، رای، برداشت و یا قول (هر انسانی) بر حکم الله عزوجل و رسول او ح می‎باشد ... رسالت و برنامه از سوی خداوند است و وظیفه‌ی پیامبر هم ابلاغ این رسالت (به مردم) است و بر ما است که (این برنامه‌ی الهی را) بدون هیچ­گونه بهانه و اعتراضی و مقدم نکردن آرای خود (بر حکم و برنامه‌ی الله و رسول او) بپذیریم و به آن راضی شویم و گردن نهیم.

و اگر صرفاً با بلند کردن صدا بر صدای رسول الله ح بیم از بین رفتن اعمال (نیک) صاحب آن برود و حال آن که جز شرک و کفر، هیچ چیز عمل کسی را نابود نمی‌کند، پس حال کسی که حکم و سخن و برنامه‌اش را بر حکم و برنامه‌ی رسول الله ح برتری و ترجیح دهد چگونه است؟ آنگونه که نمایندگان در پارلمان‌های قانون­گذاری انجام می‌دهند. بدون تردید چنین فردی به کفر و شرک و نابودی عمل (نیکش) سزاوارتر است.

ابن قیم در جلد 1 «الإعلام» صفحه‌ی 51 می‌فرماید: «اگر بلندکردن صدای آن‌ها بر صدای رسول الله ح سبب نابودی اعمال نیک آنان می‌شد، پس حال و وضع کسانی که اندیشه‌ها، خردها، ذوق‌ها، سیاست‌ها و معارف خود را بر برنامه‌ها و رسالت رسول الله ح برتری و ترجیح می‌دهند، چگونه است؟ آیا (انجام) چنین کاری به نابود کردن اعمال­شان سزاوارتر نیست؟

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ﴾ [الأحزاب: 36] «هیچ مرد و زن مومنی، در کاری که الله و رسولش داوری کرده باشند و (آن­را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول او باشد)».

پس یکی از لوازم و شروط ایمان (انسان مسلمان)، نداشتن اختیار در برابر حکم خدای بلندمرتبه و رسولش ح است؛ و اگر حکم الله متعال (در موضوعی) نازل شود، آن‌ها (جز انتخاب حکم الله) از خود اختیاری ندارند و اجازه نخواهند داشت حکم غیرالله را برگزینند (و پیروی نمایند) و سپس ادعای مسلمانی کنند؛ و تنها در صورتی می‌توانند این کار را انجام دهند (و حکم غیر الله را بپذیرند) که کفر را بر ایمان ترجیح دهند و راضی شوند که حکم و اسم کافران مشرک بر ایشان نهاده شود.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ [النور: 63] «آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبان آن‌ها را بگیرد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود».

و مقصود از فتنه در اینجا شرک و کفر است.

امام احمد می‌گوید: «به قرآن نگاه کردم، اطاعت (از) رسول الله ح را در سی و سه جای آن یافتم. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ﴾ و پیوسته آن­را تکرار می‌کرد و می‌گفت: مقصود از فتنه چیست؟ شرک؛ چرا که اگر کسی برخی از اقوال رسول الله ح را رد نماید، ممکن است انحرافی در دلش به وجود بیاید و قلبش را منحرف کند و (درنتیجه) باعث نابودی وی شود. و به او گفته شد: همانا گروهی (از مردم) حدیث رسول الله ح را ترک می‌کنند و به آرای سفیان و غیره مراجعه می‎کنند! در پاسخ فرمود: از گروهی از مردم تعجب می‌کنم که حدیث رسول الله ح را می‌شنوند و به اسناد و صحیح بودن آن پی می‌برند، اما در همان حال به آرای سفیان و غیره مراجعه می‌کنند! چون الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ﴾ و چه می‌دانی که فتنه چیست؟ کفر(اکبر) است.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَٱلۡفِتۡنَةُ أَكۡبَرُ مِنَ ٱلۡقَتۡلِۗ﴾ [البقرة: 217] «و فتنه‌ی شرک و کفر، از قتل بزرگ­تر است». حدیث رسول الله ح را ترک می‌کنند و هوی و هوس­های­شان بر ایشان چیره می‌شود و آنان را به سوی «رای» می‌کشاند»[[274]](#footnote-274).

می­گویم: این حکم امام احمد در مورد کسی است که حدیث رسول الله ح را رها می‌کند و به قول سفیان یا علمایی دیگر روی می‌آورد، پس حال (و حکم) کسی که حدیث و حکم رسول الله ح را ترک می‌کند و به گفته و حکم پیشوایان مذهبی و راهبان (یهودی و مسیحی) روی می‌آورند که در پارلمان‌ها و... قانون­گذاری می‌کنند، چگونه است؟ بدون هیچ شک و تردیدی، این یکی به فتنه و لغزش و انحراف و کفر سزاوارتر (و نزدیک­تر) است[[275]](#footnote-275).

و در صحیح بخاری از ابوهریره س از رسول الله ح روایت است که فرمودند: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى». «تمامی امتم وارد بهشت می‌شوند، مگر آنکه ابا ورزد.» صحابه گفتند یا رسول الله، چه کسی (از ورود به بهشت) ابا می‌ورزد؟ فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الجَنَّةَ ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى». «هرکس از من اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هرکس از من نافرمانی و سرپیچی کند، درحقیقت از وارد شدن به بهشت ابا ورزیده است»[[276]](#footnote-276).

بنابراین بر هر مومنی واجب است که آنچه الله عزوجل دوست دارد، دوست داشته باشد، آنهم محبت و دوستی که موجب شود تا آنچه را که بر او واجب شده، انجام دهد. پس اگر بر این محبت افزوده، تا اینکه آنچه را که بر وی مستحب قرار داده شده، انجام دهد، این محبت فضیلتی اضافه بر آن می‌باشد. و نیز بر هر مومنی واجب است، هر آنچه را که الله عزوجل آن­را ناخوشایند می‎داند، نسبت به آن کراهت داشته و آن­را ناخوشایند بداند، کراهتی که موجب شود تا از آنچه بر او حرام گردیده خودداری کند، پس اگر بر این کراهت افزوده چنان­که موجب شود تا از آنچه بر وی مکروه تنزیهی قرار داده شده، دست کشیده و از آن نیز خودداری کند، این فضیلتی اضافه بر آن می‌باشد. بنابراین کسی که از ته قلب، محبتی صادق با الله عزوجل و رسولش ح داشته باشد، این محبت موجب می‌شود تا از ته قلب آنچه را که الله عزوجل و رسولش ح دوست دارند، دوست داشته باشد و آنچه را که الله عزوجل و رسولش نسبت به آن کراهت دارند، او نیز نسبت به آن کراهت داشته باشد و آنچه را که الله عزوجل و رسولش بدان راضی هستند، او نیز بدانها راضی باشد و آنچه که الله عزوجل و رسولش نسبت بدان ناراضی هستند او نیز نسبت بدانها ناراضی می‌باشد. و با اعضا و جوارح به مقتضای این حب و بغض عمل می‌کند[[277]](#footnote-277).

همچنین تردیدی نیست که از مظاهر انقیاد، قبول شریعت الله عزوجل و رد کردن آنچه غیر آن است، می‌باشد. بنابراین حلال آن چیزی است که الله عزوجل آن­را حلال کرده و حرام آن چیزی است که الله عزوجل آن­را حرام کرده است و دین آن چیزی است که الله عزوجل بر زبان رسولش ح تشریع کرده است. بنابراین انقیاد، عبارت است از محکی عملی و حقیقی برای ایمان.

مبحث پنجم:  
شرط صدق

صدق عبارت است از طریق راست و استوار و درست­تری که هرکس بر مبنای آن حرکت نکند، از جمله هلاک­شدگان و دور افتادگان از هدایت می‌باشد. با صدق است که اهل نفاق از اهل ایمان و ساکنان بهشت از اهل آتش متمایز می‌شوند. و آن شمشیر الله عزوجل در زمینش می‌باشد که بر هیچ چیزی قرار نمی‌گیرد مگر آن­را دو نیم می‌کند و با هیچ باطلی مواجه نمی‌شود مگر اینکه قصد آن­را کرده و بر او غلبه می‌کند؛ هرکس با آن یورش بَرد، یورش و حمله‌اش بازنمی­گردد و هرکس با آن سخن گوید، سخن خصومش را علیل و عاجز می‌کند. صدق روح اعمال و آزمایش و محک احوال و مبارزی بر علیه هجوم ترس و وحشت می‌باشد. و دری است که کسانی که به سوی الله عزوجل در حرکتند، از آن بر حضرت ذوالجلال وارد می‌شوند. و آن اصل و اساس و بنای دین و ستون چادر و خیمه‌ی یقین می‌باشد. و درجه‌ی آن پس از درجه‌ی نبوت که بالاترین درجه در میان عالمیان است، می‌باشد؛ و از منازل و جایگاه‌های پیامبران در بهشت، چشمه‌ها و رودها به سوی منازل صدیقین جاری می‌شود. و الله عزوجل اهل ایمان را امر فرموده تا همراه صدیقین باشند، الله متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119] «اي کساني که ايمان آورده­ايد، از خدا بترسيد و با راستگويان باشيد». و نیز الله عزوجل می‎فرماید: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: 69] «و كسي كه از الله و پيامبر (با تسليم در برابر فرمان آنان و رضا به حكم ايشان) اطاعت كند، او (در روز رستاخيز به بهشت رود و همراه و) همنشين كساني خواهد بود كه (مقرّبان درگاهند و) خداوند بديشان نعمت (هدايت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواري خويش را بر آنان تمام كرده است. آن مقرّباني كه او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پيامبران و راستروان (و راستگوياني كه پيامبران را تصديق كردند و بر راه آنان رفتند) و شهيدان (يعني آنان كه خود را در راه الله فدا كردند) و شايستگان (يعني ساير بندگاني كه درون و بيرون­شان به زيور طاعت و عبادت آراسته شد) و آنان چه اندازه دوستان خوبي هستند!»

اساس ایمان صدق می‌باشد و اساس نفاق کذب و دروغ؛ چنان­که کذب و ایمان در یک جا جمع نمی‌شوند مگر اینکه هریک از آن‌ها در جنگ با دیگری می‌باشد. صدق به سه قسمت تقسیم می‌شود:

صدق در اقوال: که عبارت است از راستی و استواری زبان بر اقوال، همچون استواری خوشه بر ساقه‌اش.

صدق در اعمال: که عبارت است از: استواری افعال بر امر و متابعت، همچون استواری سر بر بدن.

صدق در احوال: که عبارت است از استواری اعمال قلب و جوارح بر اخلاص.

بر این اساس است که مقام صدیقیت عبارت است از: کمال اخلاق و انقیاد و فرمانبرداری و پیروی در اوامر و نواهی در ظاهر و باطن[[278]](#footnote-278).

آری، صدق طریق رستگاری و سعادتمندی در دنیا و آخرت می‌باشد. در حدیث صحیح که شیخان آن­را تخریج کرده‌اند، از عبدالله بن مسعود س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللهِ صِدِّيقًا، وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللهِ كَذَّابًا»[[279]](#footnote-279) «بر شماست که صداقت و راستگویی پیشه کنید، چرا که راستگویی انسان را به سوی نیکی راهنمایی می‎کند و نیکی انسان را به سوی بهشت، هدایت می‌کند و شخص همواره راست می‌گوید و تلاش می‌کند راست بگوید تا اینکه نزد الله عزوجل عنوان صدیق را می‌گیرد. و بر شماست که از دروغ گویی دوری کنید، چرا که دروغگویی انسان را به سوی فسق و فجور سوق می‌دهد. و فسق و فجور انسان را به جهنم می‌کشاند و شخص پیوسته دروغ می‌گوید و تلاش می‌کند که دروغ بگوید، تا اینکه نزد الله عزوجل عنوان کذاب را می‌گیرد.»

در اینجا مقصود آن نیست که از فضیلت صدق و صداقت سخن بگوییم، بلکه مقصود از آن در این باب، صدق در توحید می‌باشد و آن اینکه گوینده‌ی کلمه‌ی توحید، آن­را صادقانه از ته قلب بگوید و قلب و زبانش یکی باشد؛ زیرا کسی که کلمه‌ی توحید را بر زبان جاری می‌کند و با قلب آن­را تکذیب می‌کند جزو منافقین می‌باشد و العیاذ بالله. براستی که منافقان کلمه‌ی توحید را در حضور رسول الله ح و نزد ایشان بر زبان تکرار می‌کردند، درحالی­که با قلوب­شان آن­را تکذیب و انکار می‌کردند، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ٨ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ٩ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ١٠﴾ [البقرة: 8-10] «در ميان مردم دسته‌اي هستند كه مي‌گويند: ما به الله و روز رستاخيز باور داريم. در صورتي كه باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمي‌آيند. (اينان به نظرشان) الله و كساني را گول مي‌زنند كه ايمان آورده‌اند، در صورتي كه جز خود را نمي‌فريبند، ولي نمي‌فهمند. در دل‌هاي­شان بيماري (حسودي و كينه توزي با مؤمنان) است و خداوند (نيز با ياري دادن و پيروز گرداندن حق) بيماري ايشان را فزوني مي‌بخشد و عذاب دردناكي (در دنيا و آخرت) به سبب دروغگوئي و انكارشان در انتظارشان مي‌باشد».

و همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ﴾ [المنافقون: 1] «هنگامي كه منافقان نزد تو مي‌آيند، سوگند مي‌خورند و مي‎گويند: ما گواهي مي‌دهيم كه تو حتماً فرستاده خدا هستي!» یعنی (ای پیامبر) منافقان فقط زمانی که نزد تو می‌آیند، این کلمات را می‌گویند. بر این اساس الله عزوجل آنها را در شهادت­شان و در این خبرشان تکذیب کرده و فرمودند: ﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١﴾ «ولي الله گواهي مي‌دهد كه منافقان در گفته خود دروغگو هستند» و نیز فرمودند: ﴿وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ٨﴾ «و جزو مؤمنان بشمار نمي‌آيند».

بنابراین شرط صدق، شرطی در راس شروط کلمه‌ی توحید می‌باشد، که رسول الله ح آن­را شرطی قاطع برای وارد شدن به بهشت و نجات از آتش قرار دادند، همانطور که در حدیث صحیح از معاذ بن جبل س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إله إلا الله وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ»[[280]](#footnote-280). «هرکس صادقانه از صمیم قلب و از روی اخلاص گواهی دهد که جز الله متعال معبود به حقی وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست، الله عزوجل او را بر آتش جهنم حرام می‌گرداند».

و در نص روایات امام بخاری، از انس بن مالک س روایت است که می‎گوید: معاذ پشت سر رسول الله ح بر شتری سوار بود، که رسول الله ح خطاب به وی فرمود: ای معاذ، معاذ گفت: بله یا رسول الله، بفرمایید؛ باز فرمود: ای معاذ، معاذ پاسخ داد لبیک یا رسول الله، در خدمتم. رسول الله ح سه بار آن­را تکرار کرده، آنگاه فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إله إلا الله وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ» معاذ گفت: یا رسول الله، آیا مردم را از این سخن با خبر سازم تا خوشحال شوند؟ رسول‌اللهح فرمودند: «إِذًا يَتَّكِلُوا» بیم آن می‌رود که بر این سخن تکیه کرده و عمل را ترک نمایند. معاذ در پایان عمر، به این دلیل که مبادا به خاطر کتمان این حدیث گنه­کار شود، آن­را برای مردم روایت کرد.

بنابراین رسول الله ح در این حدیث، شرط نجات یافتن از آتش را برای کسی که این کلمه را بر زبان جاری می‌کند، صادقانه و از صمیم قلب بر زبان جاری کردن کلمه‌ی توحید قرار دادند. لذا تنها تلفظ با زبان بدون تصدیق قلب، شخص را در آخرت سودی نمی‌رساند، گرچه به زبان آوردن آن، عصمت خون و مالش را در دنیا به همراه داشته و برای وی در دنیا سودمند می‌باشد.

و در قصه‌ی اعرابی فقیه، ضمام بن ثعلبه فرستاده‌ی سعد بن ابی بکر که در احادیث صحیح ذکر آن آمده است، رسول الله ح در فلاح و رستگاری و ورود وی به بهشت، صادق بودن او را شرط قرار دادند که داستان وی از این قرار است، چنان­که در روایت امام مسلم در صحیحش[[281]](#footnote-281) از انس بن مالک س روایت است که می­گوید: از اینکه از رسول الله ح در مورد چیزی سوال کنیم، نهی شده بودیم، که آمدن مردی از اهل صحراء که بسیار عاقل و متین و مزین به آداب سوال کردن و چگونگی سوال پرسیدن بود، ما را به شگفتی واداشت، که از رسول الله ح سوال کرده و ما می‌شنیدیم. آن شخص که از اهل صحراء بود، آمده و گفت: ای محمد، فرستاده‌ات نزد ما آمده و اظهار داشته که ادعا کردی الله تو را فرستاده است؟ رسول الله ح فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است؛ وی گفت: چه کسی آسمان را آفریده است؟ رسول الله ح فرمودند: الله؛ گفت: چه کسی زمین را آفریده است؟ فرمودند: الله؛ گفت: چه کسی کوه‌ها را نصب و پابرجا کرده است و در آن‌ها قرار داده آنچه که قرار داده؟ فرمودند: الله؛ گفت: به کسی که آسمان و زمین را آفریده و این کوه‌ها را نصب و پابرجا کرده است، تو را سوگند می‌دهم، آیا الله تو را فرستاده است؟ فرمودند: آری؛ وی گفت: فرستاده‎ات اظهار داشته که بر ما پنج نماز در شبانه روز واجب است؟ فرمود: «صَدَقَ» راست گفته است؛ وی گفت: به کسی که تو را فرستاده، سوگندت می‎دهم آیا الله تو را به این امر کرده است؟ فرمودند: آری؛ وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که بر ما واجب است که در اموال­مان، زکات بپردازیم. فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است؛ وی گفت: به کسی که تو را فرستاده، سوگندت می‌دهم، آیا الله تو را بدان امر کرده است؟ فرمودند: آری؛ وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که روزه‌ی ماه رمضان، سالانه بر ما واجب است؟ فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است. وی گفت: به کسی که تو را فرستاده سوگندت می‌دهم، آیا الله تو را بدان امر کرده است؟ فرمودند: آری، وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که حج بیت الله الحرام، بر هریک از ما که توان آن­را دارد، واجب است؟ فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است؛ راوی می‌گوید: سپس وی در حالی بازگشت که گفت: به کسی که تو را به حق فرستاده نه چیزی بر آن (چه فرستاده‌ات به ما اظهار داشته) اضافه می‌کنم و نه چیزی از آن کم می‌کنم. پس رسول‌اللهح فرمودند: «لَئِنْ صَدَقَ لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ» «اگر راست گفته باشد، قطعاً وارد بهشت می‌شود».

آری، اگر در آنچه گفت، با زبان و قلب و عمل صادق باشد، هیچگونه تردیدی نیست که وی از اهل بهشت می‌باشد؛ و این همان ایمان بوده و این صفت مومن می‌باشد. اما منافق والعیاذ بالله، کسی است که سخنش مخالف با عملش و پنهانش با آشکارش و ظاهرش با باطنش مخالف می‌باشد. کلمه‎ی توحید را با زبانش می‌گوید و آن­را با قلبش انکار می‌کند. و در عمل با آن مخالفت می‌کند بگونه‌ای که در صبح بگونه‌ای و شب بگونه‌ای دیگر است و چنین نفسی همطراز و هم­سنگ کشتی است که در تلاطم امواج و بادها می‌باشد.

بنابراین[[282]](#footnote-282) الله متعال به بندگانش فرمان داده که او را عبادت کنند و او را به تنهایی و از روی صدق و اخلاص پرستش نمایند و اگر کسی الله را عبادت کند و به تنهایی او را پرستش نماید، اما از روی صدق و اخلاص نباشد، از او پذیرفته نمی‌شود و به توحید خالص عمل نکرده است.

از دلایل صحیح بودن این شرط آن است که اگر لوازم تحقق آن از بین برود و نفی شود، نفاق اکبر جای آن­را می‌گیرد که صاحبش را در پایین‌ترین مکان جهنم قرار می‌دهد. همچنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ١٤٥﴾ [النساء: 145] «بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و پایین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آن‌ها نخواهی یافت (که به فریادشان رسد و آنان را برهاند)».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلۡكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ هِيَ حَسۡبُهُمۡۚ وَلَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّقِيمٞ ٦٨﴾ [التوبة: 68] «خداوند به مردان و زنان منافق و همه‎ی کافران، وعده‌ی آتش دوزخ داده است که جاودانه در آن می‌ماند و جهنم برای (عذاب) ایشان کافی است. (علاوه بر آن) خداوند آنان را نفرین کرده و از رحمت خود به دور داشته است و دارای عذاب همیشگی خواهند بود».

از این شرط بطلان و پوچی مذهب مرجئه‌ی کرامیه به دست می‌آید که می‌گویند: هرکس تنها به صورت لفظی به «لا إله إلا الله» اقرار کند مومن است، اگر چه تصدیق یا اعتقاد قلبی هم به آن نداشته باشد.

مذهب مرجئه‌ی کرامیه، مذهبی کفری و باطل است، چرا که مفهوم و مفاد مذهب آن‌ها این است که اگر منافقی زندیق به صورت لفظی شهادت توحید را «لا إله إلا الله» بر زبان راند درحالی­که در دلش هم تکذیب و کینه‎توزی خود را نسبت به دین اسلام پنهان کرده باشد، مومن و از اهل بهشت می‌باشد؛ و این تکذیبی آشکار بر ضد نصوص شرعی زیادی است که بیان می‌کنند منافقین داخل بهشت نمی‌شوند، بلکه در پایین‌ترین مکان دوزخ قرار می‌گیرند.

همچنین از این شرط، نامومن و غیر مسلمان بودن کسانی که «لا إله إلا الله» را صرفاً از روی شوخی، بازیچه، تمثیل و نمایش، راضی و ساکت نمودن مردم و نه با جدیت، بر زبان می‌آورند استنباط می‌شود؛ چون اینان این کلمه را با صدق و اخلاص تکلم نمی‌کنند. و همچنین از طرف دیگر بطلان ادعای کسانی که با کید و مکر و حیله و گمراه نمودن می‌خواهند حقیقت کفر و طغیان خود را از دیگران پنهان کنند، برای ما روشن می‌گردد. همچنین اقرار نمودن زندیقان روزگار و داعیان افکار کمونیستی به «لا إله إلا الله» هیچ سودی به آن‌ها نمی‌رساند؛ چون در دل­شان کفر و نفاقی پنهان نموده‌اند که نفی کننده‌ی (اقرار آنان) به «لا إله إلا الله محمد رسول الله» است[[283]](#footnote-283).

بنابراین موحدی که در توحید با پروردگارش صادق باشد، درحقیقت کسی است که جز الله عزوجل را عبادت نمی‌کند و جز از الله عزوجل نمی‎ترسد و از غیرالله چیزی نمی‌خواهد و جز از الله عزوجل یاری نمی‌گیرد و جز بر الله عزوجل توکل نمی‌کند. و جز به او جل­جلاله پناه نمی‎برد و امرش را جز به او نمی‌سپارد و جز برای او ذبح نمی‌کند و جز برای او نذر نمی‌کند و جز از اوامر الله و رسولش ح فرمانبرداری و اطاعت نمی‌کند، و هر آنچه غیر از شریعت الله و رسولش باشد، رد می‌کند و جز برای الله عزوجل دوست نمی‌دارد و جز برای الله متعال دشمنی نمی­کند و جز برای الله متعال نمی‌بخشد و جز برای الله عزوجل باز نمی‌دارد.

چنین شخصی در همه‌ی احوال و زمان‌ها و اقوال و اعمالش با پروردگارش صادق می‌باشد. و در آن‌ها تناقض و اضطراب نمی‌باشد؛

از توحید سخن نمی‌گوید، درحالی­که عاری از آن باشد.

از توحید سخن نمی‌گوید درحالی­که نسبت بدان کراهت داشته باشد.

از توحید سخن نمی‌گوید درحالی­که خود در وادی و توحید در وادی دیگری باشد.

از توحید صادقانه سخن نمی‌گوید درحالی­که پس از آن با آرامش و رضایت خاطر و اختیار کامل و بدون اضطرار، با نظام و قوانینی زندگی کند که با آنچه بدان ایمان آورده و بر آن اعتقاد دارد، در تناقض باشد.

از توحید سخن نمی‌گوید، درحالی­که تنها بر این قانع باشد که اسمش در دفتر ثبت آمار مسلمانی باشد بدون اینکه با توحید زندگی کند.

از توحید سخن نمی‌گوید، درحالی­که بپذیرد معامله‌ی ربوی انجام دهد.

از توحید سخن نمی‌گوید درحالی­که همسر و دخترانش را آرایش کرده، رها کند.

آری در توحید چنین نیست که انسان اوامر الله عزوجل را در برخی جوانب رعایت نموده و از آن‌ها پیروی کند و در جوانب دیگر از حدود الله عزوجل تجاوز کند. چرا که از مقتضیات توحید آن است که انسان خود را کاملاً تسلیم الله عزوجل کند و با تمام جوانب زندگی‌اش، درحالی­که تسلیم امر الله عزوجل و راضی به حکم رسول الله ح می‌باشد، به این دین درآید؛ و این موحد صادق در توحیدش می‌باشد.

الله عزوجل ما و شما را از صادقان قرار دهد.

مبحث ششم:  
شرط اخلاص

اخلاص عبارت است از: تصفیه کردن عمل با نیت صالح از تمامی شائبه‌های شرک[[284]](#footnote-284). الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البینة: 5] «و به ايشان دستور داده نشده است جز اين که مخلصانه خداي را بپرستند». و می‎فرماید: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ٢ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ﴾ [الزمر: 2-3] »(اي پيامبر!) ما اين كتاب را كه در برگيرنده حق و حقيقت است، بر تو فرو فرستاده‌ايم. الله را پرستش كن و پرستش خود را سره و خاصّ او گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه براي الله است و بس».

و همچنین به پیامبرش ح می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱللَّهَ أَعۡبُدُ مُخۡلِصٗا لَّهُۥ دِينِي ١٤ فَٱعۡبُدُواْ مَا شِئۡتُم مِّن دُونِهِۦۗ﴾ [الزمر: 14-15] «بگو: تنها الله را مي‌پرستم و بس؛ و عبادت و طاعتم را خاصّ او مي‌كنم و (پرستش او را از هرگونه كفر و شركي مي‌زدايم و) مي‎پالايم. امّا شما هر چه و هر كه را جز او مي‌خواهيد، بپرستيد.»

و نیز به پیامبرش ح می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: 162-163] «بگو: نماز من و قرباني من و زندگي من و مرگ من براي الله آن پروردگار جهانيان است. الله را هيچ شريكي نيست و به همين دستور داده شده‌ام و من اوّلين مسلمان (در ميان امت خود و مخلص‌ترين فرد در ميان همه انسان‌ها براي الله) هستم».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ١٤٥ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ وَأَخۡلَصُواْ دِينَهُمۡ لِلَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَسَوۡفَ يُؤۡتِ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١٤٦﴾ [النساء: 145-146] «بي‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائين‌ترين مكان آن هستند و هرگز ياوري براي آنان نخواهي يافت (تا به فريادشان رسد و آنان را برهاند). مگر كساني (از ايشان) كه توبه كنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نيّات خود) بپردازند و به الله متوسّل شوند و آئين خويش را خالصانه از آن الله كنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فرياد خوانند و خالق و رازق دانند). پس آنان از زمره مؤمنان خواهند بود. و الله مؤمنان را اجرى بزرگ خواهد داد».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ﴾ [الملك: 2] «همان كسي كه مرگ و زندگي را پديد آورده است تا شما را بيازمايد كدامتان كارتان بهتر و نيكوتر خواهد بود».

فضیل بن عیاض رحمه­الله در مورد این آیه می‌گوید[[285]](#footnote-285): ﴿أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ﴾ یعنی تا شما را بیازماید که چه کسی عمل خالص‌تر و درست‌تر را انجام می‌دهد. گفتند: ای ابا علی، عمل خالص و درست­تر کدام است؟ گفت: اگر عمل خالصانه انجام شود و درست نباشد، پذیرفته نمی‌شود و اگر درست باشد و خالصانه انجام نشود (باز) پذیرفته نمی‌شود. مگر اینکه خالصانه و درست باشد. عمل خالص این است که (تنها) برای الله عزوجل انجام شود و عمل درست یعنی عملی که بر اساس سنت رسول الله ح باشد.»

بر آنچه فضیل گفت، این کلام الله عزوجل دلالت دارد که می‌فرماید: ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: 110][[286]](#footnote-286) پس هركس كه خواهان ديدار خداي خويش است، بايد كه كار شايسته كند و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نسازد.»

بنابراین اخلاص شرطی از شروط قبولیت اعمال می‌باشد و چیزی سخت‎تر و دشوارتر از اخلاص برای نفس نمی‌باشد. و چه بسیار از اعمال و اقوال و حالاتی هستند که باد شرک با انواع آن بر آن‌ها می‌وزد، اما اخلاص آن‌ها را نابود و هلاک می‌کند.

براستی الله عزوجل از اعمال، چیزی را قبول نمی‌کند مگر آنچه خالص برای رضای الله عزوجل باشد. در حدیث صحیحی که امام مسلم از ابوهریره س روایت کرده است آمده که رسول الله ح فرمودند: «قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ»[[287]](#footnote-287). «الله عزوجل فرموده است: من از شریک بی‌نیازترینم، هرکس در عملی، شخص دیگری را با من شریک سازد، او را با شرکش رها می‌سازم - او را به حال خودش وامی­گذارم-».

امام ابن رجب حنبلی رحمه­الله می‌گوید:[[288]](#footnote-288) «بدان که انجام عملی برای غیرالله، انواع مختلفی دارد: گاهی آن عمل ریای محض می‌باشد، بگونه‎ای که شخص با انجام آن، تنها مقصودش ریای در برابر مردم، به منظور هدفی دنیوی می­باشد و این همچون حال منافقان در نمازشان می‌باشد؛ الله عزوجل می‎فرماید: ﴿وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢﴾ [النساء: 142] «منافقان هنگامي كه براي نماز برمي‌خيزند، سست و بي‌حال به نماز مي‎ايستند و با مردم ريا مي‌كنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر الله) و خداي را كمتر ياد مي‌كنند و جز اندكي به عبادت او نمي‌پردازند».

این نوع ریا (ریای محض) تقریبا از هیچ مومنی در نماز و روزه‌اش، سر نمی‌زند، ولی گاهی در مورد صدقه یا حج واجب و یا دیگر اعمال ظاهری و یا به طور کلی اعمالی که بیشتر به چشم آمده و قابل شمارش است، رخ می‎دهد. براستی اخلاص در چنین مواردی سخت است و گران. شخص مسلمان می‎داند که چنین عملی بیهوده است و انجام دهنده‌ی آن مستحق عذاب و عقوبت از جانب الله عزوجل می‌باشد.

گاهی عمل به خاطر الله عزوجل می‌باشد، ولی توام با ریا است، در این حالت اگر ریا در شاکله‌ی اصلی عمل، دخیل باشد، بنا بر دلالت نصوص صحیح، آن عمل باطل است. که ابن رجب از این نصوص به حدیث زیر اشاره می‌کند: احمد بن شداد بن اوس س از رسول الله ح روایت می‌کند که فرمودند: «مَنْ صَلَّى يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ. إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا خَيْرُ قَسِيمٍ لِمَنْ أَشْرَكَ بِي، مَنْ أَشْرَكَ بي‌شَيْئًا فَإِنَّ جَسَدَهُ وَ عَمَلَهُ وَ قَلِيلَهُ وَكَثِيرَهُ لِشَرِيكِهِ الَّذِي أَشْرَكَ بِهِ، وَأَنَا عَنْهُ غَنِيٌّ»[[289]](#footnote-289) «هرکس از روی ریا نماز بخواند، شرک ورزیده است و هرکس از روی ریا، روزه گیرد، شرک ورزیده است و هرکس از روی ریا صدقه دهد، درحقیقت شرک ورزیده است، براستی که الله عزوجل می‌فرماید: من بهترین شریک برای کسی هستم که با من شریک قرار داده شده است. (چرا که) هرکس چیزی را با من شریک قرار دهد، براستی که جسد و عمل و کم و زیادش برای شریکی می‌باشد که با آن شرک ورزیده است درحالی­که من از چنین شریکی بی‌نیاز هستم.»

سپس می‌گوید: اگر اصل عمل برای الله عزوجل باشد، سپس نیت ریا بر وی عارض شود، در صورتی که فقط در ذهن باشد و فرد بتواند بلافاصله آن­را از خودش دور کند، هیچ ضرر و آسیبی متوجه وی نمی‌باشد؛ اما اگر نیت ریا همچنان ادامه یابد، آیا منجر به بطلان عملش می‌شود یا نه؟ یا اینکه عملش بر مبنای اصل نیتش صحیح می‌باشد؟ در جواب این مساله بین علمای سلف اختلاف وجود دارد. امام احمد و ابن جریر معتقدند که عمل وی باطل نمی‎شود و اصل نیت او مورد توجه قرار می‌گیرد. که این مساله از حسن بصری و دیگران نیز روایت شده است و در این معنا حدیث ابوذر ت از رسول الله ح هم آمده است، که وی از رسول الله ح در مورد مردی سوال کرد که عملی را برای رضای الله عزوجل انجام می‌دهد و مردم بر انجام آن او را مورد ستایش قرار می‌دهند؛ رسول الله ح فرمودند: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ»[[290]](#footnote-290). «آن مژده‌ی زود هنگام مومن است».

بنابراین، هیچ اختلافی نیست که اخلاص شرطی برای صحت هر قول و عمل و قبولیت آن می‌باشد. و اخلاص در توحید، عبارت است از محقق گرداندن توحید و خالص گرداندن عبادت برای الله عزوجل و محقق گرداندن آن و تصفیه و خالص کردن آن از همه‌ی شائبه‌های شرک و بدعت، بگونه‎ای که تنها عبادت برای الله عزوجل باشد و ترس از الله عزوجل و خضوع برای الله عزوجل و امید به الله عزوجل و توکل بر الله عزوجل و استقامت و طلب یاری و مدد از الله عزوجل و نذر و ذبح برای الله عزوجل و خواستن از الله عزوجل و عمل برای الله عزوجل باشد. و بدین ترتیب شخص برای الله عزوجل، متکی بر الله و با الله عزوجل می‌باشد.

محقق کردن توحید در امت، امری سخت و دشوار می‌باشد، چرا که صفت محقق کردن توحید جز در اهل ایمان صادق و بی‌ریا، کسانی که الله عزوجل آن‌ها را خاص قرار داده و از میان آفریده­هایش برگزیده، یافت نمی‎شود، همانطور که الله عزوجل در مورد یوسف علیه­السلام می‌فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَۚ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٢٤﴾ [یوسف: 24] «ما اين چنين كرديم تا بلا و زنا را از او دور سازيم. چرا كه او از بندگان پاكيزه و گزيده ما بود».

در آیه، کلمه‌ی ﴿ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾ به فتح لام آمده است و در قرائتی با کسره ذکر شده است (المخلِصین)[[291]](#footnote-291). و چنین افرادی در ابتدای این امت بسیار بودند و در آخر این امت جزو غرباء می‌باشند و البته بسیار اندک و از اجر بسیار والایی نزد الله متعال برخوردار می‌باشند.

و الله عزوجل از خلیلش ابراهیم عليه­الصلاة­والسلام خبر داده و می‎فرماید: ﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ ٧٨ إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٧٩﴾ [الأنعام: 78-79] «اي قوم من! بي­گمان من از آنچه انباز الله مي‎كنيد، بيزارم. بي­گمان من رو به سوي كسي مي‌كنم كه آسمان‌ها و زمين را آفريده است و من (از هر راهي جز راه او) به كنارم و از زمره مشركان نيستم». یعنی دینم را خالص گردانیدم و عبادتم را تنها برای کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده قرار داده‌ام، یعنی کسی که آن‌ها را بدون مثال پیشین آفریده و ایجاد کرده است؛ ﴿حَنِيفٗا﴾ یعنی روی­گردان از شرک به سوی توحید؛ و براین اساس است که فرمود: ﴿وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ و نظیر این آیه در قرآن بسیار می‎باشد[[292]](#footnote-292).

از این­رو اخلاص کامل به طور مطلق در توحید نمی‌باشد مگر با برائت کامل از صورت‌های شرک و اهل آن و خالص گرداندن عبادت تنها برای الله عزوجل و نیز اخلاص در اطاعت از رسول الله ح؛

پس کسی که از همه انواع شرک، بزرگ و کوچک و خفی و پنهانش اجتناب ورزد و عبادتش را برای الله عزوجل خالص گرداند، حقیقتاً موحد می‎باشد. در صحیح بخاری از ابوهریره س روایت شده که می‌گوید: عرض کردم، یا رسول الله، چه کسانی در روز قیامت برای شفاعت شما سعادت بیشتری دارند؟ رسول الله ح فرمودند: «لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَلَّا يَسْأَلَنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلَ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ، أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ: لاَ إله إلاَّ اللهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ»[[293]](#footnote-293). «ای ابوهریره، چون عشق و علاقه‌ی تو را نسبت به حدیث دیدم، می‌دانستم که کسی قبل از تو این سوال را از من نخواهد پرسید. کسانی روز قیامت برای شفاعت من سعادت بیشتری دارند که با اخلاص و از صمیم قلب لا إله إلا الله بگویند.»

امام ابن حجر در «الفتح» در شرح این حدیث مبارک می‌گوید: «رسول الله ح در راستای آرامش و راحتی­ مردم از هول و هراس موقعیت و مکانی که در آن هستند، برای آنان شفاعت می‌کنند و نیز برای برخی از کفار، در راستای تخفیف در عذاب، شفاعت می‌کنند، همانطور که در احادیث صحیح این مساله در حق ابوطالب ثابت می‌باشد. و نیز در حق برخی از مومنان، برای خروج از آتش بعد از اینکه وارد آن شده‌اند، شفاعت می‌کنند و نیز در حق برخی از مومنان برای ورودشان به بهشت بدون حساب، شفاعت می‌کنند. و برای برخی به منظور رفع درجات­شان شفاعت می‌کنند. و بدین ترتیب نقش شفاعت در سعادت و اینکه سعادتمندترین آن‌ها به بهره­مندی از شفاعتِ رسول الله ح مومن مخلص است، ظاهر و آشکار می‌گردد.

ابن قیم رحمه­الله در معنای حدیث ابوهریره س می‌گوید: «در این حدیث تامل کن که چگونه بزرگ‌ترین اسبابی که به سبب آن شفاعت حاصل می‌گردد، خالص گرداندن توحید معرفی شده است؛ برعکس آنچه مشرکین انجام می‌دهند و گمان می‌کنند حاصل شدن شفاعت برای آن‌ها با شفیع گرفتن و عبادت کردن آن‌ها و موالات­شان صورت می‌گیرد، درحالی­که رسول الله ح آنچه در گمان­شان بود، دگرگون ساخته و خبر دادند که سبب شفاعت، اخلاص در توحید می‌باشد»[[294]](#footnote-294).

بنابراین حقیقت توحید جذب و کشش همه جانبه روح به سوی الله عزوجل می‌باشد که هرکس خالصانه از ته دل، گواهی دهد که هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل وجود ندارد، وارد بهشت می‌شود. چرا که اخلاص همان کشش قلب به سوی الله عزوجل و توبه خالصانه از گناهان و بازگشت به سوی خداوند متعال می‌باشد. که هرگاه در این حالت بمیرد، بدان دست یافته است. بسیاری از کسانی که آن­را بر زبان آورده‌اند، اخلاص را نمی‎شناسند و بسیاری نیز از روی عادت و تقلید آن­را می‌گویند. و شیرینی ایمان را با درخشندگی قلب درهم نیامیخته‌اند. و از این دسته، افراد بسیاری می‌باشند که در هنگام مرگ و یا قبر دچار سختی می‌شوند. همانطور که در حدیث آمده است (این افراد می‌گویند:) از مردم چیزی را شنیدم، من هم همان را به زبان آوردم[[295]](#footnote-295). و غالب اعمال این افراد بر اساس تقلید و اقتدا و پیروی از امثال خودشان بوده و در واقع نزدیک‌ترین افراد به مصداق این کلام الله عزوجل می‌باشد که می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ ٢٣﴾ [الزخرف: 23] «ما پدران و نياكان خود را بر آئيني يافته‌ايم و ما هم قطعاً (بر شيوه ايشان ماندگار مي‌شويم و) به دنبال آنان مي‌رويم».

پس هرگاه فردی با اخلاص و یقین کامل «لا إله إلا الله» را بر زبان آورد و در این حال به هیچ وجه بر گناهی مصر نباشد، کمال و یقین موجب می‌شود که الله عزوجل از هر چیزی برای او محبوب‌تر باشد، بنابراین در دل او هیچگونه اراده‌ای نسبت به آنچه الله متعال حرام کرده است، باقی نمی‌ماند. و هیچگونه کراهتی نسبت به آنچه الله متعال بدان فرمان داده، ندارد و چنین کسی است که آتش بر وی حرام شده است، اگرچه قبل از آن گناهانی داشته باشد، ولی پس از چنین ایمان و اخلاص و توبه و محبت و یقین کامل، گناهان او محو و نابود می‌گردد همانگونه که شب توسط روز محو می‌گردد. تنها ترسی که متوجه فرد مخلص است این است که مرتکب گناهان شود که در پی آن ایمانش ضعیف شده و لا إله إلا الله را با اخلاص و یقینی که مانع تمام گناهان وی می‌شود، به زبان نیاورد و خوف اینکه دچار شرک اکبر و اصغر شود. اگر هم از شرک اکبر سالم بماند اندکی شرک اصغر با او باقی است که گناهانی به آن اضافه می‌شوند و در نتیجه جانب گناهان وی بر جانب حسنات برتری می‌یابد و گناهان ایمان و یقین را ضعیف می‌کنند، در نتیجه کلمه‌ی لا إله إلا الله نزد او ضعیف شده و مانع اخلاص در قلب می‌گردد. و چنین شخصی همانند کسی است که هذیان می‌گوید و یا در خواب سخن می‌گوید، یا همانند کسی است که صدایش را با آیه‌ای از قرآن بی‌آنکه طعم و شیرینی و معنایش را بچشد، نیکو می‌گرداند. چنین افرادی این عبارات را با کمال صدق و یقین نگفته‌اند، چرا که پس از آن دچار گناهانی شده‌اند که ناقض گفته‌ی آنان است. پس هرگاه گناهان فزونی یافتند، گفتن لا إله إلا الله بر زبان سنگینی کرده و قلب از گفتن آن دچار قساوت می‌گردد. از عمل صالح کراهت پیدا کرده و گوش فرا دادن به قرآن، برایش سخت می‌شود و یا با غیرالله خرسند می‌گردد و به باطل اطمینان حاصل می‌کند؛ و سخن زشت و همچنین همراهی اهل غفلت و باطل را برای خود شیرین می‌پندارد و از همنشینی با اهل حق کراهت دارد. چنین فردی اگر لا إله إلا الله را بر زبان آورد، در واقع چیزی را به زبان آورده که در قلبش نیست و عمل وی گفته‌اش را تصدیق نمی‌کند[[296]](#footnote-296). و در حدیث عثمان بن مالک س آمده است که رسول الله ح فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إله إلا الله، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ»[[297]](#footnote-297). «یقیناً الله متعال آتش جهنم را بر کسی که بگوید: هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست و با گفتن آن خواهان (ملاقات) وجه الله می‌باشد، حرام کرده است».

بنابراین اخلاص متضاد شرک ورزیدن می‌باشد. پس کسی که مخلص نباشد، مشرک است. و شرک درجاتی دارد که برخی شرک اکبر، برخی شرک اصغر و برخی شرک خفی و پنهان می‌باشد.

برای انسان به ندرت پیش می‌آید که عملی از اعمالش و یا عبادتی از عباداتش، منفک از این امور باشد، بر این اساس است که گفته شده: هرکس در عمرش لحظه‌ای، خالصانه به منظور لقای وجه الله تعالی سالم بگذرد، نجات می‌یابد. و این به سبب عزت و بزرگی اخلاص و دشواری پاک و لطیف کردن قلب از این امور می‌باشد، چرا که عمل خالص آن است که انگیزه‌ای برای آن جز طلب تقرب به الله عزوجل نباشد»[[298]](#footnote-298).

آری، اخلاص در توحید امری بسیار بزرگ است که عبارت است از خالص گردانیدن توحید و محقق کردن آن و تنقیه و تصفیه آن از تمامی شائبه‌های شرک و بدعت و اختصاص دادن عبادت تنها برای الله عزوجل و کمال اتباع و پیروی از فرستاده‌اش ح و حاکم قرار دادن او در هر چیزی در کنار رضای کامل به حکم الله و رسولش صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم.

مبحث هفتم:  
شرط محبت

محبت منافی با نفرت و دشمنی[[299]](#footnote-299):

یکی دیگر از شرط‌های صحت و درستی شهادت توحید؛ دوست داشتن کلمه‌ی توحید و محبت ورزیدن به اهل آن و کینه و عداوت نمودن با دشمنان کلمه‌ی «لاإله إلاالله» و شرک‌های متضاد و مخالف آن می‌باشد.

چگونگی این محبت آن است که الله عزوجل و رسول او ح در نزدش، محبوب­تر از تمام چیزها غیر از آنان باشد. و تنها الله عزوجل را به خاطر خودش دوست داشته باشیم و غیرالله را صرفاً به خاطر کسب رضای الله دوست بداریم و هیچ کس را نباید هم ردیف و همراه الله دوست بداریم بلکه اگر به کسی دوستی و محبت نمودیم فقط به خاطر دستیابی به رضا و خشنودی الله متعال باشد؛ و اگر انسان به چیزی دوستی و محبت ورزید، نباید آن چیز منفورِ الله متعال باشد و نیز نباید از چیزی احساس تنفر کند که الله متعال آن­را دوست دارد، بخصوص توحید که حق الله متعال بر بنده است. (یعنی نباید به توحید کراهیت داشته باشد، بلکه باید به آن دوستی و علاقه و محبت ورزد.)

اگر انسان با همتایان و شریکان دروغین الله متعال دوستی و محبت ورزد و به آنچه الله متعال از توحید و دین بر انبیاء و رسولانش نازل فرموده، کینه و دشمنی کند، مرتکب شرک و کفر (اکبر) شده است و از دایره اسلام و ایمان خارج می‌شود و آن چه را از طاعات و اعمال انجام داده باشد به او نفعی نمی‎رساند.

و دلیل ما هم بر آن چه بحث نمودیم، این فرموده‌ی الله متعال در قرآن است: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 165] «برخی از مردم هستند که غیر از الله، شریکانی بر می‌گزینند و آنان را همچون الله دوست می‎دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند الله را بسیار دوست­تر می‌دارند (و بالاتر از هر چیز به او محبت می‌ورزند)».

هرکس مخلوق و آفریده‌ای را صرفاً به خاطر خود وی دوست داشته باشد، به نحوی که برای وی دوستی و دشمنی کند و بدون توجه به موافقت یا مخالفت او با حق، دوست بدارد کسی که وی او را دوست می‌دارد و دشمنی ورزد با کسی که وی با او دشمنی می‌کند، چنین فرد یا افرادی به تحقیق این آفریده را شریک الله متعال قرار داده‌اند و به جای پرستش الله متعال، او را عبادت نموده‌اند، چون تنها کسی که باید به خاطر ذات خودش، مورد دوستی و محبت قرار گیرد، الله متعال است و غیر از ذات او، صرفاً به خاطر او و برای رضای او دوست داشته می‌شود.

ابن تیمیه رحمه­الله در جلد 10 «الفتاوی» صفحه‌ی 267 می‌فرماید: «محبت ورزیدن به چیزی از موجودات به خاطر خود آن، جایز نمی‌باشد و این صرفاً خاص ذات خداوند پاک و منزه است. بنابراین در این دنیا جایز است هر محبوبی را نه به خاطر خود آن، بلکه به خاطر غیر آن (الله متعال) دوست داشت؛ اما واجب است که پروردگار بلندمرتبه را فقط به خاطر خودش دوست بداریم و این از معانی الوهیت الله متعال است آن چنان که خود می‌فرماید: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [الأنبیاء: 22] «اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از خداوند معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را به دست می‌گرفتند) قطعا آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی به هم می‌خورد)».

پس دوست داشتن هر چیزی به خاطر خودش شرک است و نباید جز به خاطر الله متعال و رضای او چیزی یا کسی را دوست داشت و این از خصوصیات الوهیت پروردگار است و کسی جز او استحقاق آن­را ندارند و هر محبوبی غیر از الله متعال، اگر به خاطر الله متعال دوست داشته نشود، محبت ورزیدن به آن باطل است.

ابن قیم رحمه­الله در «المدارج» جلد 1 صفحه‌ی 99 می‌فرماید: «به تحقیق الله متعال، مردمان را به خاطر عبادت نمودن خود آفریده است، عبادتی که جامع کمال محبت او و همراه با فروتنی برای وی و فرمان­برداری از دستوراتش باشد.

پرستش و عبادت کردن، محبت و دوست داشتن خداوند است، حتی یگانه و یکتا دانستن خداوند هم از روی محبت است و تمامی دوستی‌ها باید (صرفاً) برای الله متعال باشد و نباید همراه او کسی دیگر را دوست داشت و همانا به خاطر الله متعال و رضای اوست که انبیاء و رسولان و فرشتگان و اولیای او هم دوست داشته می‌شوند. پس در حقیقت محبت و دوستی ما به آنان تکمیل کننده‌ی محبت و دوستی ما به پروردگار است و محبت ما به آنان جدای از محبت به الله متعال نیست، مثل محبت کسی که از روی کج فهمی همتایانی را جز الله متعال برای خود قرار داده و آن‌ها را همانند دوستی نمودن با الله متعال، دوست می‌دارد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالُواْ وَهُمۡ فِيهَا يَخۡتَصِمُونَ ٩٦ تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨﴾ [الشعراء: 96-98] «آنان (که معبودهای دروغین را پرستیده‌اند) در آن جا به کشمکش (با معبودهای خود) می‌پردازند و می‌گویند: به الله سوگند ما در گمراهی آشکار بوده‌ایم. آن زمان که شما (معبودهای دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم».

مشرکان آن هنگام که همتایان دروغین و طاغوت‌ها را در عبادت و طاعت با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستند، آن‌ها را در خصوصیت توانایی بر مخلوقات یا تصرف در کائنات یا ضرر و سود رساندن به موجودات، با خدای پاک و منزه و بلندمرتبه یکسان نمی‌پنداشتند و در حقیقت اینان (همتایان دروغین و طاغوت‌ها) بسیار ناتوان­تر از آن هستند که در قدرت بر مخلوقات یا تصرف در کائنات و یا زیان و فایده رساندن به موجودات با الله متعال برابری کنند و مشرکان هم آنها را تنها از جهت طاعت و محبت با الله متعال برابر می‌کردند و به آنان همانند محبت ورزیدن به الله متعال و یا حتی شدیدتر از آن، مهر می‌ورزیدند و دستور طاغوت‌ها و اطاعت از آن‌ها را بر فرمان الله متعال و پیروی از آن مقدم می‌نمودند، پس در نتیجه‌ی این کردارِ آنها در این نوع عبادت، شرک حاصل شد»[[300]](#footnote-300).

محبت رکن توحید می‌باشد و با کمال آن، توحید کامل می‌گردد و با ناقص بودن آن توحید ناقص می‌شود و هرگاه درخت محبت در قلب کاشته شده و با آب اخلاص و متابعت و پیروی از رسول الله ح آبیاری گردد، انواع ثمره را به دنبال دارد و هر زمان که اراده و خواست الله عزوجل باشد، میوه‌ی آن بدست می‌آید و بدین ترتیب اصل آن در قرارگاه قلب بوده و شاخه­هایش متصل به سدرة المنتهی می‌باشد[[301]](#footnote-301).

آری، کسی که محبت الله عزوجل را دارد، قلبش متصل به ذکر الله عزوجل می‌باشد و حقوق الله عزوجل را ادا می‌کند، پس هر زمان سخن بگوید: با نام الله عزوجل آغاز می‌کند و اگر سخنی بگوید از الله عزوجل سخن می‌گوید و اگر حرکت کند، به امر الله عزوجل حرکت می‎کند و اگر بایستد، به خاطر الله عزوجل است. و بدین ترتیب وی برای الله عزوجل و متکی به الله عزوجل و با الله عزوجل می‌باشد.

محبت روح اعمال می‌باشد که هرگاه اعمال از آن عاری باشد، همچون جسدی می‌باشند که روح در آن نیست؛ و نسبت آن با اعمال همچون نسبت اخلاص با آن‌ها می‌باشد، بلکه محبت حقیقت اخلاص می‌باشد؛ بلکه محبت نفس اسلام است. چرا که اسلام عبارت است از فرمانبرداری به همراه ذل و خضوع و حب و طاعت برای الله عزوجل. پس کسی که محبت در وی نباشد، قطعاً اسلامی برای او نیست، بلکه محبت حقیقت شهادت «لا إله إلا الله» می‎باشد چرا که «الإله» کسی است که بندگان بر اساس محبت و خضوع و فروتنی و خوف و امید و تعظیم و اطاعت از وی، او را عبادت می‌کنند. که به معنای «مالوه» می‌باشد و آن کسی است که قلوب به سوی او متمایل می‌باشد. یعنی نسبت بدو محبت داشته و برای او خضوع و فروتنی می‌کنند. و اصل «التَأَلُّه» تعبد می‌باشد و تعبد آخرین مراتب حب می‌باشد. و زمانی گفته می‎شود او را بنده و شیفته و اسیر محبت خود کرده است که محبت محبوبش وی را خوار و زبون و بر وی سیطره پیدا کرده باشد.

بنابراین محبت، حقیقت عبودیت می‌باشد؛ و آیا انابت و بازگشتن به سوی الله عزوجل، بدون محبت و رضایت و حمد و شکر و خوف و رجاء (امید) ممکن است؟! و آیا صبر جمیل جز صبر محبین است؟ چرا که محب، در حصول آنچه معبودش دوست دارد و بدان راضی است، فقط بر محبوب خود توکل می‎کند؛ و همچنین زهد در حقیقت، همان زهد محبین می‌باشد. چرا که آن‌ها، به سبب محبتی که با محبوب­شان دارند، در محبت غیر از محبوب­شان پارسایی و پرهیزگاری می‌کنند؛ و همچنین حیاء در حقیقت همان حیای محبین می‎باشد، چرا که حیاء از میان حب و تعظیم متولد می‌شود. اما حیائی که برخاسته از محبت نباشد، تنها به سبب خوف محض می‌باشد؛ و مقام فقر نیز اینچنین می‌باشد، چرا که فقر در حقیقت، فقر ارواح در برابر محبوب­شان می‎باشد و آن برترین و بالاترین انواع فقر است، چرا که فقری کامل­تر از فقر قلب به سوی کسی که او را دوست دارد، نمی‌باشد. و همچنین بی‌نیازی درحقیقت بی‌نیازی قلب با حصول محبوبش از هر چیزی می‌باشد. و شوق به سوی الله عزوجل و دیدار او جل­جلاله، اینچنین می‌باشد. چرا که لُب و جوهر محبت و سِرّ آن می‌باشد»[[302]](#footnote-302).

بنابراین، محبت با کلمه‌ی «لا إله إلا الله» و مقتضیات آن و آنچه بر آن دلالت دارد و نیز محبت با اهل توحید و موالات و دوستی و یاری آن‌ها و دشمنی و عداوت با آنچه در تناقض با همه‌ی این‌هاست، اصل دین اسلام می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ﴾ [البقرة: 165] «و دسته‌اي از مردم هستند که همتاياني براي الله متعال مي‎گيرند و آن‌ها را مانند الله دوست مي‌دارند و آنانکه ايمان دارند الله متعال را بيشتر و سخت‌تر دوست دارند».

امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: «الله عزوجل در این آیه، خبر داده که هرکس چیزی را غیر از الله عزوجل، همچون الله عزوجل دوست داشته باشد، در واقع وی از جمله کسانی است که شریکی برای الله عزوجل قرار داده است. و این شریک در محبت است نه شریکی در خلقت و ربوبیت؛ چرا که هیچیک از اهل زمین این شریک و همانند را در ربوبیت الله عزوجل قائل نشده است. برخلاف شریک قائل شدن در محبت؛ چرا که بسیاری از اهل زمین، شریکانی برای الله عزوجل در محبت و تعظیم قرار می‌دهند. سپس الله متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ﴾ که در معنای این آیه، دو دیدگاه وجود دارد:

الف) محبت مومنان در برابر رب و پروردگارشان به مراتب بیشتر از محبت و ارج و قدری است که مشرکین برای معبودهای خود قائل‌اند.

ب) محبت مومنان نسبت به الله عزوجل، بیشتر از محبت مشرکان برای شریکان الله عزوجل می‌باشد؛ چرا که محبت مومنان خالص است، اما محبت مشرکین در میان شریکان تقسیم شده است و محبت خالصانه از محبت مشرک شدیدتر است.

و این دو قول مترتب بر دو قولی است که در مورد این کلام الله عزوجل ﴿يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ می‌باشد:

الف) آنان را همانند الله عزوجل دوست دارند، که محبت آنان را برای الله عزوجل اثبات می‌کند، اما محبتی آمیخته با محبت شریکانی برای الله عزوجل.

ب) مشرکان شریکان را دوست دارند، همانگونه که مومنین پروردگارشان را دوست دارند، سپس الله عزوجل بیان داشته که محبت مومنین برای الله عزوجل بیشتر و شدیدتر از محبت مشرکین برای شریکان می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه قول اول را ترجیح داده و می‌گوید: «مشرکان مورد مذمت قرار گرفته‌اند، چون محبت خود را بین الله عزوجل و غیر او تقسیم کرده‌اند. و محبت­شان را خالصانه برای الله عزوجل همچون محبت مومنان برای او جل­جلاله، قرار ندادند. و به سبب این تسویه است که در آتشِ عذاب درحالی­که اله­ و معبودهای­شان نیز در آنجا حاضرند، می‌گویند: ﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨﴾ [الشعراء: 97-98] «به الله سوگند ما در گمراهي آشكاري بوده‌ايم. آن زمان كه ما شما (معبودان دروغين) را با پروردگار جهانيان برابر مي‌دانستيم».

بدیهی است که مشرکان اله‌ و معبودانی را که غیر از الله عزوجل اتخاذ کرده بودند، در خلقت و ربوبیت با پروردگار جهانیان، یکسان و مساوی قرار نداده بودند، بلکه فقط آن‌ها را در محبت و تعظیم با الله عزوجل مساوی قرار داده بودند. و این همان عدل مذکور در کلام الله عزوجل می‌باشد که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ ١﴾ یعنی غیرالله را با الله متعال در عبادت که عبارت است از محبت و تعظیم، برابر و همتا قرار می‌دهند و این صحیح‌ترین اقوال از میان دو قول می‌باشد»[[303]](#footnote-303).

همچنین[[304]](#footnote-304) از دلایلی که بر صحیح بودن شرط محبت به عنوان یکی از شروط صحت و درستی توحید دلالت می‌کند این است که عدم محبت نسبت به توحید خود به خود مستلزم وجود ضد آن که کینه و نفرت برای توحید است، می‌باشد؛ و نفرت یا کینه و عداوت با توحید، کفر اکبر است که صاحبش را از دین اسلام خارج می‌سازد. همچنان که خداوند بلندمرتبه می‎فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعۡسٗا لَّهُمۡ وَأَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٨ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٩﴾ [محمد: 8-9] «کافران، مرگ بر آنان باد و خداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل و بی‌سود گرداند، این عمل بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است، دوست نمی‌دارند و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بی‌سود می‌گرداند».

علل کفر و نابودی اعمال ایشان - آگاه باش که جز کفر و شرک هیچ چیز عمل آدمی را از بین نمی‌برد- آن بود که آن‌ها نسبت به برنامه‌ی دینی خداوند که بر پیامبران و رسولانش فرستاده بود، کراهیت داشتند و بزرگ‎ترین چیزی هم که پروردگار بلند مرتبه بر انبیای خویش نازل نموده، کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» است.

الله متعال در مورد کافران که در جهنم طلب کمک و یاری می‌کنند، درحالی­که هیچ فریادرسی ندارند می‌فرماید: ﴿وَنَادَوۡاْ يَٰمَٰلِكُ لِيَقۡضِ عَلَيۡنَا رَبُّكَۖ قَالَ إِنَّكُم مَّٰكِثُونَ ٧٧ لَقَدۡ جِئۡنَٰكُم بِٱلۡحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَكُمۡ لِلۡحَقِّ كَٰرِهُونَ ٧٨﴾ [الزخرف: 77-78] «آنان فریاد می‌زنند: ای مالک، پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناک آسوده شویم) او به ایشان می‌گوید: شما (این جا) می‌مانید (و مرگ و نیستی و نابودی در کار نیست). (خداوند به ایشان پیغام می‌دهد که) ما حق را برای شما آوردیم (و توسط پیامبران برایتان فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندیده و با آن دشمنی می‌کردید».

بنابراین، علل و سبب ماندگاری ایشان در جهنم این است که آن‌ها از حقی که از سوی پروردگارشان (به وسیله‌ی پیامبران) به سوی آنان نازل شده بود، کراهیت داشتند و بزرگ‌ترین حقی که به سوی آن‌ها فرستاده شد، اقرار و شهادت به کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» بود، که ایشان از آن نفرت داشتند و به همین سبب، مستحق عذاب و ماندگاری ابدی در جهنم شدند.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرۡتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡهُدَى ٱلشَّيۡطَٰنُ سَوَّلَ لَهُمۡ وَأَمۡلَىٰ لَهُمۡ ٢٥ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لِلَّذِينَ كَرِهُواْ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمۡ فِي بَعۡضِ ٱلۡأَمۡرِ﴾ [محمد: 25-26] «کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به کفر و ضلال پیشین خود بر می‌گردند، بدان خاطر است که شیطان کارهای­شان را در نظرشان زینت می‌دهد و ایشان را با آرزوهای طولانی می‌فریبد. این (از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که الله فروفرستاده است، گفته بودند: در برخی کارها از شما اطاعت و پیروی می‎کنیم».

پس اینان بعد از آن که ایمان برای آن‌ها آشکار شد و داخل آن گشتند، مرتد و کافر شدند (صرفاً) به این دلیل که به کسانی که دشمن چیزی بودند که خداوند فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها که متضاد و منافی شریعت الله متعال و توحید است، از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم؛ بنابراین به سبب همین گفتارشان کافر و مرتد شدند.

پس حال کسی که به ایشان می‌گوید: در تمامی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنم؛ همانند حال طاغوت‌های معاصر که به یهود و نصارا چنین می‌گویند. و نیز حال کسانی که از فرمان‌های طاغوت پیروی می‌کنند و به آن‌ها دوستی و محبت می‌ورزند، چگونه است؟ همانند حال و وضع کسانی که خود را به طواغیت نزدیک نموده و دین و برنامه‌ی آنان، ایشان را وادار کرده که از آن‌ها پیروی و اطاعت کنند و به طاغوت‌ها می‌گویند: در هر کاری از شما اطاعت می‌کنیم و (نیز) از تمامی تعلیمات و فرمان‌ها و قوانین صادره از سوی شما که با شریعت الله متعال در تضاد می‌باشد، پیروی می‌نماییم؟ و حال و وضع کسانی که خودشان (به طور مستقیم) با آنچه الله متعال نازل کرده دشمنی می‌کنند، چگونه است؟

بدون شک اینان در مقایسه با کسانی که به دشمنان برنامه‌ای که الله متعال نازل کرده است می‌گویند: در برخی کارها (که با شریعت الله در تضاد است) نه در تمامی آن‌ها، از شما پیروی و اطاعت می‎کنیم، به کفر و ارتداد سزاوارتر می‌باشند.

طبق این قاعده کسی که کلمه‌ی توحید را بر زبان براند و در همان حال از کلمه‌ی توحید و پیروان آن کینه و نفرت داشته باشد، کافری مرتد است و جایگاه او همراه با منافقین در پایین‌ترین جای آتش جهنم می‌باشد. و هیچ کدام از اعمال و طاعات (نیکی) که (قبل از مرگ) انجام داده است به او سودی نمی‌رساند[[305]](#footnote-305).

علامه ابن قیم رحمه­الله محبت را به چهار دسته تقسیم کرده و می‌گوید: «در اینجا بایستی انواع محبت را که بر چهار دسته می‌باشند، از یکدیگر متمایز نموده و جدا کرد. و هرکس تمایز بین آن‌ها را نداند، گمراه می‌شود:

الف) محبت الله عزوجل؛ این نوع محبت به تنهایی برای نجات از عذاب الله متعال و رستگاری کفایت نمی‌کند، چرا که مشرکان و بندگان صلیب و یهود و غیر آن‌ها، الله عزوجل را دوست دارند.

ب) محبت و دوست داشتن آنچه الله عزوجل آن­را دوست دارد؛ این نوع محبت، محبتی است که شخص را وارد اسلام کرده و وی را از کفر خارج می‌کند که محبوب‌ترین انسان‌ها نزد الله عزوجل کسی است که به این محبت بیشتر پایبند بوده و در آن کوشاتر باشد.

ج) محبت برای الله عزوجل و در راه الله متعال، که از لازمه‌های محبت کسی است که دوست داشته می‌شود، زیرا محبت کسی که دوست داشته می‌شود، کامل نمی‌شود مگر با دوست داشتن دیگران در راه او و به خاطر او.

د) محبت (کسی) با الله عزوجل؛ که محبتی شرک آمیز است و هرکس چیزی را با الله عزوجل و نه به خاطر او و نه در راه او دوست بدارد، آن­را شریک الله عزوجل قرار داده است و این محبت مشرکین است.

و این تقسیم در خلال سخن از جزئیات مهمی که مطرح می‌کنیم، واضح می‌گردد و آن اینکه: بسیاری از مردم، ادعای محبت الله عزوجل و دین و کتاب و فرستاده‌اش را می‌کنند، بدین سبب لازم است تا شروط محبت و ارکان و علامات آن­را بشماریم، تا هر مسلمانی، جایگاه خود در برابر این گمانش را بشناسد و در واقع بهره‌اش از این محبت را بداند.

اولین علامت از علامت‌های محبت بنده نسبت به پرودرگارش آن است که:

بنده، هر آنچه الله عزوجل دوست دارد، گرچه مخالف هوی و هوسش باشد، انجام دهد و نیز نسبت به هر آنچه الله عزوجل کراهت دارد، او نیز بغض و کراهت داشته باشد. گرچه هوی و هوس وی بدان تمایل داشته باشد.

این علامت، نشانه‌ی کمال عبودیت بنده برای الله عزوجل می‌باشد و عبودیت عبارت است از: کمال حب به همراه کمال ذل و فروتنی و خضوع برای الله عزوجل؛ پس هرآنکه محبوبی را دوست داشته باشد و برای او فروتنی و خضوع کند، در حقیقت قلبش برای او عبادت کرده است.

بنابراین کسی که محبتش تنها برای الله عزوجل باشد، اگر چیز دیگری را هم دوست داشته باشد، آن­را به خاطر الله عزوجل و در راه الله عزوجل یا بدین سبب که وسیله‌ای برای محبت الله عزوجل می‌باشد، دوست دارد. و این محبت الله متعال او را از محبت غیرالله، باز می‌دارد. چرا که حقیقت عبودیت با وجود شریک قائل شدن برای الله عزوجل در محبت، حاصل نمی‌گردد و این محبت برای غیرالله، بدیهی است که بر خلاف محبت الله عزوجل می‌باشد، چرا که محبت الله عزوجل از موجبات و لوازم عبودیت می‌باشد، چرا که انسان بنده‌ی محبوبش می‌باشد، هرکس که باشد، همانطور که گفته شده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أنت القتیل بكل من أحببته |  | فاختر لنفسك في الهوی من تصطفی[[306]](#footnote-306) |

«تو کشته‌ی هر آن کسی هستی که او را دوست داری، پس در خواهشات و خواسته­هایت برای خود، بهترین را اختیار کن.»

بنابراین کسی که اله او، الله عزوجل نباشد، اله و معبودش هوی و هوس می‌باشد، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ فَمَن يَهۡدِيهِ مِنۢ بَعۡدِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٢٣﴾ [الجاثیة: 23] «هيچ ديده‌اي كسي را كه هوا و هوس خود را به خدائي خود گرفته است و با وجود آگاهي (از حق و باطل، آرزوپرستي كرده است و) الله او را گمراه ساخته است و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌اي انداخته است؟! پس چه كسي جز الله مي‌تواند او را راهنمائي كند؟ آيا پند نمي‌گيريد و بيدار نمي‌شويد؟»

پس هر کسی که همراه الله عزوجل غیر او را عبادت می‌کند، درحقیقت، وی بنده‌ی هوی و هوس خویش می‌باشد، بلکه سبب هر گناهی که بنده با آن نافرمانی الله عزوجل را می‌کند، مقدم داشتن هوی و هوس بر اوامر و نواهی الله عزوجل می‌باشد[[307]](#footnote-307)؛ و الله عزوجل کسی را که محبت اهل و مال و خانواده و تجارت و منازلش را بر محبت الله عزوجل و محبت آنچه الله عزوجل آن­را واجب و بدان امر کرده، مقدم دارد، به عقاب و عذاب وعید داده است، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٤﴾ [التوبة: 24] «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبيله شما و اموالي كه فراچنگش آورده‌ايد و بازرگاني و تجارتي كه از بي‌بازاري و بي‎رونقي آن مي‎ترسيد و منازلي كه مورد علاقه شما است، اين‌ها در نظرتان از الله و پيامبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشيد كه الله كار خود را مي‌كند (و عذاب خويش را فرو مي‌فرستد). الله كسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدايت نمي‌نمايد».

بنابراین باید محبت الله عزوجل و آنچه را که الله عزوجل دوست داشته و آن­را از بنده‌اش می‌خواهد، بر هر آنچه بنده دوست دارد، ترجیح داده شود. و چنین محبتی است که اصل سعادت در دنیا و آخرت می‌باشد.

و در صحیحین از انس بن مالک س از رسول الله ح روایت است که فرمودند: «ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاَوَةَ الإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ المَرْءَ لاَ يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ»[[308]](#footnote-308). «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی و حلاوت ایمان را می‌چشد: یکی اینکه الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد، دوم اینکه: محبتش با هرکس به خاطر خشنودی الله عزوجل باشد. و سوم اینکه: پس از اینکه الله عزوجل وی را از کفر نجات داده، برگشتن به کفر برایش مانند رفتن در آتش ناگوار باشد».

امام نووی رحمه­الله می‌گوید: «حلاوت و شیرینی ایمان یعنی: لذت بردن از طاعات و تحمل مشقت‌ها و برگزیدن آن‌ها بر اهداف دنیوی و محبت بنده برای الله عزوجل با انجام اوامر و ترک نواهی و ترک مخالفت با او جل­جلاله؛ و همچنین در مورد رسول الله ح.»

شیخ الاسلام رحمه­الله می‌گوید[[309]](#footnote-309): «بنابراین حلاوت ایمان، متضمن لذت و شادی می‌باشد که کمال محبت بنده برای الله عزوجل را در پی دارد و این با سه امر ممکن می‌باشد. تکمیل این محبت و خالص گرداندن آن و دفع ضد آن.

که تکمیل محبت، چنین است که الله و رسولش ح نزد وی از هر چیزی غیر آن‌ها، محبوب­تر باشد. و خالص گرداندن آن بدین قرار است که هیچکس را جز به خاطر الله عزوجل دوست نداشته باشد. و دفع ضد این محبت، آن است که کراهت و نفرتش نسبت به آنچه ضد ایمان است بسیار بیشتر از کراهت و نفرتش نسبت به افتادن در آتش باشد.

و در سنن ابوداود و معجم طبرانی از ابوامامه س روایت شده که رسول الله ح فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ». «هرکس برای الله عزوجل دوستی کند و برای الله عزوجل دشمنی کند و برای الله عزوجل ببخشد و برای الله عزوجل منع کند، ایمان (خود) را کامل نموده است».

امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: «روحِ کلمه‌ی توحید و سر آن، عبارت است از به یگانگی گرفتن الله عزوجل در محبت و بزرگی و تعظیم و بیم و امید و توابع آن‌ها نظیر توکل و انابت و رغبت و رهبت. و هرچه جز الله عزوجل دوست داشته می‌شود به تبعیت از محبت او دوست داشته می‌شود. و بودن آن چیز فقط وسیله‌ای برای ازدیاد محبت اوست و به غیر او امید داشته نمی‌شود و بر غیر او توکل نمی‌شود و به غیر او میل و رغبتی و از غیر او ترس صورت نمی‌گیرد و جز به اسم او سوگند یاد نمی‌شود و نذری جز برای او تقدیم نمی‌شود و توبه جز نزد او صورت نمی‌گیرد و جز از فرمان او اطاعت نمی‎شود و جز او کفایت نمی‌کند و در سختی‌ها از غیر او کمک گرفته نمی‎شود و به غیر او پناه برده نمی‌شود و جز برای او سجده نمی‌شود و جز برای او و جز با نام او ذبح نمی‌شود و همه‌ی این‌ها در یک جمله جمع شده است و آن جمله این است که کسی جز او - در تمام وجوه عبادت- نباید عبادت شود و این محقق شدن لا إله إلا الله است. و به همین دلیل بر کسی که حقیقتاً به لا إله إلا الله شهادت دهد، آتش را حرام کرده است. و محال است کسی که این شهادت را به تحقیق رساند و آن­را به پا دارد، وارد آتش جهنم کند»[[310]](#footnote-310).

علامت و نشانه‌ی دوم از علامات محبت بنده نسبت به پروردگارش جل­جلاله عبارت است از:

محبت و دوست داشتن رسول الله ح و پیروی کردن از سنتش و سیر کردن در مسیر هدایتش و اطاعت از او در هر آنچه امر کرده و دست کشیدن از هر آنچه نهی کرده باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل‌عمران: 31] **«**بگو: اگر الله را دوست مي‌داريد، از من پيروي كنيد تا الله شما را دوست بدارد.»

حافظ ابن کثیر رحمه­الله می‌گوید[[311]](#footnote-311): «این آیه‌ی کریمه، در مورد هر کسی که ادعای محبت الله عزوجل را دارد، درحالی­که بر روش رسول الله ح نمی‌باشد، حکم نموده و قضاوت می­کند. چرا که وی در اینصورت در ادعایش کاذب و دروغگو می‌باشد، تا اینکه از شریعت محمدی و دین نبوی در تمامی اقوال و افعال و احوالش پیروی کند.»

حسن بصری و غیر از او سلف صالح فرمودند:[[312]](#footnote-312) «عده‌ای گمان بردند الله عزوجل را دوست دارند که الله عزوجل آن‌ها را با این آیه مورد امتحان و آزمایش قرار داد. و فرمود: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾. پس نشانه و ثمره‌ی محبت الله عزوجل اتباع و پیروی از رسول الله ح می‌باشد.

و محبت رسول الله ح واجب و تابع محبت الله عزوجل و لازمه‌ی آن می‌باشد. چرا که آن محبت برای الله عزوجل و به خاطر او می‌باشد، که با افزایش محبت الله عزوجل در قلب مومن، افزایش یافته و با کاهش آن، کاهش می‌یابد. و هر آنکه به خاطر الله عزوجل، دوست داشته می‌شود، تنها در راه الله عزوجل و به خاطر او دوست داشته می‌شود، همانطور که ایمان و عمل صالح دوست داشته می‌شود؛ این محبت با محبتی که شرک آمیز است تفاوت دارد، چرا که در آن شائبه‌ای از شائبه‌های شرک، همچون اعتماد به محبوب، از حیث جلب خیر و دفع شر وجود ندارد، درحالی­که محبت شرکی، دوست داشتن آن شریک به همراه الله عزوجل و رغبت به سوی او و نه به خاطر الله عزوجل می‌باشد. بر این اساس، تفاوت و تمایزِ میان محبت در راه الله و به خاطر او که از کمال توحید می‌باشد و محبت همراه الله عزوجل که محبت مثل و مانندها به همراه الله عزوجل می‌باشد و متعلق به قلوب مشرکین است که معبودشان را صفت الوهیت داده‌اند درحالی­که این صفت جز برای الله عزوجل جایز نیست، آشکار می‌گردد»[[313]](#footnote-313).

بنابراین محبت رسول الله ح تابع و لازمه‌ی محبت الله عزوجل و نیز شرطی برای تکمیل ایمان می‌باشد، همانطور که در حدیث متفق علیه از انس س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «لاَ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِين»[[314]](#footnote-314). «هیچ یک از شما نمی‌تواند مومن کامل و واقعی باشد، مگر اینکه من برای او از فرزندان و پدر و مادرش و همه‌ی مردم محبوب‌تر باشم».

ابوسلیمان خطابی رحمه­الله در شرح خود بر این حدیث می‌فرماید: «معنا و مفهوم این حدیث آن است که (پیامبر ح) می‌فرماید: ای انسان! تو در حب و دوست داشتن من صداقت نخواهی داشت، مگر این که به طور کلی فرمانبردار و مطیع (اوامر) من باشی و رضایت مرا بر خواسته‌های خود ترجیح دهی، اگرچه هلاکت تو هم در آن باشد.

و در صحیح بخاری از عمر بن خطاب س روایت است که گفت: یا رسول الله، شما از هر چیزی نزد من، جز خودم، محبوبتری. رسول الله ح فرمودند: «لاَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». «نه، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، تا زمانی­که من نزد تو از خودت هم محبوب‌تر نباشم (به کمال نخواهی رسید)». عمر س گفت: سوگند به الله عزوجل که تو هم اکنون برای من از خودم هم محبوبتری. رسول الله ح فرمودند: «الآن یا عمر» اکنون ای عمر (به کمال رسیدی)»[[315]](#footnote-315).

بنابراین کسی که ادعای محبت و دوستی رسول الله ح را بدون پیروی و مقدم کردن سخن او بر سخن غیر حق کند، درحقیقت دروغ گفته است، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعۡنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧﴾ [النور: 47] «(از جمله كساني كه الله توفيق هدايت قرين­شان نفرموده است، منافقاني هستند كه پرتو ايمان به دل‌هاي­شان نتابيده است، ولي دم از ايمان مي‌زنند) و مي‌گويند: به الله و پيامبر ايمان داريم و (از اوامرشان) اطاعت مي‌كنيم، امّا پس از اين ادّعاء، گروهي از ايشان (از شركت در اعمال خير همچون جهاد سرباز زده و از حكم قضاوت شرعي) روي­گردان مي‌شوند و آنان در حقيقت مؤمن نيستند».

در این آیه، نفی ایمان از کسی است که از اطاعت رسول الله ح روی‎برگرداند.[[316]](#footnote-316) و در صحیح بخاری از ابوهریره س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى». «تمامی امتم جر کسانی که از ورود به بهشت ابا ورزند، وارد آن می‌شوند». گفتند: یا رسول الله، و چه کسی است که از ورود به بهشت ابا می‌ورزد؟ فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى». «هرکس از من اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و هرکس از من نافرمانی کند، درحقیقت از ورود به بهشت ابا ورزیده است»[[317]](#footnote-317). همچنین در صحیح بخاری از جابر بن عبدالله ت روایت است که می‌گوید: رسول الله ح خواب بودند که چند نفر نزد ایشان آمدند، یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالی دارد، مثالش را بیان کنید. دوباره یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او همانند شخصی است که خانه‌ای ساخته و سفره‌ای در آن پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هرکس دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می‌شود و از آن سفره می‌خورد. و هرکس دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی‌شود و از آن سفره نمی‌خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آن­را توضیح دهید تا بفهمد. یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. آنگاه گفتند: خانه همان بهشت است و دعوتگر محمد رسول الله است. پس هرکس از محمد، اطاعت کند در حقیقت از الله عزوجل اطاعت کرده است و هرکس از محمد نافرمانی کند، در حقیقت از الله عزوجل نافرمانی کرده است و این محمد است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است»[[318]](#footnote-318).

صاحب کتاب معارج، حافظ حکمی رحمه­الله می‌گوید: «از اینجا دانسته می‌شود که شهادت لا إله إلا الله جز با شهادت محمد رسول الله کامل نمی‌شود. و زمانی­که دانسته شد محبت الله عزوجل جز با محبت آنچه او جل­جلاله دوست دارد و کراهت داشتن نسبت به آنچه او جل­جلاله کراهت دارد، کامل نمی‌شود، راهی جز معرفت و شناخت آنچه الله عزوجل آن­را دوست دارد و بدان راضی می‌باشد و نیز شناخت آنچه نسبت به آن کراهت دارد، باقی نمی‌ماند و این جز با اتباع و پیروی از آنچه که رسول الله ح بدان امر کرده و نیز اجتناب از آنچه از آن نهی کرده، امکان پذیر نمی‌باشد. بنابراین محبت الله عزوجل مستلزم محبت رسول الله ح و تصدیق و پیروی از او می‌باشد. و بر این اساس است که الله عزوجل در مواضع بسیاری از قرآن، محبت­شان را با محبت رسول الله ح مقرون کرده است[[319]](#footnote-319).

اما **علامت سوم** از علامات و نشانه‌های محبت بنده نسبت به الله عزوجل عبارت است از:

موالات و دوستی و یاری با کسانی که با الله عزوجل و فرستاده‌اش و مومنین دوستی و محبت دارند و نیز دشمنی و عداوت با کسانی که با الله عزوجل و فرستاده‌اش و مومنان دشمنی و عداوت دارند. چرا که ولاء و محبت و دوستی جز برای الله عزوجل نمی‌باشد، و نیز ولاء و دوستی جز با بیزاری و برائت جستن از هر معبودی غیر از الله عزوجل ممکن نیست، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ﴾ [الممتحنة: 4] «(رفتار و كردار) ابراهيم و كساني كه بدو گرويده بودند، الگوي خوبي براي شما است، بدانگاه كه به قوم خود گفتند: ما از شما و از چيزهائي كه بغير از الله مي‌پرستيد، بيزار و گريزانيم و شما را قبول نداريم و در حق شما بي‌اعتنائيم و دشمنانگي و كينه توزي هميشگي ميان ما و شما پديدار آمده است، تا زماني­كه به الله يگانه ايمان مي‌آوريد و او را به يگانگي مي‌پرستيد».

و نیز می‌فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ﴾ [المجادلة: 22] «مردماني را نخواهي يافت كه به الله و روز قيامت ايمان داشته باشند، ولي كساني را به دوستي بگيرند كه با الله و پيامبرش دشمني ورزيده باشند، هرچند كه آنان پدران يا پسران يا برادران و يا قوم و قبيله ايشان باشند. چرا كه مؤمنان، الله بر دل‌هاي­شان رقم ايمان زده است».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ [المائدة: 51] «اي کساني که ايمان آورده‌ايد، يهود و نصارا را به دوستي نگیرید، آنان خود دوستان يکديگرند. هرکس از شما که ايشان را به دوستي گزيند در زمره آن‌هاست و الله ستمکاران را هدايت نمي‎کند».

و می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣﴾ [التوبة: 23] «اي کساني که ايمان آورده‌ايد! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هريك از خويشاوندان ديگر) را ياوران خود نگيريد (و تكيه گاه و دوست خود ندانيد) اگر كفر را بر ايمان ترجيح دهند (و بي‌ديني از دينداري در نزدشان عزيزتر و گرامي­تر باشد). كساني كه از شما ايشان را ياور و مددكار خود كنند، مسلّماً ستمگرند».

بنابراین، ممکن نیست در یک زمان، محبت الله و رسولش ح و محبت کفر و اهلش در یک قلب جمع شود، حتی این امر در حالت اکراه به اقرار به کلمه‌ی کفر، امکان پذیر نمی‌باشد، چرا که انسان در حالت رضای قلبی معذور نمی‌باشد. [و تنها معذوریت زبانی در حالت اکراه مورد قبول می‎باشد].

پس کسی که با الله عزوجل و رسولش ح و مومنان، موالات و دوستی کند و در عین حال از شرک و مشرکین برائت و بیزاری نجوید، ایمانش صحیح نمی‌باشد و اسلامش راست و درست نمی‌باشد، همانطور که شیخ سلیمان می‌گوید: «برای مومن دینش جز با موالات و دوستی اهل توحید و عداوت و دشمنی اهل گمراهی و بغض و برائت و بیزاری از آن‌ها صحیح نمی‌باشد، همانطور که ابراهیم علیه­الصلاة­والسلام و کسانی که همراه او بودند، از کفار برائت و بیزاری جستند و همانطور که پیامبر ما محمد ح و اصحاب گرامی ایشان از کفار قریش و هرکس که شبیه آن‌ها بود، بیزاری و برائت جستند. و این است موالات و دوستی و محبت برای مومنان و عداوت و دشمنی با مشرکان که در واقع اصل و اساس دستگیره و دستاویز ایمان و محکم‌ترین آن‌ها می‎باشد»[[320]](#footnote-320).

امام ابن قیم در «نونیه» در این مورد می‌گوید[[321]](#footnote-321):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أتحب أعداء الحبیب وتدعي |  | حبـا لـه مـا ذاك فـي الامكـان |
| وكذا تعادي جاهدا أحبـابه |  | أیـن المحبـة؟ یا أخا الشیـطان |
| شرط المحبة أن توافق من |  | تحـب علی محبته بلا نقصــان |
| فإن ادعیت له محـبة مـع |  | خلافك ما یحب فأنت ذوبهتان |

«آیا ادعای محبت رسول الله ح می‌کنی درحالی­که دشمنان او را دوست داری و نیز باتمام توان با دوستانش مبارزه می‌کنی، این امکان ندارد؛ کجا این محبت است ای برادر شیطان. شرط محبت آن است که با کسی که او را دوست داری در آنچه او دوست دارد موافق باشی، پس اگر ادعای دوستی او را داری درحالی­که بر خلاف آنچه او دوست دارد عمل می‌کنی، دروغ می‌گویی.»

بایستی که در این کلمات روشنگر در این دو آیه‌ی کریمه، تدبر کنیم، که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿تَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يَتَوَلَّوۡنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ لَبِئۡسَ مَا قَدَّمَتۡ لَهُمۡ أَنفُسُهُمۡ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَفِي ٱلۡعَذَابِ هُمۡ خَٰلِدُونَ ٨٠ وَلَوۡ كَانُواْ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِيِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَا ٱتَّخَذُوهُمۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨١﴾ [المائدة: 80-81] «بسياري از آنان را مي‌بيني كه كافران را به دوستي مي‌پذيرند (و با مشركان براي نبرد با اسلام همدست مي‎شوند. با اين كار زشت) چه توشه بدي براي خود پيشاپيش (به آخرت) مي‎فرستند! توشه‌اي كه موجب خشم الله و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به الله و پيامبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ايمان مي‌آوردند، (به سبب ايمان راستين هرگز) كافران را به دوستي نمي‎گرفتند. ولي بسياري از آنان فاسق و از دين خارجند.»

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید[[322]](#footnote-322): «در این آیات، الله عزوجل بیان فرمودند که ایمان به الله متعال و رسول الله ح و آنچه بر او نازل شده، مقتضی عدم ولایت و دوستی با کفار می‌باشد. بگونه‌ای که ثبوت موالات و دوستی با آن‌ها موجب عدم ایمان می‌باشد. چرا که عدم لازم عدم ملزوم را اقتضا می‌کند.

و از ابن عباس ب روایت است که می‌گوید: هرکس در راه الله متعال دوست بدارد و به خاطر الله متعال دشمنی ورزد و در راه الله عزوجل دوستی کرده و به خاطر الله عزوجل دشمنی ورزد، در این صورت است که به ولایت و دوستی با الله عزوجل می‌رسد. و بنده، طعم و مزه ایمان را نمی‌چشد گرچه نماز و روزه‌اش زیاد باشد تا اینکه اینچنین باشد؛ و معمولا برادری مردم با یکدیگر بر اساس امور دنیوی می‌باشد، حال آنکه چنین دوستی چیزی به اهل خود نمی‌بخشد[[323]](#footnote-323). و در حدیثی آمده است که «أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبَّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضَ فِي اللَّهِ عزوجل»[[324]](#footnote-324). «محکم‌ترین دستاویز ایمان، حب و بغض به خاطر الله عزوجل و در راه او می‌باشد».

و همچنین در حدیث آمده است: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَان». «هرکس به خاطر الله عزوجل دوستی ورزد و به خاطر الله عزوجل دشمنی ورزد و به خاطر او جل­جلاله ببخشد و به خاطر الله جل‎جلاله منع کند، ایمان را کامل کرده است».

اما **علامت چهارم** از علامات و نشانه‌های محبت بنده نسبت به الله عزوجل، دچار شدن به بلا و صبر بر آن می‌باشد[[325]](#footnote-325):

از نشانه‌های ایمان و صدق محبت، دچار شدن به بلا و مصیبت و ناراحتی و صبر نمودن بر آن است. همچنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ٢﴾ [العنكبوت: 2] «آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم (و به یگانگی الله و رسالت پیامبر اقرار کرده‌ایم) به حال خود رها می‌شوند و ایشان (با تکالیف و وظایف و سختی‌هایی که باید در راه تحقق دین اسلام تحمل کنند) آزمایش نمی‌گردند؟»

یعنی: آیا مردم می‌پندارند، همین که ادعای محبت به الله و رسول او بنمایند و خود را از اهل توحید و عبودیت مخلصانه برای الله متعال به حساب آورند، به حال خود رها می‌شوند و در راه دین اسلام و یاری رساندن به آن دچار آزمایش و ابتلا نمی‌گردند...؟! تا خداوند به این وسیله مجاهدان بردبار صادق را از دیگر کسان و آن‌هایی که صرفاً ادعای ایمان می‌کنند و در همان مرحله‌ی نخستین بلا و مصیبتی که در میدان جهاد علیه کافران و مشرکان و مرتدان به آن دچار می‌شوند خیلی زود از دین خود بر می‌گردند و مرتد می‌شوند، جدا نماید.

و همچنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبۡلُوَاْ أَخۡبَارَكُمۡ ٣١﴾ [محمد: 31] «ما همه‌ی شما را (با وجود آگاهی از اعمال­تان) قطعا آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود، مجاهدان (واقعی) و صابران شما چه کسانی هستند (و مجاهد نماها و ناشکیبایان سست عنصر نیز چه کسانی هستند) و اخبار شما را بیازماییم (که آیا در راه اسلام صادقانه پیکار کرده­اید یا خیر، دعوت مستمر و خستگی ناپذیر داشته­اید یا نه و آیا از همه‌ی توان جنگی و علمی خود در نابود کردن کافران سود برده­اید یا از سرزنش کنندگان ترسیده‎اید؟)».

از این­رو صبر و شکیبایی مومنان بر بلا و مصیبت، نشانه و علامتی صادق برای راستی و محبت و عبودیت و پیکار (آنان) در راه الله متعال است؛ اما خداوند در مورد آنانی که ادعای ایمان و توحید می‌کنند، سپس به خاطر کوچک‌ترین فتنه و آزمایش یا سختی و مصیبتی که در میدان‌های پیکار (با کافران) به آن دچار می‌شوند (خیلی زود) از دین خود بر می‌گردند و مرتد می‌شوند، می‌فرماید: ﴿فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِۖ﴾ [العنكبوت: 10] «اما هنگامی که به خاطر الله مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می‎آیند و چه بسا از دین بر می‌گردند، انگار ایشان) شکنجه‌های مردمان را (در دنیا) همسان عذاب الله (در آخرت) می‌شمارند».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ﴾ [الحج: 11] «اگر بلا و مصیبتی به ایشان برسد (به سوی کفر بر می‌گردند و) عقب گرد می‎کنند. به این ترتیب هم (آرامش ایمان به قضا و قدر و یاری خداوند را در) دنیا و هم (نعمت و سعادت) آخرت را از دست می‌دهند».

انسان به اندازه‌ی دین و ایمان و توحید و صدق و محبتش مورد امتحان و آزمایش الله متعال قرار می‌گیرد، پس اگر ایمانش مستحکم و توحیدش برای الله عزیز و بلندمرتبه، صادقانه و محبتش تنها برای او باشد، به مراتب بلا و سختی‌ها بر او شدیدتر است و پروردگار هم وی را در صبر و شکیبایی بر آن یاری می‌دهد، همچنان که در حدیث آمده است: «يُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ، فَإِنْ كَانَ دِينُهُ صُلْبًا اشْتَدَّ بَلاَؤُهُ، وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ ابْتُلِيَ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ، فَمَا يَبْرَحُ البَلاَءُ بِالعَبْدِ حَتَّى يَتْرُكَهُ يَمْشِي عَلَى الأَرْضِ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ»[[326]](#footnote-326). «هر فردی به تناسب ایمان خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد؛ پس اگر دارای ایمانی راسخ باشد، به بلای شدیدتری مبتلا خواهد شد و اگر دارای ایمانی ضعیف باشد؛ به همان اندازه دچار سختی‌ها می‌شود. بلاها و مصیبت‌ها از بنده‌ی پروردگار جدا نمی‌شود؛ مگر آن که او در حالی گام بر می‌دارد که گناهی بر او باقی نمانده است».

و رسول الله ح فرمودند: «إِنَّ الصَّالِحِينَ يُشَدِّدُ عَلَيْهِمْ»[[327]](#footnote-327). «همانا ابتلا و آزمایش بر صالحین بسیار سخت‌تر است...».

و رسول الله ح فرمودند: «کما يُضَاعَفُ لَنَا الْأَجْرُ كَذلكَ يُضَاعَفُ عَلينَا البَلاءُ»[[328]](#footnote-328) «ما پیامبران همان طور که اجر و پاداش­مان دو چندان است، ابتلا و مصیبت هم بر ما هم دو چندان است».

به همین خاطر پیامبران به سبب کمال ایمان و صداقت عبادت­شان برای الله متعال، نسبت به دیگر مردمان به شدیدترین آزمایش‌ها و محنت‌ها در راه الله و صبر و تحمل بر آن دچار می‌شدند. همچنان که رسول الله ح در حدیثی صحیح می‌فرماید: «أَشَدُّ النَّاسِ بَلاَءً الأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الأَمْثَلُ فَالأَمْثَلُ»[[329]](#footnote-329). «در بین مردم کسانی که به شدیدترین سختی‌ها مبتلا می‌شوند، پیامبران هستند و سپس کسانی که به لحاظ ایمان به آن‌ها نزدیک­ترند».

و رسول الله ح فرمودند: «مَا يُؤْذَى أَحَدٌ ما أُوذِيتُ فِي اللَّهِ»[[330]](#footnote-330). «هیچ کس آن گونه که من در راه الله آزار و اذیت شدم، اذیت نشد».

از ابو سعید خدری روایت است: درحالی­که تب شدیدی بر رسول الله ح چیره بود نزد ایشان رفت. جامه‌ی پُرزدار خوابناکی بر روی ایشان بود، دستش را روی جامه گذاشت، حرارت تب بدن رسول الله ح را با وجود جامه احساس کرد، به ایشان گفت: یا رسول الله، چه قدر تب شدید است؛ رسول الله ح فرمودند: «اِنَّا كَذلك يَشتَدُ عَلينَا البَلاءُ ويُضاعَفُ لَنا الأجْرُ»[[331]](#footnote-331). «همانطور که بلا و مصیبت بر ما پیامبران شدیدتر است، اجر و پاداش­مان هم دو چندان است». ابوسعید س گفت: یا رسول الله، چه کسانی در بین مردم به سختی‌ها و بلاهای بیشتری دچار می‌شوند؟ رسول الله ح فرمودند: «اَلأنبِياءُ ثُم الصَالِحُونَ...» «پیامبران و سپس بندگان صالح...»

مردی نزد رسول الله ح آمده و به ایشان گفت: یا رسول الله، به خدا سوگند، من شما را دوست دارم. رسول الله ح هم فرمودند: «إِنَّ الْبَلَايَا أَسْرَعُ إِلَى مَنْ يُحِبُّنِي مِنَ السَّيْلِ إِلَى مُنْتَهَاهُ»[[332]](#footnote-332). «همانا بلاها به کسی که مرا دوست دارد سریع­تر روی می‌آورد، تا سیل که (با سرعت) به پایان خود می‌رسد».

یعنی: اگر در آن چه می‌گویی صادق هستی، توقع و انتظار بلا را داشته باش ... و نشانه‌ی دوستی و محبت تو با من آن است که در راه الله دچار بلا و محنت شوی و بر آن هم بردباری و صبر پیشه کنی.

اتباع و پیروی ... انتخاب و برگزیدن ... ولاء و براء ... بلا و مصیبت ... این‌ها علامت‌ها و دلایل محبت صادقانه با الله عزوجل و فرستاده‌ی او می‌باشد. پس هرکس فاقد آن‌ها باشد، صدق محبت و توحید و عبودیت برای خدای یگانه را ندارد. اگرچه این انسان به زبانش هم خلاف آن­را ادعا کند، درحقیقت او با نداشتن این علامت‌ها خود را با چیزی سیر نموده که به او داده نشده است و هر چند به ظاهر هم مدعی باشد که از مومنین و موحدینی است که الله متعال و رسولش ح را دوست دارد، ولی در واقع، حال و وضع و زبان عمل وی با تمام وضوح و روشنی بر او حکم می‌کند که: او از دروغ گویان... و از منافقینِ کافر است.

می‌گویم: سپاس الله متعال را؛ همه‌ی احادیثی که قبلاً درباره‌ی مصیبت و بلا ذکر کردیم، صحیح است.

برداشت ما از این احادیث و غیر آن‌ها و درباره‌ی کسانی که در راه الله در بوته‌ی آزمایش قرار گرفته‌اند و به ویژه افرادی از ایشان که بلا و مصیبت در راه الله بر آنان شدت بیشتری دارد، این است که میدان‌های تأویل و عذر را در مورد ایشان گسترش دهیم و حسن ظن را در حق آنان بر سوء ظن ترجیح دهیم ... و این هم خلق و خوی میانه و شریف رسول الله ح است که هرگاه یکی از اصحابش در لغزش و شبهه‌ای شک برانگیز می‌افتاد، بر او سخت نمی‎گرفت و برایش تاویل می‌کرد و به نفع او میدان‌هایی که در آن برای رضای الله متعال به ابتلا و محنت افتاده بود، یادآوری می‌کرد ... نه ای عمر، همانا او از اهل بدر است[[333]](#footnote-333).

اما کسی که به بلا و مصیبتی در راه الله متعال دچار نشده است، میدان تاویل و عذر برایش تنگ می‌شود و این قاعده‌ی روشنی است که انسان مسلمان هنگام تعمق و بررسی در مسائل بزرگی همچون مسائل کفر و ایمان باید به آن توجه کند[[334]](#footnote-334).

از خلال این عرض صریح، واضح گردید که محبت برای کلمه‌ی توحید و مقتضیات آن و بغض و دشمنی با آنچه که آن­را نقض می‌کند، اصل دین اسلام می‌باشد. و در واقع رکن توحید می‌باشد و با کمال آن، توحید کامل شده و با نقص آن، توحید ناقص می‌گردد.

برخی از علماء بر این شروط، شرط‌های دیگری برای لا إله إلا الله ذکر کرده‎اند که بیان آن‌ها در این مقام مفید و سودمند می‌باشد[[335]](#footnote-335).

مبحث هشتم:  
شرط نطق و اقرار:

برای کسی که بخواهد در دین اسلام داخل شود و حکم و صفت اسلام بر او جاری شود، لازم است در آغاز لفظاً به شهادت توحید اقرار کند، صیغه‌ی آن چنین است: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا رسول الله» و کسی که - با وجود داشتن توانایی گفتار- از اقرار کردن به شهادت توحید امتناع ورزد، مسلمان نیست. همچنان که سعید بن مسیب بن حزن ت در حدیثی «متفق علیه» از پدرش روایت می‌کند: وقتی ابوطالب در آخرین لحظات زندگی بود، رسول الله ح نزد او رفت و دید که ابوجهل بن هشام و عبدالله بن امیه بن مغیره نزد او هستند. رسول الله ح خطاب به ابوطالب فرمود: «يَا عَمِّ، قُلْ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللهِ» «ای عموی من! کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را بر زبان بیاور؛ این کلمه‌ای است که در نزد الله گواهی آن­را برایت می‌دهم». ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز گفتند: ای ابوطالب! آیا از دین عبدالمطلب روی گردان می‎شوی؟ رسول الله ح پشت سر هم کلمه‌ی لا إله إلا الله را بر ابوطالب عرضه می‌کرد و ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز گفته‌ی خود را تکرار می‎کردند. سرانجام آخرین جمله‌ای که ابوطالب به آنان گفت این بود که: بر دین عبدالمطلب هستم و از گفتن کلمه‌ی «لا إله إلا الله» خودداری نمود. سپس رسول الله ح فرمود: «أَمَا وَاللهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ». «به الله سوگند، پیوسته برایت دعای عفو و مغفرت می‌کنم؛ مگر آن که الله متعال مرا از آن منع کند». بلافاصله الله متعال در این باره آیه نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣﴾ [التوبة: 113] «پیامبر و مومنان نباید برای مشرکان طلب آمرزش کنند هر چند (این مشرکین) از نزدیکان و خویشاوندان آنان باشند، هنگامی که برای آنان روشن است که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند و) از اهل دوزخند». و خداوند درباره‎ی (ایمان نیاوردن) ابوطالب، به رسول الله ح چنین فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾ [القصص: 56] «ای پیامبر تو نمی‎توانی کسی را که دوست داری (هدایت شود) هدایت کنی (و او را به نعمت ایمان برسانی) و اما این تنها الله است که هرکس را بخواهد، هدایت می‎کند و بهتر می‌داند که چه افرادی (سزاوار ایمان بوده و به سوی صفوف مومنان) راه یابند».

امام مسلم در صحیح خود و ترمذی هم آن­را از ابوهریره س روایت می‎کند که فرمود: هنگامی که وفات ابوطالب فرا رسید، رسول الله ح نزد او آمد و فرمود: «قُلْ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، أَشْهَدُ لَكَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «بگو: «لا إله إلا الله» تا در روز قیامت، به وسیله‌ی آن برایت گواهی دهم». ابوطالب گفت: اگر قریشیان مرا بدان معیوب و ننگین نمی‌کردند و نمی‌گفتند که هراس از مرگ او را بر آن داشته است، چشمان تو را با گفتن آن کلمه روشن می‌کردم (و مایه‌ی شادی تو می‌شدم)!!! سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾.

در ایمان نیاوردن ابوطالب عموی رسول الله ح برای کسی که در آن تفکر و تعقل کند، نشانه‌ی بزرگی از نشانه‌های خداوند بلندمرتبه وجود دارد؛ چون این خود شخص رسول الله ح بود که ابوطالب را به دین اسلام دعوت کرد و با وجود آنکه ایشان صاحب علم و حکمت و خلق و خوی بزرگی بوده و اصرار شدیدی داشت که عمویش ابوطالب هدایت را از او پذیرا شود ... اما چون خداوند بلندمرتبه (به ایمان آوردن ابوطالب) راضی نبود، نتوانست به مقصودش (که ایمان آوردن عمویش بود) دست یابد و (سرانجام) ابوطالب بر کفر و آیین شرک مرد...!!! و این برای آن است که تمامی امور به دست خداوند بلندمرتبه و یگانه است و کسی در آن شرکت ندارد، همانا او خداوند پاک و منزه و یکتایی است که هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و هر که را بخواهد، از هدایت باز می‌دارد.

و این (در مقام) هیچ­کس، حتی پیامبر ما ح با وجود فضل و علمی که به او داده شده نیست که توانایی هدایت کسی را داشته باشد، مگر کسی را که خداوند صرفاً خود هدایتش را بخواهد. همچنان که پروردگار بلندمرتبه می‎فرماید: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ﴾ [آل عمران: 128] «چیزی از کار (بندگان جز اجرای فرمان الله) در دست تو نیست (بلکه همه‌ی امور در دست الله است، این اوست که) یا توبه‌ی آنان را می‌پذیرد (و دل­های­شان را با آب ایمان می‌شوید) یا ایشان را (با خوار داشتن در دنیا و عذاب آخرت) شکنجه می‌دهد».

پس پیامبر ما ح کاری جز هدایتِ بیان (شرح و توضیح) و راهنمایی به حق نمی‌تواند بکند؛ اما هدایت توفیق (و تایید الهی) تنها از آن خداوند بلندمرتبه است.

رسول الله ح فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاَةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الإِسْلاَمِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». «به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا گواهی دهند که معبودی بحق جز الله یکتا نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز به جای آورده و زکات را پرداخت کنند و همین که این کارها را انجام دادند، خون و مال آنان از جانب من محفوظ است؛ مگر در برابر حقی که به عهده خواهند داشت و حساب (نیت و کارهای پنهانی) آنان با خداوند است».

امام نووی رحمه­الله در شرح خود بر صحیح مسلم در جلد 1 صفحه‌ی 212 می‎گوید: «در این حدیث شرط ایمان آوردن، اقرار و اعتقاد به شهادتین و باور به تمامی آنچه رسول الله ح آورده، ذکر شده است.»

ابن تیمیه رحمه­الله در جلد هفتم «الفتاوی» صفحه‌ی 609 می‌فرماید: «هرگاه کسی با وجود داشتن توانایی گفتار (لال نباشد) از گفتن و بر زبان راندن شهادتین سر باز زند، به اتفاق تمامی مسلمانان، سلف امت، ائمه‌ی آن‌ها و جمهور علمای آنان، ظاهراً و باطناً کافر است.»

لال‌هایی که توانایی کلام (و سخن گفتن) ندارند، از قید گفته‌ی «با وجود داشتن قدرت و توانایی» خارج می‌باشند. چون ناتوانی و عجزی که دفع آن ممکن نباشد، به اتفاق تمامی اهل علم، تکلیف را از سر صاحب آن بر می‌دارد.

از لوازم این شرط (نطق و اقرار) کفر به قول و گفتار است ... (یعنی) همان گونه که ایمان با قول و اقرار و ... واقع می‌شود، کفر نیز چنین است و با قول و گفته‌ی کفر آمیز اتفاق می‌افتد.

و هیچ­کس با این شرط (که قول جزء ایمان و جزء کفر است) غیر از جهم بن صفوان و پیروانش مخالفتی نکرده است، اینان ایمان را در تصدیق قلبی منحصر کرده‌اند و نطق را جزء شرط صحت ایمان قرار نداده‌اند.

(و به این علت که گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است و ربطی به عمل و قول ندارد) سبب شده است که از سوی دیگر عکس آن­را نیز اظهار کنند و بگویند: همان گونه که ایمان چنین است، کفر نیز صرفاً محصور در تکذیب دل است.

و کسانی که این قاعده‌ی باطل را بنیان نهاده‌اند، قول کفرآمیز را جزء کافر شدن قرار نداده‌اند تا چه رسد به عمل.

(چون گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است؛ مجبور شده‌اند که بگویند کفر نیز تکذیب دل است.)

و این گفته (که ایمان تصدیق دل و کفر تکذیب دل است) با وجود بطلان آن و مغایرتش با نصوص ظاهر و متواتر شرعی و مخالفت با عقیده‌ی اهل سنت و جماعت، عده‌ی زیادی از طلاب معاصر تحت تأثیر این قاعده‌ی باطل قرار گرفته‌اند و خود را به دروغ و بهتان به عقیده‌ی صحیح نسبت می‌دهند – درحالی­که عقیده‌ی سلف صالح از آن‌ها اعلام برائت می‌کند - و کسان دیگری هم غیر از آنان، آن‌هایی که در مدرسه‌ی مرجئه‌ها هستند و در ایمان و وعد و وعید بر عقیده‌ی مرجئه می‌باشند، از این باور تأثیر پذیرفته‌اند[[336]](#footnote-336).

مبحث نهم:  
شرط کفر به طاغوت

یکی از شرط‌های صحت توحید «کافر شدن به طاغوت» می‌باشد و انسان مسلمان ایمان نخواهد داشت مگر آن که به طور ظاهری و باطنی کفر به طاغوت انجام دهد. و اینک دلایلی از قرآن و سنت در صحت و درستی این شرط برایتان می‌آورم:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٥٦﴾ [البقرة: 256] «کسی که به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است.»

﴿الۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ در این آیه با توجه به نظر علما و مفسران، شهادت دادن به «لاإله إلاالله» است؛ یعنی هرکس به طاغوت کفر بورزد و سپس به دنبال آن به خداوند بلندمرتبه ایمان آورد، درحقیقت به محکم‌ترین دستاویز، «لا إله إلا الله» چنگ زده است، اما کسی که به طاغوت کفر نورزد و به حکم طاغوت گردن نهد، اگرچه به خداوند بلندمرتبه هم ایمان آورد، از جمله‌ی آن کسانی نیست که به «لا إله إلا الله» چنگ زده و حقوق و شروط آن­را به جای آورده‌اند. ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: «هرکس از شریک قرار دادن برای الله و بت پرستی خود را نهی کند و خود را از عبادت هر آنچه که به عنوان غیرالله پرستش می‌شود و شیطان به سوی آن دعوت می‌نماید، دور نگهدارد و صرفاً الله یگانه را پرستش کند، به «لا إله إلا الله» شهادت داده و به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده است، یعنی در کارش ثابت قدم شده و بر روش اعلای اسلام و صراط مستقیم حرکت نموده است ... آن فرد به محکم‌ترین سبب در دین چنگ زده است و «لا إله إلا الله» به دستاویزی محکم تشبیه شده که اصلاً گسسته نمی‌شود و محکم و بادوام و استوار است و به شدت به هم پیوند زده شده است.

مجاهد می‌گوید: ﴿الۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ یعنی: ایمان.

و سعید بن جبیر و ضحاک می‌گویند: ﴿الۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ یعنی: «لا إله إلا الله» ... و سپاس برای الله متعال، اختلافی در بین این اقوال وجود ندارد. و قرطبی در تفسیر این آیه می‌فرماید: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ﴾ شرط و ﴿بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ جواب شرط است.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: 36] «ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که الله را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید.»

و این مهم‌ترین وظیفه‌ی انبیاء و رسولان در طول تاریخ بوده است و نیز مهم‌ترین هدف داعیانی بوده که بر اساس منهج و طریقه‌ی آنان، به سوی الله متعال دعوت می‌کرده‌اند.

در حدیثی صحیح از رسول الله ح روایت شده است که فرمود: «مَنْ قَالَ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللهِ، حَرُمَ مَالُهُ، وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللهِ»[[337]](#footnote-337). «کسی که «لاإله إلاالله» بگوید و سپس به آنچه غیر از الله متعال عبادت شود کفر ورزد، جان و مال او محفوظ می‌باشد و اجر و پاداش او نزد خداوند است».

مقصود رسول الله ح از «وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللهِ». کفر به طاغوت می‌باشد. و اگر گفته شود: قسمت نخست شهادتِ «لا إله إلا الله» که «لااله» است، خود مشتمل بر نفی و متضمن کفر به طاغوت می‌باشد، پس به چه علتی در حدیث فوق، دوباره تکرار شده است؟

می­گویم: این تکرار برای تأکید و بیان اهمیت کفر به طاغوت می‌باشد، همچنان که شیخ محمد بن عبدالوهاب در این زمینه می‌فرماید: «این فرموده‌ی رسول الله ح «وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللهِ» برای تأکید جانب نفی «لا إله إلا الله» است و انسان خون و مالش جز به آن (کفر به طاغوت) محفوظ نمی‎باشد و اگر کسی شک و تردیدی در این مورد به خود راه دهد، خون و مالش محفوظ نیست. و بدان که انسان مومن نمی‌شود، مگر آن که «کفر به طاغوت» انجام دهد و دلیل ما فرمایش الله متعال است که می‌فرماید: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٥٦﴾ [البقرة: 256] «کسی که به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز در آویخته است»[[338]](#footnote-338).

شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «خون و مالش محفوظ نیست، خود دلیل روشنی بر عدم ایمان کسی است که کفر به طاغوت انجام ندهد؛ اگر چه به «لا إله إلا الله» اقرار کند و در طول روزگار هم آن­را بر زبانش جاری سازد. و این چنین کسی، مثل فردی است که چیزی را بگوید و در همان وقت ضد آن­را بر زبان آورد. به «لا إله إلا الله» اقرار می‌کند اما در همان حال خدای دیگری را همراه یا بدون الله متعال پرستش می‌کند.

همان طور که قبلاً ذکر شد اجتماع «ایمان و کفر» و «توحید و شرک» در قلب یک انسان غیر ممکن است. و در حدیثی از رسول الله ح آمده است: «لَا يَجْتَمِعُ الْإِيمَانُ وَالْكُفْرُ فِي قَلْبِ امْرِئٍ»[[339]](#footnote-339). «ایمان و کفر (به طور هم زمان) در قلب انسانی جمع نمی‌شود».

و اگر گفته شود: چرا در شهادت توحید «لا إله إلا الله» و نصوصی که آن­را شرح و تفسیر می‌کنند، جانب نفی، بر جانب اثبات آن مقدم شده است؟ و حکمت این تقدم چیست؟

می­گویم: این تقدم جانب نفی بر جانب اثبات در شهادت توحید و بقیه‌ی نصوصی که کلمه‌ی توحید را شرح و تفسیر می‌کنند، فایده‌ها و حکمت‌های مهم و زیادی دارد که در ذات خود مشروع و خوب است و منظور و مقصود شهادت توحید نیز همان است که بیان کرده‌اند.

از جمله: کسی که این تقدم را انجام ندهد و آن­را در وجود خود و دینش مراعات نکند و خود را به آن ملزم ننماید، شرک و توحید را با هم انجام می‎دهد و این طریقه‌ی دین مشرکان است که عبادت الله متعال و پرستش طاغوت را با هم جمع می‌کنند ... اینان به الله ایمان آوردند، درحالی­که مشرک بودند همان طور که الله متعال در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [یوسف: 106] «و اکثر آنان که مدعی ایمان به الله هستند، مشرک می‌باشند».

و باز: عدم رعایت این تقدیم، به ناچار سبب نابودی عبادت و تمامی اعمالی می‌شود که انسان برای الله متعال انجام داده است. بنابراین قبل از آن که از شرک و عبادت طاغوت و خالی شدن از آن اعلام برائت کند، داخل در عبادت و طاعت پروردگار شده است ... و همچنان که پیشتر بحث شد، شرک تمامی اعمال نیکوی انسان را از بین می‌برد و صاحبش را از بهره گیری (از آن عمل صالح) محروم می‌کند و همانند سدی بلند بین عمل نیکوی انسان و پذیرش و صعود آن به سوی آسمان مانع می‌شود ... (طبق این قاعده) هرکس قبل از آن که به طاغوت کفر بورزد و از او و پرستش وی و حزبش اعلام برائت کند، نماز یا روزه یا حج یا زکات و یا عبادات دیگری را انجام دهد ... آن اعمال و عبادات به او هیچ نفع و سودی نمی‌رساند و از او پذیرفته نمی‌شود و زیان و خسارت و پشیمانی از این اعمال (که برای طاغوت انجام داده است)، روز قیامت به وی خواهد رسید و در آن هنگام، ندامت هم سودی ندارد.

چگونگی کفر به طاغوت

کافر شدن به طاغوت: تنها با آروز کردن و به زبان آوردن آن بدون دلیل و عمل صورت نمی‌پذیرد ... بلکه صفت آن این است که انسان هم در اعتقاد و باطن و هم در قول و عمل آن­را انجام دهد.

1- چگونگی کفر اعتقادی به طاغوت:

آن است که انسان مسلمان در دلش نسبت به طاغوت، دشمنی و کینه و تنفر پنهان کند و معتقد به کفر آن‌ها باشد و نیز کفر کسی که داخل در عبادت طاغوت می‌شود.

با توجه به این تعریف، هیچ­کس در ترک این اندازه از کفر به طاغوت عذری ندارد، چون برای هر انسان (مسلمانی) بدون آنکه کم‌ترین ضرری متوجه وی شود یا در تنگنا افتد، مقدور است و هیچ قدرت بشری نمی‌تواند بین او و این اعتقادش مانعی ایجاد کند. و به همین ترتیب هیچ­کس در آنچه در دل پنهان می‌کند یا به آن اعتقاد دارد، اگرچه پنهان کردن کفر یا راضی بودن به طاغوت هم باشد، معذور به اکراه نیست، چون اکراه صرفا می‌تواند بر اعضای ظاهری بدن سلطه پیدا کند و بر باطن انسان قدرتی ندارد؛ این کار (کفر اعتقادی به طاغوت) باید انجام پذیرد. زیرا عدم انجام آن، راضی شدن به کفر ... و نشانه‌ی رضایت درونی به طاغوت و ظلم و کفر آن می‌باشد ... و راضی شدن به کفر، به اجماع رای علما کفر است.

3- چگونگی کفر قولی به طاغوت:

(در این مرحله انسان مسلمان باید) بی‌اعتنایی و کفرورزی خود را به طواغیت آشکار نماید و آنان را با زبانش به صراحت کافر خوانده و برائت خود را از آن‌ها، دین­شان، پیروان­شان و بندگان­شان اظهار نماید و حال و وضع باطل و پر از نیرنگ و فریب و کفری را که در آن به سر می‌برند، برای همگان شرح دهد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١﴾ [الكافرون: 1]؛ وقتی که الله متعال با این صراحت آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد، بر ما هم لازم است که با این کلمه‎ای که دلالت و معانی آن صریح و روشن است، بدون هیچ سختی و نگرانی و ناراحتی و ضعفی با آن‌ها روبرو شویم و حقایق حال و وضع و برنامه‌ی آنان را بیان نماییم و بگوییم: ای گروه کافران... ای گروه مشرکان مجرم...!

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ﴾ [الممتحنة: 4] «رفتار و کردار ابراهیم – علیه­السلام- و کسانی که به وی ایمان آورده بودند، الگوی خوبی برای شما است، آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و چیزهایی که به غیر از الله می‌پرستید، بیزار و گریزانیم و دشمنی و کینه­توزی همیشگی میان ما و شما آشکار شده است تا زمانی که به الله یگانه ایمان بیاورید (و صرفاً او را به تنهایی پرستش نمایید)».

پس ابراهیم علیه­السلام و مومنانی که با او ایمان آوردند، در چه چیزی برای ما الگوی نیک و حسنه هستند..؟ در آنچه که به مشرکین و طواغیت و آن‌هایی که برای غیر الله پرستش می‌کردند بر زبان آوردند: ما از شما، دین­تان و طواغیتی که پرستش می‌کنید، برائت می‌جوییم ... و به شما و آنچه که غیر از الله متعال عبادت می‌نمایید، کفر می‌ورزیم. به درستی میان ما و شما پیوسته کینه و دشمنی خواهد بود...» و این تعبیر کامل و روشنی است که نهایت اعلام برائت را می‌رساند ... و آن دشمنی و کینه‌جویی مداومی است که اعضای ظاهری و باطنی (هر مومنی) را در برمی­گیرد و امکان ندارد (کینه‌ی درونی او) آرامش یابد و شعله‌های (عداوت ظاهری) وی فرونشیند، مگر به یک شرط و آن هم این است که: به طور کامل از پرستش طاغوت خالی شوند و به تمام معنا وارد دین اسلام شوند، اسلامی که عبادت را صرفاً برای الله متعال و یگانه منحصر می‌کند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ سَيَهۡدِينِ ٢٧﴾ [الزخرف: 26-27] «(ای پیامبر گوشه‌ای از داستان ابراهیم علیه­السلام را برای تکذیب کنندگان بیان کن) آن گاه که ابراهیم علیه­السلام به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم و به غیر از معبودی که من را آفریده است (کس دیگری را پرستش نخواهم کرد) چرا که تنها او مرا به حق، رهنمون خواهد کرد».

این دین و آیین ابراهیم علیه­السلام است و بر کسی که راضی به این دین حنیف و پاک باشد، لازم است که به وسیله‌ی زبانش با صراحت به طاغوت‌های زمانه اعلان برائت نماید ... و هیچ­کس به جز سفیهی که خودش را از دست داده باشد، از پیروی دین و آیین ابراهیم علیه­السلام روی بر نمی‎گرداند. همچنان که الله متعال هم می‌فرماید: ﴿وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ﴾ [البقرة: 130] «کسی جز نادانی که خود را خوار و کوچک کرده (و انسانیت و خرد خویش را به بازیچه گرفته است) از آیین ابراهیم علیه­السلام روی­گردان نمی‌شود.»

در حدیثی از معاویه بن حیده س روایت شده است که فرمود: گفتم: یا رسول الله، خداوند برای چه چیزی تو را به سوی ما روانه نموده است؟ فرمود: «بِالْإِسْلَامِ» برای اسلام. (معاویه بن حیده) گفت: گفتم: علامت‌های اسلام (و مسلمانی) چیست؟ فرمود: «أَنْ تَقُولَ: أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَتَخَلَّيْتُ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، كُلُّ مُسْلِمٍ عَلَى مُسْلِمٍ مُحَرَّمٌ أَخَوَانِ نَصِيرَانِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُشْرِكٍ بَعْدَمَا أَسْلَمَ عَمَلًا، أَوْ يُفَارِقَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ»[[340]](#footnote-340). «اینکه بگویی: خود را به تمامی تسلیم پروردگار عزوجل کردم و خودم را از شرک و بت­پرستی و پرستش طاغوت خالی نمودم و نماز را به پا داری و زکات را بگزاری؛ (خون و مال و ناموس) هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است و برادر و یاوران یکدیگر باشید، خداوند عزیز و بزرگوار، هیچ عملی را از کسی بعد از آن که مسلمان شده نمی‌پذیرد تا این که از مشرکان جدا گشته و به صفوف مسلمانان بپیوندند».

مقصود رسول الله ح از «وَتَخَلَّيْتُ» در حدیث مذکور آن است که: خود را از وجود شرک تخلیه نمایی و از پرستش غیرالله و طواغیت همراه با عبادت پروردگار به طور کلی دوری کنی.

از نشانه‌ها و علاماتی که دلالت بر صدق و راستی اسلام تو می‌کند آن است که با کمال صراحت و استحکام و بدون کوچک‌ترین ترس و شکی به تمامی طواغیت روی زمین اعلان کنی: من خود را از وجود شما و از عبادت و پرستش نمودن شما تخلیه نمودم...

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می­فرماید: «انسان موحد نمی‌شود، مگر آن که شرک را از خود بزداید و از آن اعلان برائت کند و مرتکب آن­را کافر بخواند.»

3- چگونگی کفر عملی به طاغوت:

این­گونه کفر به طاغوت، با گوشه­گیری و دوری نمودن از طاغوت و علیه آن‌ها و پیروان و سربازان آنان جهاد کردن و جنگیدن، اگر راهی غیر از جنگ را نپذیرفتند و به یاری و دوستی نگرفتن آنان صورت می‌پذیرد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱجۡتَنَبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعۡبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰۚ فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧﴾ [الزمر: 17] «کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند (و با توبه) به سوی الله باز می‌گردند، آنان را (به اجر و پاداش بزرگ خداوند) بشارت باد (و تو ای پیامبر) این مژده را به بندگانم برسان».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ إِنَّهُمۡ لَآ أَيۡمَٰنَ لَهُمۡ﴾ [التوبة: 12] «با سر دسته‌های کفر و گمراهی پیکار کنید، چرا که پیمان‌های آنان هیچ ارزشی ندارد». و طواغیت از جمله‌ی سردسته‌های کفر محسوب می‌شوند.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلۡيَجِدُواْ فِيكُمۡ غِلۡظَةٗۚ﴾ [التوبة: 123] «و (کافران) باید که (در جنگ) از شما شدت (و جرات و شهامت) ببینند».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [النساء: 144] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کافران را به جای مومنان به دوستی مگیرید».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ﴾ [المائدة: 51] «هرکس آنان را به دوستی بگیرد (و به سرپرستی بپذیرد) بی‌گمان از جمله‌ی ایشان است».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ﴾ [الممتحنة: 1] «(ای گروه مومنان) دشمنان من و خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت به آنان محبت می‌کنید، درحالی­که آن‌ها به حقیقتی که برای شما آمده است ایمان ندارند».

غیر از این نصوص، نصوص دیگری که نشانه‌ها و صفات کفر قولی و عملی به طاغوت را بیان کنند، بسیار زیاد است.

بعد از این توضیحاتی که در مورد صفت (اعتقادی، قولی و عملی) کفر به طاغوت دادیم، پس هرکس کامل و بدون نقص آن­را به جای آورد، از آن کسانی است که صفت کفر به طاغوت را انجام داده و حق آن­را ادا نموده است و اگر به آن صفاتی که قبلاً ذکر کردیم عمل ننماید، اگرچه به زبان هم هزار بار ادعای کفر به طاغوت بکند، از جمله‌ی کسانی نیست که به طاغوت کافر شده‌اند.

تعجب من از کسانی است که به زبان­شان ادعای کفر به طاغوت می‌کنند و از این که در ردیف و برده و بنده‌ی طاغوت‌ها قرار گیرند، اظهار ناراحتی می‌نمایند ... ولی در همان وقت، آن‌ها را می‌بینی که با زبان حال و عمل و گفتار، به طواغیت تمایل نشان می‌دهند و به نفع آن‌ها بسیار به جدل و گفت و گو می‌نشینند و از آنان پشتیبانی و حمایت می‌کنند و به آن‌ها خدمت و یاری می‌رسانند و داخل سپاه طاغوت‌ها می‌شوند و قضاوت و داوری را به نزد آنان می‌برند و به خاطر آن‌ها با موحدان به دشمنی می‌پردازند.

اینان در حقیقت، شرط کفر به طاغوت را به جای نیاورده و محقق نساخته‌اند، هر چند به زبان­شان خلاف آن­را ادعا نمایند، چون واقعیت و زبان حال­شان، ادعا و گفته‌ی دروغین آنان را رد و تکذیب می‌کند.

مسأله

آیا به کار بردن لفظ طاغوت برای مسلمان جایز است؟ یا این که اطلاق این کلمه جز بر کافری که پیشتر صفت طاغوت برای وی بیان شد جایز نمی‎باشد؟

می‌گویم: طاغوت بر وزن و صیغه‌ی (فُعَلُوت) به معنی ظلم و دشمنی و زیاده ­از حد می‌باشد ... هرکس (به شرطی که) ظلم و ستم و دشمنی او پایین­تر از حد کفر اکبر باشد، می‌توان بر اساس اعتبار معنایی و نشانه‌های لغوی کلمه‌ی طاغوت، که ظلم و ستم و دشمنی و تجاوز از حد است، بر او صفت طاغوت گذاشت ... آن گونه که بعضی از اهل سلف، صفت طاغوت یا طاغی (ستمگر) را بر حجاج بن یوسف و دیگران اطلاق نمودند ... و مرادشان (از اطلاق کلمه‌ی طاغوت یا طاغی) معنی لغوی آن بوده که قبلاً بیان کردم و قصدشان از این کلمه، معنای کافر شدن و مورد پرستش قرار گرفتن به عنوان غیرالله نبوده است.

اما اگر این ظلم و ستم و دشمنی صاحبش را به درجه‌ی کفر اکبر نسبت به الله متعال برساند، آن گاه صفت طاغوت به معنای اصطلاحی آن که معبود شدن به عنوان غیرالله است و معنای لغوی آن که عداوت و تجاوز از حد می‎باشد بر او اطلاق می‌شود (و هر دو معنا منظور می‌گردد) و برای تشخیص دو طاغوت نام برده (ظالم یا کافر) در هنگام مطالعه و شنیدن کتاب‌های اهل علم، به ناچار باید به تمامی نظم و ترتیب کلام و قرائن موجود در آن، که (یکی از دو) نوع طاغوت مورد نظر را مشخص می‌کنند، توجه کرد. اما من در مورد کلمه‌ی «طاغوت» در قرآن کریم و سنت رسول الله ح تحقیق و جست و جو نمودم و به این نتیجه رسیدم که همه‌ی آن‌ها به معنای طاغوت «کافر» آمده است که مردم آن­را به عنوان غیرالله پرستش می‌کنند... و الله متعال به آن داناتر است.

مبحث دهم:  
شرط وفات یافتن بر کلمه‌ی «لا إله إلا الله»[[341]](#footnote-341)

بعد از ذکر تمام آن شرط‌ها، لازم است که انسان بر آن‌ها بمیرد تا کلمه‎ی «لاإله إلاالله» به او نفع برساند و اگر بر خلاف کلمه‌ی توحید که شرک و کفر است، بمیرد؛ تمامی شروط سابق و یا انجام طاعات و عبادات دیگر به او سودی نمی‌رساند ... چون برای انسان، ملاک تنها سرانجام و خاتمه‌ی کار است.

پس اگر خاتمه‌ی او به توحید باشد، از اهل بهشت و نجات است، اگرچه از قبل هم، عمل زشت زیادی از او سر زده باشد و اگر خاتمه و عاقبت او شرک و کفر باشد و بر آن هم بمیرد، هلاک می‌گردد و از اهل جهنم خواهد بود، هر چند که از قبل هم عمل نیک زیادی انجام داده باشد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢١٧﴾ [البقرة: 217] «هرکس از ما از آیین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمال­شان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كُفَّارٌ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ لَعۡنَةُ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١٦١ خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ١٦٢﴾ [البقرة: 161-162] «کسانی که کفر ورزیدند و درحالی­که کافر بودند از دنیا رفتند (و با استمرار کفر و بدون توبه و پشیمانی مردند) نفرین الله و فرشتگان و همه‌ی مردمان بر آنان خواهد بود. جاویدان در آن نفرین باقی می‌مانند (و در آتش دوزخ به سر می‎برند) نه عذاب آنان سبک می‌شود و نه مهلتی به ایشان داده می‌شود».

پس خداوند پاک و منزه عذاب ایشان را در آتش دوزخ و جاودانگی در آن­را وابسته به مردن بر کفر - که نقضی برای توحید- می‌باشد، متعلق گردانده است...

و در حدیثی صحیح از رسول الله ح روایت شده است که فرمودند: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ»[[342]](#footnote-342). «هرکس کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را بر زبان آورد (و معتقد باشد که معبودی بحق جز او نیست) و بر همین عقیده بمیرد داخل بهشت خواهد شد».

رسول الله ح نیز در حدیث مذکور، شرط ورود به بهشت را به مردن بر توحید وابسته نموده است. رسول الله ح فرمودند: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَ»[[343]](#footnote-343). «سوگند به کسی که جانم در دست اوست همانا برخی از شما کردار اهل بهشت را انجام می‎دهد تا اینکه بین او و رفتن به بهشت، فاصله‌ای جز یک ذراع باقی نمی‌ماند؛ اما (اندکی) قبل از مرگش به کردار اهل دوزخ مبادرت می‌ورزد و (پس از مردن) داخل دوزخ می‌شود و همانا برخی (دیگر) از شما، کردار اهل دوزخ را انجام می‌دهد تا اینکه بین او و (رفتن به) دوزخ (فاصله‌ای) جز یک ذراع باقی نمی‌ماند، اما (اندکی) قبل از مرگش به انجام کردار اهل بهشت می‌پردازد (و پس از مرگ) داخل بهشت می‌شود».

و رسول الله ح فرمودند: «لا تَعْجَبُوا بِعَمَلِ أَحَدٍ حَتَّى تَنْظُرُوا بِمَا يُخْتَمُ لَهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ يَعْمَلُ زَمَانًا مِنْ دَهْرِهِ أَوْ بُرْهَةً مِنْ دَهْرِهِ بِعَمَلٍ صَالِحٍ لَوْ مَاتَ دَخَلَ الْجَنَّةَ ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ عَمَلا سَيِّئًا وَإِنَّ الْعَبْدَ ليعمل زمانامن دَهْرِهِ بِعَمَلٍ لَوْ مَاتَ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ عَمَلا صَالِحًا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا اسْتَعْمَلَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ فَوَفَّقَهُ لِعَمَلٍ صَالِحٍ ثُمَّ يَقْبِضُ عَلَیهِ»[[344]](#footnote-344). «نسبت به کردار (نیک) هیچ­کس اظهار شگفتی مکن تا ببینی که عاقبت و خاتمه‌ی عمر او چه خواهد بود؟ همانا فردی مدت زمانی (طولانی) یا برهه‌ای از روزگارش را به (انجام) کردار پسندیده می‌گذراند که اگر بر آن حالت بمیرد داخل بهشت می‌شود، اما (در سرانجام عمرش) متحول می‌گردد و شروع به بدکاری (و انجام گناه) می‌نماید. و چه بسا بنده‌ای مدت زمان زیادی از عمرش را به انجام کردار ناشایست سپری می‌کند و اگر بر آن حالت بمیرد داخل دوزخ می‌گردد؛ ولی (در پایان عمرش) متحول می‌شود و به انجام کردار نیک و شایسته می‌پردازد. و هرگاه خداوند برای بنده‌ای اراده‌ی خیر بکند، او را قبل از مرگش به انجام کردار شایسته توفیق می‌دهد و سپس جان او را می‌گیرد».

امام نووی رحمه­الله می‌فرماید: «هیچ کسی در صورتی که بر توحید مرده باشد برای همیشه در آتش دوزخ نمی‌ماند، هر چند مرتکب گناهان بسیاری هم شده باشد. همچنان که هیچ کس هم در صورتی که بر کفر مرده باشد داخل بهشت نمی‌گردد. هر چند اعمال نیک زیادی هم انجام داده باشد و این (رأی) مختصر و جامعی برای مذهب اهل حق (اهل سنت و جماعت) در این مساله می‌باشد.»

از خداوند بلندمرتبه می‌خواهیم که قلب‌های ما را بر دین و توحیدش ثابت نگهدارد و عاقبت ما را به دوست داشتنی‌ترین اعمال در نزدش خاتمه دهد ... همانا او بلندمرتبه و شنوا و نزدیک است و (دعاهای ما را) اجابت می‎کند.

اما بعد ... این شرط‌های صحت و درستی توحید است، هرکس کامل و بدون نقص آن­را به جای آورد شهادت توحید «لا إله إلا الله» به او نفع می‎رساند و هرکس چیزی از آن­را نقض کند (و آن­را به طور کامل انجام ندهد) شهادت توحید «لا إله إلا الله» هیچ سودی به او نمی‌رساند.

با کمک گرفتن از توفیق خداوند و بهره­گیری از تمامی نصوصی که با این موضوع «لاإله إلاالله» ارتباط دارد، بر ما لازم است که بگوییم:

هرکس «لا إله إلا الله» را بر زبان براند و به آنچه غیر از الله متعال پرستش می‌شود، کفر ورزد و به شهادت توحید و خواسته‌های آن آگاه شود و نسبت به آن صدق و اخلاص داشته باشد و بدن هیچ شک و تردیدی به آن یقین پیدا کند و به کلمه‌ی «لا إله إلا الله» و پیروان آن محبت ورزد و به شروط و مقتضیات آن عمل نماید و نسبت به کلمه‌ی توحید و حکم آن فرمان­بردار باشد و سپس بر آن از دنیا برود ... خداوند به طور قطع او را وارد بهشت می‎کند.

این (تعریف) بر اساس آن چه که لازمه‌ی سرآغاز نگاه به «لا إله إلا الله» است و نیز با توجه به بهره­گیری از تمامی نصوص مرتبط با شهادت توحید به دست آمده است.

یادآوری‌های مهم و ضروری

توجه خوانندگان گرامی را به چند نکته‌ی پایانی برای استفاده‌ی بیشتر و توضیح آنچه فهم آن بر ایشان دشوار بوده است، در یادآوری‌های زیر جلب می‌نماییم.

یادآوری اول:

براساس آنچه پیشتر در مورد شروط شهادت توحید «لا إله إلا الله» بحث شد؛ لازم است که انسان این شرط‌ها را به طور کامل به جای آورد و آن­را در خود متحقق سازد تا اینکه در آخرت از آن نفع ببرد و از اهل بهشت و نجات از عذاب روز قیامت باشد؛ اما در زندگی دنیا برای آن که احکام اسلامی بر کسی جاری شود و مسلمانان با وی معامله‌ی مسلمانی کنند، تنها کافی است که به صورت لفظی به شهادت توحید اقرار کند و اقوال و اعمال به ظاهر کفری و شرکی متضاد با آن­را انجام ندهد. پس اگر صرفاً به این دو شرط عمل نمود، با او به عنوان یک فرد مسلمان معامله می‌شود و احکام و حقوق و واجبات مسلمانان بر وی اجرا می‌گردد.

و بر چنین فردی به خاطر احتمال وجود نفاق در وی، نمی‌توان (حکم) مومن حقیقی داد ... چون هر مسلمانی، درحقیقت مومن نیست، اما هر مومنی، درحقیقت مسلمان است و این قاعده‌ی میانه و معروفی است که نصوص شرعی هم بر آن دلالت دارد و اهل علم نیز به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند.

یادآوری دوم:

طبق آنچه پیشتر بحث شد، باید به این مطلب اشاره کنیم که بین آنچه انسان به وسیله‌ی آن داخل اسلام می‌شود و بین صفتی که پیوسته بر آن حکم اسلامی نهاده می‌شود تفاوت است.

اما آنچه (انسان) به وسیله‌ی آن داخل اسلام می‌شود، اقرار به شهادت توحید است که تفصیل آن پیشتر گذشت، لیکن صفتی که باعث می‌شود کسی به طور مداوم، مسلمان شمرده شود و در دایره‌ی اسلام باقی بماند، آن است که وی به اعمال و اقوال ظاهری که منتهی به خروج از دایره‌ی اسلام می‎شود، دچار نگردد، پس اگر به چنین عملی دچار شود و آنچه ناقض اسلام است انجام دهد، صفت و حکم او (از اسلام) به صفت و حکم مرتد از دین منتقل می‎شود و احکام و تبعات «مرتد» بر وی اجرا می‌گردد.

و اگر گفته شود: مردی با اقرار نمودن به شهادت توحید داخل اسلام شد، سپس قبل از آن که کاری یا چیزی که به عنوان شرطی برای صحت توحید معتبر است از وی صورت پذیرد می‌میرد ... آیا صرف شهادت دادن او به «لا إله إلا الله» در روز قیامت به وی نفع می‌رساند؟

با توجه به سنت رسول الله ح اگر کسی چنین صفتی داشته باشد، شهادت دادنش به توحید به وی نفع می‌رساند؛ اگرچه فرصتی هم برای انجام چیزی از شرط‌های صحت توحید نداشته باشد.

امام مسلم در حدیثی که در صحیحش[[345]](#footnote-345) آورده است، ذکر می‌کند که مردی از انصار نزد رسول الله ح آمده و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ تَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ هَذَا يَسِيرًا، وَأُجِرَ كَثِيرًا». «شهادت می‌دهم که معبودی بحق جز الله وجود ندارد و تو بنده و فرستاده‌ی او هستی، سپس به میدان جنگ رفت و (آن قدر) جنگید تا کشته شد. رسول الله فرمودند: عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت».

و در روایت دیگری از امام بخاری[[346]](#footnote-346) آمده است که: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالحَدِيدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُقَاتِلُ أَوْ أُسْلِمُ؟ قَالَ: «أَسْلِمْ، ثُمَّ قَاتِلْ» ، فَأَسْلَمَ، ثُمَّ قَاتَلَ، فَقُتِلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ قَلِيلًا وَأُجِرَ كَثِيرًا». «مردی سراپا در آهن، پیش رسول الله ح آمده و گفت: یا رسول الله، بجنگم یا مسلمان شوم؟ فرمود: اسلام بیاور و سپس جنگ کن، پس اسلام آورد و (آن قدر) جنگید تا کشته شد. سپس رسول الله ح فرمودند: عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت».

و در صحیح بخاری از انس بن مالک س روایت شده است که جوانی یهودی آب وضوی رسول الله ح را آماده می‌کرد و کفش ایشان را جفت می‌نمود. سپس مریض شد. رسول الله ح پیش وی آمد و بر او داخل شدند، درحالی­که پدرش بالای سرش نشسته بود، رسول الله ح به آن جوان یهودی فرمودند: «يَا فُلَانُ، قُلْ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ». «ای فلانی بگو: «لا إله إلا الله»». (آن جوان) به پدرش که در نزد وی بود نگریست، پدرش سکوت کرد. پیامبر ح باز درخواستش را بر وی تکرار نمود. (آن جوان) به پدرش که نزد وی بود نگریست. پدرش به او گفت: از اباالقاسم اطاعت کن. پس آن جوان (یهودی) گفت: شهادت می‌دهم که معبودی بحق جز الله وجود ندارد و تو فرستاده‌ی خدایی. رسول الله ح بیرون آمد درحالی­که می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَجَهُ بي‌مِنَ النَّارِ»[[347]](#footnote-347). «سپاس بر خدایی که به وسیله‌ی من (آن جوان را) از آتش دوزخ خارج ساخت».

و در حدیث صحیح آمده است که رسول الله ح به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود شهادت توحید تلقین می‌کرد تا بدین وسیله برای وی در روز قیامت شفاعت کند. همچنان که در حدیث آمده است: «قُلْ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» «(ای عموی من) کلمه‌ی لا إله إلا الله را بگو تا در (روز قیامت) نزد الله متعال آن­را دلیلی (برای شفاعت تو) قرار دهم».

این حدیث - تلقین دادن ابوطالب به «لا إله إلا الله» توسط رسول الله ح - نیز دلیلی برای استدلال در این مساله می‌باشد.

ابن جریر طبری در جلد سوم «الجامع» صفحه‌ی 345 می‌گوید: «در بین تمامی دلایلی که در دست داریم (هیچ­گونه) اختلافی وجود ندارد که اگر کافری قبل از مرگش به اندازه‌ی چشم بر هم زدنی ایمان بیاورد (و مسلمان شود) حکمش در نماز خواندن بر (جنازه‌ی) وی، ارث و میراث و سایر احکام دیگر (به مانند) حکم مسلمانان خواهد بود. پس روشن است که اگر توبه‌ی وی در آن حال پذیرفته نمی‌شد حکم وی از حکم کفار به حکم اهل اسلام منتقل نمی‌شد.»

می‌گویم: لازم است که این چشم بر هم زدنی که طبری رحمه­الله ذکر می‌کند قبل از معاینه (هنگام دیدن فرشته‌ی مرگ) و غرغره (لحظه‌ی رسیدن روح به حلقوم) باشد، چون توبه نمودن در هنگامی که روح به حلقوم می‌رسد (غرغره) هیچ فایده‌ای به صاحب آن نمی‌رساند.

رسول الله ح می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ، مَا لَمْ يُغَرْغِرْ»[[348]](#footnote-348). «همانا الله متعال توبه‌ی بنده را قبل از رسیدن روح به حلقومش می‎پذیرد».

و در روایتی فرمودند: «مَنْ تَابَ إِلَى اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يُغَرْغِرَ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ»[[349]](#footnote-349). «هرکس قبل از رسیدن روح به حلقومش نزد الله توبه کند، الله متعال آن (توبه) را از وی می‌پذیرد».

یادآوری سوم:

از شرط‌های صحیح بودن توحید این نیست که شروطی را که قبلاً برای صحیح بودن توحید ذکر گردید، حفظ و یا دلایل (هر کدام از) آن به خاطر سپرده شود ... (چون از یک سو) چنین چیزی در شرع نیامده، بلکه خلاف آن وارد شده است و از سویی دیگر در آن برای همه‌ی بندگان، تکلیفی مافوق توان و قدرت آن‌هاست.

امام مسلم در کتاب صحیح[[350]](#footnote-350) خود از معاویه بن الحکم س روایت می‌کند که فرمود: کنیزی داشتم که در اطراف کوه احد و جَوّانِیَّه برایم گوسفند می‎چرانید. در یکی از روزها با خبر شدم که گرگ یکی از گوسفندهایم را ربوده است. من هم به مانند دیگر انسان‌ها ناراحت شدم و او را به شدت تنبیه نمودم. سپس نزد رسول الله ح آمدم (ایشان این کار مرا) گناه بزرگی دانستند. پس گفتم: یا رسول الله، آیا (برای کفاره و جبران گناه این عملم) او را آزاد نکنم؟ فرمود: او را نزد من آورید. وی را نزد ایشان آوردم. رسول الله ح از او پرسید: خداوند کجاست؟ گفت: در آسمان، فرمود من کیستم؟ گفت: تو فرستاده‌ی خداوند هستی. پس فرمودند: «أَعْتِقْهَا، فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ». «او را آزاد کن زیرا مومن است».

رسول الله ح با توجه به همین چند پرسش، بر آن کنیز حکم ایمان نهاد، بدون آن که در مسایل اصول و فرعیات آن تعمق کند و (یا) از وی طلب استدلال نماید...!

و در سنن ابوداود از عبدالله بن ابی اوفی ت روایت شده است که فرمود: مردی نزد رسول الله ح آمده و گفت: من نمی‌توانم چیزی از قرآن را یاد بگیرم، چیزی به من یاد ده که جایگزین آن باشد، فرمودند: بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (آن مرد) گفت: یا رسول الله، این (اذکار، شکر و سپاس) برای خدای عزیز و بزرگوار است! پس برای خودم چه؟ فرمودند: بگو: «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَارْزُقْنِي وَعَافِنِي وَاهْدِنِي». هنگامی که (آن مرد) برخاست با (انگشتان) دستش این چنین گفت. رسول الله ح فرمودند: اما به تحقیق این (مرد) دستش را پر از خیر نمود.»[[351]](#footnote-351)

این صحابی نتوانست چیزی از قرآن حتی سوره‌ی «الفاتحه» را که نماز جز به آن صحت نمی‌یابد، حفظ کند، اما این به سبب عجز و ناتوانی‌اش بود که نمی‌توانست چیزی را حفظ کند. رسول الله ح هم عذر وی را پذیرفت و او را به چیزی که برایش آسان­تر بود راهنمایی فرمود و نه تنها درخواست حفظ اصول و (دانستن) دلایل آن­را از وی ننمود بلکه حتی به او هم نفرمود که حتما باید سوره‌ی «الفاتحه» را حفظ کند.

بلکه می‌بینیم که رسول الله ح عجله‌ی خالد بن ولید ت را در کشتن آن گروه (از مردمی) که نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» و به جای آن گفتند: «از دین (خود) برگشتیم.» نکوهش نمود. همچنان که در صحیح بخاری[[352]](#footnote-352)، سالم از پدرش نقل می‌کند که گفت: رسول الله ح خالد بن ولید را به سوی بنی­حذیفه فرستاد (تا آن‌ها را به دین اسلام دعوت کند) آن‌ها نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» بلکه (برای بیان مقصود خود) گفتند: از دین (خود) برگشتیم، از دین (خود) برگشتیم. خالد نیز عجله کرده و (تعدادی از آن‌ها را) کشت و (شماری را هم) اسیر نمود و به هریک از ما اسیری داد! و سپس دستور داد که هر کدام از ما اسیرش را بکشد! من هم گفتم: به خدا سوگند! نه من و نه هیچ­یک از همراهانم اسیری را نمی‌کشیم! تا اینکه به خدمت رسول الله ح رسیدیم و ماجرا را برای ایشان بازگو کردیم. رسول الله ح دو بار فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الوَلِيدِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الوَلِيدِ» «پروردگارا، همانا من از کاری که خالد بن ولید کرد بیزاری می‌جویم ... پروردگارا، همانا من از کاری که خالد بن ولید کرد بیزاری می‌جویم».

در احادیثی که ذکر نمودیم، تذکر (و پندی) برای غلاه تکفیری وجود دارد، آن‌هایی که دیگران را وادار می‌کنند که اصول و تقریرات و قواعد و مقررات آن‌ها را با (ارائه‌ی) دلایل برای آنان بیان کنند ... و اگر کسی نتواند به (پرسش­های) ایشان پاسخ گوید، وی دیگر در نزد آن‌ها مومن نیست مگر آن که در ابتدا به بیش از یکصد پرسش پاسخ گوید:

نظرت در مورد فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟ ... حکم فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟ ... معنی فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟ و (پیش می‌آیند تا) در نهایت پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند که (گاهی) اهل علم و فقه هم از پاسخ دادن با دلیل به آن عاجز می‌مانند!!

ابن حجر در جلد 13 «الفتح» صفحه‌ی 439 به نقل از غزالی می‌گوید: «گروهی (از مسلمانان) زیاده­روی کردند و عوام مسلمانان را تکفیر نمودند و ادعا می‌کنند که هرکس عقاید شرعی را با دلیلی که خود بر آن نهاده‌اند، نداند، (در نزد ایشان) کافر است و به این ترتیب رحمت فراگیر خداوند را بر مردم تنگ نمودند و بهشت را خاص عده‌ای اندک از متکلمین (که قادر به بیان استدلال شرعی و دینی هستند) می‌دانند!!!»

ابن حزم در جلد 1 «المحلی» صفحه‌ی 61 می‌گوید: «رسول الله ح از زمانی که خداوند عزیز و بزرگوار او را برای پیامبری برانگیخت تا هنگامی که (از دنیا) رحلت نمودند، پیوسته با مردم می‌جنگیدند تا به اسلام اقرار کنند و به آن پایبند باشند و آن‌ها را مکلف به آوردن دلیل نمی‌نمود و از آنان هم نمی‌پرسید که آیا اسلام را با دلیل و استدلال می‌پذیرید یا نه؛ و شیوه‌ی تمام (اهل) اسلام (از آغاز) تا به امروز این­گونه بوده است.»

یادآوری چهارم:

اگر گفته شود: اگر حفظ کردن شروط توحید و بیان نمودن آن‌ها به زبان واجب نیست ... پس چگونه بدانیم که کسی به حق لا إله إلا الله وفا نموده و به شروط آن نیز عمل کرده است و چگونه بتوانیم صفتی را (درک کنیم) که نشان بدهد انسان آن شرط‌هایی را که ایمان جز به آن‌ها صحت نمی‌یابد به جای آورده است؟

اولاً لزومی ندارد و شرط نیست که مردم بدانند (آن انسانی که شهادتین می‌گوید) آیا به شرط «لا إله إلا الله» ملتزم است؟ و (یا) چه اندازه به آن‌ها عمل می‌کند و آیا آن شروط را به بهترین وجه در وجود خویش تحقق بخشیده است یا نه؟

این (صرفاً مسائل و مواردی) بین بنده و خدایش می‌باشد و مردمان حق دخالت در آن را ندارند و در حیطه‌ی وظیفه‌ی هیچ­کس نیست که در این باره از او بازجویی یا تحقیق کند.

اما اگر گفته‌ها یا اعمالی برای مردمان ظاهر نماید که دلالت بر نقض شروط توحید یا برخی از آن‌ها بکند ... آن وقت خود به خود در عمل نشان داده که توحید را به درستی به جا نیاورده است یا اینکه نسبت به آن جهل دارد ... و به این ترتیب بهانه را به دست دیگران می‌دهد تا او را امر به معروف و نهی از منکر کنند.

اما صفت و شیوه‌ی التزام و عمل نمودن به شروط «لا إله إلا الله» باید چگونه باشد؟

کافی است که انسان در واقع زندگی خویش به شروط «لا إله إلا الله» پایبند باشد و دچار کفر و شرک نشود ... و نسبت به طاغوت کراهیت داشته باشد و در راه الله به دشمنی و پیکار برخیزد ... اما شاید نتواند به خوبی بر طبق آنچه پیشتر شرح آن گذشت به تو بگوید: یکی از شرط‌های صحت توحید، کفر به طاغوت است و صفت کفر به طاغوت باید با اعتقاد و قول و عمل باشد.

و همچنین دوستی و دشمنی‌اش برای الله است ... و در عبادت تنها به الله متعال روی آورد ... تمامی این‌ها را انجام می‌دهد بدون آنکه بتواند آن‌ها را به خوبی بر زبان آورد و (یا) مانند شروطی که قبلاً ذکر کردیم به ترتیب بیان نماید. و چه بسا اگر در نزدش بعضی از شروط توحید را به شیوه‌ی تفصیلی بیان کنی ... به تو می‌گوید: من هم اینچنین هستم ... گویی که تو نیز به مانند آنچه در دل من است سخن می‌گویی ... ولی من نمی‌توانم به زیبایی و سرعت و آراستگی کلام تو سخنم را ادا کنم[[353]](#footnote-353).

قبل از آنکه این مبحث مهم (شروط لا إله إلا الله) را به پایان برسانم، ترجیح دادم با کلماتی از شیخ شهید – نحسبه كذلك و لا نزكیه علی الله – سید قطب که آن­را با عرق و خون خویش در مورد لا إله إلا الله به نگارش درآورد و به خاطر همین مطالب بر سر دار اعدام طواغیت رفت، این مبحث را به پایان برسانم. ما این مطالب را از کتاب سودمند «فی ظلال القرآن» و دیگر آثار او اقتباس نموده‌ایم، تا شاید الله متعال به وسیله‌ی آن کسانی را که از راه راست منحرف و گمراه شده‌اند و در نزد خویش گمان می‌کنند بر طریق درست و صحیح هستند و یا کار خوبی انجام می‌دهند، هدایت نماید. به راستی الله متعال بر انجام هر کاری که بخواهد، تواناست.

سید قطب می‌فرماید: «هرکس به شهادتین اقرار نماید، گواهی دهد که معبود به حقی جز الله نیست و محمد ح فرستاده‌ی اوست، گفته نمی‌شود که وی به شهادتین گواهی داده است تا اینکه مدلول و مفهوم این گواهی دادن و مقتضیات و دلایل آن­را که جز الله متعال نباید معبودی دیگر برگزیند و سپس هیچ شریعت و برنامه‌ای را جز از سوی الله متعال نپذیرد، به جا بیاورد.

در این صورت، اسلام تنها اقرار به شهادتین نیست، بدون آنکه گواهی دادن به لا إله إلا الله معنی و حقیقت خود را به دنبال داشته باشد که از جمله‎ی آن یگانگی الوهیت، یگانگی قیومیت، یگانگی عبودیت و یگانگی راه و جهت است. این اسلام همان است که الله متعال آن­را چنین خواسته است و دیگر اسلامی که هوی‌ها و امیال نسلی از نسل‌های بدبخت آدمیان آن­را خواستار باشد، بی‌اعتبار و فاقد ارزش است. همچنین اسلامی که امیال دشمنان به کمین نشسته‌ی اسلام آن­را تصور می‌کنند و مزدوران­شان در اینجا و آنجا آن­را طلب می‌نمایند (اسلام نیست و ارزش و اعتباری ندارد.) الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل عمران: 85] «و كسي كه غير از (آئين و شريعت) اسلام، آئيني برگزيند، از او پذيرفته نمي‌شود و او در آخرت از زمره زيانكاران خواهد بود».

هرکس هرگونه تعدیل و تغییری در این منهج بوجود آورد و تلاش کند تو را از منهج اصلی خارج سازد، به ناچار امری معلوم در این دین را انکار نموده است و از دین اسلام خارج شده است، اگرچه هزار بار هم به زبان بگوید: از زمره‌ی مسلمانان است.

اسلام منهجی برای تمام زندگی است، هرکس از آن پیروی و تبعیت نماید، مومن و داخل در دین الله متعال است و اگر کسی حتی در یک حکم هم از غیر آیین اسلام تبعیت کند، ایمان را رد نموده و به الوهیت الله متعال تجاوز کرده و از دین اسلام خارج شده است، هرچند هم اعلام کند که به عقیده‌ی اسلام احترام می‌گذارد و مسلمان است؛ چون تبعیت وی از شریعتی غیر از شریعت اسلام ادعای او را تکذیب می‌نماید و وی را به خروج از دین اسلام دفع نموده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ ١٢١﴾ [الأنعام: 121]«اگر از آنان اطاعت كنيد بي­گمان شما (مثل ايشان) مشرك خواهيد بود».

همانا هرکس از انسانی در شریعت و قانونی پیروی کند که از پیش خود آن­را فراهم آورده و تهیه دیده باشد - اگر چه در کاری جزئی و کوچک هم باشد - به طور قطع مشرک است. هرچند در اصل مسلمان باشد و سپس چنین کاری را انجام دهد به سبب آن از دایره‌ی اسلام بیرون می‌رود و وارد دایره‌ی شرک می‌گردد، اگرچه بعد از آن مدت­ها زندگی کند و با زبان بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله...» اما با وجود این، چون از غیرالله قوانین و مقررات دریافت کرده و از غیر الله متعال اطاعت نموده، مشرک است.

مشکل بزرگی که امروز گریبانگیر جنبش‌های راستین اسلامی است (و با حرکات حقیقی اسلامی مبارزه می‌کند) مصیبتی تجسم یافته در وجود اقوامی از مردمان است که از سلاله‌ی مسلمانانند و در سرزمین‌هایی زندگی می‌کنند که روزی و روزگاری سرزمین اسلام و «دارالاسلام» بوده است و شریعت و آیین الله متعال بر آن­جاها حکومت و فرمانروایی نموده است، سپس این سرزمین‌ها و این اقوام به حقیقیت، اسلام را ترک می‌گویند؛ اما به صورت اسمی، اسلام را اعلان و اظهار می‌کنند و سرانجام ارکان و اصول اسلام را در عقیده و واقعیت رها می‌سازند و با آن بیگانه می‌شوند؛ هرچند گمان می‌برند که معتقد به اسلام و پیرو آیین اسلام هستند. اسلام، گواهی دادن به لا إله إلا الله است؛ گواهی لا إله إلا الله مجسم و متجلی در اعتقاد به این است که صرفا الله متعال و یگانه، آفریدگار این هستی و متصرف در آن است و او تنها کسی است که بندگان مراسم پرستش و همه‌ی تلاش زندگی را فقط برای او انجام می‌دهند. و الله تنها ذاتی است که بندگان، قوانین را از او دریافت می‌دارند و در برابر فرمانش، درباره‌ی کار و بار سراسر زندگی­شان، خضوع و خشوع می‎کنند. و هرکس به لا إله إلا الله با این مدلول و مفهوم گواهی ندهد، هنوز داخل اسلام نشده است[[354]](#footnote-354). حال نام و لقب و نسب او هرچه می‌خواهد باشد. و هر سرزمینی که گواهی لا إله إلا الله - با این مدلول و مفهوم - در آن پیاده نشده باشد، در شمار سرزمینی است که با آیین الله متعال عبادت ننموده و هنوز به دایره‌ی دین اسلام در نیامده است. و امروز در روی کره زمین، اقوامی از مردمان به سر می‌برند که نامهای­شان نام‌های مسلمانان است و خود نیز از سلاله و خاندان مسلمانانند و در آن کشورهایی است که روزی و روزگاری دارالاسلام بوده است؛ اما امروز دیگر نه آن اقوام گواهی لا إله إلا الله را - با این مدلول و مفهوم - می‌دهند و نه آن کشورها آنگونه که لازمه‌ی این مدلول و مفهوم است، خداپرستی می‌کنند (و پروردگار را بگونه‌ای شایسته پرستش می‌نمایند).

به راستی ما در قرآن در می‌یابیم که الله متعال به مسلمانان صرفا عبادات و مراسم دینی نمی‌آموزد و به ایشان تنها آداب و اخلاق یاد نمی‌دهد، آنگونه که مردم درباره‌ی دین چنین تصور بی‌ربطی دارند. بلکه قرآن سراسر زندگی مسلمانان را در بر می‌گیرد و به هر آنچه زندگی واقعی مردمان در شرایط مختلف زمان و مکان با آن رو به رو می‌گردد، می‌پردازد.

و الله متعال از فرد مسلمان و جامعه‌ی اسلامی کمتر از این نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد که زندگی آن‌ها باید به طور کلی بر مبنای این برنامه باشد و با دستور و راهنمایی آن اداره گردد. آشکارا باید گفت: الله متعال از فرد مسلمان و همچنین از جامعه‌ی اسلامی نمی‌پذیرد که برای زندگی خویش برنامه‎هایی از منابع گوناگون تهیه نماید؛ مثلا برنامه‌ای برای زندگی شخصی، عبادات، مراسم مذهبی و اخلاق و آداب، از کتاب الله متعال برداشت کند (و سر و سامان دهند) و برنامه‌ای برای معاملات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دولتی، از کتاب دیگر برگیرند و یا آن­را به طور کلی (و بدون استثنا) از هر اندیشه‌ی بشری دیگر تهیه کنند. و اگر چنین نشود، ایمانی و اسلامی در میان نخواهد بود بلکه ایمانی و اسلامی وجود نخواهد داشت، زیرا کسانی که چنین کنند - یعنی برنامه‌ی زندگی خود را از منابعی جز قرآن تهیه کنند - در اصل هنوز ایمان را نپذیرفته‌اند و به دایره‌ی ایمان در نیامده‌اند. و هنوز به ارکان اسلام اعتراف و اقرار ننموده‌اند و پیش از هر چیز گواهی لا إله إلا الله را ادا نکرده‌اند، گواهی­ای که این معنی از آن پدیدار می‌گردد که: حاکم و فرمانروا و قانونگذاری جز الله متعال وجود ندارد.

بسیاری از مردم را در این روزگار می‌یابیم که می‌گویند: به الله متعال ایمان دارند؛ اما در همان حال قضاوت را به آیین و شریعتی می‌برند که ساخته‌ی غیرالله است و از کسی پیروی می‌کنند که از رسول الله ح و کتابش تبعیت نمی‌کند و تصورات و ارزش­ها و موازین و اخلاق و آداب خویش را از غیرالله فرا می‌گیرند و به این ترتیب غیرالله را در الوهیت پروردگار شریک می‌گردانند. و تمام این‌ها در حقیقت با قولی که می‎گویند به خدای یکتا ایمان دارند متناقض است. و این با گواهی دادن به اینکه هیچ معبود به حقی جز خدای یگانه وجود ندارد، سازگار نیست.

شگفت­آورتر آن است که عده‌ای از مردم ادعا می‌کنند که مسلمان هستند، درحالی­که برنامه زندگی خویش را از فلان و فلان، همان کسانی که الله متعال ایشان را کور می‌نامد، فرا می‌گیرند و باز با وجود این پیوسته می‌پندارند مسلمان هستند.

و هیچ بنده‌ای از بندگان الله متعال نمی‌تواند بگوید که من شریعت و برنامه‌ی الله متعال را رد می‌نمایم یا نسبت به مصلحت مردمان از خداوند متعال آگاه­تر هستم و اگر کسی - به زبان یا عمل - چنین چیزی بگوید، به تحقیق از دایره و چهارچوب دین اسلام خارج شده است.

ایمان، با حاکم قرار ندادن شریعت الله عزوجل و به داوری نپذیرفتن قوانین پروردگار و یا با عدم رضایت به حکم این شریعت و فرمان قوانین الله متعال، مطلقا در یکجا جمع نمی‌شود. کسانی که گمان می‌برند که خودشان و یا دیگران مسلمان هستند هرچند که شریعت آفریدگار جهان را در زندگانی خویشتن حاکم قرار نمی‌دهند و فرمانروا نمی‌گردانند و یا اینکه هنگامیکه حکم شریعت درباره ایشان پیاده و اجرا گردد، به آن خشنود نبوده و آن­را نمی‎پذیرند، در واقع ادعای دروغینی دارند و شامل این نص قاطع می‌شوند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧﴾ [النور: 47] «و آنان در حقيقت مؤمن نيستند».

انسان هرگز به این دین مومن نمی‌شود تا اینکه ارکان و اصول و موازین آن­را بر هر کاری و در هر حالتی حاکم گرداند. و هرگز به این دین مومن نمی‎شود درحالی­که مشاهده کند، تصور و برنامه‌ای دیگر یا میزان و معیاری دیگر از قرار داد و اصطلاحات بشر وجود دارد و با وجودیکه این نزد وی آمده است و باید قضاوت و داوری خود را نزد آن ببرد، به خویش اجازه دهد که قضاوت و داوری‌اش را نزد برنامه و معیار ساخته‌ی بشر ببرد.

و شایسته‌تر آن است که شخص مسلمان، هرگز نتواند حتی لحظه‌ای هم به خویش اجازه دهد که برای انجام ندادن حکمی از احکام دینش یا رکنی از ارکانی که دینش تصور نموده است، عذر بیاورد. و خود را با وجود دینش در مقام دفاع قرار ندهد.

همانا برای فرد مسلمان اصل دین اوست، دینی که الله متعال غیر از آن­را از هیچکس نمی‌پذیرد و ترازو و معیاری است که ترازو و معیار دیگری همسنگ با آن یافت نمی‌شود. و هرگاه فردی مسلمان برای انجام دادن حکمی از احکام دینش عذر بیاورد، یا خود را با وجود دینش در مقام دفاع قرار ندهد، درحقیقت اینگونه برای خویش فرض می‌کند که غیر از ترازو و معیاری که دینش اقامه نموده است، ترازو و معیار دیگری وجود دارد که به ناچار باید به آن اعتراف کند و حتی بپذیرد که به آن حکم نماید و داوری و قضاوت را به نزدش ببرد.

و موضوع در اینجا ارتباط مستقیمی با عقیده دارد و بود و نبود عقیده و ایمان، به آن وابسته است و از جهتی دیگر پرتگاه خطرناکی برای انسان مسلمان است که شایسته است به آن آگاه شود و همانا این اوست که برایش برنامه طرح می‌کند؛ چون آنچه دینش بیان می‌کند، درحقیقت همان چیزی است که الله متعال آن­را خواسته است نه دیگری. زیرا در تمامی پهنه گیتی در همه‌ی زمان­ها و عصرها دو قاعده برای اندیشه‌ی زیستن وجود داشته است:

قاعده‌ای که الله متعال را در الوهیت و ربوبیت و قیومیت و حاکمیت و فرمان­روایی یگانه و واحد می‌داند و سپس بر این اساس نظامی برای زندگی بر پا می‌کند که از خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی بشر خالی است و طبق همین طرح و نظام در همه چیز به وحدانیت الله متعال معترف می‌شود و اندیشه‌ی اعتقادی و ارزش‌های انسانی و اجتماعی و اخلاقی و منهج‌های اساسی برای زندگی واقعی و همچنین شریعت‌ها و قوانینی را که بر این زندگی حکم می‌راند، صرفا از الله متعال دریافت می‌کند و از کس دیگری غیر از او نمی‌گیرد. و اینگونه گواهی می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز الله متعال وجود ندارد.

قاعده‌ی دیگری وجود دارد که الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی و حاکمیت الله متعال را رد می‌نماید و وجود او را به طور کلی در هستی منکر می‌شود و یا اینکه با وجود اعتقاد به الله متعال دخالت او را بر امور زمین، زندگی مردم، ساختار اجتماعی و شریعت‌ها و قانون‌های حاکم بر آن، نفی می‌کند و مدعی می‌شود که هر بشری، فرد یا جماعت، گروه یا طبقه، حق دارد خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی و حاکمیت را - به جای الله عزوجل و یا در کنار الله عزوجل - در زندگی مردم پیاده کند و به این ترتیب مردمی که زندگی­شان بر اساس این قاعده بر پا می‌گردد، به درستی به حقانیت لا إله إلا الله گواهی نمی‌دهند.

این قاعده و آن قاعده، دو اندیشه‌ی جدا از هم می‌باشند و هیچگاه در آن واحد جمع نمی‌شوند؛ چون یکی از آن‌ها جاهلیت و دیگری اسلام است. بدون در نظر گرفتن شکل‌های مختلف آن و اوضاع و احوال گوناگون و نام‌های متنوعی که مردم بر جاهلیت­شان می‌گذارند، حاکمیت فرد یا ملت، کمونیسم یا سرمایه­داری، دموکراسی یا دیکتاتوری و... درحقیقت اینگونه نامگذاری‌ها و شکل‌ها، هیچ اعتبار و ارزشی ندارد؛ چون همه‌ی آن‌ها در یک قاعده‌ی اساسی با هم مشترک هستند و در یک نقطه به هم می‌رسند و آنهم پرستش بشر برای بشر و نپذیرفتن الوهیت و ربوبیت و قیومیت و حاکمیت و فرمانروایی الله عزوجل به تنهایی است.

فصل سوم:  
بخش دوم از کلمه‌ی توحید، شهادت به محمد رسول اللهص

**این فصل شامل مباحث ذیل می‌باشد:**

**مبحث اول: ایمان به رسول الله** ح

**مبحث دوم: تصدیق رسول الله** ح **در هر آنچه خبر می‌دهد.**

**مبحث سوم: اطاعت از رسول الله** ح **در هر آنچه بدان امر می‌کند.**

**مبحث چهارم: دست کشیدن از هر آنچه رسول الله** ح **از آن نهی کرده و بازداشته است.**

**مبحث پنجم: محبت رسول الله** ح **بدون غلو و افراط و زیاده روی.**

مقدمه

از آنجا که کلمه‌ی توحید در برگیرنده‌ی هر دو شهادت می‌باشد، یعنی شهادت «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» و هیچ­یک از دیگری جدا نمی‎باشد، بر من لازم بود پس از اینکه از شهادت بخش اول کلمه‌ی توحید در دو فصل گذشته سخن گفتم، از شهادت بخش دوم نیز سخن بگویم تا اینکه آشکار و روشن و واضح گردد که آن نیز تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد، بلکه مقتضیات و الزاماتی در بردارد.

هرگز قدم‌های بندگان در پیشگاه الله عزوجل در روز قیامت، از جا تکان نمی‌خورد، تا اینکه از دو مساله از وی سوال شود: چه چیزی را عبادت می‎کردید؟ و به پیامبران چه پاسخی دادید؟

که جواب سوال اول با محقق گرداندن شهادت لا إله إلا الله، با شناخت و معرفت و اقرار و عمل بدان میسر می‌باشد. و جواب سوال دوم: با محقق گرداندن شهادت محمد رسول الله ح و شناخت و معرفت و اقرار و عمل بدان میسر می‌گردد.

کلمه‌ی توحید اولین رکن اسلام و رکن اساسی و بزرگ آن و راه راست و پایداری می‌باشد که هرکس در مسیر آن حرکت کند، به باغ‌های پرنعمت بهشت می‌رسد و هرکس از آن منحرف گردد به قعر جهنم سقوط می‌کند و هرکس در دنیا بر آن ثابت نباشد، در روز قیامت بر پل روی جهنم، ثابت قدم نمی‌باشد؛ و بنده جز با این رکن عظیم، وارد اسلام نمی‌گردد و با انکار و تکبر ورزیدن در برابر آن، از اسلام خارج می‌گردد. بنده با بخش اول کلمه‌ی توحید، معبود را می‌شناسد و با بخش دوم آن، به چگونگی عبادت معبودش جل­جلاله، شناخت و معرفت پیدا می‌کند. دین اسلام همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «بر دو اصل بنا شده است: یکی اینکه الله عزوجل به یگانگی و بدون هیچگونه شریکی عبادت شود و دیگر آنکه الله عزوجل بر اساس آنچه بر زبان فرستاده‌اش تشریع کرده، عبادت شود. و این دو اصل در واقع حقیقت این سخنان می‌باشد که می‌گوییم: «اشهد ان لا إله إلا الله و اشهد ان محمدا رسول الله»

و این اصل دوم - شهادت محمد رسول الله - اصلی بزرگ می‌باشد و شهادتی جلیل و بزرگوار است؛ این شهادت مجرد کلمه‌ای نیست که تنها بر زبان تکرار گشته و از آن بی‌نیاز باشیم و تنها پیرامون آن قصائد و اشعاری بسراییم و مدیحه­سرایی کنیم و یا به منظور آن همایش و سخنرانی‌هایی برپا کنیم و در مناجات و اعیاد، برای آن جشن‌هایی برپا کنیم و بدین مقدار بسنده کرده و پس از آن، مقتضیات این شهادت بزرگ نقشی در زندگی­مان نداشته باشد­ و درواقع برنامه حیات و روش زندگی قرار نگیرد و نباشد. به الله عزوجل سوگند که امت ذلیل نشده و تا این حد ضعیف نگشته مگر روزی که این مفهوم و اصل، از واقعیت زندگی و حیاتش پنهان شده و در اوراق و کتاب‌ها حبس شد. و بلکه برخی فخرفروشی کرده و بی‌باکانه جرات کرده و بر سنت رسول الله ح بی‎احترامی کرده و می‌گویند: ما سنت را دریافت نمی‌کنیم چرا که در آن [روایات] موضوع و ضعیف می‌باشد؛ و این سخنی ظریف و خبیثانه برخاسته از کفر باطنی و زندقه می‌باشد. چرا که اگر حدیث ساقط شده و سنت ضایع گردد، قرآن نیز ضایع گردیده و نیز تمامی دین ضایع می‌گردد.

برخی دیگر از مردم که مبتلای به حماقت و تنگ­نظری و قِلت ایمان می‎باشند، می‌گویند: این حدیث معقول نیست و عقل آن­را قبول نمی‌کند و آنچه غیر معقول باشد، قبول نمی‌کنیم؛ و فراموش کرده‌اند که فساد از عقل‌های آن‌ها می‌باشد که نمی‌توانند حدیث را بفهمند.

زمزمه‌ی این مساله از قدیم بوده و حال نیز می‌باشد؛ مثال آن در قدیم روایتی است که حسن ذکر کرده و می‌گوید: «درحالی­که عمران بن حصین ت از سنت پیامبرمان ح سخن می‌گفت، مردی به او گفت: ای ابانجید، در مورد قرآن برای ما سخن بگو. عمران به وی گفت: تو و یارانت قرآن را تلاوت می‌کنید، آیا برایم از نماز و آنچه در آن است و نیز از حدود آن سخن می‌گویید؟ آیا برایم از زکات در طلا و شتر و گاو و اموال دیگر سخن میگویی؟؟ لیکن من پاسخ این‌ها را می‌دانم درحالی­که پاسخ آن‌ها از تو پنهان می‌باشد. سپس گفت: رسول الله ح در زکات بر ما چنین و چنان فرض کردند. پس از این، آن مرد گفت: مرا زنده کردی، الله عزوجل تو را زنده گرداند. حسن می‌گوید: آن مرد در حالتی فوت کرد که یکی از فقهای مسلمین شده بود»[[355]](#footnote-355).

آری، ضایع شدن سنت، ضایع شدن دین می‌باشد و این حقیقتی است که جایگاه ویژه خود را دارد. براستی رسول الله ح تنها واعظی نبود که سخنانش را ارائه داده و بگذرد، بلکه الله عزوجل رسول الله ح را نفرستادند مگر به منظور محقق گرداندن برنامه الله عزوجل در زمین و متحول گرداندن دین الله عزوجل به صورت حقیقتی در زندگی مردم؛ و هرگز این مقصود کامل نشده و واقع نمی‌شود مگر با اطاعت کامل از رسول الله ح و بلکه ایمان جز با این کامل نمی‌شود. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65] «امّا، نه! به پروردگارت سوگند كه آنان مؤمن بشمار نمي‌آيند تا تو را در اختلافات و درگيري‌هاي خود به داوري نطلبند و سپس ملالي در دل خود از داوري تو نداشته و كاملاً تسليم (قضاوت تو) باشند».

آری، آن شرط اسلام و حد و مرز ایمان می‌باشد - بازگشت به سوی آن، بازگشت به سوی حکم رسول الله ح و اطاعت از ایشان – امری نافله و مستحب نمی‌باشد بلکه مساله وجود ایمان و عدم ایمان است. میان این پراکندگی‌ها و ویرانی‌هایی که امت در آن به چپ و راست متمایل است فریادهای خالصانه و صادقانه‌ای در مورد بازگشت به سوی روش و هدایت رسول الله ح و توقف در مقتضیات این شهادت بزرگ و جلیل «اشهد ان محمد رسول الله» به گوش می‌رسد. از این­رو امت نیازمند آن است که این مقتضیات و تکالیف را شناخته و آن‌ها را حفظ کند، تا اینکه محبتش با رسول الله ح محبتی صادقانه باشد که مورد رضایت الله عزوجل و رسولش می­باشد.

براستی برای چنین امتی که قوانین آن در قرآن بوده و رهبری آن­را شخصی که بزرگ‌ترین فرستاده بوده و دنیا او را می‌شناسد، عار و ننگ است که حال و وضع آن این باشد. [که امروز می‌بینیم[[356]](#footnote-356)] و این حالت و اوضاع هرگز تغییر نمی‌کند تا اینکه امت بداند که این شهادت مقتضیاتی دارد که عبارتند از:

1. ایمان به رسول الله ح
2. تصدیق رسول الله ح در هر آنچه خبر داده است.
3. اطاعت از او ح در هر آنچه بدان امر فرموده است.
4. دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و باز داشته است.
5. محبت رسول الله ح بدون غلو و زیاده­روی.

مبحث اول:  
ایمان به رسول الله ح

ایمان به رسول الله ح شرط ایمان و حد و مرز اسلام است و اسلامِ شخص جز با آن قبول نمی‌شود، بلکه هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه الله عزوجل از او عهد و پیمان گرفته که اگر در زمان بعثت محمد ح زنده بود، بایستی که به او ایمان آورده و او را یاری کند، چنان­که علی ابن ابی طالب س و پسر عمویش ابن عباس ب [[357]](#footnote-357) در مورد این کلام الله عزوجل اینچنین می‎گویند: «الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ لَمَآ ءَاتَيۡتُكُم مِّن كِتَٰبٖ وَحِكۡمَةٖ ثُمَّ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مُّصَدِّقٞ لِّمَا مَعَكُمۡ لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥۚ قَالَ ءَأَقۡرَرۡتُمۡ وَأَخَذۡتُمۡ عَلَىٰ ذَٰلِكُمۡ إِصۡرِيۖ قَالُوٓاْ أَقۡرَرۡنَاۚ قَالَ فَٱشۡهَدُواْ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٨١ فَمَن تَوَلَّىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٨٢﴾ [آل عمران: 81-82] (به خاطر بياوريد) هنگامي را كه الله پيمان مؤكّد از (يكايك) پيامبران (و پيروان آنان) گرفت كه چون كتاب و فرزانگي به شما دهم و پس از آن پيامبري آيد و (دعوت او موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را كه با خود داريد تصديق نمايد، بايد بدو ايمان بياوريد و وي را ياري دهيد. (و بديشان) گفت: آيا (بدين موضوع) اقرار داريد و پيمان مرا بر اين كارتان پذيرفتيد؟ گفتند: اقرار داريم (و فرمان را پذيرائيم. خداوند بديشان) گفت: پس (برخي بر برخي از خود) گواه باشيد و من هم با شما از زمره گواهانم. پس هر كه بعد از اين (پيمان محكم، از ايمان به پیامبر اسلام) روي بگرداند، از زمره فاسقان (و بيرون روندگان از شرع الله و كافران به انبياء از اوّل تا آخر) است.

حافظ ابن کثیر رحمه­الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «الله عزوجل در این آیه خبر داده که از هر پیامبری که او را مبعوث کرده، از آدم علیه­السلام تا عیسی علیه­السلام عهد و پیمان گرفته که هرگاه به یکی از آن‌ها کتاب و حکمت عطا کرده و به هر درجه‌ای که رسیدند و پس از آن، پیامبر پس از او آمد، بایستی که بدو ایمان آورده و او را یاری کنند و علم و نبوتی که به وی عطا شده، او را از اتباع و پیروی و یاری پیامبری که پس از او مبعوث شده، باز ندارد.

و امام احمد گفته است: عبدالرزاق برای­مان روایت کرده است و سفیان باخبرمان نموده است که او از جابر و جابر از شعبی و او از عبدالله بن ثابت نقل کرده است: عمر بن خطاب نزد رسول الله ح آمد و گفت: یا رسول الله، من به برادری یهودی از بنی­قریظه دستور دادم (که چیزهای از تورات برایم بنویسد) و او سخنان نادره و پندآمیزی از تورات برایم نوشته است. آیا اجازه می‌فرمایید که آن‌ها را برایت بخوانم؟ عبدالله بن ثابت ت می‌گوید: رخسار رسول الله ح دگرگون شد. آنگاه عمر س گفت: من به پروردگاری الله عزوجل و دین اسلام و پیامبری محمد بسنده کرده و خشنودم. عبدالله بن ثابت ت می‌گوید: رسول الله ح غم و اندوهش برفت و فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ أَصْبَحَ فِيكُمْ مُوسَى ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ، وَتَرَكْتُمُونِي لَضَلَلْتُمْ، إِنَّكُمْ حَظِّي مِنَ الْأُمَمِ، وَأَنَا حَظُّكُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ». «سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر موسی علیه­الصلاة­والسلام به میان شما بیاید و به دنبال او روان شوید و مرا به حال خود واگذارید، گمراه خواهید شد»[[358]](#footnote-358).

بنابراین محمد فرستاده‌ی الله عزوجل و خاتم الانبیاء، اوست که تا روز قیامت امام اعظم در هر عصری بوده که اطاعت از او واجب و مقدم بر تمامی انبیاء می‌باشد و بر این اساس است که رسول الله ح در شب اسراء زمانی­که تمامی انبیاء در آنجا جمع بودند امام آن‌ها بودند. و همچنین رسول الله ح شفیع در محشر، به هنگام آمدن الله عزوجل برای قضاوت در میان بندگانش می‌باشد و آن مقام محمودی است که تنها شایسته‌ی اوست؛ مقامی که در محشر انبیاء و رسولان اولوالعزم از آن عدول کرده تا به رسول الله ح منتهی می‌گردد چرا که این مقام مخصوص محمد رسول الله ح می‌باشد»[[359]](#footnote-359).

ادله‌ی نقلی و عقلی بر وجوب ایمان به رسول اللهص

ادله‌ی نقلی و عقلی بسیاری بر وجوب ایمان به رسول الله ح می‌باشد. و لله الحمد و المنه.

از جمله دلایل قرآنی در وجوب ایمان به رسول الله ح عبارتند از:

دلايل قرآني:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَرۡسَلۡنَٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولٗاۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا ٧٩ مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠﴾ [النساء: 79-80] «ما شما را به عنوان پيامبري براي (هدايت همه) مردم فرستاده‌ايم و كافي است كه الله گواه (بر تبليغ تو و پذيرش يا عدم پذيرش آنان) باشد. هر كه از پيامبر اطاعت كند، درحقيقت از الله اطاعت كرده است (چرا كه پيامبر جز به چيزي دستور نمي‌دهد كه الله بدان دستور داده باشد و جز از چيزي نهي نمي‌كند كه الله از آن نهي كرده باشد) و هر كه (به اوامر و نواهي تو) پشت كند (خودش مسؤول است و باك نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده‌ايم (بلكه بر رسولان پيام باشد و بس)».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَٱحۡذَرُواْۚ فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٩٢﴾ [المائدة: 92] «از الله و از پيامبر فرمانبرداري كنيد و (از مخالفت فرمان الله و پيامبر) خويشتن را برحذر داريد. و اگر (از فرمان الله و پيامبر روي برگردانديد و) پشت كرديد، بدانيد كه بر پيامبر ما تنها تبليغ آشكار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضيح كامل احكام) است و بس».

و می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح: 29] «محمد فرستاده الله است و كساني كه با او هستند در برابر كافران تند و سرسخت و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند».

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158] «اي پيامبر! (به مردم) بگو: من فرستاده الله به سوي جملگي شما (اعم از عرب و عجم و سياه و سفيد و زرد و سرخ) هستم».

و می‌فرماید: ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَۗ﴾ [الأحزاب: 40] «محمّد پدر (نَسبي) هيچ يك از مردان شما (نه زيد و نه ديگري) نبوده (تا ازدواج با زينب براي او حرام باشد) و بلكه فرستاده الله و آخرين پيامبران است (و رابطه او با شما رابطه نبوّت و رهبري است)».

و می‌فرماید: ﴿فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلۡنَاۚ﴾ [التغابن: 8] «ايمان بياوريد به الله و پيامبرش و نوري كه (قرآن نام دارد و آن­را براي روشن كردن راه سعادت دنيا و آخرت شما انسان‌ها) نازل كرده‌ايم».

و می‌فرماید: ﴿فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٨﴾ [الأعراف: 158] «پس ايمان بياوريد به الله و فرستاده‌اش، آن پيامبر درس نخوانده­اي كه ايمان به الله و به سخن‌هايش دارد. از او پيروي كنيد تا هدايت يابيد».

و الله عزوجل کسانی را که به او و فرستاه‌اش ایمان نمی‌آورند، تهدید کرده و وعید داده و می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ سَعِيرٗا ١٣﴾ [الفتح: 13] «كساني كه به الله و پيامبرش ايمان نداشته باشند (كافرند و) ما براي كافران آتش سوزان و فروزاني را تهيه ديده‌ايم».

آیات قرآن در این مورد بسیار بیشتر از آنند که در شمارش آیند.

دلایل نبوی

و از جمله دلایل نبوی بر وجوب ایمان به رسول الله ح عبارت است از:

رسول الله ح فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بي‌أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ، وَلَا نَصْرَانِيٌّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»[[360]](#footnote-360). «سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، هر فردی از این امت چه یهودی و چه نصرانی که خبر رسالت مرا دریافت کند و بدون ایمان بمیرد، وارد جهنم می‌شود».

امام نووی در مورد این حدیث شریف می‌گوید: «در این حدیث نسخ تمامی شرایع گذشته با رسالت پیامبر ما محمد ح می‌باشد و مفهوم این حدیث بر آن دلالت دارد که هرکس دعوت اسلام به او نرسیده باشد، معذور می‌باشد و این مساله در اصول مطرح می‌باشد که بر اساس قول صحیح قبل از تبلیغ شرع، حکمی نمی‌باشد و الله اعلم. و اینکه رسول الله ح فرمودند: «لَا يَسْمَعُ بي‌أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» یعنی: «هرکس از این امت در زمان من و پس از من تا روز قیامت،» که خبر رسالت مرا بشنود.

بدین ترتیب بر همه‌ی آن‌ها واجب است که از رسول الله ح اطاعت کنند و تنها بدین سبب یهود و نصاری در حدیث ذکر شده‌اند تا هشداری برای غیر آن‌ها باشد، چرا که یهود و نصاری اهل کتاب می‌باشند، زمانی­که وضعیت این‌ها که کتاب دارند این باشد، به طریق اولی کسانی که کتاب ندارند، اطاعت از رسول الله ح بر آن‌ها واجب می‌باشد. و الله اعلم[[361]](#footnote-361).

و در حدیثی که بخاری و مسلم از ابوهریره س روایت کرده‌اند، آمده است که رسول الله ح فرمودند: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ الأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلَّا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ، وَيَعْجَبُونَ لَهُ، وَيَقُولُونَ هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ»[[362]](#footnote-362). «همانا مثل من و پیامبران قبل از من، مثال مردی است که خانه‌ای را می‌سازد و آن­را آراسته و نیکو می‌گرداند. به جز جای یک خشت در گوشه‌ی آن؛ مردم گرد آن می‌گردند و خوبی آن­را تحسین می‌کنند و می‌گویند: آن خشت چرا در جای خود نهاده نشده است؟ رسول الله ح فرمودند: من همان خشتم و منم آخرین پیامبران».

این حدیث یا این مثال، فضل و برتری رسول الله ح بر سایر انبیاء و اینکه الله عزوجل با او فرستاده شدن انبیاء را ختم کرده و پایان داده و با او شرایع کامل شده را بیان کرده است.[[363]](#footnote-363)

و رسول الله ح فرمودند: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بي‌الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي ، وَأَنَا الْعَاقِبُ، وَالْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ أَحَدٌ»[[364]](#footnote-364). «من اسمائی دارم: محمد، احمد، ماحی یعنی کسی که الله عزوجل به وسیله‌ی او کفر را از بین می‌برد و حاشر یعنی کسی که مردم بعد از او حشر می‌شوند و عاقب یعنی خاتم پیامبران که پس از او هیچ پیامبری نمی‌باشد».

این مساله را حدیثی که احمد و ابوداود و ابن ماجه و حاکم[[365]](#footnote-365) از ثوبان روایت کردند تاکید می‌کند که رسول الله ح فرمودند: «وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». «30 نفر دروغگو در امت من خواهند آمد که هر کدام مدعی نبوت هستند ولی من خاتم پیامبران هستم و پس از من پیامبری نخواهد آمد».

و در صحیحین[[366]](#footnote-366) از ابوهریره س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لاَ نَبِيَّ بَعْدِي». «بنی اسرائیل را پیامبران رهبری می‌کردند، هرگاه پیامبری فوت می‌کرد پیامبری دیگر جانشین او می‌شد، ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد».

و از جمله احادیث جامعی که بیانگر فضل و برتری رسول الله ح می‌باشد و نیز بیانگر آن است که الله عزوجل ایشان را با برتری دادن بر تمامی انبیاء گرامی داشته و به سوی همه مردم (و نه تنها بخشب از آنها) فرستاده است و ایمان به او و تصدیق و اطاعت از او را در هر آنچه با آن از جانب پروردگارش آمده، فرض کرده است، حدیثی است که امام مسلم از ابوهریره س روایت کرده است که رسول الله ح فرمودند: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتٍّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُحِلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ، وَجُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ طَهُورًا وَمَسْجِدًا، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخُتِمَ بي‌النَّبِيُّونَ»[[367]](#footnote-367). «با شش خصلت بر انبیاء دیگر برتری داده شدم: به من جوامع الکلم (کلماتی مختصر و پرمعنا) داده شده است. و با رعب، ترسیدن دشمنان یاری شده‌ام. غنایم جنگی برایم حلال شد. زمین برایم طاهر و جای نماز قرار داده شده و برای همه مردم فرستاده شدم و با من پیامبران ختم و پایان یافتند».

و اینچنین است و احادیث در این باب بسیارند.

بنابراین الله عزوجل با مبعوث کردن رسول الله ح دین را کامل کرده و با او نعمتش را تمام کرده است. و الله عزوجل او را با دینی فرستاده که افراد را به قله‌ی کمالی که بعد از آن کمالی نیست، می‌رساند؛ با دینی که تمامی بشریت را با انواع رنگ‌ها و جنس و لغات­شان، مخاطب قرارداده است؛ با دینی که الله عزوجل با آن سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت را تضمین کرده است؛ با دینی که الله عزوجل با آن تمامی ادیان را ختم کرده و همه‌ی رسالت‌ها را منسوخ کرده است. بر این اساس، بر تمامی انسان‌ها، ایمان به صاحب این رسالت پایانی و خاتمه‌ی همه‌ی رسالت­ها را واجب قرار داده است و بشریت را به بازگشت به سوی او و دینش امر کرده است.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٣٢﴾ [آل عمران: 132] «و از الله و پيامبر اطاعت كنيد تا كه (در دنيا و آخرت) مورد رحمت و مرحمت قرار گيريد».

بلکه الله عزوجل تبیین فرمودند که دین محمد ح دینی است که برای بشریت دینی غیر از آن، که با آن دینداری کنند نمی‌پذیرد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل عمران: 85] «و كسي كه غير از (آئين و شريعت) اسلام، آئيني برگزيند، از او پذيرفته نمي‌شود و او در آخرت از زمره زيانكاران خواهد بود».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ﴾ [الأعراف: 158] «اي پيامبر! (به مردم) بگو: من فرستاده الله به سوي جملگي شما (اعم از عرب و عجم و سياه و سفيد و زرد و سرخ) هستم. پروردگاری كه آسمان‌ها و زمين از آن او است».

امام طبری رحمه­الله می‌گوید[[368]](#footnote-368): «الله عزوجل به پیامبرش محمد ح می‌فرماید: ای محمد، برای تمامی مردم بگو: ﴿إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ من فرستاده‌ی الله عزوجل به سوی همه‌ی شما هستم. نه اینکه به سوی برخی از شما فرستاده شده باشم. آنطور که پیامبران قبل از من بودندو تنها به سوی برخی از مردم فرستاده می‌شدند و هریک از آن‌ها اینچنین فرستاده شده‌اند. اما رسالت من به سوی برخی از شما نیست بلکه به سوی همه‌ی شماست.»

شهادت و گواهی تورات و انجیل:

و از جمله دلایلی که وجوب ایمان به رسول الله ح را می‌رساند، شهادت تورات و انجیل به بعثت و نبوت الله عزوجل می‌باشد؛ الله عزوجل در سوره‌ی اعراف می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ﴾ [الأعراف: 157] «(به ويژه رحمت خود را اختصاص مي‌دهم به) كساني كه پيروي مي‌كنند از فرستاده (الله محمّد مصطفي) پيامبر امّي كه (خواندن و نوشتن نمي‌داند و وصف او را) در تورات و انجيل نگاشته مي‌يابند. او آنان را به كار نيك دستور مي‌دهد و از كار زشت بازمي­دارد و پاكيزه‌ها را براي­شان حلال مي‌نمايد و ناپاكی‌ها را بر آنان حرام مي‌سازد».

و نیز الله عزوجل در سوره‌ی صف می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُ﴾ [الصف: 6] «و خاطرنشان ساز زماني را كه عيسي پسر مريم گفت: اي بني اسرائيل! من فرستاده الله به سوي شما بوده و توراتي را كه پيش از من آمده است تصديق مي‌كنم و به پيامبري كه بعد از من مي‌آيد و نام او احمد است، مژده مي‌دهم».

و در حدیث صحیحی که امام بخاری از عطاء بن یسار ت روایت کرده، آمده است که عطاء می‌گوید: عبدالله بن عمرو بن عاص ت را ملاقات کردم و بدو گفتم: سیرت رسول الله ح در تورات چگونه بیان شده است؟ گفت: به الله عزوجل سوگند، برخی از صفات رسول الله ح در تورات عیناً مانند صفات ایشان در قرآن بیان شده است، چنانچه تورات می‌گوید: [ای نبی، ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و ترساننده و محافظ افرادی قرار داده‌ایم؛ تو بنده و رسول من هستی، تو را متوکل نام نهاده‌ام (و می‌افزاید که آن پیامبر) بدخو و سنگدل نیست و در بازارها سر و صدا به راه نمی‌اندازد و بدی را با بدی جواب نمی‌دهد بلکه می‌بخشد و از آن در می‌گذرد. و الله عزوجل او را نمی‌میراند تا زمانی­که ملت گمراه را به وسیله‌ی او هدایت نکند و آن‌ها (کلمه‌ی توحید) یعنی لا إله إلا الله نگویند، به وسیله‌ی آن چشم‌های کور و قلب‌های مهر زده راباز ننماید]»[[369]](#footnote-369).

دلایل عقلی:

دلایل عقلی بر صدق رسالت محمد ح بسیار می‌باشند و چه بسا که بزرگ‌ترین این دلایل، معجزات و براهین قاطعی باشد که بر صدق نبوت رسول الله ح دلالت داشته و الله عزوجل آن‌ها را تایید کرده است؛ تردیدی نیست که بزرگ‌ترین این معجزات، معجزه جاویدانی که تا روز قیامت باقی است، یعنی قرآن می‌باشد.

آری، براستی که قرآن کریم معجزه‌ی بزرگ و جاوید رسول الله ح و نشانه‌ی جاویدان نبوت ایشان در گذر زمان و همه‌ی عصرها می‌باشد. تا اینکه دائما دلیلی بر صدق نبوتش باشد. براستی آن حجتی رسا و بلیغ و دلیلی ثابت و معصوم و محفوظ و نعمتی باقی است و الله عزوجل حفاظت آن­را از تحریف و تبدیل بر عهده گرفته است. و بدین سبب کلمه‌ای در آن تغییر نکرده و حرفی از آن دگرگون و تبدیل نشده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9] «ما خود قرآن را فرستاده‌ايم و خود ما پاسدار آن مي‌باشيم (و تا روز رستاخيز آن­را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغيير و تبديل زمان محفوظ و مصون مي‌داريم)».

و آنچه الله عزوجل حفاظت آن­را بر عهده گرفته باشد، هرگز کسی نمی‌تواند آن­را ضایع گردانده و بدو ضرری برساند. بلکه الله عزوجل بشریت را در طول تاریخ به مبارزه طلبیده است و پیوسته این مبارزه طلبی و تحدی تا روز قیامت ادامه خواهد داشت که اگر می‌توانند و در این قرآن شک و تردیدی دارند مثل آن­را نیز بیاورند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ٨٨﴾ [الإسراء: 88] «بگو: اگر همه مردمان و جملگي پريان گرد آيند و متّفق شوند بر اين كه همچون اين قرآن را (با اين شيوه‌هاي دلربا و معاني زيبا بسازند و) بياورند، نمي‌توانند مانند آن­را بياورند و ارائه دهند، هرچند هم برخي از ايشان پشتيبان و مددكار برخي ديگر شوند (چرا كه قرآن كلام الله و معجزه جاويدان آفريدگار است و هرگز از معلومات محدود آفريدگان چنين چيزي ساخته نيست)».

و چون از آوردن مثل قرآن عاجز ماندند، الله عزوجل در راستای تخفیف و دشواری آوردن مثل قرآن، به آنان تخفیف داده و فرمودند: ﴿أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِعَشۡرِ سُوَرٖ مِّثۡلِهِۦ﴾ [هود: 13] «بلكه (مشركان پا از درخواست گنج رايگان و نزول فرشتگان بالاتر مي‌گذارند و) مي‌گويند: (محمّد خودش قرآن را تأليف كرده است و) آن­را به دروغ به خدا نسبت مي‌دهد! بگو: (اگر اين قرآن را انساني چون من نوشته است) شما (هم) ده سوره دروغين همانند آن­را (بنويسيد و براي ما) بياوريد».

و چون از این مقدار هم عاجز ماندند، الله عزوجل این تحدی و مبارزه طلبی را تا آخرین حد آن تخفیف دادند و این اوج اعجاز قرآن می‌باشد و فرمودند: ﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٣ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ﴾ [البقرة: 23-24] «اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل كرده‌ايم، دچار شكّ و دودلي هستيد، سوره‌اي همانند آن­را بسازيد (و ارائه دهيد) و گواهان خود را بجز الله (كه بر صدق قرآن گواهي مي‌دهد) فرا خوانيد (تا بر صدق چيزي كه آورده‌ايد و همسان قرآنش مي‌‎دانيد، شهادت دهند) اگر راستگو و درستكاريد. و اگر نتوانستيد كه چنين كنيد و هرگز نخواهيد توانست».

بسیار عجیب است که مشرکانی که در مکه از راه الله عزوجل باز می‎‌داشتند و با رسولش دشمنی و عناد می‌ورزیدند و هیچ راهی را برای بازداشتن فرستاده‌اش از دعوت به سوی الله رها نمی‌کردند، از قرآن می‌ترسیدند و به سبب هیبت و جلال و زیبایی آن، نیز از شنیدن آن هراس داشتند و برخی به برخی دیگر می‌گفتند: ﴿لَا تَسۡمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ وَٱلۡغَوۡاْ فِيهِ لَعَلَّكُمۡ تَغۡلِبُونَ ٢٦﴾ [فصلت: 26] «گوش به اين قرآن فرا ندهيد و در (هنگام تلاوت) آن ياوه­سرائي و جار و جنجال كنيد (تا مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال انديشه درباره مفاهيم آن از ايشان گرفته شود و) شما پيروز گرديد».

بدین معنا که در واقع به یکدیگر می‌گفتند: اوضاع را مشوش و در هم آمیخته کرده و نگذارید که صدا و ندای قرآن به گوش‌ها برسد. و هیاهو و سر و صدا کنید و ساکت نمانید، چرا که آن، قلوب را دگرگون کرده و عقل­ها را اسیر می‌کند و هرکس که آن­را گوش کند به سوی آن سرازیر می‌شود. و اگر ندای قرآن به گوش‌ها برسد، جلال و عظمت قرآن، عناد کبر در قلوب را از هم می‌پاشد.

امام عبدالرحمن بن ناصر السعدی در مورد این آیه تفسیر زیبایی برای ما ذکر کرده و می‌گوید[[370]](#footnote-370): «الله متعال از روی گردانی کافران از قرآن و توصیه یکدیگر به روی برتافتن از آن خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَسۡمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ﴾ و کافران گفتند: با گوش ندادن به قرآن از آن روی بگردانید و از توجه و گوش دادن به آن و از کسی که آن­را آورده به شدت پرهیز کنید و اگر به طور اتفاقی آن­را شنیدید یا اینکه دعوت به سوی احکام آن­را شنیدید، با آن مخالفت کنید ﴿وَٱلۡغَوۡاْ فِيهِ﴾ و سخن بی‌فایده در اثنای شنیدن آن بگویید، بلکه سخن مضر و زیان­آور بگویید و به هیچ­کس اجازه ندهید که برای شما قرآن بخواند یا مفاهیم آن­را بیان نماید. و این زبان حالش بود. و نیز با زبان قال در مورد روی­گردانی از قرآن چنین می‌گفتند: ﴿لَعَلَّكُمۡ تَغۡلِبُونَ﴾ شاید اگر چنین کنید، پیروز شوید. و این گواهی و شهادتی از جانب دشمنان است و واضح‌ترین حق و حقانیت‌ها همان است که دشمنان به آن گواهی دهند، پس دشمنان گواهی دادند که تنها راه پیروزی شما بر کسی که حق را آورده است، این است که از او روی برتابید و یکدیگر را به این سفارش کنید. مفهوم سخن­شان این است که اگر آن‌ها در هنگام تلاوت قرآن یاوه­سرایی نکنند و جار و جنجال به راه نیندازند و بلکه به آن گوش فرا دهند، پیروز نخواهند شد؛ چون حق همواره چیره و پیروز است و مغلوب نمی‌گردد، این چیزی است که اهل حق و دشمنان حق آن­را می‌دانند.

در سال پنجم بعثت،[[371]](#footnote-371) درحالی­که جمع بزرگی از قریش از جمله بزرگان و سران آن‌ها در حرم جمع بودند، رسول الله ح به سوی حرم خارج شدند. رسول الله ح شروع به تلاوت سوره‌ی نجم در میان آن‌ها کردند. آنگاه که رسول الله ح این سوره را تلاوت می‌کردند آواز و ندای قرآن در گوش‌ها طنین افکند و آن‌ها کلامی زیبا و دلکش شنیدند، کلامی که هیچ سخنی به محتوا و زیبایی آن نشنیده بودند. لذا از خود بی‌خود گشته و به رسول الله ح خیره شدند. همه به سوره‌ی نجم گوش فرا داده و در این میان هیچ چیز به ذهن­شان نمی‌رسید، تا اینکه رسول الله ح به آیات تکان دهنده‌ای رسید که قلب انسان را از جا می‌کند و در پایان این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿فَٱسۡجُدُواْۤ لِلَّهِۤ وَٱعۡبُدُواْ۩ ٦٢﴾ [النجم: 62] «الله عزوجل را سجده کنید و فقط او را عبادت نمایید.» سپس رسول الله ح سجده کردند و قریش هم، همگی سجده کردند.

امام بخاری در صحیح­شان از ابن عباس ب روایت کرده که فرمود: رسول الله ح با خواندن سوره‌ی نجم سجده کردند و با ایشان مسلمانان و مشرکان و جن­ها و انسان­هایی (که در آن جا حاضر بودند) سجده کردند[[372]](#footnote-372).

در حقیقت هیبت و عظمت حق و حقیقت، عناد و سرکشی را در وجود مستکبران در هم کوبید؛ لذا همگی آنان بی‌اختیار به سجده افتادند[[373]](#footnote-373).

علاوه بر این معجزه‌ی جاویدان، معجزات دیگری می‌باشد که الله عزوجل با آن‌ها پیامبرش را تایید کرده و این معجزات به صدق نبوت رسول الله ح گواهی می‌دهند و انسان را به سوی ایمان و تصدیق او می‌کشاند و البته این برای کسی است که انصاف در قلبش نمرده باشد و عقلش بدین سبب کور نشده باشد.

این معجزات بسیار می‌باشند و من در صدد سخن از آن‌ها نیستم، لیکن اشارات سریعی بر برخی از آن‌ها می‌کنم و هرآنکه می‌خواهد به تفصیل در مورد آن‌ها بداند، بایستی به مراجع صحیح در این مورد مراجعه کند[[374]](#footnote-374).

از جمله معجزات رسول الله ح عبارت است از: دو نیمه شدن ماه (شق القمر)، گریه‌ی تکه چوب از فراق رسول الله ح و افزایش غذا بر اثر دعای رسول الله ح و اسراء و معراج و بسیاری دیگر از معجزات.

بنابراین زمانی­که مانعی نقلی و عقلی بر صدق و رسالت محمد ح نباشد، بر همه کسانی که رسالت و دعوت رسول الله ح به آن‌ها رسیده، واجب است که بدو ایمان آورده و از او اطاعت کنند و نیز از اوامرش فرمانبرداری و از آنچه از آن نهی کرده است، دست بکشند؛ و نیز در حدودی که تعیین کرده توقف کنند. و این شرط ایمان و حد و حدود و مرز اسلام می‌باشد.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65] «امّا، نه! به پروردگارت سوگند كه آنان مؤمن بشمار نمي‌آيند تا تو را در اختلافات و درگيري‌هاي خود به داوري نطلبند و سپس ملالي در دل خود از داوري تو نداشته و كاملاً تسليم (قضاوت تو) باشند».

مبحث دوم:  
تصدیق رسول الله ح در هر آنچه خبر داده است.

از مقتضیات این شهادت بزرگ «محمد رسول الله» آن است که: رسول الله ح را در اخباری که از جانب الله عزوجل نسبت به گذشته یا حال و آینده خبر می‌دهد، که اخباری غیبی است، تصدیق کنیم. چرا که رسول الله ح ابلاغ کننده‌ای از جانب الله متعال می‌باشد. و در آنچه متعلق به مسائل دین است، چیزی از جانب خود نمی‌گوید و بر او جز ابلاغ رسالت نیست. بدین ترتیب، جز به آنچه الله عزوجل بدان امر کرده، امر نمی‌کند و جز از آنچه الله عزوجل از آن نهی کرده، نهی نمی‌کند؛ و بر این اساس است که اطاعت از او، اطاعت از الله عزوجل و نافرمانی از او، نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد و نیز تکذیب رسول الله، تکذیب و دروغ انگاشتن اخبار الله عزوجل و از جمله اینکه محمد ح فرستاده‌ی الله عزوجل است، می‌باشد. الله متعال می‎فرماید: ﴿وَأَرۡسَلۡنَٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولٗاۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا ٧٩ مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠﴾ [النساء: 79-80] «ما شما را به عنوان پيامبري براي (هدايت همه) مردم فرستاده‌ايم و كافي است كه خداوند گواه (بر تبليغ تو و پذيرش يا عدم پذيرش آنان) باشد. هر كه از پيامبر اطاعت كند، درحقيقت از الله اطاعت كرده است (چرا كه پيامبر جز به چيزي دستور نمي‌دهد كه الله بدان دستور داده باشد و جز از چيزي نهي نمي‌كند كه الله از آن نهي كرده باشد) و هر كه (به اوامر و نواهي تو) پشت كند (خودش مسؤول است و باك نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده‌ايم (بلكه بر رسولان پيام باشد و بس)».

و می‌فرماید: ﴿فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظًاۖ إِنۡ عَلَيۡكَ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُۗ﴾ [الشوری: 48] «اگر (مشركان از پذيرش دعوت تو) روي­گردان شدند (باك مدار و غمگين مباش) چرا كه ما تو را به عنوان مراقب و مواظب (كردار و رفتار) ايشان نفرستاده‌ايم. بر تو پيام باشد و بس». و نیز می‌فرماید: ﴿إِنۡ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٣﴾ [فاطر: 23] «تو تنها بيم دهنده‌اي و بس».

و از جمله آیات با عظمتی که این معانی را واضح کرده و آن‌ها را مقرر داشته و موجب رسوخ آن‌ها در قلوب می‌شود، آن است که الله عزوجل می‎فرماید: ﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 1-4] «سوگند به ستاره در آن زمان كه دارد غروب مي‌كند! يار شما (محمد) گمراه و منحرف نشده است و راه خطا نپوئيده است و به كژراهه نرفته است. و از روي هوا و هوس سخن نمي‌گويد. آن (چيزي كه با خود آورده است و با شما در ميان نهاده است) جز وحي و پيامي نيست كه (از سوي الله بدو) وحي و پيام مي‌گردد».

الله عزوجل در این آیه به ستاره در زمانی­که در افق، در آخر شب، هنگامیکه شب پشت کرده و روز روی می‌آورد، سوگند یاد کرده است، چرا که در آن آیات و نشانه‌های بزرگی می‌باشد و این مساله موجب سوگند خوردن بدان شده است و برای خالق سوگند یاد کردن به هریک از مخلوقاتش که می‎‌خواهد، می‌باشد ولی برای مخلوق جز سوگند خوردن به خالق جایز نمی‎‌باشد.

آنچه در این آیه بدان سوگند یاد شده، شهادت و گواهی‌ای برای رسول الله ح می‌باشد به اینکه ایشان وظیفه­شناس و هدایتگر و تابع حق بوده و گمراه نیست، یعنی جاهلی که در غیر راه مستقیم و بدون علم حرکت کند، نیست و نیز «الغاوی» نیست یعنی عالم به حق و حقیقتی که عمدا از آن روی­گرداند، نیست. بدین ترتیب الله عزوجل فرستاده و شریعتش را از مشابهت با گمراهانی همچون نصاری و روش‌های یهود و از علم بر چیزی و کتمان آن و عمل خلاف آن منزه گردانیده است؛ بلکه رسول الله ح و شریعتی که الله عزوجل آن­را با او فرستاده است، در نهایت مستقیم بودن و میانه­روی و راستی و درستی می‌باشد؛ و بر این اساس است که الله عزوجل فرمودند: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ﴾ یعنی هیچ سخنی را از روی هوی و هوس و یا غرض و هدفی نمی‌گوید: ﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ﴾ یعنی فقط آنچه را که بدو امر شده است، می‌گوید و آن­را کاملا و بدون کمی و زیادی به مردم ابلاغ می‎کند. بنابراین الله عزوجل اعلان فرموده است که پيامبر ح از اينکه در دانش و هدف خود گمراه باشد، منّزه است. و اين مستلزم آن است که پيامبر ح در علم خود راهيافته و هادي و داراي هدفي نيکو و خيرخواه خلق باشد. برعکس آنچه اهل گمراهي بر آن هستند که دانش آن‌ها فاسد و قصد و هدف­شان باطل است[[375]](#footnote-375).

و رسول الله ح برای ما بیان فرمودند که ایشان صادق و امین می‌باشند و رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت فرمودند تا اینکه مرگ به سراغ­شان آمد.

از عبدالله بن عمرو ت روایت است که می­گوید: هر آنچه از رسول الله ح می‌شنیدم، می‌نوشتم تا آن‌ها را حفظ کنم که قریش مرا از این عمل نهی کردند و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله ح می‌شنوی می‌نویسی، درحالی­که ایشان نیز بشرند و (همچون هر بشری) در حال خشم و رضا نیز سخن می‌گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول الله ح در میان گذاشتم. ایشان فرمودند: «اكْتُبْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ». «بنویس، چرا که سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست از آن جز حق بیرون نمی‌آید»[[376]](#footnote-376).

و در روایت ابوهریره س آمده است که رسول الله ح فرمودند: «لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا» «جز حق چیزی نمی‌گویم». برخی از اصحاب رسول الله ح گفتند: یا رسول الله، براستی که گاهی با ما مزاح و شوخی می‌کنید؟ فرمودند: «إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا». «همانا من جز حق چیزی نمی‌گویم»[[377]](#footnote-377).

و کافی است که در این باب، این آیات را بخوانیم که قلب در برابر آن‌ها خشوع و خضوع کرده و به سبب آن پریشان و مضطرب می‌گردد. الله عزوجل در حق فرستاده و حبیب و خلیلش محمد ح می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ٤٦ فَمَا مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ عَنۡهُ حَٰجِزِينَ ٤٧﴾ [الحاقة: 44-47] «اگر پيامبر پاره­اي سخنان را به دروغ بر ما مي‌بست، با دست راست او را مي‌گرفتيم. سپس رگ دلش را پاره مي‌كرديم و كسي از شما نمي‌توانست مانع (اين كار ما در‌باره) او شود (و مرگ را از او باز دارد)».

حافظ ابن کثیر در مورد این آیات می‌گوید: «الله عزوجل می‌فرمایند: ﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا﴾ یعنی اگر محمد ح آنطور که مشرکان گمان می‌کنند بر ما دروغ بسته و در رسالتش زیاد و کم می‌کرد، یا اینکه چیزی از جانب خود گفته و به ما نسبت می‌داد، در صورتی که اینچنین نیست، قطعاً به سرعت با عقوبت ما روبرو می‌شد و بر این اساس است که الله عزوجل فرمود: ﴿لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ﴾ گفته شده معنای آن این است که با دست راست از او انتقام می‌گرفتیم. چرا که در آن گرفتن شدیدتر می‌باشد. و نیز گفته شده که دست راست او را می‌گرفتیم.

﴿ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ﴾ ابن عباس ب [[378]](#footnote-378) می‌گوید: «وتین» آن رگی است که قلب بدان آویخته است. و آن رگی است که متصل به قلب می‌باشد و هرگاه قطع شود، انسان می‌میرد. [شاهرگ یا سرخرگ دل که خون از آن به تمام رگ‌ها روان می‌باشد].

و اینکه الله عزوجل فرمودند: ﴿فَمَا مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ عَنۡهُ حَٰجِزِينَ﴾ یعنی زمانیکه اراده‌ی چیزی را در مورد او داشته باشیم، هیچیک از شما قادر نیست تا در بین ما و او مانع شود؛ و معنی این سخن آن است که بلکه او صادق و هدایتگر و وظیفه شناس می‌باشد چرا که الله عزوجل برای ایشان آنچه را که از جانب حق جل­جلاله ابلاغ می‌کردند، مقرر فرموده و نیز او را با معجزات روشن و دلایل قطعی تایید کردند[[379]](#footnote-379).

آری چیزی نیست که رسول الله ح بدان خبر داده باشد مگر اینکه همانطور که بدان خبر دادند، محقق شده است. و تاریخ بشریت بر این مساله شاهد و گواه می‌باشد. بلکه به صداقت و راستی رسول الله ح دشمن قبل از دوست و کافر قبل از مسلمان شهادت داده است. بلکه قبل از بعثت، او را لقب «الصادق الامین» داده بودند و چه شهادتی از این بهتر و محکم­تر؟

و ترمذی در سنن و ابن ابی حاتم در تفسیرش و حاکم در مستدرک و دارقطنی در علل و دیگران[[380]](#footnote-380) از علی روایت کرده‌اند که ابوجهل به رسول الله ح گفت: ما تو را تکذیب نمی‌کنیم، بلكه آنچه را که با آن آمدی (آن­را آوردی) تکذیب می‌کنیم که الله متعال این آیه را نازل فرمودند: ﴿فَإِنَّهُمۡ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ٣٣﴾ [الأنعام: 33] «(ناراحت مباش) چرا كه آنان (از ته دل به صدق تو ايمان دارند و در حقيقت) تو را تكذيب نمي‌كنند. بلكه ستمكاران (چون ايشان، از روي عناد) آيات الله را انكار مي‌نمايند».

نبوت رسول الله ح در برابر امتحانات بسیاری قرار گرفت و هر بار صدق رسول الله ح در هر آنچه از جانب پروردگارش بدان خبر دادند، روشن گردید؛ از جمله‌ی این امتحاناتی که از دلایل روشن و واضح بر نبوت رسول الله ح بود، مساله‌ی پیروز شدن روم بر فارس بود که داستان آن از این قرار است: زمانی­که فارس که مشرک و بنده‌ی بت‌ها و بارگاه‌ها بودند، بر روم پیروز شدند درحالی­که روم اهل کتاب و در فلسطین بودند، مشرکان در مکه خوشحال شدند و مسلمانان را به عاقبت رومیان تهدید کردند و بدین سبب مومنان ناراحت شدند، که الله عزوجل این آيات را نازل فرمود: ﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ٥ وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٦﴾ [الروم: 1-6] «الف. لام. ميم. روميان (از ايرانيان) شكست خورده‌اند. (اين شكست) در نزديكترين سرزمين (به سرزمين عرب كه نواحي شام است، رخ داده است) و ايشان پس از شكست­شان پيروز خواهند شد. در مدّت چند سالي. همه چيز در دست الله و به فرمان او است، چه قبل (كه روميان شكست خورده‌اند) و چه بعد (كه آنان پيروز مي‌گردند. ضعف و قدرت و شكست و پيروزي و غيره آزمون خداوندي است). در آن روز (كه روميان پيروز مي‌گردند) مؤمنان شادمان مي‌شوند. (آري! خوشحال مي‌شوند) از ياري الله. الله هر كسي را كه بخواهد ياري مي‌دهد و او بس چيره (بر دشمنان خود) و بسيار مهربان (در حق دوستان خويش) است. اين وعده‌اي است كه الله داده است و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد كرد و ليكن بيشتر مردم (كه كافران و مشركان و منافقانند، اين را) نمي‌دانند».

و رسول الله ح این آیات را تلاوت کردند و مومنان خوشحال و شادمان گشته و با این آیات کافران مورد تمسخر قرار گرفتند. و در این آیات، هرگز دلیلی مبنی بر این وجود ندارد که روم شکسته خورده شکست­شان به پیروزی تبدیل می‌گردد، خصوصاً که نص قرآنی، مدتی را برای آن تعیین کرده است «فِي بِضْعِ سِنِينَ». و (البضع) میان 3 تا 9 سال می‌باشد. و بلکه خبر به صیغه‌ای وارد شده که تاویل نمی‌پذیرد. ﴿وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ و 7 سال نگذشته بود که فرموده‌ی الله عزوجل تحقق یافت و مومنان خوشحال شده و صدق رسول الله ح آشکار گشت.

و از دیگر دلایل صدق نبوت رسول الله ح امور غیبی بسیاری می‌باشد که در عصر ایشان رخ نداده و بلکه همانطور که فرمودند و بدانها خبر دادند، پس از ایشان اتفاق افتاد. و بلکه برخی از آن‌ها در عصر ما مشهور گشت.

براستی چه کسی محمد ح را از آن‌ها خبر داده، آن هم روزی که دستگاه‌ها و امکانات مختلف برای جستجوی علمی نبوده و نیز هواپیمایی نبوده و نیز ماه‌های مصنوعی که برای هدف‌های علمی بوسیله موشک‌های فضایی به فضا پرتاب شود، نبوده است؟

نمونه مثال‌هایی از اخباری که رسول الله ح بدان خبر داده‌اند و در عصر ما کشف شدند[[381]](#footnote-381):

1. هیچکس گمان نمی‌کرد که اصل و اساس آسمان و ستارگان آن دود باشند. تا اینکه دستگاه‌های جستجوگر علمی ایجاد شد و به وسیله‌ی آن‌ها محققین بقایای آن دود را که پیوسته ستارگان از آن به وجود می‌آیند، مشاهده کردند. درحالی­که الله عزوجل در 14 قرن پیش به این مساله در قرآن اشاره کرده و فرمودند: ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١﴾ [فصلت: 11] «سپس اراده آفرينش آسمان كرد، درحالي­كه دود (گونه، و به شكل سحابي‌ها در گستره فضاي بي‌انتهاء پراكنده) بود. به آسمان و زمين فرمود: چه بخواهيد و چه نخواهيد پديد آئيد (و شكل گيريد). گفتند: فرمانبردارانه پديد آمديم (و به همان صورت درآمده‌ايم كه اراده فرموده‌اي)».
2. اخیرا محققان کشف کرده‌اند که ماه در ابتدا مشتعل بوده است و سپس شعله‌ی آن خاموش گشته و نور و روشنایی آن محو گشته است و نوری که در شب از آن می‌تابد، در واقع انعکاسی از چراغی دیگر که همان خورشید است، می‌باشد. الله عزوجل (به این مساله در قرآن اشاره کرده و) فرمودند: ﴿فَمَحَوۡنَآ ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ﴾ [الإسراء: 12] مفسران می‌گویند: ﴿ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ﴾ ماه و ﴿ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ﴾ خورشید می‌باشد[[382]](#footnote-382).
3. و هیچکس تصور نمی‌کرد که کوه‌ها همچون میخ در زمین فرو رفته‌اند، تا اینکه پژوهشگران کشف کردند که در زیر لایه‌ی سخت زمین، که ما در روی آن زندگی می‌کنیم، لایه‌ای نرم و لزج وجود دارد و هر کوهی ریشه‌ای دارد که در این لایه‌ی نرم و لزج حرکت می‌کند و بدین ترتیب لایه‌ی سخت زمین را که برروی آن زندگی می‌کنیم از لرزش در زیر پایمان به سبب نرمی که در زیر آن قرار دارد، حفظ می‌کند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَٱلۡجِبَالَ أَوۡتَادٗا ٧﴾ [النباء: 7] «و آيا كوه‌ها را ميخ‌هائي ننموده‌ايم؟»

و نیز می‌فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمۡ﴾ [الأنبیاء: 31] «ما در زمين كوه‌هاي استوار و ريشه­داري پديد آورده‌ايم تا زمين انسان‌ها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم نزند (و كوه‌ها از فشار گدازه‌ها و گازهاي دروني و حركات پوسته زمين و از وزش تند بادها، تا حدّ زيادي جلوگيري كنند).»

1. و محققان کشف کردند که در همه‌ی گیاهان قانون زوجیت مذکر و مونث وجود دارد درحالی­که قبل از آن کسی بدین مساله آگاهی نداشت. (درحالی­که الله متعال بدین مساله در قرآن اشاره کرده) فرمودند: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَزۡوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ وَمِنۡ أَنفُسِهِمۡ وَمِمَّا لَا يَعۡلَمُونَ ٣٦﴾ [یس: 36] «تسبيح و تقديس خداوندي را سزاست كه همه نرها و ماده‌ها را آفريده است، اعم از آنچه از زمين مي‌رويد و از خود آنان و از چيزهائي كه ايشان نمي‌دانند».
2. و پزشکان کشف کردند که عصب‌هایی که با سوختن توسط آتش یا شدت سرما به درد می‌آیند، فقط در پوست هستند، همانطور که باقی عصب‌های حس در پوست متمرکز می‌باشند. درحالی­که قرآن بیان کرده که درد در اثر سوختن، در پوست می‌باشد. قرآنی که الله عزوجل آن­را بر محمد نازل فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا سَوۡفَ نُصۡلِيهِمۡ نَارٗا كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمٗا ٥٦﴾ [النساء: 56] «بي­گمان كساني كه آيات و دلائل ما را انكار كرده و انبياء ما را تكذيب نموده‌اند، بالاخره ايشان را به آتش شگفتي وارد مي‌گردانيم و بدان مي‌سوزانيم. هر زمان كه پوست‌هاي (بدن) آنان بريان و سوخته شود، پوست‌هاي ديگري به جاي آن‌ها قرار مي‌دهيم تا (چشش درد، مستمر باشد و) مزه عذاب را بچشند. خداوند، توانا (بر عذاب منكران و كافران) حكيم است (و از روي حكمت كيفر مي‌دهد)».
3. بشریت نمی‌دانست که در دریا غیر از موج سطحی، موج داخلی نیز می‌باشد. و نیز احدی نمی‌دانست که موج با سطح مائل آن، نوری را که از بالا بر آن نفوذ می‌کند، متشتت و پراکنده کرده و بدین سبب موجب تاریکی در دریا می‌گردد، همانطور که ابرها عمل می‌کنند و مانع نفوذ برخی از پرتوهای نور به زمین می‌شوند؛ لیکن همه‌ی این اسرار را الله عزوجل در یک آیه ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ يَغۡشَىٰهُ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ سَحَابٞۚ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ٤٠﴾ [النور: 40] «يا (اعمال آنان) بسان تاريكي‌هائي در درياي ژرف موّاجي است كه امواج عظيمي آن­را فرا گرفته باشد و بر فراز آن امواج عظيم، امواج عظيم ديگري قرار گرفته باشد (و موج‌هاي كوه پيكر بر يكديگر دوند و به بالاي همديگر روند) و بر فراز امواج (خوفناك دريا) ابرهاي تيره خيمه زده باشند. تاريكي‌ها يكي بر فراز ديگري جاي گرفته (و آن چنان ظلمتي و وحشتي پديد آمده باشد كه مسافر دريا) هرگاه دست خود را به در آورد (و بدان بنگرد، به سبب تاريكي وحشتزاي بيرون و هراس دل از جاي كنده درون) ممكن نيست كه آن­را ببيند. (آري! نور حقيقي در زندگي انسان‌ها فقط نور ايمان است و بدون آن فضاي حيات تاريك و ظلماني است. نور ايمان هم تنها از سوي الله عطاء مي‎گردد) و كسي كه الله نوري بهره او نكرده باشد، او نوري ندارد (تا وي را به راه راست رهنمود كند و بر راستاي راه بدارد)».

این اسرار و دیگر اسراری که در اعماق آسمان‌ها، آب‌ها و درون زمین و در چهارپایان و گیاهان و در ترکیب انسان می‌باشند، انسان آن‌ها را جز در این زمان نشناخته است. آنهم پس از ساختن دقیق‌ترین دستگاه‌ها که امکان شناخت این اسرار را فراهم می‌کند. براستی چه کسی این اسرار را در 1400 سال پیش برای محمد ح روشن ساخت؟ آری چه کسی به محمد ح این اسرار را تعلیم داده و او را از این اسرار و رموز آگاه ساخته تا آن‌ها را برای مردم نقل کند؟ براستی که او الله علیم و خبیر است، چرا که محمد ح بنده و فرستاده‌ی اوست.

و از جمله‌ی این امور غیبی که رسول الله ح در مورد آن سخن گفته‌اند و در عصر ایشان اتفاق نیفتاده است، معجزات زیر می‌باشد:

1. امام بخاری در صحیح­شان از عدی بن حاتم س روایت کرده که می­گوید: درحالی­که نزد رسول الله ح بودم، ناگاه مردی آمد که از فقر و تنگدستی شکایت کرد و سپس مردی دیگر آمده و از راهزنی و ناامنی راه شکایت کرد. رسول الله ح فرمودند: «يَا عَدِيُّ، هَلْ رَأَيْتَ الحِيرَةَ؟» «ای عدی، آیا شهر حیره را دیده‌ای؟» گفتم: آن­را ندیده‌ام، ولی اسمش را شنیده‌ام. رسول الله ح فرمودند: «فَإِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَيَنَّ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الحِيرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالكَعْبَةِ لاَ تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ». «اگر عمرت طولانی باشد خواهی دید که زنی هودج نشین از حیره سفر می‌کند (تا آنکه به مکه می‌رسد) و کعبه را طواف می‌کند و به جز از الله عزوجل از کسی ترسی ندارد». عدی س می‌گوید: با خود گفتم: پس راهزنان قبیله‌ی طیئ که آتش فتنه و فساد را در شهرها برافروخته‌اند، کجا خواهند رفت؟ (سپس رسول الله ح فرمودند:) «وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَی». «و اگر عمرت طولانی گردد، (خواهی دید که) گنج‌های کسری فتح خواهند شد»، گفتم: کسری بن هرمز؟ رسول الله ح فرمودند: «كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَيَنَّ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلْءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ فَلاَ يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ، وَلَيَلْقَيَنَّ اللَّهَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ يُتَرْجِمُ لَهُ، فَلَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيُبَلِّغَكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَقُولُ: أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأُفْضِلْ عَلَيْكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلاَ يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ، وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلاَ يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ». «(بله) کسری بن هرمز؛ و اگر عمرت طولانی گردد می‌بینی که مردی با مشتی پر از طلا و نقره کسی را می‌جوید که از وی بپذیرد، لیکن کسی را نمی‌یابد که از وی بپذیرد. و هریک از شما الله عزوجل را ملاقات می‌کند، در آن روز که او را ملاقات می‌کند میان او و الله عزوجل ترجمانی نیست که سخنان الله متعال را ترجمه کند. همانا الله عزوجل به او می‌گوید: آیا به سوی تو پیامبری نفرستاده بودم که (احکام را) به تو برساند؟ وی می‌گوید: آری (فرستاده بودی). الله عزوجل می‌فرماید: آیا به تو مال و فرزند و افزونی نداده بودم؟ می‌گوید: آری داده بودی. وی به سوی راست می‌نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی‌بیند و به سوی چپ می‌نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی‌بیند». عدی س می‌گوید: از رسول الله ح شنیدم که می‌فرمود: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». «خود را از آتش دوزخ حفظ کنید هرچند با (صدقه‌ی) نصف خرمایی باشد و اگر کسی آن­را هم نیافت، پس با زبان خوش و سخنان نیکو خود را از آتش دور کند». عدی س می‌گوید: سپس دیدم که زن هودج نشین از حیره سفر می‌کند و کعبه را طواف می‌نماید و به جز از الله عزوجل از کسی ترس ندارد و من در زمره‌ی کسانی بودم که گنج‌های کسری بن هرمز را گشودند و اگر عمر شما طولانی گردد قطعا مصداق سخن ابوالقاسم ح را خواهید دید که کسی با مشتی از طلا خارج می‌گردد[[383]](#footnote-383).
2. از ابوهریره س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «سَتَكُونُ فِتَنٌ، القَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ القَائِمِ، وَالقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ المَاشِي، وَالمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، وَمَنْ يُشْرِفْ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ، وَمَنْ وَجَدَ مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُذْ بِهِ»[[384]](#footnote-384). «بزودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد که در آن‌ها آنکه نشسته از آنکه ایستاده، بهتر است و آنکه ایستاده از آنکه راه می‌رود بهتر است و کسی که راه می‌رود، از کسی که می‌دود بهتر است. (هرکس دخالت کمتری در فتنه‌ها داشته باشد بهتر است) و هرکس که به سراغ فتنه‌ها برود، او را هلاک خواهد کرد. لذا هرکس پناهگاهی یافت، بایستی که به آن پناه ببرد».
3. و از ابوهریره س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلاَ كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلاَ قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»[[385]](#footnote-385). «هرگاه کسری هلاک شد، پس از او کسرایی دیگر نمی‎‌باشد و هرگاه قیصر هلاک شد قیصری پس از او نمی‌باشد؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست حتما حتما گنج‌های آن‌ها را در راه الله عزوجل انفاق خواهی کرد».
4. از ابوهریره س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا، قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا»[[386]](#footnote-386). «دو گروه از اهل دوزخ هستند که من آن‌ها را در جامعه و زمان خود ندیده‌ام. گروه نخست، گروهی هستند که شلاق‌هایی همچون دم گاو به دست دارند و با آن مردم را می‌زنند و گروه دوم زنانی هستند که لباس به تن دارند اما برهنه‌اند. به دیگران تمایل دارند و دیگران را به سوی خود متمایل می‌کنند، موهای سرهای­شان همچون کوهان شتر است، این زن‌ها به بهشت نمی‌روند و بوی آن­را احساس نخواهند کرد، درحالی­که بوی بهشت از فاصله‌هایی چنین و چنان به مشام می‌رسد».

همه‌ی این اخبار و بسیاری دیگر از اخباری که ذکر شده، از معجزات جاویدان رسول الله ح می‌باشد. و رسول الله ح به چیزی از جانب پروردگارشان جل­جلاله، خبر ندادند مگر اینکه به مثل آنچه از آن خبر داده‌اند، اتفاق افتاده است چرا که او صادق المصدوق است که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید.

با این همه، گروه خبیثی از قدیم بوده که ادعای عقلانیت کرده و عقل را بر نقل صحیح از رسول الله ح مقدم داشته‌اند. بگونه‌ای که آنچه عقل­های­شان قبول کند، آن­را تصدیق کرده و آنچه را که عقل­شان انکار کند، آن­را رد می‌کنند و عقل را میزان و حاکم قرار داده‌اند. بدین ترتیب اگر نقلی صحیح و خبری صادق، از صادق المصدوق ح وارد شده باشد و عقل­های مریض این‌ها آن­را نفهمد و درک نکند، نقل را رد کرده و آن­را متهم می‌کنند و عقل را بزرگ پنداشته و آن­را مقدس می­شمارند.

و این همان اصل فساد در عالم می‌باشد، چنان­که امام ابن قیم رحمه­الله می‎‌گوید: «براستی معارضه‌ی بین عقل و نقل، اصل هر فسادی در عالم می‎‌باشد و از هر وجهی با دعوت پیامبران متضاد می‌باشد، چرا که پیامبران به سوی مقدم داشتن وحی بر آراء و معقولات دعوت می‌دهند، درحالی­که طرف مقابل آن‌ها، در تضاد با این دعوت به سوی مقدم داشتن آراء و معقولات بر وحی دعوت می‌دهند، بگونه‌ای که اتباع و پیروان پیامبران، وحی را بر رأی و معقولات مقدم می‌دارند و اتباع و پیروان ابلیس یا نمایندگان وی، عقل را بر نقل مقدم می‌کنند»[[387]](#footnote-387).

امام شهرستانی در کتابش ملل و نحل می‌گوید: «بدان که اولین شبهه‌ای که در خلقت واقع شد، شبهه‌ی ابلیس بود و مصدر آن استبداد در رای در مقابل نص و اختیار کردن هوی و هوس در معارضه با امر و تکبر ورزیدن به ماده‌ای که از آن خلق شده بود (آتش) در برابر ماده‌ای که آدم علیه­السلام از آن خلق شده (گل) بود؛ و از این شبهه، شبهات دیگر منشعب گردید»[[388]](#footnote-388).

آنچه موجب اندوه قلب می‌شود آن است که این عقلانیون، با هاله‌ای از تبلیغات خبیثی احاطه شده‌اند که موجب اضافه شدن القاب و اوصافی بزرگ به آن‌ها شده است، همچون آزاد اندیشان، مجددان، اندیشمندان و روشنفکران و... و همه‌ی این‌ها بدان سبب است تا مردم را به سوی خود جذب کنند.

ما نیز قدر و ارزش عقل را انکار نمی‌کنیم یا اینکه جایگاه آن­را هدر نمی‎‌دانیم، هرگز، بلکه براستی اسلام عقل را گرامی داشته و به رشد و تزکیه‌ی آن تشویق کرده است؛ بلکه عقل در معرفت و شناخت علوم و کمال و صلاح اعمال شرط می‌باشد و با عقل است که علم و عمل کامل می‌گردد[[389]](#footnote-389). لیکن بدین شرط که عقل، قدر و منزلت و حد و حدودش را بشناسد و از آن تجاوز و تعدی نکند و با تمام وجود، تسلیم الله عزوجل، پروردگار جهانیان باشد.

الله عزوجل از امام مالک بن انس رحمه­الله راضی باشد آنجا که فرمود: «هر زمان مردی مجادله کننده­تر از مردی دیگر نزد ما آمد، قصد آن داشت تا آنچه را که جبرئیل با آن به سوی رسول الله ح آمده، به خاطر جدل آن‌ها ترک کنیم.»

بنابراین بر ما واجب است که خبر رسول الله ح - به شرط اینکه صحیح و بر طبق قواعد علمای حدیث باشد - را به عقل­ها و آراء و فهم و تحلیل­مان مقدم کنیم. و نیز از حکم و کلامش اطاعت کنیم و از او در هر آنچه با آن آمده است، تبیعت و پیروی کنیم. چه عقل­مان آن­را درک کند یا درک نکند. تفاوت میان سلف صالح و اهل بدعت و هوی و هوس آن است که سلف صالح اصل را در دین، اتباع و تسلیم و رضایت بدان قرار دادند و معقولات را تابع منقولات قرار داده‌اند. اما اهل هوی و هوس و بدعت، اساس دین­شان را بر معقولات قرار داده و منقول را تابع معقول قرار داده‌اند. الله عزوجل رحمت کند کسی را که گفت: اسلام همچون پلی است که جز با تسلیم از آن عبور نمی‌شود.

زیباست که این مبحث مهم را با این کلمات زیبا، به پایان برسانیم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم العلیم و عقل العاقل اختلفا |  | من ذا الذي فیها قد احرز الشرفـا |
| فالـعلم قـال: أنـا احرزت غایته |  | و العقل قال: أنا الرحمن بی‌عرفا |
| فافصح العلم إفصاحاً وقال له: |  | باینـا الـله فـي قـرآنـه اتصفــا |
| فأیقن العقل إن العلـم سیـده |  | فقبل العقل رأس العلم وانصـرفا |

«علم عالم و عقل عاقل با یکدیگر اختلاف کردند، که کدام­یک از آن‌ها، شرف و بزرگی را حاصل کرده است بگونه‌ای که علم گفت: من نهایت و غایت آن­را به دست آورده‌ام. و عقل گفت: با من است که الله عزوجل شناخته می‌شود. علم با فصاحت تمام به عقل گفت: الله عزوجل کدامیک از ما را در قرآنش بدان توصیف کرده است. پس عقل یقین کرد که علم سید و آقای آن است و سر علم را بوسید و بازگشت.»

و الله عزوجل رحمت کند امام ابن قیم رحمه­الله را که می‌گوید:[[390]](#footnote-390)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا یـستـقـل العقل دون هداية |  | بـالـوحي تاصـیلا ولا تفصیلا |
| كالطرف دون النور لیس بمدرك |  | حتــی یـراه بـكـرة واصـیــلا |
| فإذا النبوة لم ینلك ضــیاؤهـا |  | فالعـقل لا یهدیك قط سبیــلا |
| نـور النبـوة مثل نور الشـمس |  | للعین البصیرة فاتـخذه دلیــلا |
| طرق الهـدی مسدودة إلا علی |  | من أم هذا الــوحـي والتنزیـلا |
| فإذا عدلـت عن الطریق تعمدا |  | فاعـلـم بأنـك ما أردت وصـولا |
| یا طالبـا درك الهـدی بالعقل |  | دون النقل فلن تلقی لذاك دلیلا |

«عقل بدون هدایت وحی، نه در جزئیات و نه در کلیات مستقل نیست، مانند چشم که بدون نور، بیننده‌ی صبحگاه و شامگاه نیست. وقتی که نبوت روشنایی‌اش را به تو ندهد، پس عقل تو هرگز تو را به راهی رهنمون نخواهد کرد.[[391]](#footnote-391) راه‌های هدایت محدود است مگر برای کسی که قصد وحی و قرآن را داشته باشد. وقتی که از روی عمد از راه راست منحرف شدی، بدان هرگز اراده‎ی وصول به مقصود را نداری. ای کسی که به دنبال درک هدایت با عقل، بدون نقل هستی، هرگز برای این عملت دلیلی نخواهی داشت.»

مبحث سوم:  
اطاعت از رسول الله ح در هر آنچه امر فرموده و دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و بازداشته است

در واقع این دو اصل بزرگ محکی حقیقی برای ایمان به رسول الله ح می‌باشند. و هر دو اصل را عمدا مقرون به یکدیگر ذکر کردیم تا اینکه بررسی آن با وضوح بیشتر و فایده‌ی کامل­تر و پرثمرتری انجام شود و آن­را از روی ادب بر اساس کلام الله عزوجل که مشتمل بر هر دو اصل با هم می‌باشد، ذکر کردیم. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7]«چيزهائي را كه پيامبر براي شما (از احكام الهي) آورده است اجراء كنيد و از چيزهائي كه شما را از آن بازداشته است، دست بكشيد.» از الله بترسيد كه الله عقوبت سختي دارد.

اطاعت از رسول الله ح اطاعت از الله عزوجل و معصیت و نافرمانی از رسول الله ح معصیت و نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد. و محبت رسول الله ح راهی است که موجب رسیدن به محبت الله عزوجل می‌شود؛ بلکه الله عزوجل از هیچکس عمل فرض و یا نفلی نمی‌پذیرد و قبول نمی‌کند مگر اینکه بر اساس اتباع و پیروی از رسول الله ح باشد. چرا که با بعثت رسول الله ح هدایت از گمراهی و شرک از توحید و صدق از کذب و اخلاص از نفاق و یقین از شک و راه بهشت از راه جهنم، روشن گردید. بلکه هیچ خبری در دنیا و آخرت نبوده مگر اینکه رسول الله ح امت را بر آن راهنمایی فرمودند و نیز هیچ شری در دنیا و آخرت نبوده مگر اینکه امت را از آن بر حذر داشتند و از آن نهی کردند و امتش را بر دلایل روشن و آشکار که شب آن همچون روز می‌باشد، ترک کردند که جز هلاک شده کسی از آن روی نمی‌گرداند. مومنانی که در ایمان­شان به رسول الله ح صادق بوده و نیز در محبت­شان به رسول الله ح صادق می‌باشند، اوامر او را اطاعت کرده و از نهی او اجتناب می‌کنند. و در حدودی که معین کرده توقف می‌کنند و شعارشان در همه‌ی این‌ها «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» می‌باشد؛ شنیدنی بدون تردید و اطاعتی بدون انحراف و جدال.

اما منافقان والعیاذ بالله کسانی که ادعای ایمان کرده و تظاهر به اسلام می‎کنند و فقط با زبان­­شان می‌گویند: ما رسول الله ح را بیشتر از اینکه خودمان را دوست داشته باشیم دوست داریم و بدان خوشحال بوده و آواز سرداده و رقصیده و پای­کوبی کرده و بر زبان تکرار می‌کنند که به الله عزوجل و رسولش ح ایمان آوردیم و از آن‌ها اطاعت می‌کنیم، با زبان این‌ها را می‌گویند و با رفتار و اعمال­شان آن‌ها را تکذیب و انکار می‌کنند!!! آری با اعمال­شان آنچه را که با زبان می‌گویند تکذیب می‌کنند. ﴿وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٣﴾ چرا که مومنان صادق و محب و مطیع، اعمال­شان، اقوال­شان را تصدیق می‌کند. و علم­شان مخالف با عمل­شان نیست و نیز پنهان­شان با ظاهرشان مخالف نمی‎‌باشد، چرا که هرگاه ایمان صحیح در قلب ساکن شده و استقرار یابد، حتما در صاحبش انعکاس پیدا می‌کند و بدین ترتیب همراه اسلام هرجا که خانه گزیده، خانه می‌گزیند و به اوامر آن گوش داده و اطاعت می‌کند و نواهی آن­را شنیده و از آن‌ها پرهیز و اجتنانب می‌کند و به حدود آن توجه کرده و آن‌ها را برپا داشته و از آن‌ها تجاوز و تعدی نمی‌کند. و الله عزوجل حال این دو گروهی را که بسیار از یکدیگر دور می‌باشند، بیان نموده است؛ مومنانی که در محبت­شان با الله و رسولش ح صادق می‌باشند و منافقانی که در محبت­شان با الله و رسولش ح دروغگو و کاذب می‌باشند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعۡنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧ وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ ٤٨ وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلۡحَقُّ يَأۡتُوٓاْ إِلَيۡهِ مُذۡعِنِينَ ٤٩ أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرۡتَابُوٓاْ أَمۡ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَرَسُولُهُۥۚ بَلۡ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٥٠ إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥١ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخۡشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقۡهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٥٢﴾ [النور: 47-52] «(از جمله كساني كه الله توفيق هدايت قرين­شان نفرموده است، منافقاني هستند كه پرتو ايمان به دل‌هاي­شان نتابيده است، ولي دم از ايمان مي‌زنند) و مي‌گويند: به الله و پيامبر ايمان داريم و (از اوامرشان) اطاعت مي‌كنيم، امّا پس از اين ادّعاء، گروهي از ايشان (از شركت در اعمال خير همچون جهاد، و از حكم قضاوت شرعي) روي­گردان مي‌شوند و آنان در حقيقت مؤمن نيستند. هنگامي كه ايشان به سوي الله و پيامبرش فرا خوانده مي‌شوند تا (پيامبر، برابر چيزي كه الله نازل فرموده است) در ميان­شان داوري كند، بعضي از آنان (نفاق­شان ظاهر مي‌شود و از قضاوت او) روي­گردان مي‎گردند. (زيرا كه مي‌دانند حق به جانب ايشان نيست و پيامبر هم دادگرانه عمل مي‌فرمايد و حق را به صاحب حق مي‌دهد). ولي اگر حق داشته باشند (چون مي‌دانند داوري به نفع آنان خواهد بود) با نهايت تسليم به سوي او مي‎آيند. آيا در دل‌هاي­شان بيماري (كفر) است؟ يا (در حقّانيّت قرآن) شكّ و ترديد دارند؟ يا مي‌ترسند الله و پيامبرش بر آنان ستم كنند؟ (بلي! ايشان دچار بيماري كفر و گرفتار شكّ بوده و از داوري پيامبر كه برابر احكام الهي است، هراسناك مي‌باشند. خوب مي‌دانند كه الله و رسول، ستمگر نبوده و حق كسي را حيف و ميل نمي‌كنند) بلكه خودشان ستمگرند. مؤمنان هنگامي كه به سوي الله و پيامبرش ح فرا خوانده شوند تا ميان آنان داوري كنند، سخن­شان تنها اين است كه مي‌گويند: شنيديم و اطاعت كرديم! و رستگاران واقعي ايشانند. و هركس از الله و پيامبرش ح پيروي كند و از الله بترسد و از (مخالفت فرمان) او بپرهيزد، اين چنين كساني (به رضايت و محبّت الله و نعيم بهشت و خير مطلق دست يافتگان و) به مقصود خود رسيدگانند».

بنابراین، کاملا تسلیم شدن در برابر رسول الله ح و اطاعت و فرمانبرداری از اوامرش و پذیرفتن خبرش با قبول و تصدیق آن بدون مخالفت با آن به وسیله‌ی خیالی باطل که آن­را معقول می‌نامند یا همراه کردن شک و تردید و شبهه با آن یا مقدم داشتن آراء مردمان و افکار ساخته و پرداخته ذهن­شان، واجب می‌باشد. پس واجب است که انسان فقط سنت رسول الله ح را حَکَم و داور قرار دهد و فقط سر تسلیم و فرمانبرداری بی‌چون و چرا برای اوامر و دستورات رسول الله ح فرود آورد. همانطور که الله عزوجل را در عبادت و خضوع و ذل و انابت و توکل، یگانه و بی‌همتا قرار می‎دهد.

و این، دو توحیدی می‌باشند که جز با آن‌ها نجاتی برای بندگان از عذاب الله عزوجل نمی‌باشد. توحید کسی که رسول را فرستاده و توحید متابعت و پیروی از رسول و فرستاده؛ و بدین ترتیب انسان مومن حکم و داوری را نزد غیر رسول الله ح نبرده و به حکم غیر او راضی نمی‌شود[[392]](#footnote-392).

قطعا الله عزوجل به اطاعت از فرستاده‌اش امر کرده و در مواضع بسیاری از قرآن کریم، بر نافرمانی از او، به عقوبت و مجازات شدیدی تهدید کرده است، از جمله اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النساء: 59] «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! از الله (با پيروي از قرآن) و از پيامبر (الله محمّد مصطفي با تمسّك به سنّت او) اطاعت كنيد و از كارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداري نمائيد (مادام كه دادگر و حقّگرا بوده و مجري احكام شريعت اسلام باشند) و اگر در چيزي اختلاف داشتيد (و در امري از امور كشمكش پيدا كرديد) آن­را به الله (با عرضه به قرآن) و پيامبر او (با رجوع به سنّت نبوي) برگردانيد (تا در پرتو قرآن و سنّت، حكم آن­را بدانيد. چرا كه الله قرآن را نازل و پيامبر آن­را بيان و روشن داشته است. بايد چنين عمل كنيد) اگر به الله و روز رستاخيز ايمان داريد».

در این آیات، الله عزوجل دستور می‌دهد تا از او و پیامبرش ح اطاعت شود و اطاعت از الله عزوجل و پیامبرش ح با انجام واجبات و مستحبات و پرهیز از منیهات و منکرات صورت می‌پذیرد. و نیز به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و آن‌ها کسانی‌اند که فرمانروایان بر مردم هستند، از قبیل امرا، حکام و مفتی‌ها، زیرا امور دینی و دنیوی مردم سامان نمی‌پذیرد مگر اینکه از این‌ها اطاعت شده و تسلیم فرمان آن‌ها گردند. تا از این طریق، از الله عزوجل اطاعت کرده باشند و پاداش الهی را بدست آورند، اما به شرطی که زمامداران و عهده­دارن امور به نافرمانی الله عزوجل دستور ندهند، پس اگر به نافرمانی الله عزوجل دستور دهند، نباید از آن‌ها اطاعت شود.

در مبحث اطاعت از اولی الامر فعل «اطیعوا» حذف شده اما در هنگام بیان اطاعت از پیامبر ذکر شده است. این شاید بدین جهت است که پیامبر جز به اطاعت از الله عزوجل فرمان نمی‌دهد و هرکس از رسول الله ح پیروی کند نیز از الله عزوجل پیروی کرده است و اما مسئولین و فرمانروایان، زمانی به فرمان بردن از آن‌ها دستور داده می‌شود که فرمان آن‌ها گناه نباشد. سپس الله عزوجل امر فرموده که تمام اختلافات خود را در زمینه اصول و فروع دین به الله عزوجل و پیامبرش ح برگردانند. یعنی اختلاف را به قرآن و سنت پیامبرح برگردانند، زیرا کتاب الله عزوجل و سنت رسول الله ح همه‌ی مسائل اختلافی را به صراحت یا به طور کلی یا به صورت اشاره و یا به صورت تذکر و یادآوری در قالب مفهوم و یا به طریق قیاس خاتمه می‌دهند. و چون اساس دین بر کتاب الله عزوجل و سنت رسول الله ح می‌باشد و ایمان جز در سایه کتاب و سنت تحقق نمی‌پذیرد، بازگرداندن اختلاف به کتاب و سنت، شرط ایمان می‌باشد؛ بنابراین الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ «اگر شما به الله و روز قیامت ایمان دارید.» و این بر آن دلالت می‌‎کند که هرکس اختلاف را به کتاب و سنت برنگرداند، مومن حقیقی نیست. بلکه وی به طاغوت ایمان دارد»[[393]](#footnote-393). و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَٱحۡذَرُواْۚ فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٩٢﴾ [المائدة: 92] «از الله و از پيامبر فرمانبرداري كنيد و (از مخالفت فرمان الله و پيامبر) خويشتن را برحذر داريد. و اگر (از فرمان الله و پيامبر روي برگردانديد و) پشت كرديد، بدانيد كه بر پيامبر ما تنها تبليغ آشكار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضيح كامل احكام) است و بس».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيۡكُم مَّا حُمِّلۡتُمۡۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهۡتَدُواْ﴾ [النور: 54] «بگو: از الله و از پيامبر اطاعت كنيد (اطاعت صادقانه­اي كه اعمال­تان بيانگر آن باشد). اگر سرپيچي كرديد و روي­گردان شديد، بر او (كه محمّد و پيامبر الله است) انجام چيزي واجب است كه بر دوش وي نهاده شده است (و آن تبليغ رسالت است و از عهده‌اش هم برآمده است و كار خود را كرده است) و بر شما هم انجام چيزي واجب است كه بر دوش شما نهاده شده است (كه اطاعت صادقانه و عبادات مخلصانه است) امّا اگر از او اطاعت كنيد هدايت خواهيد يافت (و به خير و سعادت جهان نائل مي‌گرديد)».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٥٦﴾ [النور: 56] «و از پيامبر اطاعت كنيد، تا اين كه (از سوي الله) به شما رحم شود (و مشمول رضايت و عنايت او گرديد)».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾ [الأحزاب: 71]«و هرکس از الله و پيامبرش فرمانبرداري کند به رستگاري و کاميابي بزرگي دست يافته است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٣ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٤﴾ [النساء: 13-14] «هركس از الله و پيامبرش (در آنچه بدان دستور داده‌اند) اطاعت كند، الله او را به باغ‌هاي (بهشت) وارد مي‌كند كه در آن‌ها رودبارها روان است و (چنين كساني) جاودانه در آن مي‌مانند و اين پيروزي بزرگي است. و آن كس كه از الله و پيامبرش نافرماني كند و از مرزهاي (قوانين) الله درگذرد، خداوند او را به آتش (عظيم دوزخ) وارد مي‌گرداند كه جاودانه در آن مي‌ماند و (علاوه از آن) او را عذاب خواركننده‌اي است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ﴾ [النساء: 64] «و هيچ پيامبري را نفرستاده‌ايم مگر بدين منظور كه به فرمان خدا از او اطاعت شود».

و نیز الله عزوجل در حکایت از کفار در پایین‌ترین مراتب جهنم می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيۡتَنَآ أَطَعۡنَا ٱللَّهَ وَأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا۠ ٦٦﴾ [الأحزاب: 66] «روزي (را خاطر نشان ساز كه در آن) چهره‌هاي ايشان در آتش زير و رو و دگرگون مي‌گردد (و فريادهاي حسرت بارشان بلند مي‌شود و) مي‌گويند: اي كاش! ما از الله و پيامبر فرمان مي‌برديم (تا چنين سرنوشت دردناكي نمي‌داشتيم)».

و تمنای اطاعت از رسول الله ح را می‌کنند، اما این تمنا بدانها نفعی نمی‎رساند[[394]](#footnote-394).

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٢﴾ [آل عمران: 31-32] «بگو: اگر الله را دوست مي‌داريد، از من پيروي كنيد تا الله شما را دوست بدارد و گناهان­تان را ببخشايد و خداوند آمرزنده مهربان است. بگو: از الله و از پيامبر اطاعت و فرمانبرداري كنيد و اگر سرپيچي كنند (ايشان به الله و پيامبر ايمان ندارند و كافرند و) خداوند كافران را دوست نمي‌دارد».

و آیات در این مورد بسیارند ولله الحمد والمنه.

بنابراین، اطاعت از رسول الله ح اطاعت از الله عزوجل و نافرمانی از رسول الله ح نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد. در حدیث صحیح از ابوهریره روایت است که رسول الله ح فرمودند: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى». «تمامی امتم وارد بهشت می‌شوند مگر آنکه ابا ورزد». گفتند: یا رسول الله! چه کسی از ورود به بهشت ابا می‌ورزد؟ فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى». «هرکس از من اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هرکس از من نافرمانی کند درحقیقت از ورود به بهشت ابا ورزیده است»[[395]](#footnote-395).

و مانند آن حدیثی است که امام بخاری در ابتدای کتاب الاحکام از ابوهریره س روایت کرده است که رسول الله ح فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي». «هرکس از من اطاعت کند درحقیقت از الله عزوجل اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، درحقیقت از الله عزوجل نافرمانی کرده است و هرکس از امیری که من مقرر نمودم، اطاعت کند از من اطاعت کرده است و هرکس از امیری که من مقرر نمودم نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است»[[396]](#footnote-396).

حافظ ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «گویا معنا این­گونه است: الله عزوجل را در آنچه بدان در قرآن تصریح کرده اطاعت کنید و نیز رسول الله ح را در مورد آنچه که از قرآن برایتان بیان می‌کند، و نیز در آنچه از سنت که برایتان بیان می‌کند، اطاعت کنید یا اینکه معنا بدین صورت می‌باشد که: الله عزوجل را در آنچه از وحی که شما را بدان در قرآن امر می‌کند که تلاوت آن عبادت می‌باشد، اطاعت کنید و نیز رسول الله ح را در آنچه از وحی که شما را بدان امر می‌کند و قرآن نیست، اطاعت کنید...[[397]](#footnote-397).

و از زیباترین احادیثی که در این باب وارد شده، حدیثی است که بخاری از جابر بن عبدالله ت تخریج کرده است که جابر گفته است: رسول الله ح خواب بودند، که چند نفر نزد ایشان آمدند، یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشمش خواب است، ولی قلبش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالی دارد، مثالش را بیان کنید. دوباره یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او همانند شخصی است که خانه‌ای ساخته و سفره‌ای در آن پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هرکس دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می‌شود. و از آن سفره می‌خورد. و هرکس دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی‌شود و از آن سفره نمی‌خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آن­را توضیح دهید تا بفهمد. یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. آنگاه گفتند: خانه همان بهشت است و دعوتگر محمد ح است. پس هر کسی از محمد ح اطاعت کند درحقیقت از الله عزوجل اطاعت کرده است و هرکس از محمد ح نافرمانی کند، درحقیقت از الله عزوجل نافرمانی کرده است و این محمد ح است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است»[[398]](#footnote-398).

اینچنین است که بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث رسول الله ح اطاعت از الله عزوجل را مقرون به اطاعت از رسولش ح و نیز نافرمانی از الله عزوجل را مقرون به نافرمانی از رسول الله ح ذکر کرده است. بنابراین، اطاعت از رسول الله ح اطاعت از الله عزوجل و نافرمانی از رسول الله ح نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد.

امام شافعی رحمه­الله می‌گوید: «آنچه رسول الله ح در سنت بدان تصریح کرده و دربردارنده‌ی حکمی از جانب الله عزوجل می‌باشد، درحقیقت به حکم الله عزوجل آن­را سنت قرار داده است؛ و اینچنین الله عزوجل در کلامش به ما خبر داده و فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ﴾ [الشوری: 52-53] «تو قطعاً به راه راست رهنمود مي‌سازي.راه الله».

رسول الله ح همراه کتاب الله عزوجل سنت‌هایی را مقرر فرموده‌اند و هر آنچه را که رسول الله ح سنت قرار دادند، درحقیقت الله عزوجل اتباع و پیروی از آن‌را بر ما لازم و ضروری قرار داده است. و اطاعت از رسول الله ح را در تبعیت و پیروی کردن از ایشان و نافرمانی از رسول الله ح را در انحراف و روی­گردانی از سنت رسول الله ح قرار داده‌اند که هیچکس در آن معذور نمی‌باشد و هیچ راهی برای اتباع و پیروی نکردن از سنت‌های رسول الله ح قرار نداده است»[[399]](#footnote-399).

و در حدیثی که امام بخاری از ابوموسی س روایت کرده آمده است که رسول الله ح فرمودند: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا فَقَالَ: يَا قَوْمِ، إِنِّي رَأَيْتُ الجَيْشَ بِعَيْنَيَّ، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ العُرْيَانُ، فَالنَّجَاءَ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَدْلَجُوا، فَانْطَلَقُوا عَلَى مَهَلِهِمْ فَنَجَوْا، وَكَذَّبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ، فَأَصْبَحُوا مَكَانَهُمْ، فَصَبَّحَهُمُ الجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَاحَهُمْ، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي فَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ، وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ بِمَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الحَقِّ»[[400]](#footnote-400). «مثال من و آنچه الله عزوجل مرا با آن فرستاده است مانند مردی است که نزد قومی آمده و می‌گوید: با چشمان خودم، لشکر (دشمن) را دیدم و صراحتاً خطر را به شما اعلام می‌کنم، خویشتن را نجات دهید؛ پس گروهی از او اطاعت کرده و در اول شب به راه افتاده و بی‌درنگ می‌روند و نجات می‌یابند. و گروهی از ایشان سخنش را دروغ می‌خوانند و در مکان خویش شب را صبح می‌کنند، لذا لشکر صبح به طور ناگهانی بر آن‌ها یورش برده و آنان را نابود و هلاک می‌سازد. این مثال کسی است که از من اطاعت کرده و از آنچه من آورده‌ام (قرآن و سنت) پیروی می‌کند و نیز مثال کسی است که از من نافرمانی کرده و آنچه را که با آن از جانب حق جل­جلاله آمده‌ام، تکذیب کند».

حافظ ابن حجر در فتح الباری از طیبی نقل می‌کند که گفت: «رسول الله ح خویشتن را به مردی تشبیه کرده و بیم دادنش به عذابی در پیش رو را به بیم دادن آن مرد، قومش را به لشکری در نزدیکی صبح، تشبیه کردند و کسانی از امت­شان را که از ایشان اطاعت می‌کنند و نیز کسانی که از ایشان نافرمانی می‎کنند، به کسانی که آن مرد را در هشدار دادنش تصدیق و تکذیب می‎کنند، تشبیه کرده است»[[401]](#footnote-401).

به طور خلاصه کسی که به نبی و رسول بودن محمد ح راضی باشد و این مساله در قلبش مستقر گردد، بر وی واجب است که از اوامر رسول الله ح اطاعت و فرمانبرداری کند و در برابر آن تسلیم باشد و قلبش کاملاً به محبت او مایل باشد. و مخالفت و اعتراضی بر چیزی از آنچه با آن آمده است، نداشته باشد، چرا که در حقیقت او ح ابلاغ کننده‌ی از جانب پروردگارش می‌باشد، بر این اساس است که رسول الله ح در حدیث صحیحی فرمودند: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا»[[402]](#footnote-402). «کسی طعم ایمان را می‌چشد که راضی باشد: الله عزوجل پروردگار او و اسلام دینش و محمد پیامبر او باشد».

امام نووی رحمه­الله می‌گوید: «معنای حدیث آن است که کسی طعم ایمان را می‎چشد که طالب غیرالله نباشد و جز روش اسلام را برای خود مجاز نداند و جز در مسیری که موافق با شریعت محمد ح باشد، حرکت نکند. تردیدی نیست کسی که صفت او چنین باشد حلاوت ایمان به قلبش رسیده و طعم آن­را می‌چشد»[[403]](#footnote-403).

اما اعراض و روی­گردانی از شریعت رسول الله ح و برداشتن و حذف کردن آن از واقعیت زندگی و جایگزین کردن قوانین بشری به جای آن، قوانین کسانی که هوی و هوس­شان بر آن‌ها حاکم است و شبهات و شهوات بر آن‌ها سیطره دارد، عمل منافقان می‌باشد؛ والعیاذ بالله؛ گرچه گمان کنند و به دروغ بگویند که با این اعمال خواهان خیر خواهی مردم و اتحاد آن‌ها می‌باشند که درحقیقت زیانکار و ناکام می‌باشند. الله عزوجل می‌فرمایند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودٗا ٦١ فَكَيۡفَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّآ إِحۡسَٰنٗا وَتَوۡفِيقًا ٦٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَعِظۡهُمۡ وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا ٦٣﴾ [النساء: 61-63] «و زماني­كه بديشان گفته شود: به سوي چيزي بيائيد كه الله آن­را (بر محمّد) نازل كرده است و به سوي پيامبر روي آوريد (تا قرآن را براي شما بخواند و رهنمودتان دارد)، منافقان را خواهي ديد كه سخت به تو پشت مي‌كنند (و از تو مي‎گريزند و ديگران را نيز از تو باز مي‌دارند). امّا چگونه است كه چون به سبب (خبث نفوس و سوء) اعمال­شان بلائي بدانان رسد (و پناهي جز تو نداشته باشند) به پيش تو مي‌آيند و به الله سوگند مي‌خورند كه ما (از اقوال و اعمال خود منظوري و) مقصودي جز خيرخواهي (مردم) و اتّحاد (ملّت) نداشته‌ايم. آنان كسانيند كه خداوند مي‌داند در دل‌هاي­شان چيست (و پندارشان بر چه روال و گفتارشان در چه مسيري است). پس از ايشان كناره­گيري كن (و به سخنان­شان توجّه مكن و به سوي حق دعوت­شان نما) و اندرزشان بده و با گفتار رسائي كه به (اعماق) درون­شان رسوخ كند با آنان سخن بگوي (و نتائج اعمال­شان را بديشان گوشزد نما)».

امام ابن قیم رحمه­الله برخی از مظاهر این اعراض و روی­گردانی‌ها از الله عزوجل و رسول الله ح را توضیح داده و می‌گوید: «اعراض از اعتراض بوجود می‌آید و اعتراض به سه دسته می‌باشد که در میان مردم جاری است و تنها کسانی که الله عزوجل آن‌ها را حفاظت کرده از آن‌ها معصوم می‌باشند.

دسته‌ی اول: اعتراض بر اسماء و صفات الله عزوجل به وسیله‌ی شبهاتی باطل که طرفداران آن‌ها، آن­را قطعیات عقلی می‌نامند و درحقیقت خیالاتی جاهلانه و محالاتی ذهنی هستند، می‌باشد. و با این قطعیات عقلی که گمان می‌کنند، بر اسماء و صفات الله عزوجل اعتراض کرده و بر اساس آن بر آن‌ها حکم می‌کنند و به خاطر آن، آنچه را که الله عزوجل برای خویشتن ثابت کرده و نیز رسول الله ح برای حضرت حق، ثابت کرده‌اند، نفی می‌کنند. و آنچه را که الله عزوجل نفی کرده، اثبات کرده و بدین وسیله با دشمنان الله عزوجل دوستی کرده و با اولیای الله عزوجل دشمنی کرده و به وسیله‌ی آن کلام را از جایگاه و معانی اصلی آن به دور کرده و آن­را وارونه و چندگونه و چندپهلو می‌کنند. و به خاطر آن بهره‌ی بسیاری را که با آن‌ها بدان تذکر داده شده بودند، به دست فراموشی سپردند. و بدین وسیله کار و بار دین خود را به پراکندگی کشانده و هر گروهی به راهی رفته و هر دسته و طایفه‌ای بدانچه دارند و برآنند خوشحال و شادمانند.!

کسی از این اعتراض مصون و محفوظ می‌باشد که تسلیم محض وحی باشد. و هرگاه قلب سالم باشد، صحت آنچه را که رسول الله ح با آن آمده و حق بودن آن­را با صراحت عقل و فطرت می‌بیند و بدین ترتیب سمع و عقل و فطرت وی متفق می‌باشند و این کامل‌ترین ایمان می‌باشد.

نوع دوم: اعتراض بر شریعت و اوامر الله عزوجل می‌باشد، که اهل این اعتراض سه دسته می‌باشند: کسانی هستند که با آراء و نظرات و قیاس­های­شان بر شریعت الله عزوجل اعتراض می‌کنند، که این اعتراض متضمن حلال دانستن آنچه الله عزوجل حرام کرده و حرام کردن آنچه حلال قرار داده و اسقاط آنچه واجب فرموده و واجب کردن آنچه ساقط کرده و ابطال آنچه صحیح دانسته و تصحیح آنچه باطل فرموده و معتبر دانستن آنچه لغو کرده و لغو کردن آنچه معتبر دانسته و مقید ساختن آنچه آن­را مطلق بیان کرده و اطلاق آنچه آن­را مقید بیان کرده، می‌باشد.

نوع دوم: اعتراض بر حقائق ایمان و شریعت، با ذوق و وجد و خیالات و مکشوفات باطل شیطانی که متضمن تشریع در دین است که الله عزوجل بدان اجازه نداده است و نیز ابطال دینی را به همراه دارد که آن­را به زبان فرستاده‌اش تشریع کرده است.

نوع سوم: اعتراض بر شریعت الله عزوجل با سیاست‌های مستبدانه می‎باشد بگونه‌ای که متصدیان امور، آن‌ها را بر حکم الله عزوجل و رسولش مقدم داشته و با آن‌ها میان بندگان و الله عزوجل حکم می‌کنند و به خاطر آن‌ها و با آن‌ها، شریعت و عدل و حدود آن­را تعطیل می‌کنند. و بدین ترتیب گروه اول می‌گویند: هرگاه عقل و نقل با یکدیگر در تعارض باشد عقل را مقدم می‎کنیم و دیگران می‌گویند هرگاه احادیث و روایات با قیاس در تعارض باشد، قیاس را مقدم می‌کنیم. و اصحاب ذوق و کشف و وجد می‌گویند: هرگاه ذوق و کشف و وجد، با ظاهر شریعت در تعارض باشد، ذوق و وجد و کشف را مقدم می‌داریم. و سیاست مداران می‌گویند: هرگاه سیاست و شریعت با یکدیگر در تعارض باشند، سیاست را مقدم می‌داریم.

بنابراین هر گروه، به طریقی طاغوت را در مقابل دین الله عزوجل و شریعتش قرار داده و داوری و حکم را بدو واگذار کرده‌اند و بدین ترتیب گروهی می‎گویند: برای شما نقل و برای ما عقل باشد و دیگران می‌گویند: شما اهل ظاهر و ما اهل حقایق و باطن هستیم و برخی دیگر می‌گویند: برای شما شریعت و برای ما سیاست باشد.

آه، از این بلایی که فراگیر شده و موجب کوری گشته است؛ آه از مصیبتی که واقع شده و موجب کری گشته و آه از فتنه‌ای که قلب‌ها به سوی آن دعوت شده و هر قلب مفتون و بیماری آن­را اجابت کرده است؛ آه از بادهای طوفانی که وزیده و به سبب آن گوش‌ها کر شده‌اند و چشم‌ها کور گشته‌اند و نشانه‌ها و علائم احکام، تعطیل گشته است؛ همانطور که به سبب آن‌ها صفات الله عزوجل نفی شده­اند.

در این مسیر هر گروهی به ظلم و تاریکی‌های آرای خود، استناد کرده و بر اساس مقوله‌های فاسد و هوی و هوس­شان بر الله عزوجل و بین بندگانش حکم کرده و به خاطر آن‌ها وحی در آستانه‌ی هر تحریف و تاویلی قرار گرفته و دین بر وفق هر فساد و تبدیلی[[404]](#footnote-404).

آری، اگر مسلمان راضی باشد که محمد ح پیامبر او باشد، به هدایت و روش غیر او توجه نمی‌کند و در عملکردش به سوی سنت و روشی غیر از سنت او و حکمی غیر از حکم او ح منحرف نمی‌شود. و بلکه داوری و تحاکم را نزد او برده و حکمش را قبول کرده و از او فرمانبرداری و پیروی می‌کند. و به هر آنچه با آن از جانب پروردگارش آمده، راضی می‌باشد. و قلبش با آن آرامش یافته و نفسش مطمئن و سینه‌اش گشاده می‌گردد. و نعمت الله عزوجل را با این پیامبر و دینش نسبت به خویشتن و بر خلق می‌بیند که بزرگ‌تر از هر نعمتی است؛ و به سبب فضل و رحمت پروردگارش بر او، که وی را از پیروان بهترین پیامبران و گروه و دسته‌ی رستگاران قرار داده، شادمان و خشنود می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧ قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٥٨﴾ [یونس: 57-58] «اي مردمان! از سوي پروردگارتان براي شما اندرزي (جهت رهنمود زندگي) و درماني براي چيزهائي كه در سينه­هاست (همچون كفر و نفاق و كينه و ستم و دشمني با حق و حقيقت) آمده است (كه قرآن نام دارد) و هدايت و رحمت براي مؤمنان است. بگو: به فضل و رحمت الله - به همين (نه چيز ديگري) - بايد مردمان شادمان شوند. اين بهتر از چيزهائي است كه (از حطام دنيا) گرد مي‌آورند (و روي همديگر مي‌گذارند)».

رضایت کلمه‌ای است که قبول و انقیاد را در خود جای داده است؛ چنان­که رضایت وجود ندارد مگر زمانی­که تسلیم مطلق و انقیاد و فرمانبرداری ظاهری و باطنی در برابر آنچه رسول الله ح با آن از جانب پروردگارش آمده، باشد. و هر توجه یا روی­گردانی از وحی به سوی غیر آن یا اعتراض بر آن، متناقض با رضایت و دلیل بر نفاق و منجر به کفر و ارتداد از دین می‌شود[[405]](#footnote-405).

در پایان لازم است بدانیم تمامی اوامر و نواهی و آنچه تحریم گشته و کراهت آن در قالب شریعت بر زبان رسول الله ح آمده است، برای تمامی مکلفین مقدور و در ضمن توانایی همه‌ی آن‌ها می‌باشد، چرا که الله عزوجل بندگانش را در آنچه توانایی آن­را ندارند، مکلف نکرده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾ [البقرة: 286] «خداوند به هيچ­كس جز به اندازه توانائيش تكليف نمي‌كند». چرا که این تنها الله عزوجل است که خالق است و تنها اوست که سرشت مخلوقاتش و حد و حدود توانایی آن‌ها را می‌داند. و راست گفت الله عزوجل آنجا که فرمود: ﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ [الملك: 14] «مگر كسي كه (مردمان را) مي‌آفريند (حال و وضع ايشان را) نمي‌داند و حال اين كه او دقيق و باريك بين بس آگاهي است؟!»

و این رحمت در کلام رسول الله ح در این حدیث متفق علیه تجلی یافته است، حدیثی که از ابوهریره س روایت شده است که می‌گوید: از رسول الله ح شنیدم که فرمودند: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ، فَاجْتَنِبُوهُ وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَافْعَلُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةُ مَسَائِلِهِمْ، وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ»[[406]](#footnote-406).«از آنچه شما را از آن نهی نمودم، پرهیز و اجتناب ورزید و آنچه شما را بدان امر کردم، آنچه را در توانایی­تان است، انجام دهید. براستی کسانی که قبل از شما بودند، زیاد سوال پرسیدن و اختلاف با پیامبران­شان هلاک و نابود کرد».

﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَاۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٢٩﴾ [البقرة: 229].

«اين‌ها حدود و مرزهاي الهي است و از آن‌ها تجاوز نكنيد و هركس از حدود و مرزهاي (اوامر و نواهي) الهي تجاوز كند (ستمگر بوده و) بي‌گمان اين چنين كساني ستمگرند (و به خود و به جامعه‌اي كه در آن زندگي مي‌كنند، ستم مي‌نمايند)».

مبحث چهارم:  
محبت رسول الله ح بدون غلو و زیاده‌روی

براستی محبت رسول الله ح اصلی بزرگ از اصول ایمان می‌باشد و هرگاه درخت محبت در قلب مستقر گردد، در هر زمان میوه‌های آن به دست آمده و ثمره آن انواع اتباع و پیروی از رسول الله ح می‌باشد. و تردیدی نیست که محبت رسول الله ح تابع محبت الله عزوجل می‌باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید: «برای مردم محبتی بزرگ‌تر و کامل‌تر از محبت مومنان نسبت به پروردگارشان نیست و در هستی، چیزی وجود ندارد که استحقاق آن­را داشته باشد که از هر جهت به خاطر خودش دوست داشته شود جز الله عزوجل؛ و هر آنچه غیر از الله عزوجل دوست داشته می‎شود، دوستی و محبت آن تابع محبت الله عزوجل می‌باشد، از این­رو رسول الله ح نیز به خاطر الله عزوجل دوست داشته می‌شود. و به خاطر الله عزوجل اطاعت می‌شود و نیز به خاطر الله عزوجل تبعیت و پیروی می‌شوند؛ همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾[[407]](#footnote-407) [آل عمران: 31] «بگو: اگر الله را دوست مي‌داريد، از من پيروي كنيد تا الله شما را دوست بدارد».

و محبت رسول الله ح واجب و تابع محبت الله عزوجل و لازمه‌ی آن می‌باشد؛ چرا که محبت رسول الله ح برای الله عزوجل و به خاطر الله عزوجل می‌باشد، که با افزایش محبت الله عزوجل در قلب، افزایش و با کاهش محبت الله عزوجل در قلب کاهش می‌یابد و هر آنکه به خاطر الله عزوجل دوست داشته می‌شود تنها در راه الله عزوجل و به خاطر او دوست داشته می‎شود، همانطور که ایمان و عمل صالح دوست داشته می‌شود و این محبت با محبتی که شرک آمیز است، متفاوت می‌باشد، چرا که در آن شائبه‌ای از انواع شرک همچون اعتماد به محب از حیث جلب خیر و دفع شر، وجود ندارد. چرا که محبتِ شرکی دوست داشتن آن شریک به همراه الله عزوجل و رغبت به سوی او می‌باشد نه به خاطر الله عزوجل. و اینجاست که تمایز میان محبت در راه الله متعال و به خاطر او که از کمال توحید می‌باشد و محبت همراه الله عزوجل که محبت شرکائی به همراه الله عزوجل می‌باشد که متعلق به قلوب مشرکین است که معبودشان را صفت الوهیت داده‌اند، درحالی­که این صفت جز برای الله عزوجل جایز نیست، آشکار می‌گردد»[[408]](#footnote-408).

در حدیثی که امام بخاری و مسلم از انس بن مالک س روایت کرده‌اند آمده است که رسول الله ح فرمودند: «ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاَوَةَ الإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ المَرْءَ لاَ يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ»[[409]](#footnote-409). «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی ایمان را می‌چشد، یکی اینکه: الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد؛ دوم اینکه: محبتش با هرکس به خاطر الله عزوجل باشد؛ سوم اینکه: پس از اینکه الله عزوجل وی را از کفر نجات داده، برگشتن به سوی کفر برای وی همچون رفتن در آتش ناگوار باشد».

شیخ الاسلام می‌گوید: «رسول الله ح خبر دادند که هرکس این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی و حلاوت ایمان را می‌چشد، چرا که وجود حلاوت برای چیزی، محبت نسبت به آن­را به دنبال دارد، بنابراین هرکس چیزی را دوست داشته و بدان تمایل داشته باشد، هرگاه مقصودش حاصل گردد، به سبب آن حلاوت و لذت و شادی و سرور را می‌یابد. و لذت امری است که به دنبال حصول و دستیابی به محبوب حاصل می‌گردد».[[410]](#footnote-410)

بنابراین ارتباط میان این دو محبت، ارتباطی شرعی و محکم و استوار و جدا نشدنی می‌باشد. لذا هرآنکه ادعا کند که الله عزوجل را دوست دارد و در عین حال رسول الله ح را دوست ندارد، این اعتقادش باطل می‌باشد. و هرکس رسول الله ح را دوست داشته باشد و الله عزوجل را دوست نداشته باشد، همچنین این اعتقادش باطل و فاسد می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٤﴾ [التوبة: 24] «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبيله شما و اموالي كه فراچنگش آورده‌ايد و بازرگاني و تجارتي كه از بي‌بازاري و بي‌رونقي آن مي‌ترسيد و منازلي كه مورد علاقه شما است، اين‌ها در نظرتان از الله و پيامبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشيد كه الله كار خود را مي‌كند (و عذاب خويش را فرو مي‌فرستد). الله كسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدايت نمي‌نمايد».

قاضی رحمه­الله می‌گوید[[411]](#footnote-411): «این آیه در تشویق و تذکر در باب محبت رسول الله ح و به عنوان دلیل و حجتی در لزوم محبت رسول الله ح و وجوب فرضیت آن و اهمیت و جایگاه آن و استحقاق رسول الله ح برای آن کافی می‌باشد. چرا که الله عزوجل کسی را که مال و اهل و فرزندانش را بیشتر از الله و رسولش ح دوست داشته باشد، توبیخ و سرزنش کرده و نیز آن‌ها را تهدید کرده و وعید داده و فرموده: ﴿فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ﴾ و سپس در پایان آیه، آن‌ها را فاسق خوانده است و آن‌ها را آگاه فرموده که ایشان از کسانی هستند که گمراه شده و الله عزوجل آن‌ها را هدایت نکرده است.

از روشن‌ترین دلایل بر وجوب محبت رسول الله ح حدیثی است که امام بخاری از ابوهریره س روایت کرده است که رسول الله ح فرمودند: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لاَ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ»[[412]](#footnote-412) «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست کسی از شما مومن نمی‌باشد تا زمانی­که من نزد او از پدر و فرزندش محبوب‌تر باشم.»

و در صحیح از انس روایت شده که رسول الله ح فرمودند: «لاَ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»[[413]](#footnote-413). «کسی از شما نمی‌تواند مومن واقعی باشد، تا اینکه من نزد او از پدر و فرزند و همه‌ی مردم محبوب‌تر باشم».

در این حدیث پدر و فرزند مخصوصا ذکر شده‌اند چرا که آن‌ها عزیزترین مخلوقات الله عزوجل برای هر انسانی می‌باشند، بلکه چه بسا از خود اشخاص برای­شان محبوب­تر باشند. و این مساله تاکیدی بر آن می‌باشد که واجب است رسول الله ح نزد هر انسانی محبوب‌تر از هر حبیب و عزیزی از میان بشریت باشد»[[414]](#footnote-414).

معنای این حدیث آن است که محبت رسول الله ح از لوازم و واجبات ایمان می‌باشد. بگونه‌ای که ایمان بدون آن محقق نمی‌گردد و نیز مومن بدون آن، مستحق اسم ایمان نمی‌باشد. و نفی ایمان که در حدیث ذکر شده است، اگر این محبت، محبتی راجح و برتر از محبت نسبت به غیر آن نباشد، نفی کمال ایمان واجب می‌باشد. بگونه‌ای که اگر این محبت با این صفت، موجود باشد، دلیلی بر کمال ایمان از جهت محبت نسبت به رسول الله ح در کسی که بدان متصف است، می‌باشد. اما اگر این محبت با صفت ترجیح آن نسبت به هر محبت دیگری، وجود نداشته باشد، آنکه متصف بدان باشد در معرض وعید الله عزوجل می‌باشد چرا که وی بدون آن محبت، در واقع واجبی از واجبات ایمان را رها کرده و از آن روی­گردانده است[[415]](#footnote-415).

بنابراین از کمال ایمان آن است که رسول الله ح نزد بنده محبوب­تر از پدر و فرزند و همه مردم باشد. بلکه این کمال حاصل نمی‌گردد مگر اینکه محبت رسول الله ح نزد وی از محبت انسان نسبت به خودش، بیشتر باشد، همانطور که در حدیثی که امام بخاری روایت کرده، آمده است که عمر بن خطاب س گفت: یا رسول الله، شما نزد من از هر چیز جز خودم، محبوب­تر هستید. پس رسول الله ح فرمودند: «لاَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». «خیر، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست تا وقتی که من نزد تو محبوب‌تر از حب تو نسبت به خودت نباشم (ایمانت کامل نمی‌باشد)». پس عمر س گفت: سوگند به الله عزوجل، اکنون شما در نزد من محبوب‌تر از خودم هستید. رسول الله ح فرمودند: «الآنَ يَا عُمَرُ» «اکنون ای عمر( ایمانت کامل شد)»[[416]](#footnote-416).

بنابراین، محبت درحقیقت ذات و اصل و اساس تکالیف و امانتی سنگین می‌باشد. چرا که آنکه دوست می‌دارد، در واقع مطیع کسی است که او را دوست دارد و بدین ترتیب آنکه در محبتش با الله و رسولش ح صادق است در واقع کسی است که آنچه را الله عزوجل و رسولش ح دوست دارند، دوست می‌دارد، اگرچه آن چیز مخالف با هوی و خواسته‌ها و خواهشات وی باشد. و نیز نسبت به آنچه الله و رسولش ح بدان بغض و کراهیت دارند، بغض و کراهیت دارد، گرچه هوی و خواسته‌ها و خواهشات نفسانی وی بدان متمایل باشد؛ و نیز الله و رسولش ح نزد وی از هر چیزی غیر از آن‌ها محبوب­تر می‌باشد.

علما به منظور آگاهی از محبت رسول الله ح علاماتی دیگر را نیز ذکر کرده‌اند که مهمترین آن‌ها عبارتند از[[417]](#footnote-417):

1. محرومیت از دیدار رسول الله ح نزد وی از محرومیت از هر چیز دیگری از اغراض و اهداف دنیوی، سخت‌تر باشد. بدین معنا که اگر به طور مثال، در بین دیدار رسول الله ح و اینکه در این راه هر چیز مهمی از اغراض و اهداف دنیوی را از دست بدهد، مخیر گردد، دیدار محبوبش را اختیار کرده و ترجیح دهد، گرچه در این راه بهترین و مهمترین اغراض و اهداف دنیوی را از دست بدهد.
2. تمنای حضور در زمان حیات رسول الله ح را داشته باشد تا اینکه مال و جانش را به خاطر او ببخشد.
3. اوامرش را انجام داده و از نواهی‌اش پرهیز و اجتناب ورزد.
4. سنتش را نصرت کرده و از شریعتش دفاع کند.

از والاترین نمونه­های محبت نسبت به رسول الله ح آن است که مردی نزد رسول‌اللهح آمده و گفت: یا رسول الله، تو نزد من از خودم هم محبوبتری و نیز از پدرم برایم محبوب­تری. براستی هرگاه در خانه‌ای هستم و ذکر تو به میان می‌آید، توان صبر کردن ندارم تا اینکه آمده و به تو نگاه کنم. و هرگاه یادآور مرگ خود و شما می‌شوم، می‌دانم که هرگاه تو وارد بهشت شوی همراه پیامبران به درجات بالای بهشت منتقل می‌شوی و هرگاه من وارد بهشت شوم، می‌ترسم از اینکه تو را نبینم. رسول الله ح پاسخی به وی ندادند تا اینکه جبرئیل با این آیه نازل شد: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩ ذَٰلِكَ ٱلۡفَضۡلُ مِنَ ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ عَلِيمٗا ٧٠﴾[[418]](#footnote-418) [النساء: 69-70] «و كسي كه از الله و پيامبر (با تسليم در برابر فرمان آنان و رضا به حكم ايشان) اطاعت كند، او (در روز رستاخيز به بهشت رود و همراه و) همنشين كساني خواهد بود كه (مقرّبان درگاهند و) خداوند بديشان نعمت (هدايت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواري خويش را بر آنان تمام كرده است. آن مقرّباني كه او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پیامبران و راستروان (و راستگوياني كه پيامبران را تصديق كردند و بر راه آنان رفتند) و شهيدان (يعني آنان كه خود را در راه الله فدا كردند) و شايستگان (يعني ساير بندگاني كه درون و بيرون­شان به زيور طاعت و عبادت آراسته شد) و آنان چه اندازه دوستان خوبي هستند!اين (منزلت بزرگي كه به مطيعان فرمان الله و پيامبر داده مي‌شود) موهبتي از سوي الله (براي ايشان) است و (خداوند باخبر از اعمال بندگان است و پاداش ايشان را به بهترين وجه مي‌دهد و براي بندگاني كه راه طاعت او مي‌پويند و رضاي وي مي‌جويند) كافي است كه الله آگاه باشد».

سخن در این مورد بسیار است؛ بر ما لازم است که به خود بازگشته و ببینیم که در محبت رسول الله ح در چه جایگاه و مقامی قرار داریم؟

از مقتضیات این محبت و حدود آن:

غلو نکردن در مورد رسول الله ح می‌باشد. و غلو عبارت است از: تجاوز از حد بگونه‌ای که در حمد و ستایش چیزی و یا ذم آن، بگونه‌ای که مستحق آن نیست، افراط شود[[419]](#footnote-419).

واقعیت آن است که غلو کردن در حق رسول الله ح توسط برخی، آن‌ها را به حدی خطیر می‌رساند. بگونه‌ای که به ناحق خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت را به رسول‌اللهح بخشیده و ایشان را با آن خصوصیات وصف می‎کنند. براستی الله عزوجل بسیار برتر و بزرگوارتر است از آنچه ظالمان می‌گویند.

و بدین ترتیب گمان کرده‌اند که رسول الله ح با الله عزوجل در آفرینش و تدبیر و تصرف و برطرف کردن ضرر و جلب منفعت و علم هر چیزی شریک می‌باشد.

حتی که یکی از شعرا به نام بوصیری در قصیده‌ی بُرده رسول الله ح را مخاطب قرار داده و می‌گوید[[420]](#footnote-420):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یـا أكرم الخلق مـالي مـن ألوذ بـه |  | سواك عند حدوث الحادث العمم |
| ولن یضیق رسول الله جاهك بي |  | ذا الكـریم تجـلـی باسـم منتقـم |
| إن لم تكن في معادی آخذا بیدي |  | فضـلا وإلا فقـل: یـا زلـة القـدم |
| فإن من جـودك الدنیـا وضرتـها |  | و من علومك علم اللوح و القلـم |

«ای گرامی‌ترین آفریده‌ها، آنگاه که همه‌ی مصیبت‌ها سرازیر می‌شوند، جز تو به چه کسی پناه ببرم و هنگامی­که الله عزوجل در قیامت بر مخلوقاتش خشم و غضب گرفت، یا رسول الله مقام تو بسیار والاست، در این هنگام من به تو پناه می‌آورم، چرا که یکی از اسامی الله عزوجل منتقم می‌باشد. چنانچه در قیامت از روی فضل و مهربانی، مرا دستیگری ننمایی، قدم­هایم می‌لغزد. دنیا و آخرت از سخاوت و بخشش تو هستند، آنچه در لوح محفوظ نگارش یافته، از دانسته‌های توست.»

و نیز اینچنین در مورد اصحاب و یاران رسول الله ح غلو می‌کند. و در این ابیات رسول الله ح را به اوصافی همچون الوهیت و ربوبیت وصف کرده است. که بدین صفات جز الله عزوجل توصیف نمی‌گردد. و رسول الله ح را در زمان مصیبت‌ها و سختی‌ها، پناه و ملجأ خود قرار داده و سپس می‌گوید که دنیا و آخرت از فضل و بخشش رسول الله ح می‌باشد، بلکه علم رسول الله ح را محیط و مشمول بر هر چیزی وصف کرده است، حتی که علم لوح و قلم را جزئی از علوم رسول الله ح قرار داده است. تعالی الله علوا کبیرا.

درحالی­که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٦٢﴾ [النمل: 62] «(آيا بت‌ها بهترند) يا كسي كه به فرياد درمانده مي‌رسد و بلا و گرفتاري را برطرف مي‌كند هرگاه او را به كمك طلبد و شما (انسان‌ها) را (برابر قانون حيات دائماً به طور متناوب) جانشين (يكديگر در) زمين مي‌سازد (و هر دم اقوامي را بر اين كره خاكي مسلّط و مستقرّ مي‌گرداند. حال با توجّه بدين امور) آيا معبودي با الله است؟! واقعاً شما بسيار كم اندرز مي‌گيريد».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: 110] «الله مي‎داند آنچه را كه (مردمان) در پيش دارند و (در آخرت بدان گرفتار مي‌آيند، و مي‌داند) آنچه را كه (در دنيا انجام داده‌اند و) پشت سر گذاشته‌اند، ولي آنان از (كار و بار و حكمت) آفريدگار آگاهي ندارند».

و همانطور که الله عزوجل فرموده است، رسول الله ح از خودشان خبر داده‌اند: ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١٨٨﴾ [الأعراف: 188] «بگو: من مالك سود و زياني براي خود نيستم، مگر آن مقداري كه الله بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع يا دفع شرّ، مالك و مقتدرم گرداند.) اگر غيب مي‌دانستم، قطعاً منافع فراواني نصيب خود مي‌كردم (چرا كه با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمي‌رسید (چرا كه از موجبات آن آگاه بودم. حال كه از اسباب خيرات و بركات و از موجبات آفات و مضرّات بي‌خبرم، چگونه از وقوع قيامت آگاه خواهم بود؟). من كسي جز بيم دهنده و مژده دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب الله) نمي‌باشم».

و احمد بن ادریس در یکی از درودهایش بر رسول الله ح می‌گوید[[421]](#footnote-421): «پروردگارا، بر صاحب کتاب محفوظ و کسی که شخصیتش دارای تمام کمالات ذاتی است، عین وجود مطلق، جامع تمام قیودات و جزئیات، شکلی از آفرینش بشریت و دارای معانی الوهیت الهی، ذات غیبی و گواه اسماء و صفات، ناظر بر تمام اشیاء در کل جهان از تمامی کلیات و جزئیات، درود بفرست.»

و دباغ می‌گوید[[422]](#footnote-422): «بدان که اگر انوار تمام مخلوقات را از عرش و فرش و آسمان‌ها و زمین و باغ­ها و حجاب‌ها و آنچه که بالا و زیر آن‌هاست، جمع کنی، تنها جزئی از نور محمد می‌باشند. و اگر تمامی نور محمد بر عرش قرار داده شود، عرش ذوب می‌گردد و اگر بر حجاب‌های هفتادگانه که بر روی عرش هستند، قرار داده شود، فرو می‌ریزند و اگر همه‌ی مخلوقات جمع شوند و این نور بزرگ بر آن‌ها قرار داده شود، همگی آن‌ها از هم فروریخته و خرد و نابود می‎شوند»[[423]](#footnote-423).

و همچون این توهمات و خیالات، در کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی و نیز در «الفتوحات المکیة» و «دلائل الخیرات» و... نیز بسیار می‌باشند. در این کتب نیز اقوالی می‌باشد که به سبب بزرگی و عظمت الله عزوجل و منزه بودن رسول الله ح از آنچه به ایشان نسبت می‌دهند، نزدیک است قلوب از جای کنده شده و سرشت و طبیعت انسان فرو پاشد. همچون اینکه صاحب «النفحات القدسیة» از جانب الله عزوجل بر او باد آنچه شایسته‌ی آن است، می‌گوید: «شان و جایگاه رسول الله ح در تمامی تصرفاتش همچون شان و منزلت الله عزوجل می‌باشد. بگونه‌ای که برای محمد ح از جانب خودش چیزی نمی‌باشد، چرا که او ذاتا نوری از عین ذات الله عزوجل می‎باشد»[[424]](#footnote-424).

بدین سبب بود که رسول الله ح از غلو و زیاده­روی در مورد ایشان، با کلماتی صریح و روشن نهی کرده و در مورد آن هشدار دادند. همانطور که در حدیث انس بن مالک س آمده که مردی گفت: ای محمد، ای سید و سرور ما و فرزند بهترین­مان. پس رسول‌اللهح فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَاكُمْ، وَ لَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ، وَاللهِ مَا أُحِبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللهُ»[[425]](#footnote-425). «ای مردم، بر شماست که تقوای الهی را پیشه کنید، شیطان فریب­تان ندهد، من محمد و پسر عبدالله، بنده‌ی الله عزوجل و فرستاده‎ی او هستم. به الله عزوجل سوگند، دوست ندارم که مرا بالاتر از مقام و منزلتی که الله عزوجل به من داده، بالا ببرید».

و همچون این حدیث رسول الله ح که پدر و مادرم به فدایش باد، می‎فرمایند: «لاتُطْرُونِي، كَمَا أَطْرَتْ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»[[426]](#footnote-426). «در مدح و ستایش من افراط نکنید آن طور که نصاری درباره‌ی عیسی بن مریم افراط کردند، همانا من بنده‌ی الله عزوجل هستند. پس بگویید: بنده‌ی الله عزوجل و فرستاده‌ی او».

همچنین از عبدالله بن شخیر ت روایت است که گفت: همراه وفد بنی­عامر نزد رسول الله ح رفته و به ایشان گفتیم: تو سید ما هستی. رسول الله ح فرمودند: «السَّيِّدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» «سید، الله تبارک و تعالی می‌باشد.» گفتیم: شما برترین ما و دارای بزرگ‌ترین قدر و منزلت در میان ما هستید. رسول الله ح فرمودند: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ، أَوْ بَعْضِ قَوْلِكُمْ، وَلَا يَسْتَجْرِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ». «آنچنان که در میان خود صحبت می‌کنید، (بدون مبالغه) سخن بگویید و شیطان فریب­تان ندهد. (که بر سخن گفتن نسبت به آنچه جایز نیست، جری شوید)»[[427]](#footnote-427).

و نیز رسول الله ح بر شخصی که به ایشان گفت: آنچه الله عزوجل و شما بخواهید، این سخنش را انکار کرده و بدو فرمودند: «أجعلتني لله ندا؟ قل ما شاء الله وحده». «آیا مرا شریک الله عزوجل قرار می‌دهی؟ بلکه بگو: آنچه که تنها الله عزوجل بخواهد»[[428]](#footnote-428).

آری، آن مقام عبودیت بود که رسول الله ح بدان آراسته و استحقاق آن­را داشت که الله عزوجل در بالاترین و برترین مقاماتش، با این صفت، یعنی صفت عبودیت او را تعریف و ستایش کرد. چراکه الله عزوجل در مقام نازل شدن کتاب بر او و در مقام تحدی و مبارزه طلبی در برابر کفار که اگر می‎توانند مثل آن­را بیاورند، مدح و ستایش رسول الله ح را با صفت عبودیت همراه کرده‌اند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ [الكهف: 1] «حمد و سپاس خدائي را سزاست كه بر **بنده** خود (محمّد) كتاب (قرآن) را فرو فرستاد».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا﴾ [البقرة: 23] «اگر درباره آنچه بر **بنده** خود نازل كرده‌ايم، دچار شكّ و دودلي هستيد».

و نیز در مقام دعوت با صفت عبودیت ایشان را مدح و ستایش فرموده‌اند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيۡهِ لِبَدٗا ١٩﴾ [الجن: 19] «(به من وحي شده است كه) چون **بنده** الله (محمّد) بر پاي ايستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن كرد) و به پرستش خداوند پرداخت، كافران پيرامون او تنگِ يكديگر ازدحام كردند».

و نیز در مقام اسراء، رسول الله ح را با صفت عبودیت مدح و ستایش کرده‌اند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا﴾ [الإسراء: 1] «تسبيح و تقديس خدائي را سزاست كه **بنده** خود (محمّد پسر عبدالله) را در شبي از مسجدالحرام (مكّه) به مسجدالاقصي (بيت المقدّس) برد».

هرگاه بنده عبودیتش را برای الله عزوجل افزایش دهد، تقرب وی به الله عزوجل افزایش می‌یابد و الله عزوجل مقامش را بالا می‌برد، چرا که عبودیت برای الله عزوجل، ارجمندی و بلندی رتبه و مقام را به دنبال دارد. براستی که عبودیت برای الله عزوجل عزت و شرف و بزرگی و جلال و افتخار و شکوه و عظمت می‌باشد. و هیچ مخلوقی همچون بنده و فرستاده‌ی الله عزوجل، محمد ح، کمال عبودیت برای الله عزوجل را محقق نکرده است و رسول الله ح مقام عبودیت و بندگی را از مقتضیات محبت و تعظیم­شان قرار دادند، آنجا که فرمودند: «فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ، وَرَسُولُهُ». «من تنها بنده‌ی الله عزوجل می‌باشم. پس بگویید: بنده‌ی الله و فرستاده‌ی او...». پدر و مادرم به فدایش باد.

بنابراین بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است که بداند، بزرگداشت و تجلیل و احترام رسول الله ح در حقیقت آن است که حقوق الله عزوجل و حقوق رسولش ح را بداند و نیز قدر و منزلت الله عزوجل و قدر و منزلت رسول الله ح را بداند تا اینکه میان تجلیل و احترامی که مدار آن اتباع و پیروی است و غلوی که مدار آن بر ابتداع و بدعت نهادن است، تفاوت قائل شود.

و این از مهم‌ترین مسائل این باب می‌باشد.

علامه شنقیطی رحمه­الله در «اضواء البیان» می‌گوید: «بدان بر هر انسانی واجب است که میان حقوق الله عزوجل که از خصوصیات ربوبیت او بوده و نسبت دادن آن‌ها به غیر او جایز نیست و میان حقوق مخلوقاتش مانند حقوق رسول الله ح، تفاوت و تمایز قائل شود، تا هریک را بر اساس آنچه رسول الله ح با آن آمده، در پرتو قرآن و سنت صحیح در جایگاه خود قرار دهد. و هرگاه این مساله را دانست، بایستی بداند که از حقوق مخصوص الله عزوجل که از خصوصیت‌های ربوبیت او می‌باشد، پناه بردن بنده‌اش به سوی او به هنگام هجوم آوردن غم و اندوه‌هایی که جز الله عزوجل کسی قادر به برطرف کردن آن‌ها نیست، می‌باشد. ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62] «(آيا بت‌ها بهترند) يا كسي كه به فرياد درمانده مي‌رسد و بلا و گرفتاري را برطرف مي‌كند هرگاه او را به كمك طلبد.»

و نیز اجابت درماندگان و برطرف کردن غم و اندوه از کسانی که متحمل آن هستند، از خصوصیت‌های ربوبیت می‌باشد، همانطور که الله عزوجل این مساله را در آیات سوره‌ی نمل بیان فرموده‌اند. لذا بر تمامی ما مسلمانان لازم است که در این آیات قرآن تامل و تفکر کنیم و بر آنچه متضمن آن هستند معتقد بوده و بدانها عمل کنیم، تا بدین وسیله مطیع و فرمانبردار الله عزوجل و رسولش ح و از جمله کسانی باشیم که حق تعظیم الله عزوجل و رسولش ح را به جا آورده‌ایم. چراکه بزرگ‌ترین انواع تعظیم و تجلیل و احترام به رسول الله ح اتباع و پیروی و اقتدای به ایشان در اخلاص در عبادت برای الله عزوجل می‌باشد. چرا که اخلاص در عبادت برای الله عزوجل، درحقیقت آن چیزی است که رسول الله ح آن­را انجام داده و بدان امر فرموده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ١١﴾ [الزمر: 11] «بگو: به من فرمان داده شده است به اينكه الله را بپرستم و پرستش را (از هر گونه شائبه كفر و شرك و ريا، پالوده و زدوده سازم و) خاصّ او كنم».

چرا که قرار دادن حق و حقوقی که مختص خالق بوده و در واقع از خصوصیت‌های ربوبیت می‌باشند، برای رسول الله ح یا غیر ایشان همچون کسانی که معروف به زهد و تقوا و پارسایی می‌باشند، موجب خشم و غضب الله عزوجل و رسول الله ح و هرآنکه حقیقتا از رسول الله ح تبعیت می‌کند، می‌باشد. و بدیهی است که رسول الله ح و هیچیک از اصحاب گرامی­شان بدین اعمال امر نفرموده و بلکه آنچه بدان امر فرمودند، آنچیزی بوده که الله عزوجل به امر کردن بدان دستور داده‌اند.

بنابراین بر تمامی ما مسلمانان لازم است که از خواب جهل بیدار شده و در برابر پروردگارمان با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی و اخلاص در عبادت، او را تعظیم کنیم. و نیز بر تمامی ما مسلمانان لازم است که تجلیل و تکریم و احترام رسول الله ح را به جا آوریم، آن هم با اتباع و پیروی از رسول الله ح و اقتدای به ایشان در تعظیم الله عزوجل و اخلاص برای او جل­جلاله و اقتدای به رسول الله ح در هرآنچه با آن آمده و عدم مخالفت و نافرمانی از ایشان و انجام ندادن کوچکترین عملی که در آن عدم احترام و تجلیل احساس شود، همچون بالا بردن صدا در نزدیک قبر ایشان و مقدم داشتن حکم دیگران بر حکم او که در این مساله اولین آنچه داخل می‌باشد، تشریع آنچه الله عزوجل بدان اجازه نداده و تحریم آنچه الله عزوجل و رسولش ح حرام نکرده‌اند و نیز تحلیل آنچه الله عزوجل و رسولش ح حلال نکرده‌اند، می‌باشد؛ چرا که حرامی نیست جز آنچه الله عزوجل و رسولش ح حرام گردانیده‌اند و نیز حلالی نیست مگر آنچه الله عزوجل و رسولش ح حلال کرده‌اند و نیز دینی جز آن دینی که الله عزوجل و رسولش ح تشریع کرده‌اند، نمی‌باشد.

بنابراین بر مسلمانان واجب است که احترام و تکریم و تجلیل پیامبرشان ح را مطابق با آنچه با آن آمده، به جا آورند و آنچه را که برخی حب و تعظیم و احترام و تکریم می‌نامند و درحقیقت دوری از حق و حقیقت و هتک حرمت­های الله و رسولش ح می‌باشد ترک کنند. الله عزوجل می‎فرماید: ﴿لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا ١٢٤﴾ [النساء: 123-124] «(جزا و پاداش و فضيلت و برتري) نه به آرزوهاي شما و نه به آرزوهاي اهل كتاب است. هركس كه كار بدي بكند در برابر آن كيفر داده مي‌شود و كسي را جز الله يار و ياور خود نخواهد يافت (تا او را كمك كند و از عذاب الله محفوظ گرداند). كسي كه اعمال شايسته انجام دهد و مؤمن باشد - خواه مرد و خواه زن - چنان كساني داخل بهشت می‌شوند و كمترين ستمي بدانان نمی‌شود».

و بدان که عدم احترام به رسول الله ح با پایین آوردن شان و منزلت و جایگاه ایشان یا تنقیص و استخفاف و سبک شمردن یا استهزاء و تمسخر به ایشان، ارتداد از اسلام و کفر به الله عزوجل می‌باشد. الله عزوجل در مورد کسانی که رسول الله ح را در غزوه‌ی تبوک مورد استهزاء و تمسخر قرار دادند، زمانی­که شتر رسول الله ح گم شد، می‌فرمایند: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ﴾[[429]](#footnote-429) [التوبة: 65-66] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و كردارهاي ناهنجارشان) بازخواست كني، مي‌گويند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلكه با همديگر) بازي و شوخي مي‌كرديم. بگو: آيا با الله و آيات او و پيامبرش مي‌توان بازي و شوخي كرد؟! (بگو: با چنين معذرت‌هاي بيهوده) عذرخواهي نكنيد. شما پس از ايمان آوردن، كافر شده‌ايد».

پروردگارا بر پیامبرمان و حبیب و دوستمان محمد ح سلام و درود و برکت فرست، و پاداشی بهتر از پاداشی که به هر پیامبری در برابر قومش دادی، عطا کن. و التزام به سنتش را بر ما روزی کن و ما را بر حوضش وارد گردان و در زیر پرچم او حشر بگردان و ما را با او در باغ‌های پر از نعمت بهشت جمع بگردان. براستی که تو ولی این امر و عهده­دار آن هستی و بر هر چیزی قادر و توانا می‌باشی.

فصل چهارم:  
آنچه با توحید در تناقض می‌باشد

در فصل‌های گذشته از توحید و محقق نمودن آن، سخن گفتیم و نیز به معنای «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» پرداختیم و بیان کردیم که آن شهادتی عظیم و رکن اول اسلام و دینی کامل و شامل می‌باشد که تمامی جوانب مختلف زندگی را در بر می‌گیرد و این شهادت کریم مجرد کلمه‌ای نیست که زبان‌ها آن­را تکرار کنند و بلکه شهادتی بزرگ دارای تکالیفی بزرگ و امانتی و مسئولیتی با اهمیت می‌باشد؛ پس از این واجب است تا آنچه این توحید کاملی را که بیان نمودیم، نقض می‌کند، بشناسیم. چرا که اشیاء با شناختن ضد آن‌ها، از یکدیگر متمایز می‌شوند.

بدیهی است آنچه با توحید در تناقض است، شرک می‌باشد. - أعاذنا الله وإیاكم منه- لذا همانطور که توحید، عادلانه‌ترین عدالت‌ها می‌باشد، شرک نیز ظالمانه‌ترین ظلم‌ها و قبیح‌ترین جهالت‌ها و بزرگ‌ترین گناهان می‌باشد. و بر این اساس بود که تمامی پیامبران قبل از دعوت به هر چیزی، به توحید دعوت می‌دادند و نیز قبل از نهی کردن از هر چیزی، از شریک قائل شدن برای الله عزوجل نهی می‌کردند. و الله عزوجل بر هیچیک از گناهان همچون شرک، وعید و تهدید شدیدی مترتب نکرده است. چرا که مشرک از آنجا که برای الله عزوجل از مخلوقاتش شریک قرار می‌دهد، جاهل‎ترین جاهلان به الله عزوجل می‌باشد. و این نهایت جهل به الله عزوجل می‌باشد. همانطور که آن نهایت ظلم از سوی وی می‌باشد، گرچه مشرک با این عملش به الله عزوجل ظلم نکرده است بلکه فقط و فقط با این عمل به خودش ظلم کرده است.

بنابراین، شرک بزرگ‌ترین گناهی است که الله عزوجل در روی زمین با آن نافرمانی می‌شود و بر این اساس بوده که الله عزوجل به ما خبر داده که این گناه را نمی‌بخشد و صاحبش تا ابد در آتش دوزخ خواهد سوخت. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١١٦﴾ [النساء: 116] «بي­گمان الله شرك ورزيدن به خود را (از كسي) نمي‌آمرزد و بلكه پائين‌تر از آن­را از هركس كه بخواهد (و صلاح بداند) مي‌بخشد. هر كه براي الله انباز بگيرد، به راستي بسي گمراه گشته است (و خيلي از حق پرت شده است)».

و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ﴾ [المائدة: 72] «بي­گمان هركس انبازي براي الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام كرده است (و هرگز به بهشت گام نمي‌نهد) و جايگاه او آتش (دوزخ) است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ٣١﴾ [الحج: 31] «كسي كه براي الله انبازي قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ايمان به حضيض كفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترين شكل جان داده است) و پرندگان (تكّه‌هاي بدن) او را مي‌ربايند، يا اين كه تندباد او را به مكان بسيار دوري (و دره ژرفي) پرتاب مي‌كند (و وي را آن چنان بر زمين مي‌كوبد كه بدنش متلاشي و هر قطعه‌اي از آن به نقطه­اي پرت مي‌شود)».

و می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا ٤٨﴾ [النساء: 48] «و هر كه براي الله شريكي قائل گردد، گناه بزرگي را مرتكب شده است».

و الله عزوجل بهترین و با اخلاص‌ترین آفریده هایش را که پیامبران می‎باشند، مخاطب قرار داده و بدانها می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَشۡرَكُواْ لَحَبِطَ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٨٨﴾ [الأنعام: 88] «اگر شرك مي‎ورزيدند، هر آنچه مي‌كردند هدر مي‌رفت (و اعمال خيرشان ضائع مي‌شد و خرمن طاعت­شان به آتش شرك مي‌سوخت)».

بلکه حبیب و خلیلش، خاتم پیامبران ح را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥ بَلِ ٱللَّهَ فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٦٦﴾ [الزمر: 65-66] «به تو و به يكايك پيامبران پيش از تو وحي شده است كه اگر شرك ورزي كردارت (باطل و بي‌پاداش مي‌گردد و) هيچ و نابود مي‌شود و از زيانكاران خواهي بود. پس در اين صورت تنها الله را بپرست و از زمره سپاسگزاران باش».

آیات قرآن کریم در بیان بزرگی گناه شرک و خطر آن بیشتر از آن است که همه آن‌ها را در این بیان مختصر، ذکر کنیم. و همچنین آنچه در احادیث شریف در این باب وارد شده است، بیشتر از آن است که در این موضوع همه‌ی آن‌ها را بشماریم، لذا به ناچار بایستی برخی از آن‌ها را ذکر کنیم. الله عزوجل ما و شما را از شرک در پناه خود حفاظت کند.

از عبدالله بن مسعود س روایت است که می­گوید: رسول الله ح فرمودند: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». «هرکس در حالی بمیرد که به الله عزوجل شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می‌شود». و من (عبدالله بن مسعود) می‌گویم: و هرکس در حالی بمیرد که به الله عزوجل شرک نورزیده باشد، وارد بهشت می‌شود[[430]](#footnote-430).

و از جابر بن عبدالله ت روایت است که می‌گوید: مردی نزد رسول الله ح آمده و گفت: یا رسول الله، آن دو چیزی که موجب ورود به بهشت و جهنم می‌شود، چیست؟ رسول الله ح فرمودند: «مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ»[[431]](#footnote-431). «هرکس در حالی بمیرد که چیزی را با الله عزوجل شریک قرار نداده باشد، وارد بهشت می‌شود و هرکس در حالی بمیرد که چیزی را با الله عزوجل شریک قرار داده باشد، وارد آتش دوزخ می‌شود».

و از جابر بن عبدالله ت روایت است که می‌گوید: از رسول الله ح شنیدم که فرمودند: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ»[[432]](#footnote-432) و در روایات دیگری از صحیح مسلم آمده است که ابوذر سه بار این سوال را از رسول الله ح پرسید و در هر بار رسول الله ح بدو فرمود: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ» «گرچه زنا و دزدی کرده باشد.» و در بار چهارم در پاسخ به ابوذر فرمودند: «عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ» «علی رغم خواست ابوذر گرچه زنا و دزدی کند.» راوی می‌گوید: هرگاه ابوذر ت این حدیث را بیان می‌کرد، می‌گفت: علی رغم خواست ابوذر[[433]](#footnote-433).

و در حدیث قدسی از انس بن مالک س روایت است که می‌گوید: از رسول الله ح شنیدم که فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنكَ وَلاَ أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ، وَلاَ أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الأَرْضِ خَطَايَا ثُمَّ لَقِيتَنِي لاَ تُشْرِكُ بي‌شَيْئًا لأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً»[[434]](#footnote-434). «الله تبارک و تعالی فرمودند: ای بنی آدم، شما تا زمانی­که مرا بخوانید و به من امیدوار باشید، آنچه از شما سرزده می‌بخشم و قلم عفو بر آن می‌کشم و به چیزی اهمیت نمی‌دهم. ای بنی آدم اگر بزرگی گناهان­تان به اندازه‌ی آسمان هم برسد، اما از من طلب مغفرت کنید بدون توجه به چیزی آن­را می‌بخشم. ای بنی آدم اگر با اشتباه و گناهی به اندازه‌ی زمین و پری آن پیش من بیایید ولی آنگاه که مرا ملاقات می‎کنید چیزی را شریک من قرار نداده باشید، من نیز به همان اندازه مغفرت را برای شما می‌آورم».

و از عبدالله بن مسعود س روایت است که می‌گوید: زمانی­که این آیه نازل گشت ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾[[435]](#footnote-435) [الأنعام: 82] این مساله بر مردم گران آمده و گفتند: یا رسول الله، چه کسی هست که بر خود ظلم نکرده است؟ رسول الله ح فرمودند: «اِنَّهُ لَیْسَ الَّذِی تَعْنُونَ اَلَمْ تَسْمَعُوا مَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: 13] «این ظلم، به معنایی که شما گمان می‌کنید نیست، آیا نشنیده‌اید آنچه بنده صالح الله عزوجل (لقمان) گفت: پسر عزیزم (چیزی و کسی را) انباز و شریک الله عزوجل مکن، براستی که شرک ظلم بزرگی است»[[436]](#footnote-436).

و از سعید بن مسیب ت از پدرش روایت است که می­گوید: هنگامی­که مرگ ابوطالب فرا رسید، رسول الله ح نزد وی آمد. ابوجهل و عبدالله بن ابی­امیه همراه ابوطالب بودند. رسول الله ح فرمودند: «أَيْ عَمِّ، قُلْ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». «ای عمو، بگو: لا إله إلا الله سخنی که با آن در پیشگاه الله عزوجل برایت برهان و دلیلی در دست داشته باشم». ابوجهل و عبدالله بن اَبی امیه گفتند: ابوطالب، آیا از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی؟ رسول الله ح فرمود: «لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ» «به الله عزوجل سوگند برایت طلب آمرزش می‌کنم تا زمانی­که از آن نهی نشده‌ام». این بود که الله عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣﴾[[437]](#footnote-437) [التوبة: 113] «پيامبر و مؤمنان را نسزد كه براي مشركان طلب آمرزش كنند، هرچند كه خويشاوند باشند، هنگامي كه براي آنان روشن شود كه (با كفر و شرك از دنيا رفته‌اند و) مشركان اهل دوزخند».

و در صحیحین[[438]](#footnote-438) از ابن مسعود س روایت است که می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! کدامین گناه بزرگ‌تر است؟ رسول الله ح فرمودند: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ» «اینکه برای الله عزوجل شریک قرار دهی درحالی­که او تو را خلق کرده است».

و نیز در صحیحین[[439]](#footnote-439) از ابوهریره س از رسول الله ح روایت است که فرمودند: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ المُوبِقَاتِ». «از هفت چیز هلاک کننده، اجتناب کنید». صحابه گفتند: یا رسول الله، آن‌ها چه هستند؟ فرمودند: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ...» «شرک ورزیدن به الله عزوجل و...».

احادیث در باب اهمیت اجتناب از شرک بسیار می‌باشند. همانطور که احادیث در فضل توحید بسیار می‌باشند. و لله الحمد و المنة.

به اذن الله عزوجل بزودی فصل کاملی را در بیان فضل توحید اختصاص می‌دهم.

سرآغاز شرک

در این لحظه نیکوست که مختصری در سرآغاز ایجاد شرک در بشریت و اینکه چگونه زمین را آلوده و فطرت را لکه­دار کرد، بدانیم. مشهور آن است که آغاز ظهور شرک، در قوم نوح علیه­السلام بوده است؛ همانطور که ابن عباس ب و غیر او می‌گویند: فرزندان آدم علیه­السلام تقریباً ده قرن بر دین و آئین پدرشان آدم و شریعت برگرفته از حق و هدایت بودند.

و این مطلب همان چیزی است که شیخ المفسرین، ابن جریر طبری رحمه­الله آن­را ذکر کرده است. قتاده از عکرمه از ابن عباس ب روایت کرده که می­گوید: «بین آدم و نوح علیه­السلام ده قرن بود، که مردم در تمامی این قرن­ها بر شریعتی برگرفته شده از حق بودند و پس از این اختلاف کردند که الله عزوجل پیامبران­شان را بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث نمودند»[[440]](#footnote-440).

آری، مردم بر شریعتی برگرفته از حق و هدایت بودند، تا اینکه شیطان که لعنت الله عزوجل بر او باد، قوم نوح را فریب داده و عبادت بت‎هایی را که با دستانش به عنوان سمبل‌هایی از افراد صالح قوم­شان ساخته بودند تا سیرت آن‌ها را فراموش نکنند و پیوسته آن‌ها را به یاد داشته باشند، مزین ساخت. چون عمر سازندگان این مجسمه‌ها به پایان رسید و فوت شدند، معلومات در مورد اصل ایجاد آن‌ها به دست فراموشی سپرده شد؛ و این بت‌ها و مجسمه‌ها به جای الله عزوجل مورد عبادت قرار گرفتند. همانطور که این مطلب را ابن عباس ب در مورد ود و سواع و یعوق و یغوث و نسر بیان کرده و می‌گوید: «این نام‌ها اسامی مردان صالح و نیکوکاری از قوم نوحِ پیامبر علیه­السلام بودند. چون این مردان صالح فوت کردند، شیطان در دل‌های قوم ایشان وسوسه کرد تا بت‌هایی را از آن‌ها بسازند تا در محفلی که گردهم می‌آیند، آن‌ها را قرار دهند. و نیز آن‌ها را به نام‌های همان مردان صالح بنامند که قوم ایشان چنان کردند؛ ولی بت‌ها را نمی‌پرستیدند. تا آنکه آن‌ها (که بت‌ها را ساخته بودند) مردند. پس از این، انگیزه و هدف از ساختن آن سمبل‎ها متغیر و دگرگون شده و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند»[[441]](#footnote-441).

اما از آنجا که الله عزوجل اراده‌ی ترحم و بیرون آوردن آن‌ها از تاریکی‌های شرک به سوی انوار توحید داشت، پیامبرش نوح علیه­السلام را به سوی آن‌ها فرستاد، چنان­که نوح علیه­السلام به مدت 950 سال در میان آن‌ها به سوی توحید و ترک عبادت بت‌ها دعوت می‌داد. لیکن قوم او، در برابر حق عناد و تکبر ورزیده و بر کفر و عنادشان اصرار ورزیدند: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣ وَقَدۡ أَضَلُّواْ كَثِيرٗاۖ﴾ [النوح: 23-24] «به آنان گفته‎اند: معبودهاي خود را وامگذاريد و وَدّ، سُواع، يَغوث، يعوق و نَسر را رها نسازيد. و بدين وسيله بسياري از مردم را گمراه ساخته‌اند!»

تا اینکه پیام­آور الله عزوجل نوح علیه­السلام از آن‌ها ناامید شد و بر علیه آن‌ها اینگونه دعا نمود: ﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ٢٦ إِنَّكَ إِن تَذَرۡهُمۡ يُضِلُّواْ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓاْ إِلَّا فَاجِرٗا كَفَّارٗا ٢٧﴾ [النوح: 26-27] «نوح (به دعاي خود ادامه داد و) گفت: پروردگارا! هيچ احدي از كافران را بر روي زمين زنده باقي مگذار. كه اگر ايشان را رها كني، بندگانت را گمراه مي‌سازند و جز فرزندان بزهكار و كافرِ سرسخت نمي‌زايند و به دنيا نمي‌آورند».

و بدین ترتیب الله عزوجل دعای پیامبرش نوح علیه­السلام را اجابت کرده و قومش را به وسیله‌ی طوفان هلاک و نابود کرد. پس از قوم نوح علیه­السلام، قوم عاد آمد و همراه الله عزوجل اله و معبود‌های دیگری را عبادت می‌کردند که هَدا و صَدی و صَمودا برخی از آن‌ها بود. پس الله عزوجل هود علیه­السلام را فرستاد که آن‌ها را به سوی توحید دعوت داد لیکن قومش عناد و تکبر ورزیدند و الله عزوجل آن‌ها را به وسیله‌ی باد، هلاک و نابود کرد. پس از آن‌ها قوم ابراهیم علیه­السلام آمد که بت‌ها و خورشید و ماه و ستارگان را عبادت می‎کردند، لذا الله عزوجل به سوی آن‌ها خلیلش ابراهیم علیه­السلام را فرستاد و او را بر قومش نصرت و یاری داد و پس از آن، او را گرامی داشته و پس از او پیامبری را جز از فرزندان او مبعوث نفرمود، همانطور که الله عزوجل می‎فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلۡكِتَٰبَ﴾ [العنكبوت: 27] «و در دودمان او نبوّت قرار داديم و كتاب (آسماني براي آنان فرستاديم)». بگونه‌ای که تمامی انبیاء و رسولان از فرزندان اسحاق بن ابراهیم علیهما­السلام می‌باشند و الله عزوجل از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم علیهما­السلام، کسی جز پیامبر ما محمد ح را که الله عزوجل او را بر تمامی انبیاء و مرسلین برتری داد، معبوث نکرد.

پس از این، شرک به بنی اسرائیل منتقل گشت که در ابتدا گوساله‌ای را می‌پرستیدند که موسی علیه­السلام آن­را به آتش کشید و پس از آن شروع به پرستیدن عزیر کردند و او را فرزند الله عزوجل قرار دادند. «تعالی الله عما یقول الكافرون علوا كبیرا».

پس از این نصاری، مسیح علیه­السلام را عبادت کرده و می‌گفتند: او فرزند خداوند متعال است -تعالی الله عن ذلك- سپس شرک به عرب‌ها منتقل گشت و بت‌ها به وسیله‌ی عمرو بن لحی خزاعی - قبحه الله تعالی- به سرزمین­شان انتقال یافت. همانطور که پیامبرمان از این مساله خبر دادند. ابوهریره س روایت می‌کند که رسول الله ح فرمودند: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّ الخُزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ»[[442]](#footnote-442). «عمرو بن لحی خزاعی را دیدم که در دوزخ روده‌های خود را می‌کشید و او اولین کسی بود که آزاد گذاشتن شتران را رسم ساخته بود». و در روایتی آمده است: «غَيَّرَ دِينَ إِبْرَاهِيمَ» «او اولین کسی بود که دین ابراهیم علیه­السلام را تغییر داد»[[443]](#footnote-443). و در روایتی آمده است «انه أول من غير دين إسماعيل، فنصب الأوثان، وبحر البحیره وسيَّب السائبة، ووصل الوصيلة، وحمى الحامي»[[444]](#footnote-444). «او اولین کسی بود که دین اسماعیل علیه‎السلام را تغییر داد و بت‌ها و مکان­هایی برای پرستش بت‌ها قرار داد. و نیز بحیره و سائبه و وصیله و حامی را قرار داد»[[445]](#footnote-445).

پس از این شرک افزایش یافته و بت‌ها در هر ناحیه‌ای از حجاز فزونی یافت، بگونه‌ای که تنها در پیرامون کعبه نزدیک به 360 بت وجود داشت و بت‌ها داخل هر خانه‌ای وارد شده بودند، همانطور که ابن اسحاق نقل می‎کند. اهل هر خانه‌ای بتی را برای خود انتخاب کرده و آن­را عبادت می‌کردند، چنان­که هرگاه یکی از اهل خانه قصد سفر داشت آن بت را مسح می‌کرد و اول و آخر سفرش با مسح کردن آن بت بود. و نیز عبادتگاه‌هایی را ساخته بودند که همچون کعبه آن‌ها را تعظیم و محترم می‌شماردند. و همچون کعبه برای آن‌ها هدایا و نذورات می‌آوردند. و همچون طواف کعبه آن‌ها را طواف می‎کردند، بلکه همچون قربانی کردن در نزد کعبه (به عنوان مناسک حج) نزد آن‌ها قربانی می‌کردند[[446]](#footnote-446). حتی که ابورجاء عطاردی می‌گوید: ما در جاهلیت سنگ را می‌پرستیدیم و چون سنگی بهتر می‌یافتیم، آن سنگ را گرفته و سنگ دیگر را می‌انداختیم. و اگر سنگ نمی‌یافتیم، پاره‌ای از خاک جمع می‌کردیم، سپس گوسفندی را می‌آوردیم و بر آن مقدار خاک، گوسفند را می‌دوشیدیم و سپس به دور آن طواف می‌کردیم[[447]](#footnote-447). و نیز می‌گوید: ما قصد شن‌ها را کرده و آن‌ها را جمع می‌کردیم و بر آن گوسفندی را می‌دوشیدیم و آن­را عبادت می‌کردیم و نیز قصد سنگ­های سفید را کرده و آن­را مدت زمانی عبادت کرده و سپس دور می‌انداختیم[[448]](#footnote-448).

بدین ترتیب بود که الله عزوجل بر آن‌ها منت نهاده و اراده‌ی آن­ داشت که آن‌ها را از این گمراهی و گرداب بیرون آورد و بدین سبب سید انبیاء و امام اولین و آخرین، پیامبرمان محمد ح را در میان آن‌ها مبعوث کرد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ١٦٤﴾ [آل عمران: 164] «يقيناً خداوند بر مؤمنان (صدر اسلام) منّت نهاد و تفضّل كرد بدان گاه كه در ميان­شان پيامبري از جنس خودشان برانگيخت. (پيامبري كه) بر آنان آيات (كتاب خواندني قرآن و كتاب ديدني جهان) او را مي‌خواند و ايشان را (از عقائد نادرست و اخلاق زشت) پاكيزه مي‌داشت و بديشان كتاب (قرآن و به تبع آن خواندن و نوشتن) و فرزانگي (يعني اسرار سنّت و احكام شريعت) مي‎آموخت و آنان پيش از آن در گمراهي آشكاري (غوطه­ور) بودند».

بنابراین، رسول الله ح به پا خواسته و آن‌ها را به سوی توحید الله عزوجل، بدون اینکه شریکی برای او قائل شوند، دعوت دادند. تا آن‌ها را از جهنمی که با وجودشان آن را شعله­ور ساخته و به شعله کشیدن آتش آن دل باخته‌اند، نجات دهد. و تا از افتادن آن‌ها در ورطه‌ی هلاکت و نابودی جاهلیت‌های بشری، زمانی­که از نور وحی الهی جدا شده بودند، جلوگیری کند. و آن‌ها را به راه سعادت کامل در دنیا و آخرت هدایت و راهنمایی کند.

آری، با بعثت رسول الله ح انسانیت پس از آن رنج و درد و ناراحتی، آرام گشت و نفسی عمیق کشید و آن کابوس وحشتناک را که برخی از بشر به منظور نابودی انسانیت ایجاد کرده بودند، از سینه‌اش دور گشت. براستی که رسول الله ح آمد تا انسانیت را از عبودیت و بندگی برای انسان‌های ضعیف و معبودهای دروغین و حقیر، آزاد کرده و کمال عزت و شرف وی را در عبودیت و بندگی‌اش برای پروردگارش جل­جلاله قرار دهد. از این­رو رسول الله ح آخرین جزء از اجزای کمال در خانه‌ی نبوت بود و رسالتش خاتمه‎ی تمامی رسالت‌ها بود.

هرکس در سیرت و زندگانی رسول الله ح پس از بعثت تامل کند، سلسله‌ای متصل از جهادهای خستگی ناپذیر و بی‌وقفه، در راستای اعلای کلمه‎ی توحید و انهدام و براندازی پایه و اساس شرک و جنگ با وثنیت و دوگانه­پرستی، در تمامی صورت‌ها و مظاهر آن می‌یابد. و نیز مشاهده می‎کند که قریش به پاخواسته و می‌خواستند که میان او و این استمرار جهاد و دعوتش، حائل و مانع قرار دهند. لذا تهدید کرده و بسیار خشمگین شده و وعید می‌دادند. پس از آن از تهدید تجاوز کرده و وارد عمل شدند و به روش‎های گوناگون به آزار و اذیت او و اصحابش پرداختند.

آنچه موجب شده بود تا هر آنچه می‌خواهند در قبال آن‌ها انجام دهند، جهل و تعصب نسبت به دین پدران­شان و نیز ترس از دست دادن مرکز ریاست مکه بود که عرب‌ها از آن بهره می­جستند. اما رفتارها و موضع­گیری‌ها و برخوردهای زشت­ آنان بیش از پیش موجب گرایش این گروه مومن که حلاوت و شیرینی توحید را چشیده بودند به دین­شان و صلابت و استواری­شان در ایمان­شان می‎شد. تا اینکه نصرت و یاری الله عزوجل فرا رسید و مردم گروه گروه و دسته دسته وارد دین الله عزجل می‌شدند[[449]](#footnote-449).

پیوسته امت در لباس توحید خالصی که امام موحدین و الگو و اسوه‌ی محققین محمد ح بر آن پوشانده بود، حرکت می‌کرد تا اینکه فتنه‌ها با سری تاریک و چهره‌ای زشت نمایان شدند و اندک اندک شروع به دور کردن امت‎ها از حقیقت توحید کردند.

لذا بر هر موحد و یکتاپرست غیوری واجب است که باری دیگر برای دستگیری و یاری عقیده‌ای که از ریشه درآمده است و برای حمایت از توحیدی که مقتضیات آن به دست مرجئه‌های قدیم و جدید تعطیل گشته است، تلاش را از سر گیرد.

و به الله عزجل سوگند، هویت و رهبری و کرامت و ریاست و عزت امت باز نمی‌گردد مگر زمانی­که عقیده‌اش را صحیح گرداند و توحید را خالصانه برای الله عزوجل قرار دهد و از عبودیت و بندگی برای غیرالله آزاد گردد و تنها از الله عزوجل طلب نصرت و یاری کند و تنها به الله عزوجل توکل کند و تنها از الله عزوجل استعانت طلبیده و صادقانه از هر قوت و قدرتی جز قوت و قدرت الله عزوجل بیزاری جوید و بار دیگر با توبه و اشک‌های خشوع و پشیمانی که بر چهره‌اش جاری است، به سوی الله عزوجل باز گردد. و در حالت خشوع و خضوع بگوید: بار الها، ما از عبودیت و بندگی جز برای تو، برائت می‌جوییم. از تسلیم شدن جز برای تو برائت می‌جوییم. از تفویض امور جز به سوی تو برائت می‌جوییم و از توکل جز بر تو برائت می‌جوییم و از ذل و خشوع و خضوع جز در اطاعت از تو، برائت می‌جوییم و از ترس، جز برای تویی که صاحب و جلال و عظمت هستی، برائت می‌جوییم و از امید جز در مورد آنچه در دو دست کریم شماست، برائت می‌جوییم.

پس از این بایستی برای برگرداندن معانی کلمه‌ی توحید در واقعیت زندگی و به منظور برپایی جامعه‌ای متحرک بکوشد.

پس برخیزید ای موحدان صادق، برخیزید ای فرزندان این امت مبارک، برخیزید ای جوانان انقلابی، برخیزید ای کسانی که الله عزوجل بر شما با توحید خالص با فهم سلف صالح امت، منت نهاده است. با تمامی قوت و تلاش و طاقتی که در اختیار دارید، برخیزید برای دعوت مردم به سوی این توحید صحیح و شامل که تمامی جوانب زندگی سیاسی، اقتصادی، آموزشی، اجتماعی و ارتباطی و... را در بر دارد.

و بدانید که این گام صحیح ابتدایی در راه برانگیختن امت برای بار دیگر می‌باشد در زمانی که دیگر بار در غربت به سر می­برد.

و بدانید که تنها اکتفا کردن به صدور احکام بر مردم بدون دعوت­شان به سوی حق، هرگز چیزی را از واقعیت دردناک و تلخی که امت در آن است، تغییر نمی‌دهد.

از الله عزوجل می‌خواهیم که امت را به سوی توحید خالص بازگرداند و ما را از سربازان توحید قرار دهد و خاتمه‌ی موحدان را روزی­مان بگرداند، براستی که او ولی این امر و عهده­دار آن است و او بر هر چیزی قادر و تواناست.

سخن از شرک را در سطرهای بعد با اختصاری فاحش از اقسام شرک به پایان می‌رسانم.

شرک بر دو نوع می‌باشد: اکبر و اصغر

اما شرک اکبر:

الله عزوجل شرک اکبر را جز با توبه کردن از آن نمی‎بخشد. یعنی الله عزوجل تنها با درآوردن ردای شرک در آستانه‌ی در توحید است که آ­را می‌بخشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١١٦﴾ [النساء: 116] «بي­گمان الله شرك ورزيدن به خود را (از كسي) نمي‌آمرزد و بلكه پائين­تر از آن­را از هركس كه بخواهد (و صلاح بداند) مي‌بخشد. هر كه براي الله انباز بگيرد، براستي بسي گمراه گشته است (و خيلي از حق پرت شده است)».

شرک اکبر عبارت است از: شریک قائل شدن برای الله عزوجل یا با الله عزوجل، بگونه‌ای که انسان او را دوست داشته باشد، همانطور که الله عزوجل را دوست دارد و از او بترسد همچون که از الله عزوجل ترسیده می‌شود.

و این همان شرک تسویه (مساوی قرار دادن آن شریک با الله عزوجل) می‎باشد چنان­که الله عزوجل از آن مشرکانی حکایت می‌کند که در آتش دوزخ به معبودان و شرکائی که برای الله عزوجل قرار داده بودند، می‌گویند: ﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨﴾ [الشعراء: 97-98] «به الله سوگند ما در گمراهي آشكاري بوده‌ايم. آن زمان كه ما شما (معبودان دروغين) را با پروردگار جهانيان (در عبادت و طاعت) برابر مي‌دانستيم».

امام ابن قیم رحمه­الله می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و الـشرك فاحذره فشـرك ظاهـر |  | ذا القسم لیس بقابل الغفران |
| و هـو إتخـاذ الند للرحمن أیـا |  | كـان من حجر ومن إنسـان |
| یـدعوه أو یـرجـوه ثـم یخافه |  | و یحـبـه كمحبـة الدیــان[[450]](#footnote-450) |

«از شرک بر حذر باش و از آن دوری کن، که شرک آشکار است و دارای اقسامی است که قابل مغفرت نمی‌باشند. و شرک عبارت است از شریک گرفتن برای الله عزوجل چه آن شریک از سنگ و یا انسان باشد. بگونه‌ای که آن­را بخواند یا بدو امید داشته باشد و از آن بترسد و او را همچون الله عزوجل دوست داشته باشد».

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ﴾ [البقرة: 165] «برخي از مردم هستند كه غير از الله، خدا گونه‎هائي برمي‌گزينند و آنان را همچون الله دوست مي‌دارند و كساني كه ايمان آورده‌اند الله را سخت دوست مي‌دارند (و بالاتر از هر چيز بدو محبت مي‎ورزند)».

و این معبودانی که همراه الله عزوجل یا به جای الله عزوجل عبادت می‎شوند، تنها در شکل و صورتی که اولین مشرک آن­را بنیان نهاد، نمی‌باشد بگونه‌ای که این معبودان بتی از سنگ باشند که ضرر و نفعی نداشته و نمی‎بیند و نمی‌شنود و بنده‌اش در پیشگاه آن ولاء و اطاعت و محبت و رضایت عرضه دارد - اعمالی را که برای الله عزوجل انجام نمی‌دهد - بلکه صورت‌های شرک متعدد شده‌اند و معبودانی که در روی زمین به جای الله عزوجل عبادت می‌شوند زیاد شده‌اند، از دولت‌های قدرتمند گرفته تا اشخاصی از زندگان و مردگان، نشانه‌ها و علامات و تفکرات و اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها و قوانین و سازمانها و هیئت‌ها و مجالس و پارلمان‌ها و گروه‌ها و شهوات و اموال و سنگ و قبور و بلکه گاوها و موش‌ها!!

آری، در هند تا به امروز در عصر مدرنیت و تمدن و علم و ذرات، بیشتر از دویست میلیون گاو به غیر از الله عزوجل پرستش می‌شوند. و در هند، معابد با شکوه و پررزق و برقی ایجاد شده است که نذور و قربانی برای تقرب بدانها تقدیم می‌شوند. آیا می‌دانید معبودی که در این معابد عبادت می‌شوند، چیست؟ موش است، آری موش؛

الله عزوجل از تمام اسبابی که مشرکان بدان دلبسته و بدانها وابستگی داشتند، منع کرده است. که هرکس در آن تامل کند، بدان پی برده و می‎فهمد که هرکس غیر از الله عزوجل را به عنوان ولی یا شفیع بگیرد، عمل چنین شخصی ﴿كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتٗاۖ وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ﴾ [العنكبوت: 41] «همچون كار عنكبوت است كه (براي حفظ خود از تارهاي ناچيز) خانه­اي برگزيده است (بدون ديوار و سقف و در و پيكري كه وي را از گزند باد و باران و حوادث ديگر در امان دارد). بي‌گمان سست‌ترين خانه‌ها خانه و كاشانه عنكبوت است».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: 22-23] «(اي پيامبر! به مشركان) بگو: كساني را به فرياد بخوانيد كه بجز الله (معبود خود) مي‌پنداريد. (امّا بدانيد آن‌ها هرگز گرهي از كارتان نمي‌گشايند و سودي و زياني به شما نمي‌رسانند. چرا كه) آن‌ها در آسمان‌ها و زمين به اندازه ذرّه­اي مالك چيزي نيستند و در آسمان‌ها و زمين كمترين حق مشاركت (در خلقت و مالكيّت و اداره جهان) نداشته (و انباز الله نمي‌باشند) و خداوند در ميان­شان ياور و پشتيباني ندارد (تا در اداره مملكت كائنات بدو نيازمند باشد). هيچ گونه شفاعتي در پيشگاه الله سودمند واقع نمي‎گردد، مگر شفاعت كسي كه الله بدو اجازه (ميانجيگري) دهد».

مشرک تنها بدین سبب معبودی را برای خود برمی­گزیند چون بر این اعتقاد است که آن معبود برای وی منفعتی حاصل می‌کند درحالی­که نفع­رسانی جز در کسی که یکی از این چهار خصلت را داشته باشد، نمی‌باشد. یا اینکه مالک آن چیزی باشد که بنده‌اش از او می‌خواهد، که اگر مالک آن چیز نباشد وی شریکی با مالک آن می‌باشد و اگر شریک مالک آن نباشد، یاری رسان و حامی مالک می‌باشد و اگر یاری رسان و حامی او نباشد، شفیع در نزد وی می‌باشد.

که الله عزوجل این مراتب چهارگانه را از بالاترین درجه‌ی آن تا پایین‌ترین آن، نفی کرده است. بگونه‌ای که مالکیت و شراکت و حمایت و شفاعتی را که مشرک گمان می‌کند، نفی کرده و شفاعتی را که با اجازه‌ی او جل­جلاله است، اثبات کرده است؛ که در آن نصیب و بهره‌ای برای مشرک نمی‌باشد. لذا این آیه، به عنوان نور و برهان و نجات و خالص گرداندن توحید و دست کشیدن از اصول شرک و منع از آن‌ها، کفایت می‌کند[[451]](#footnote-451).

نوع دوم: شرک اصغر

رسول الله ح در حدیثی صحیح معنای شرک اصغر را بیان فرمودند: آنجا که فرمودند: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكُ الْأَصْغَرُ». «ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، شرک اصغر می‌باشد». صحابه گفتند: یا رسول الله، شرک اصغر چیست؟ فرمودند: «إِذَا جُزِيَ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاءُونَ فِي الدُّنْيَا فَانْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً»[[452]](#footnote-452). «الله عزوجل در روز قیامت، هنگامی که کیفر اعمال انسان داده می‌شود، به ریاکاران می‌فرماید: بروید پیش کسانی که در دنیا به خاطر آن‌ها عمل می‌کردید، ببینید آیا نزد آن‌ها پاداش می‌یابید؟»

ریا در لغت مشتق از «الرویة» می‌باشد و بدین معناست که دیگران وی را بر خلاف آنچه هست ببینند[[453]](#footnote-453). و معنای شرعی ریا عبارت است از: اراده‌ی (جلب رضایت) بندگان با اطاعت از پروردگارشان؛ بگونه‌ای که وی با انجام آن عمل خواهان رضایت الله عزوجل نباشد و بلکه در پی ستایش و شهرت و جاه و مقام در نزد مردم می‌باشد.

جرجانی می‌گوید[[454]](#footnote-454): ریا عبارت است از ترک اخلاص در عمل با ملاحظه‌ی غیرالله در آن عمل.

ریا باطل کننده‌ی اعمال می‌باشد. حافظ ابن رجب انواع آن­را به زیبایی بیان کرده و می‌گوید: «بدانید که انجام دادن عملی برای غیرالله اقسامی دارد: گاهی آن عمل ریای محض می‌باشد بگونه‌ای که شخص از انجام آن تنها مقصودش در نظر گرفتن مخلوقات به سبب غرضی دنیوی می‎باشد همچون حال و وضع منافقین در نمازشان؛ چنان­که الله عزوجل می‎فرماید: ﴿وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢﴾ [النساء: 142] «منافقان هنگامي كه براي نماز برمي‌خيزند، سست و بي‌حال به نماز مي‎ايستند و با مردم ريا مي‌كنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر الله) و الله را كمتر ياد مي‌كنند و جز اندكي به عبادت او نمي‌پردازند».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ٤ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ٥ ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ ٦﴾ [الماعون: 4-6] «واويلا به حال نمازگزاران! همان كساني كه نماز خود را به دست فراموشي مي‌سپارند. همان كساني كه ريا و خودنمائي مي‌كنند».

همچنین الله عزوجل کفار را به ریا توصیف کرده است، آنجا که می‎فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بَطَرٗا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ﴾ [الأنفال: 47] «و مانند كساني (از قريشيان) نباشيد كه بسيار مغرورانه و خودستايانه و براي خودنمائي كردن در برابر مردم (از شهر مكّه به سوي ميدان بدر) بيرون آمدند و (با نمايش مال و منال و قدرت و قوّت خود) مردمان را از راه الله باز مي‌داشتند (و از دخول آنان به دين اسلام با تمام توان جلوگيري مي‌نمودند)».

این نوع ریا، از مومن در نماز و روزه‌اش سر نمی‌زند و بلکه گاهی در صدقه یا حج واجب و دیگر اعمال ظاهری رخ می‌دهد. و گاه در کارهایی که نفع آن‌ها فراگیر است، رخ می‌دهد. براستی اخلاص در چنین مواردی برای آن‌ها سخت و گران است. مسلمان تردیدی ندارد که چنین عملی بیهوده و باطل است و انجام دهنده‌ی آن مستحق عذاب و عقوبت از جانب الله عزوجل می‌باشد.

گاهی عمل برای الله عزوجل می‌باشد ولی توام با ریا است، در این حالت اگر ریا در شاکله اصلی عمل دخیل باشد بنابر دلالت نصوص، آن عمل باطل است. در صحیح مسلم از ابوهریره س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ»[[455]](#footnote-455). «الله تبارک و تعالی فرمودند: من از شریک بی‌نیازم، هرکس عملی انجام دهد و در آن دیگری را با من شریک سازد، او و شرکش را رها می‌سازم. - مرا با او کاری نیست-».

و این حدیث را ابن ماجه نیز تخریج کرده که در آن آمده است: «فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ، وَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ»[[456]](#footnote-456). «من از آن عمل بیزارم و آن عمل از آنِ کسی است که با من شریک قرار داده شده است».

سپس می‌گوید: اگر اصل عمل برای الله عزوجل باشد، سپس نیت ریا بر آن عارض شود، در صورتی که فقط در ذهن باشد و شخص بتواند بلافاصله آن­را از خودش دور کند، هیچ ضرر و آسیبی برای او در برندارد، اما اگر آن نیت تعلق خاطر او شود، آیا منجر به بطلان عملش می‌شود یا اینکه ضرری بدو نمی‌رساند و براساس اصل نیتش پاداش می‌گیرد؟ در این مساله بین علمای سلف اختلاف وجود دارد، امام احمد و ابن جریر معتقدند که عمل او باطل نمی‌شود و به سبب اصل نیتش مستحق پاداش می‌باشد. که این مساله از حسن بصری و دیگران نیز روایت شده است.

اما اگر عملی را خالصانه برای الله عزوجل انجام دهد و الله عزوجل به سبب این عملش ستایش نیک بودن او را در قلوب مومنان القا کند، بایستی به سبب فضل و رحمت الله عزوجل بر وی خوشحال بوده و بدان شادمان باشد که این نوع ستایش از جانب مردم به وی ضرری نمی‌رساند. در این معنا از ابوذر ت حدیثی روایت شده که می‌گوید: به رسول الله ح گفته شد در مورد مردی که عملی از اعمال خیر را انجام می‌دهد و مردم او را به خاطر آن، تعریف و تمجید می‌کنند چه می‌فرمایید؟ رسول الله ح فرمودند: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ» «آن مژده زود هنگام مومن می‌باشد»[[457]](#footnote-457).

سخن از ریا را با حدیث مهمی که امام مسلم روایت کرده است، به پایان می‌رسانم، از ابوهریره س روایت است که می­گوید: از رسول الله ح شنیدم که فرمودند: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ، وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ، وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ: عَالِمٌ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: هُوَ قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ»[[458]](#footnote-458). «همانا اولین کسی که در روز قیامت علیه او حکم می‌شود، مردی است که شهید شده است. وی آورده می‌شود، نعمت‌های دنیایش را به او نشان می‌دهند، بعد از اینکه آن‌ها را شناسایی کرد به وی گفته می‌شود: در برابر آن‌ها چه کردی؟ می‌گوید: در راه تو جهاد کردم تا اینکه شهید شدم. گفته می‌شود: دروغ می‌گویی، تو بدان سبب جهاد کردی تا به تو شجاع گفته شود، که گفته شد و بدان دست یافتی، سپس دستور صادر می‌شود و وی را به صورتش به سوی جهنم می‌کشند و در آتش انداخته می‌شود. (سپس) مردی را که علم را فرا گرفته و آن­را تعلیم داده و قرآن را قرائت کرده می‌آورند و نعمت‌های دنیایش را به او نشان می‌دهند، پس از اینکه آن‌ها را شناسایی کرد بدو گفته می‌شود در برابر آن نعمت‌ها چه کردی؟ می‌گوید: علم را فراگرفته و آن­را تعلیم دادم و به خاطر کسب رضایت تو قرآن خواندم. به او گفته می‎شود: دروغ می‌گویی، تو بدان سبب علم را فراگرفتی تا به تو عالم بگویند و بدان سبب قرآن را خواندی تا به تو قاری بگویند، که به تو اینچنین گفتند؛ سپس دستور داده می‌شود او را به صورتش به سوی جهنم می‌کشند تا اینکه در جهنم انداخته می‌شود (سپس) مردی را که الله عزوجل بدو مال و ثروت انبوهی داده است، می‌آورند و نعمت‌هایی را که در دنیا بدو داده شده برایش می‌آورند، پس از شناسایی آن‌ها، بدو گفته می‌شود در برابر این نعمت‌ها چه کردی؟ می‌گوید: هیچ راهی نبود که رضای تو در آن بود، مگر اینکه در آن راه انفاق کردم. بدو گفته می‌شود: دروغ می‌گویی، تو این عمل را بدان سبب انجام دادی که به تو بگویند، وی بخشنده است، که اینچنین گفتند. سپس دستور صادر می‌شود تا او را به صورت به سوی جهنم کشانده و سپس در آتش انداخته می‌شود».

بنابراین الله عزوجل، چیزی از اعمال را قبول نمی‌کند مگر اعمالی که خالص و درست باشد؛ و عمل خالص، عملی است که مقصود از آن، دیدار وجه الله عزوجل باشد، و عمل صواب و درست آن است که موافق با هدایت و روش رسول الله ح باشد: ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: 110] «پس هركس كه خواهان ديدار خداي خويش است، بايد كه كار شايسته كند و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نسازد».

بنابراین، ای مسلمانان از شرک دوری ورزیده و از آن بر حذر باشید، چرا که آن از راه رفتن مورچه‌ای بر سنگی صاف و سیاه در تاریکی شب، مخفی­تر است و توحید و عبادت­تان را خالصانه برای الله عزوجل قرار دهید.

پس برادر و خواهر عزیزم، سوگند یاد کردنت جز به الله عزوجل و نذر کردنت جز برای الله عزوجل نباشد و نیز ذبح کردن و قربانی کردنت جز برای الله عزوجل نباشد و هرگاه توکل کردی، پس تنها به الله عزوجل توکل کن و هرگاه امید داشتی تنها به الله عزوجل امید داشته باش و هرگاه امرت را سپردی، تنها آن­را به الله عزوجل بسپار.

سوگند به الله عزوجل که معبود به حقی جز او نیست مالک نفع و ضرر، موت و حیات و رزق و روزی جز الله عزوجل نمی‌باشد. الله متعال می‎فرماید: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يَمۡسَسۡكَ بِخَيۡرٖ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٧ وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ١٨﴾ [الأنعام: 17-18] «اگر الله زياني به تو برساند، هيچ كس جز او نمي‌تواند آن­را برطرف سازد و اگر خيري به تو برساند (هيچ­كس نمي‌تواند از آن جلوگيري كند) چرا كه او بر هر چيزي تواناست. او بر سر بندگان خود مسلّط است و او حكيم (است و كارهايش را از روي حكمت انجام مي‌دهد و از احوال و اوضاع) بس آگاه است».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦۚ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٠٧﴾ [یونس: 107] «اگر الله زياني به تو برساند، هيچ كس جز او نمي‌تواند آن­را برطرف گرداند و اگر بخواهد خيري به تو برساند، هيچ­كس نمي‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. الله فضل و لطف خود را شامل هركس از بندگانش كه بخواهد مي‌‎‏كند (و كسي نمي‌تواند مانع آن گردد) و او داراي مغفرت و مهر فراوان است».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیا صاحب الهم إن الهم منفرج |  | أبـشر بخیـر فإن الخـالـق الله |
| وإذا بلیت فثق بالله وارض به |  | إن الذي یكشف البلوی هوالله |
| الله یحدث بعد العـسر میـسرة |  | لا تجـزعـن فإن الخـالـق الله |
| و الله ما لك غیر الله من أحد |  | فحسبك الله في كل لك الله |

«ای آنکه غم و اندوه داری، براستی غم و اندوهت برطرف می‌گردد، بشارت بده به خیر و خوبی که الله عزوجل خالق است. و هرگاه دچار بلا و مصیبت شدی به الله عزوجل اعتماد کن و بدو راضی باش، براستی کسی که بلا و مصیبت را رفع می‌کند، الله عزوجل است. الله کسی است که پس از هر سختی آسانی می‌آورد، نگران و اندوهگین مباش که الله عزوجل خالق است. سوگند به الله که جز الله فریادرسی برای تو نمی‌باشد. الله متعال برای تو کافی است، چرا که در هر امری برای تو الله متعال هست.»

از الله عزوجل می‌خواهم که ما و شما را از موحدان مخلص قرار دهد، براستی که او ولی این امر و عهده­دار آن است و او بر هر چیزی قادر و تواناست.

فصل پنجم:  
فضل محقق‌ کردن توحید

از خلال فهم کامل و صحیحی که از معنای توحید بیان داشتیم، که توحید تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد و بس، بلکه مجرد اقرار انسان به اینکه خالقی جز الله عزوجل و پرورش دهنده‌ای جز الله عزوجل نیست، همانطور که بت پرستان و مشرکان بدین مساله اقرار داشتند، نمی‌باشد، بلکه توحید متضمن کفر به طاغوت و انداد و آلهه و ارباب و نیز ولاء و براء و فرمانبرداری و اطاعت و التزام به شریعت الله عزوجل و توحید ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات و خالص گرداندن کامل عبادت تنها برای الله عزوجل می‌باشد، تا اینکه میان او و آتش حائل گردد.

تنها با این فهم از حقیقت توحید است که عدم فهم صحیح از حقیقت توحید، که ناشی از عدم فهم احادیثی است که فضیلت توحید را بیان می‌کند، زایل می‌گردد حتی که برخی گمان کرده‌اند که آن فهم صحیح از حقیقت توحید منسوخ می‌باشد.

بزودی برخی از این احادیث را به منظور توضیح مقصود و بیان فهم صحیح آن‌ها ذکر می‌کنیم، آنطور که سلف صالح ما رضوان­الله­علیهم ما را تعلیم دادند.

حدیث اول:

از عباده بن صامت ت روایت است که رسول الله ح فرمودند: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ العَمَلِ»[[459]](#footnote-459) وفي رواية: «مِنْ أَبْوَابِ الجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ أَيَّهَا شَاءَ». و فی حدیث عتبان بن مالك: «فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ»[[460]](#footnote-460). «هرکس گواهی دهد که معبود به حقی جز الله عزوجل نیست، یکتاست و شریکی ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و عیسی بنده‌ی الله عزوجل و فرستاده‌اش و کلمه‌ی اوست که به مریم القا کرده و روحی از جانب اوست و بهشت و جهنم حق است، الله عزوجل بر هر مقدار عملی که باشد او را وارد بهشت می‌کند». و در روایتی آمده است: «از هریک از درهای هشتگانه بهشت که بخواهد او را وارد بهشت می‌کند». و در حدیث عتبان بن مالک ت آمده است که: «الله عزوجل آتش را بر کسی که به خاطر خشنودی الله عزوجل، لا إله إلا الله بگوید، حرام کرده است».

به اختصار با استعانت از الله عزوجل می‌گوییم: این حدیث از جامع‌ترین احادیثی است که مشمول عقاید می‌باشد. همانطور که امام نووی رحمه­الله بدان اشاره کرده‌اند[[461]](#footnote-461). در حقیقت این حدیث به وضوح متضمن نفی الوهیت از غیرالله می‌باشد، که عبارت است از اختصاص دادن تمامی انواع عبادات برای الله عزوجل؛ چرا که عبادات برخاسته از میل قلبی به همراه حب و خضوع و خشوع و تذلل به همراه ترس و امید می‌باشد و جز الله عزوجل هیچکس، مستحق این امور نیست. و این معنای این قسمت از احادیث می‌باشد که رسول الله ح فرمودند: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ» «هرکس گواهی دهد که معبود به حقی جز الله عزوجل وجود ندارد». و اینکه فرمودند: «وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ» در واقع تاکیدی قاطع و بیانی واضح در مضمون کلمه‌ی توحید می‌باشد، چرا که از بزرگ‌ترین انواع شرک که منافی با این کلمه می‌باشد، قرار دادن عبادتی از مجموع عبادات برای غیرالله می‌باشد؛ و شهادت و گواهی دادن به اینکه محمد ح بنده و فرستاده‌ی الله عزوجل می‌باشد، متضمن تصدیق رسول الله ح در هر آنچه خبر می‌دهد و اطاعت از او در آنچه امر می‌کند و دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و باز می‌دارد، می‌باشد. بگونه‌ای که هر آنچه او اثبات کرده، اثباتش واجب و آنچه نفی کرده، نفی آن نیز واجب می‌باشد و آنچه حلال کرده، همان حلال است و آنچه حرام گردانیده، همان حرام می‌باشد. بنابراین حرامی نیست جز آنچه الله و رسولش حرام کرده‌اند و دینی نیست مگر آنچه الله عزوجل و رسولش ح آن ­تشریع کرده‌اند[[462]](#footnote-462).

و معنای اینکه رسول الله ح فرمودند: «و عیسی بنده‌ی الله و فرستاده‌ی اوست.» برخلاف اعتقاد تثلیث است که صلیب­پرستان در مورد عیسی علیه­السلام بدان معتقدند چنان­که برخی از آن‌ها عیسی علیه­السلام را خدا و برخی او را فرزند خدا قرار داده‌اند. هرگز توحید بنده‌ای صحیح نمی‌باشد، مگر زمانی­که با یقین به عبودیت و بندگی عیسی علیه­السلام برای پروردگارش جل­جلاله معتقد باشد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَّن يَسۡتَنكِفَ ٱلۡمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبۡدٗا لِّلَّهِ وَلَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ٱلۡمُقَرَّبُونَۚ وَمَن يَسۡتَنكِفۡ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيَسۡتَكۡبِرۡ فَسَيَحۡشُرُهُمۡ إِلَيۡهِ جَمِيعٗا ١٧٢﴾ [النساء: 172] «هرگز مسيح ابائي از اين ندارد كه بنده­اي (از بندگان متواضع) براي الله باشد و فرشتگان مقرّب نيز (از بندگي او سر باز نمي‌زنند). و كسي كه از عبادت الله سر باز زند و خويشتن را بزرگ‌تر از آن شمرد (كه به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختي گرفتار مي‌سازد، بدان گاه) كه همگان را در پيشگاه خود گرد مي‌آورد».

و اینکه فرمودند: «عیسی کلمه‌ای است که الله عزوجل او را به مریم القا کردند و روحی از جانب الله عزوجل می‌باشد.» امام احمد در کتاب «الرد علی الجهمیه» می‌گوید: «الله عزوجل، عیسی علیه­السلام را با کلمه‌ای که به مریم القا کرد، بوجود آورد، هنگامی­که به او گفت: «کُن». سپس عیسی به وسیله‌ی گفتن «کُن» (باش) به وجود آمد و عیسی خود آن «کُن» نیست بلکه با گفتن «کُن» به وجود آمد و «کُن» کلامی است از جانب الله عزوجل و مخلوق نیست و مسیحیت و جمهیه در خصوص عیسی علیه­السلام به الله عزوجل دروغ می‎بندند»[[463]](#footnote-463).

و اینکه رسول الله ح فرمودند: «روحی از جانب الله عزوجل است.» بدین معناست که عیسی علیه­السلام روحی از ارواحی است که الله عزوجل آن‌ها را آفریده است و با این کلام­شان ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ﴾ «آیا من پروردگارتان نیستم، آن‌ها را به سخن آورده و گفتند: بلی» همانطور که ابی بن کعب ت می‎گوید[[464]](#footnote-464).

اما اینکه رسول الله ح فرمودند: «و گواهی دهد که بهشت و دوزخ حق است.» یعنی گواهی دهد که بهشتی را که الله عزوجل از آن در کتابش خبر داده و آن­را برای متقین آماده کرده است، حق است یعنی ثابت بوده و شکی در آن نیست و نیز گواهی دهد که آتشی را که الله عزوجل از آن در کتابش خبر داده و آن­را برای کافران آماده کرده است، حق می‌باشد. و هرکس به بهشت و دوزخ ایمان نداشته باشد، درحقیقت به قرآن و پیامبران کفر ورزیده است.

و اینکه رسول الله ح فرمودند: «الله عزوجل او را بر هر عملی که باشد، وارد بهشت می‌کند.»

حافظ ابن حجر می‌گوید[[465]](#footnote-465): «معنای این رهنمود نبوی ح آن است که: بر هر عمل صالح یا فاسدی که باشد. چرا که اهل توحید حتما وارد بهشت می‌شوند. و یا ممکن است معنایش این باشد که الله عزوجل آن‌ها را با توجه به اعمال­شان در درجات مختلفی به بهشت وارد می‌کند.»

قاضی عیاض رحمه­الله می‌گوید:[[466]](#footnote-466) «آنچه در حدیث عباده س آمده، ویژه کسانی است که همراه با به زبان آوردن آنچه رسول الله ح فرمودند حقیقت ایمان و توحیدی را که در حدیث وارد شده نیز با شهادتین مقرون سازد. و این امر چنان پاداشی دارد که بر گناهان وی برتری می‌یابد و موجب بخشش، رحمت و در نخستین وهله موجب وارد شدن به بهشت می‌گردد.

و آنچه که در روایت عتبان بن مالک س آمده است: «مَنْ قَالَ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» بر حقیقت معنای کلمه‌ی توحید، اخلاص و نفی شرک دلالت دارد. و صدق و اخلاص متلازم یکدیگر می‌باشند، لذا اگر مخلص نباشد، مشرک می‌باشد و شرک درجاتی دارد و اگر صادق نباشد، منافق می‎باشد.

این تنها یک حدیث از احادیثی است که در فضل توحید وارد شده است که برای ما به وضوح حقیقت توحیدی را که شایسته است انسان به مجرد تلفظ شهادتین بر آن باشد، واضح و روشن می‌گرداند.

و با این فهم کامل از این حدیث و تمامی احادیثی که در فضل توحید وارد شده است، هر اشکال و پوشیدگی در معانی و مقتضیات آن، برطرف می‎گردد.

بنابراین کسی که با این توحید خالص که بیان کردیم، پروردگارش را ملاقات کند، تردیدی نیست که وی از جمله‌ی سعادتمندان رستگار می‌باشد و قطعاً این توحید ضامن آن است که انوارش تمامی گناهان و نافرمانی­هایش را بسوزاند. همانطور که ابن قیم رحمه­الله در کتاب «مدارج السالکین» می‌گوید: «بر این اساس کسی که حسنات و نیکی­هایش بر سیئات و گناهانش برتری یابد، رستگار شده و عذاب نمی‌شود و گناهانش به سبب نیکی­هایش، بخشیده می‎شود. و بدین سبب برای اهل توحید، بخشیده می‌شود آنچه که برای اهل شرک بخشیده نمی‌شود. چرا که اهل توحید با اقرار به توحید، بدانچه الله عزوجل آن­را دوست داشته و مقتضای عمل به آن بخشش و آسان­گیری از جانب الله متعال است، عمل کرده‌اند، برخلاف مشرک. و هر چه توحید بنده بیشتر باشد، مغفرت و بخشش الله عزوجل برای او کامل­تر می‌باشد؛ از این­رو کسی که الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که بر او شرک نورزیده است، حتما گناهانش بر وی بخشوده می‌شود، هر چه که باشد و به سبب آن‌ها عذاب نمی‌شود. و ما نمی‌گوییم: که هیچیک از اهل توحید وارد آتش نمی‌شود، بلکه بسیاری از آن‌ها به سبب گناهان­شان وارد آتش می‌شوند و به مقدار جرم­شان عذاب می‌شوند و پس از آن از آتش خارج می‌گردند؛ و برای آنکه نسبت به آنچه گفتیم، احاطه‌ی علمی داشته باشد، بین این دو امر منافاتی وجود ندارد.

بدان که پرتوی لا إله إلا الله مِه و تیرگی‌ها و ابر گناهان را به اندازه‌ی شدت و ضعفش پراکنده کرده و در نتیجه نورافشانی می‌کند؛ و تفاوت اهل لا إله إلا الله در این نور از نظر ضعف و قوت بگونه‌ای است که جز الله عزوجل کسی بدان احاطه ندارد؛ و هرگاه عظمت نور کلمه‌ی توحید، شدیدتر گردد، بیشتر شبهات و شهوات را به حسب قوت و شدتش می‌سوزاند و هر گناه یا شهوت یا شبهه‌ای که بدین نور نزدیک­تر شود، آن نور آن­را می‌سوزاند و بدین ترتیب آسمان ایمانش از شر هر سارقی که حسناتش را برباید به وسیله‎ی ستارگان در حفاظت می‌باشد. و هیچ دزدی مگر به سبب تکبر و غفلت وی که جزو خصوصیات بشری می‌باشد، بدان دست درازی نمی‌کند؛ و چون بیدار شده و از آنچه از وی دزیده شده، اطلاع یابد، آن­را از دزدش پس می‎گیرد، یا اینکه با تلاش در کسب آن، چندین برابر آن­را حاصل می‌کند؛ و اینچنین وی هرگز با وجود دزدهایی از جن‌ها و انسان‌ها، همچون کسی نیست که خزانه‌ی خود را برای آن‌ها باز گذارد و به در آن پشت کند.

و توحید مجرد اقرار بنده به اینکه خالقی جز الله عزوجل نیست و نیز الله عزوجل پروردگار هر چیزی و مالک آن است، نمی‌باشد، همانطور که بت­پرستان بدین مساله اقرار داشتند درحالی­که مشرک بودند؛ بلکه توحید متضمن محبت الله عزوجل و خضوع و ذل و فروتنی و کمال انقیاد و فرمانبرداری در اطاعت از الله عزوجل و اخلاص در عبادت برای او و اراده‌ی ملاقات صورت بلندمرتبه‌اش با تمامی اقوال و اعمال و بازداشتن‌ها و بخشیدن‌ها و حب و بغضی که بین او و اسباب دعوت کننده‌ به سوی گناه و اصرار بر آن‌ها حائل شده، می‌باشد. و هرکس این مساله را بداند، سخن رسول الله ح را درک می‌کند که فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» و اینکه می‌فرماید: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ قَالَ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ».

و نیز احادیثی را که در این مضمون وارد شده‌اند و بر بسیاری از مردم فهم آن‌ها پیچیده شده است، درک می‌کند. چنان­که برخی از مردم گمان می‌کنند، بعضی از این احادیث منسوخ می‌باشند. و برخی گمان می‌کنند که این احادیث قبل از ورود اوامر و نواهی و استقرار شریعت وارد شده‌اند؛ و برخی آن احادیث را بر آتش مشرکان و کافران حمل کرده‌اند و برخی ورود به آتش را به خلود و جاودانگی در آن تاویل کرده و گفتند: معنای حدیث آن است که هرکس لا إله إلا الله بگوید: هرگز وارد آتش نمی‌شود؛ و دیگر تاویلات فاسد و نادرستی که در این مساله ذکر کرده‌اند. درحالی­که شریعت حکیم، حصول و ورود به بهشت را در مجرد نطق زبانی کلمه‌ی توحید قرار نداده است، چرا که این مساله برخلاف آنچه در دین اسلام ضروری و بدیهی است می‌باشد. زیرا منافقان کلمه‌ی توحید را به زبان می‌آوردند، درحالی­که جزء کسانی بودند که آن­را به دل انکار می‌کردند و از کسانی بودند که الله عزوجل پایین‌ترین مکان آتش را برای آن‌ها قرار داد. بنابراین بایستی کلمه‌ی توحید به همراه قول زبانی و قول قلب باشد و قول قلب، متضمن شناخت و معرفت و تصدیق کلمه­ی توحید و شناخت حقیقت نفی و اثباتی که متضمن آن است، می‌باشد. و نیز متضمن معرفت و شناخت حقیقت الوهیتی که از غیرالله منتفی می‌باشد و تنها به او جل­جلاله اختصاص دارد و اثبات آن برای غیر او محال می‌باشد و برپا داشتن این معنا در قلب از روی علم و معرفت و یقین که موجب تحریم گوینده‌ی آن بر آتش است، می­باشد. سپس ابن قیم رحمه­الله می‌گوید: «برتری اعمال نسبت به یکدیگر بر اساس شکل و صورت ظاهری آن و مقدار آن‌ها نمی‌باشد، بلکه برتری و تفاضل اعمال بر مبنای تفاضل و تفاوت آنچه در قلوب است می‌باشد. بگونه‌ای که ممکن است شکل ظاهری در عمل یکی باشد، ولی تفاضل و تفاوتی که در بین آن‌ها وجود دارد، همچون فاصله‌ی آسمان‌ها و زمین باشد. و گاهی دو نفر در یک صف هستند درحالی­که تفاوت میان نمازهای­شان همچون فاصله‌ی آسمان‌ها و زمین می‌باشد. تا آنجا که می‌گوید: در حدیث بطاقه و صاحب کارت تامل کن[[467]](#footnote-467).

بدیهی است که برای هر موحدی همچون این کارت می‌باشد. و بسیاری از آن‌ها به سبب گناهان­شان وارد دوزخ می‌شوند، لیکن سِری که کارت آن مرد سنگین شده و دفترهایی از گناهان به خاطر آن سبک گشتند - چیزی که برای غیر او که صاحب کارت‌هایی بودند، حاصل نشد - یکتا و یگانه بودن کارت او در سنگینی و وقار بود[[468]](#footnote-468).

از خلال این فهم واضح و روشن در مورد حقیقت احادیثی که در باب توحید وارد شده‌اند، اکنون برای ما میسر است که برخی از احادیثی را که در این مورد وارد شده، پس از اینکه قاعده‌ی اساسی در فهم آن‌ها برایمان استوار گشت، ذکر کنیم بدون آن که نیازی به توقف در هر حدیثی به منظور شرح آن داشته باشیم، آنطور که در حدیث عباده س که کمی پیشتر گذشت توقف کردیم.

حدیث دوم:

از معاذ بن جبل س روایت است که می‌گوید: پشت سر رسول الله ح بر الاغی که عفیر نام داش، سوار بودم، رسول الله ح فرمودند: «يَا مُعَاذُ، هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَمَا حَقُّ العِبَادِ عَلَى اللَّهِ» «ای معاذ، آیا حق الله عزوجل بر بندگانش و حق بندگان بر الله عزوجل را می‌دانی؟» معاذ می‌گوید: گفتم الله و رسولش بدان داناترند. رسول الله ح فرمودند: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى العِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلاَ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقَّ العِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لاَ يُعَذِّبَ مَنْ لاَ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» «حق الله عزوجل بر بندگان آن است که او جل­جلاله را عبادت کنند و چیزی را با او شریک قرار ندهند. و حق بندگان بر الله عزوجل آن است که کسی را که با او چیزی شریک قرار نداده باشد، عذاب نکند.» معاذ می‌گوید: پس گفتم: یا رسول الله، آیا مردم را بدان بشارت ندهم؟ رسول الله ح فرمودند: «لاَ تُبَشِّرْهُمْ، فَيَتَّكِلُوا» «آن‌ها را بشارت مده، چرا که بر آن اعتماد کرده و از عمل باز می‌مانند»[[469]](#footnote-469).

از این حدیث مبارک واضح می‌گردد که حق الله عزوجل بر بندگانش آن است که تنها او را عبادت کرده و از تمامی شائبه‌های شرک، به دور باشند. امام ابن قیم به نیکوترین شیوه از عبادت تعریف جامعی را در قالب شعر ارائه داده و می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و عبادة الرحمن: غاية حبه |  | مـع ذل عابـده، همـا قطبان |
| و علیهما فَلَك العبادة دائــر |  | مـا دار حتی قامت القطبــان |
| و مداره بالأمـر أمر رسولـه |  | لا بالهوی والنفس والشیطان[[470]](#footnote-470) |

«عبادت خداوند رحمان یعنی نهایت دوست داشتن او همراه با نهایت فروتنی و خاکساری؛ که این دو، دو قطب عبادت می‌باشند. با این دو، چرخ عبادت می‌چرخد و مادامی­که این دو قطب در میان نباشند، چرخ عبادت نیز دائر نخواهد بود. مدار اصلی این چرخ، فرمان فرستاده‌ی اوست نه هوا و نفس اماره و شیطان.»

بنابراین عبادت عبارت است از: خضوع و محبت برای الله عزوجل و این همان دین الله عزوجل می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه­الله می‌گوید: «هرکس با وجود بغض نسبت به انسانی، برای او خضوع و فروتنی کند، عبادت کننده‌ی او نمی‌باشد و نیز اگر چیزی را دوست داشته باشد و برای آن فروتنی و خضوع نکند، عبادت کننده‎ای برای او نمی‌باشد، همانطور که انسان فرزند و دوستش را دوست دارد. لذا یکی از این دو، در عبادت الله عزوجل کفایت نمی‌کند، بلکه واجب است که الله عزوجل نزد بنده از هر چیزی محبوب‌تر باشد و نیز الله عزوجل در نزد وی از هر چیزی بزرگ‌تر باشد، بلکه محبت و فروتنی کامل را جز مستحق الله عزوجل نداند»[[471]](#footnote-471).

و تردیدی نیست که هرکس الله عزوجل را با این توحید ملاقات کند، از اهل بهشت می‌باشد، ﴿وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ﴾ [الروم: 6] «اين وعدّه‌اي است كه الله داده است و الله هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد كرد».

از الله عزوجل می‌خواهیم که ما و شما را بر توحید بمیراند و خاتمه‌ی ما را با سعادت و رستگاری همراه بگرداند و بر ما و شما بهشت و دیدار خویش را روزی بگرداند. براستی که او ولی این امر و عهده­دار آن است.

حدیث سوم: (حدیث بطاقه یا صاحب کارت)

از عبدالله بن عمرو بن عاص س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ سَيُخَلِّصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الخَلَائِقِ يَوْمَ القِيَامَةِ فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ سِجِلًّا كُلُّ سِجِلٍّ مِثْلُ مَدِّ البَصَرِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَتُنْكِرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظَلَمَكَ كَتَبَتِي الحَافِظُونَ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: أَفَلَكَ عُذْرٌ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: بَلَى إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً، فَإِنَّهُ لَا ظُلْمَ عَلَيْكَ اليَوْمَ، فَتَخْرُجُ بِطَاقَةٌ فِيهَا: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَيَقُولُ: احْضُرْ وَزْنَكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ البِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السِّجِلَّاتِ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تُظْلَمُ»، قَالَ: «فَتُوضَعُ السِّجِلَّاتُ فِي كَفَّةٍ وَالبِطَاقَةُ فِي كَفَّةٍ، فَطَاشَتِ السِّجِلَّاتُ وَثَقُلَتِ البِطَاقَةُ، فَلَا يَثْقُلُ مَعَ اسْمِ اللَّهِ شَيْءٌ». «الله متعال در روز قیامت، در بین مردمان مردی از امت مرا نجات می‌دهد، نود و نه کارنامه‌ی اعمال او را بر وی می‌گشایند که هر کارنامه به اندازه دید چشم وسیع است. سپس الله متعال می‌فرماید: آیا چیزی از محتوای این کارنامه‌ها را انکار می‎کنی؟ آیا فرشتگان ما به تو ظلم کرده‌اند؟ وی پاسخ می‌دهد: خیر یا رب؛ سپس الله متعال می‌فرماید: آیا عذری داری؟ وی پاسخ می‌دهد: خیر یا رب. الله متعال می‌فرماید: تو یک کار نیک نزد ما داری و امروز به تو هیچگونه ظلمی نخواهد شد؛ پس از آن کارتی را بیرون می‌آورند که روی آن نوشته شده: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» سپس می‌فرماید: برای وزن کردن آن آماده باش. وی می‌گوید: این کارت در مقابل آن کارنامه‌ها چیزی نیست؟ الله متعال می‎فرماید: قطعا به تو ظلمی نمی‌شود». رسول الله ح می‌فرماید: «همه کارنامه‌ها در یک کفه ترازو و آن کارت به تنهایی در کفه دیگر قرار داده می‌شود که همه کارنامه‌ها بالا آمده و آن کارت بر آن‌ها سنگینی می‌کند، براستی که هیچ چیز در مقایسه با اسم الله متعال سنگین نمی‌شود».

سخن در مورد این حدیث در کلام امام ابن قیم رحمه­الله گذشت و تردیدی نیست که سِری که به سبب آن کارت سنگین شده و به خاطر آن کارنامه‌های وی سبک می‌شوند، کمال توحید و محقق گرداندن آن می‌باشد. چرا که برای توحید نوری می‌باشد که تیرگی و ابرهای گناه را به اندازه‌ی قوتش پراکنده می‌کند؛ و الله عزوجل خبر داده که هر گناهی را با وجود توحید می‎بخشد و هیچ گناهی را به همراه شرک نمی‌بخشد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١١٦﴾ [النساء: 116] «بي­گمان الله شرك ورزيدن به خود را (از كسي) نمي‌آمرزد و بلكه پائين­تر از آن­را از هركس كه بخواهد (و صلاح بداند) مي‌بخشد. هر كه براي الله انباز بگيرد، به راستي بسي گمراه گشته است (و خيلي از حق پرت شده است)».

پس هرگاه فردی با اخلاص و یقین کامل «لا إله إلا الله» را بر زبان آورد و در این حال به هیچ وجه بر گناهی مصر نباشد، کمال اخلاص و یقین وی موجب می‌شود که الله عزوجل از همه چیز برای او محبوب‌تر باشد. بنابراین در دل وی هیچگونه اراده‌ای برای انجام آنچه الله عزوجل حرام کرده است، باقی نمی‌ماند و هیچگونه کراهتی نسبت به آنچه الله عزوجل بدان فرمان داده ندارد؛ چنین کسی است که آتش بر وی حرام شده است گرچه قبل از آن گناهانی داشته باشد، ولی پس از چنین ایمان و اخلاص و توبه و محبت و یقین کامل، گناهان وی محو و نابود می‌گردد، همانگونه که شب توسط روز محو می‌گردد. پس هرگاه لا إله إلا الله را با کاملترین وجه که مانع شرک اکبر و شرک اصغر باشد، بگوید و بر هیچ نوع گناهی مصر نباشد، بر او بخشیده خواهد شد و بر آتش حرام می‌گردد. و اگر بگونه‌ای آن­را بر زبان آورد که از شرک اکبر و نه شرک اصغر رهایی یابد و پس از آن چیزی که مناقض آن باشد از وی صادر نشود، در این حالت در مقابل این حسنه و عمل نیکویش، چیزی از گناهان نیست که مقاومت کند، پس به سبب آن میزان حسناتش ترجیح و برتری می‌یابد - آن طور که در حدیث بطاقه و صاحب کارت گذشت - و بر آتش حرام می‌گردد، ولی درجه‌اش در بهشت به میزان گناهی که مرتکب شده کاهش می‌یابد و این برخلاف کسی می‌باشد که سیئات وی بر حسناتش برتری یافته و در حالی مرده که مصر بر آن‌ها بوده است، که چنین شخصی مستحق آتش می‌باشد. و اگر شخصی لا إله إلا الله بگوید و به وسیله‌ی آن خود را از شرک اکبر خالص گرداند، لیکن بر این حالت از دنیا نرود، بلکه پس از رهایی از شرک اکبر گناهانی را مرتکب شود که بر حسنه‌ی توحیدش برتری یابد، در چنین حالتی کلمه‌ی توحید را به زبان آورده و با اخلاص بوده است، لیکن پس از آن مرتکب گناهانی شده است که توحید و اخلاصش را سست و ضعیف کرده است و آتش گناهان وی قوت گرفته تا جایی که نیکی توحیدش را سوزانده است. این برخلاف فردی است که مخلص و اهل یقین بوده و نیکی­هایش بر گناهانش ترجیح و برتری دارد و بر گناهان اصرار نمی‌ورزد که اگر با این حال بمیرد وارد بهشت می‌شود. تنها ترسی که متوجه فرد مخلص می‌باشد، این است که گناهانی را انجام دهد که در پی آن ایمانش ضعیف شده و لا إله إلا الله را با اخلاص و یقینی که مانع تمام گناهان وی می‎شود به زبان نیاورد و این ترس بر او هست که دچار شرک اکبر و اصغر شود اگر هم از شرک اکبر سالم بماند، ترس باقی ماندن شرک اصغر با وی می‌باشد و نیز ترس اینکه بدان نیز گناهان اضافه شود و بدین ترتیب جانب گناهانش بر حسناتش ترجیح یابد؛ چرا که سیئات، ایمان و یقین را ضعیف می‌کند و همچنین قول لا إله إلا الله را ضعیف کرده و مانع اخلاص در قلب می‌گردند و اندک اندک گوینده‌ی کلمه‌ی توحید همچون شخصی می‌گردد که هذیان می‌گوید یا در خواب سخن می‌گوید یا همانند کسی است که صدایش را با آیه‌ای از قرآن بی‌آنکه طعم و شیرینی معنایش را بچشد، نیکو می‌گرداند؛ چنین افرادی این عبارات را با کمال صدق و یقین نگفته‌اند، چرا که پس از گفتن آن دچار گناهانی شده‌اند که ناقض گفته‌ی آنان است، بلکه بدون صدق و یقین گفته‌اند و بدون صدق و یقین می‌میرند. زیرا گناهان فراوانی دارند که مانع ورود آنان به بهشت می‌شوند؛ پس هرگاه گناهان فزونی یافتند، گفتن لا إله إلا الله بر زبان سنگینی می‌کند و قلب از گفتن آن دچار قساوت می‎گردد، از عمل صالح کراهت پیدا می‌کند، گوش فرا دادن به قرآن برایش دشوار می‌گردد و با یاد غیرالله خرسند گشته و به باطل اطمینان حاصل می‌کند. سخن زشت و همنشینی با اهل غفلت را شیرین می‌پندارد و از همنشینی با اهل حق کراهت دارد. لذا چنین فردی اگر لا إله إلا الله را به زبان آورد، درحقیقت چیزی را به زبان آورده که در قلبش نیست و عمل وی گفته‎اش را تصدیق نمی‌کند. حسن بصری می‌گوید: «ایمان به ادعا و آرزو نیست، بلکه چیزی است که در دل‌ها می‌نشیند و اعمال آن­را تصدیق می‌کند؛ پس هر کسی سخنانی نیکو و صالح بگوید و بدان‌ها عمل کند، از او پذیرفته می‌شود و هرآنکه سخن نیکو بگوید و عملش شر باشد، گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود»[[472]](#footnote-472). بکر بن عبدالله مزنی رحمه­الله می‌گوید: «ابوبکر با فزونی روزه و نماز از آنان (صحابه) پیشی نگرفت، بلکه با آن چیزی پیشی گرفت که در قلبش جای گرفته بود»[[473]](#footnote-473).

از سوء خاتمه به الله عزوجل پناه می‌بریم و از الله عزوجل می‌خواهم که خاتمه‌ی ما و شما را همراه با سعادت و رستگاری بگرداند، همانطور که به او امیدواریم که ما را از نظر به وجه متعالش محروم نگرداند.

حدیث چهارم:

از انس بن مالک س روایت است که می‌گوید از رسول الله ح شنیدم که فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ فِيكَ وَلاَ أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ، وَلاَ أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الأَرْضِ خَطَايَا ثُمَّ لَقِيتَنِي لاَ تُشْرِكُ بي‌شَيْئًا لأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً»[[474]](#footnote-474). «الله تبارک و تعالی فرمودند: «ای بنی­آدم، شما تا زمانی­که مرا بخوانید و به من امیدوار باشید، آنچه از شما سرزده می‌بخشم و قلم عفو بر آن می‌کشم و به چیزی اهمیت نمی‌دهم. ای بنی­آدم اگر بزرگی گناهان­تان به اندازه‌ی آسمان هم برسد، اما از من طلب مغفرت کنید بدون توجه به چیزی آن­را می‌بخشم. ای بنی­آدم اگر با اشتباه و گناهی به اندازه‌ی زمین و پری آن پیش من بیایید ولی آنگاه که مرا ملاقات می‌کنید چیزی را شریک من قرار نداده باشید، من نیز به همان اندازه مغفرت را برای شما می‌آورم».

این حدیث شریف فضل توحیدی را که بزرگ‌ترین سبب از اسباب مغفرت می‌باشد، بیان می‌کند. همانطور که امام ابن رجب حنبلی رحمه­الله در شرح این حدیث در کتاب ارزشمندش «جامع العلوم و الحکم» در حدیث شماره‌ی 42 می‌گوید: «و از اسباب مغفرت و بخشش گناهان، توحید می‌باشد. و در واقع توحید بزرگ‌ترینِ اسباب می‌باشد که هرکس عاری از آن باشد، مغفرتی برای وی نیست و هرکس به همراه آن الله عزوجل را ملاقات کند، در واقع با بزرگ‌ترین اسباب مغفرت حاضر شده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾ [النساء: 116] «بي‌گمان الله (هرگز) شرك به خود را نمي‌بخشد، ولي گناهانِ جز آن­را از هركس كه خود بخواهد، مي‌بخشد».

هرکس همراه توحید، به اندازه‌ی تمام زمین خطا و گناه همراه داشته باشد و الله عزوجل را ملاقات کند، الله متعال به همان میزان مغفرت شامل حال او خواهد کرد. اگر توحید شخص و اخلاصش برای الله عزوجل کامل شود و شروط توحید را با قلب، زبان و اعضا و جوارح و یا با قلب و زبان در هنگام مرگ به پا دارد، این امر موجب مغفرت و بخشش تمام گناهانی که قبل از آن مرتکب شده، می‌شود و به طور کلی مانع داخل شدن وی به آتش جهنم می‌گردد.

هرکس کلمه‌ی توحید را در قلبش محقق گرداند، محبت و تعظیم و اجلال و ترس و خشیت و توکل بر هر چیزی غیر از الله عزوجل را از آن بیرون گردانده است و در این هنگام است که گناهان و خطاها و لغزشهایش، گرچه همچون کف روی آب باشد، می‌سوزد و چه بسا که همگی آن‌ها به نیکی‌ها و حسنات تبدیل گردند.

براستی که این توحید، اکسیر بزرگی است بگونه‌ای که اگر بر کوه­هایی از گناهان و خطاها و لغزشها، ذره‌ای از آن واقع گردد، آن‌ها را تبدیل به حسنات و نیکی‌ها می‌کند[[475]](#footnote-475).

آری، توحید خالصی که شرکی با آن آمیخته نشده باشد، به اذن الله عزوجل، همراه آن گناهی باقی نمی­ماند.

حدیث پنجم:

از جابر بن عبدالله س روایت است که گفت: رسول الله ح فرمودند: «مَنْ لَقِيَ اللهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ»[[476]](#footnote-476). «هرکس الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که چیزی را با او شریک نکرده باشد، وارد بهشت می‌شود. و هرکس درحالی­که برای الله عزوجل شریکی قائل شده باشد، الله عزوجل را ملاقات کند وارد آتش می‌شود».

همچنین این حدیث مبارک تاکید می‌کند که نفی شرک مقتضی وجود توحید می‌باشد. بنابراین کسی که الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که به او شرک نورزیده باشد، به اجماع، از اهل بهشت می‌باشد. و هرآنکه الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که به او شرک ورزیده است، وارد آتش می‌شود.

الله عزوجل ما و شما را از آن در پناه خود محفوظ بگرداند.

حدیث ششم:

ابن ماجه و حاکم[[477]](#footnote-477) و دیگران از حذیفه س روایت کرده‌اند که رسول الله ح فرمودند: «يَدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَدْرُسُ وَشْيُ الثَّوْبِ، حَتَّى لَا يُدْرَى مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيُسْرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالْعَجُوزُ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ، فَنَحْنُ نَقُولُهَا». «اسلام همچون نقش و نگار روی پارچه کهنه (و کم رنگ) می‌شود. تا اینکه مردم نمی‌دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست؟ و شبی از شب‌ها، قرآن از میان مردم برداشته می‌شود. و بروی زمین حتی یک آیه از آن باقی نمی‌ماند، تا آنجا که گروهی از پیرمردان و پیرزنان می‌گویند: ما می‌شنیدیم که پدر و مادرمان کلمه‌ی لاإله إلاالله را می‌گفتند: ما نیز آن‌ها را بر زبان می‌آوریم». صله بن زفر به حذیفه س گفت: چون آنان نمی‎دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست، پس لا إله إلا الله به آنان نفعی نمی‌رساند. حذیفه س از او روی گرداند. صله این سوال را سه بار تکرار کرد و هر بار حذیفه از وی روی بر می‌گرداند تا اینکه در بار سوم سه بار فرمود: ای صله، لا إله إلا الله آنان را از آتش دوزخ نجات می‌دهد.

حدیث هفتم:

بزار و بیهقی و ابن حبان[[478]](#footnote-478) از ابوهریره س روایت کرده‌اند که رسول الله ح فرمودند: «مَنْ قَالَ لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ نَفَعَتْهُ يَوْمًا مِنْ دَهْرِهِ أَصَابَهُ قَبْلَ ذَلِكَ مَا أَصَابَهُ». «کسی که لاإله إلاالله را (با رعایت شروط و مقتضیات آن) گفته باشد، روزی از روزها (این گفته‌ی او) به او نفع خواهد رساند، هرچند که قبل از آن (روز) به مصایب و عذاب­هایی گرفتار آمده باشد».

حدیث هشتم:

و در صحیحین[[479]](#footnote-479) از انس س روایت است که رسول الله ح فرمودند: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الخَيْرِ مَا يَزِنُ شَعِيرَةً، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الخَيْرِ مَا يَزِنُ بُرَّةً، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لاَ إلهَ إِلَّا اللهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مَا يَزِنُ مِنَ الخَيْرِ ذَرَّةً». «هرکس که لا إله إلا الله بگوید و به اندازه‌ی یک دانه جو، ایمان در دل او باشد، از آتش دوزخ بیرون آورده می‎شود. و هرکس لا إله إلا الله را بر زبان آورد و به اندازه‌ی یک دانه گندم در قلبش ایمان باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود. و هرکس که لا إله إلا الله بگوید و به اندازه‌ی ذره‌ای ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می‎شود».

حدیث نهم:

در صحیحین[[480]](#footnote-480) از ابوسعید خدری س روایت شده که رسول الله ح فرمودند: «يَدْخُلُ أَهْلُ الجَنَّةِ الجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ»[[481]](#footnote-481). «پس از اینکه اهل بهشت وارد بهشت و اهل دوزخ وارد دوزخ می‌شوند، الله عزوجل می‌فرماید: هرکس را به اندازه‌ی دانه‎ای ارزن در قلبش ایمان وجود دارد، از آتش بیرون آورید».

حدیث دهم:

از ابن عباس ب روایت شده است که می‌گوید: رسول الله ح نزد ما تشریف آورده و فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ، فَجَعَلَ يَمُرُّ النَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلُ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلاَنِ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، وَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَرَجَوْتُ أَنْ تَكُونَ أُمَّتِي، فَقِيلَ: هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ، ثُمَّ قِيلَ لِي: انْظُرْ، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَقِيلَ لِي: انْظُرْ هَكَذَا وَهَكَذَا، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَقِيلَ: هَؤُلاَءِ أُمَّتُكَ، وَمَعَ هَؤُلاَءِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ» «امت‌ها بر من عرضه شدند، پیامبری می‎گذشت که با وی یک مرد (از پیروان او) بود و پیامبری می‌گذشت که با وی دو مرد بود و پیامبری می‌گذشت که با وی گروهی بود و پیامبری می‎گذشت که با وی هیچکس نبود. و گروه‌های زیادی را دیدم که افق را در بر گرفته بودند. امیدوار بودم که آن‌ها امت من باشند، که گفته شد: آن‌ها موسی و قوم وی هستند. سپس به من گفته شد: ببین؛ پس گروه‌های زیادی را که افق را در بر گرفته بودند، دیدم و به من گفته شده اینجا و آنجا را ببین، گروه‎های زیادی که افق را در بر گرفته بودند، مشاهده کردم. سپس گفته شد: این‌ها امت تو می‌باشند و با این‌ها هفتاد هزار نفر هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند». سپس مردم پراکنده شدند و رسول الله ح بیان نکردند که ایشان چه کسانی هستند، سپس اصحاب رسول الله با یکدیگر گفتگو کردند و گفتند: اما ما کسانی هستیم که در شرک (دوره‌ی جاهلیت) زاده شدیم، ولی به الله عزوجل و رسول او ایمان آوردیم، و لیکن آن گروه (که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند) فرزندان ما خواهند بود. چون این خبر به رسول الله ح رسید، فرمودند: «هُمُ الَّذِينَ لاَ يَتَطَيَّرُونَ، وَلاَ يَسْتَرْقُونَ، وَلاَ يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» «آن‌ها کسانی هستند که پرندگان را به فال بد نمی‌گیرند و طلب رقیه نمی‌کنند و داغ نمی‌کنند و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند». عکاشه بن محسن س برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا من جزو آن‌ها هستم؟ فرمودند: آری، سپس شخصی دیگر برخاست و گفت: آیا من از آن‌ها هستم؟ رسول الله ح فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». «در این مورد عکاشه از تو سبقت گرفت»[[482]](#footnote-482).

همچنین این حدیث فضل محقق گرداندن توحید را بیان می‌کند. بگونه‎ای که آن‌هایی که بدون حساب و هیچگونه عذابی وارد بهشت می‌شوند در واقع کسانی‌اند که شرک را به طور کلی ترک کرده و حوائج و نیازهای­شان را فقط از الله عزوجل طلب کرده‌اند. و آنچه موجب شده تا اینگونه عمل کنند، قوت توکل­شان بر الله عزوجل و سپردن امورشان به الله عزوجل بوده است و بدین ترتیب جز به سوی او رغبت نداشته و جز از او نمی‌ترسیدند.

و این نهایت محقق گرداندن توحید می‌باشد، چرا که توکل انسان، راست و درست نمی‌باشد تا اینکه توحیدش صحیح باشد؛ بلکه حقیقت توکل، توحید قلب می‌باشد. لذا مادامیکه در قلب، رابطه‌ای با شرک وجود داشته باشد، توکلش ناقص و معیوب و بی‌فایده می‌باشد. و صحت توکل به اندازه خالص گرداندن توحید می‌باشد. چرا که هر زمان بنده توجهش به سوی غیرالله باشد، این توجه شعبه‌ای از شعبه‌های قلبش را تسخیر می‌کند و بدین ترتیب توکلش به الله عزوجل را به قدر و اندازه‌ی از بین رفتن آن شعبه، ناقص می‌گرداند. و از اینجاست که برخی گمان می‌کنند، که توکل جز با روبرتافتن از اسباب صحیح نمی‌باشد؛ درحالی­که این روی برتافتن از اسباب حق است لیکن روی­گردانی قلب از اسباب نه اعضا و جوارح»[[483]](#footnote-483).

بنابراین توحید اصل و اساس و اولین و آخرین واجب می‌باشد و آن اول و آخر امر می‌باشد. و اولین چیزی است که با آن ورود به اسلام صورت می‎گیرد. و آخرین چیزی است که واجب است انسان با آن از دنیا رخت سفر بندد.

از الله عزوجل می‌خواهیم که خاتمه‌ی ما را با توحید بگرداند، براستی که او ولی این امر و عهده­دار آن است.

این باب را با ابیاتی زیبا و دل­نشین از حافظ ابن رجب رحمه­الله به پایان می‌رسانم، آنجا که می‌سراید:[[484]](#footnote-484)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تـبـارك ذوالـجلال والإكــرام |  | ومن شهد أن لا إله إلا هـو |
| من یغفر الذنوب من یمحصها |  | غیـرك یا مـن لا إله إلا هـو |
| جـنـان خلـده لـمن یـوحده |  | أشـهـد أن لا إلــه إلا هـو |
| نــاره لا تـــحـــرق مـــن |  | یـشـهد أن لا إلـه إلا هــو |
| أقـولـها مـخلــصا بـلا بخل |  | أشـهـد أن لا إلـه إلا هـو |

«بزرگوار و دارای برکات بسیار است، ذاتی که صاحب جلال و عظمت و ارجمند و گرامی است و نیز کسی که گواهی دهد هیچ معبود به حقی جز او نیست. چه کسی جز تو گناهان را می‌بخشد و آن‌ها را محو و نابود می‌سازد، ای کسی که جز او معبود بر حقی نیست. باغ­های جاویدانش برای کسی است که تنها او را پرستش کند، شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز او نیست. آتش دوزخ کسی را که گواهی دهد که معبود به حقی جز او نیست، نمی‎سوزاند. آن­را خالصانه و بدون هیچگونه بخلی می‌گویم، گواهی می‌دهم که هیچ معبود بر حقی جز او نیست».

و به این مقدار از احادیث در این باب کفایت می‌کنم، حال اینکه احادیث در این مورد بسیار می‌باشند.

از الله عزوجل می‌خواهم که ما را با توحید بمیراند و ما را در زمره‌ی موحدین در باغ­های پر از نعمت بهشتی حشر بفرماید.

وصلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه أجمعین.

خاتمه

**نسأل الله حسنها**

اما بعد، برادر و خواهر عزیزم، این حقیقت توحیدی بود که واجب است در قلوب استقرار یابد و بایستی مسلمانان آن­را در حیات­شان به عنوان برنامه زندگی قرار دهند. و تردیدی نیست که این گام ابتدایی به منظور بر انگیخته شدن امت برای باری دیگر، همانطور که در اولین بار منقلب گشتند، می‌باشد.

و این خواسته‌ای بزرگ است که نیازمند تلاش بزرگ و صبری جمیل می‎باشد. امانت بزرگی که بر گردن هر مسلمانی می‌باشد. براستی که اکنون وقت فعالیت و بخشش و کوشش بدون سستی و تنبلی می‌باشد، زیرا آنکه تنها برای خودش زندگی کند، گرچه در ظاهر راحت و آسوده زندگی می‌کند، ولی درحقیقت پست زندگی کرده و پست می‌میرد!! درحالی­که مسلمان اینچنین نیست.

پس برخیز و حرکت کن، ای قدرتمند مهربان؛ براستی که نوبت تو فرا رسیده است؛

برخیز و تمامی عالم را با ردای خوشبوی محمدی‌ات بپوشان.

برخیز و تمام عالم را در آغوش کشیده و ضربان و تپش قلبت را که آکنده از توحید الله عزوجل می‌باشد، به گوششان برسان.

برخیز و تمام دنیا را جام فطرت بنوشان تا بعد از مردن زنده گردند و پس از تشنگی سیراب گردیده و بعد از گمراهی هدایت شوند.

برخیز و حرکت کن ای موحد صادق، تا اینکه نقشت را که الله عزوجل تو را به خاطر آن آفرید، ادا کنی تا اینکه پرده‌ی کفر و کید و مکر شیطان را با شعاع نور قرآنی و نبوی پاره پاره کنی.

برخیز که وقت آن رسیده تا بشریت بر دستان تو باری دیگر، بعد از سوختنش توسط گرمای کشنده‌ی نیمروز در اثر راه رفتن طولانی وی در بیابان و تاریکی‌ها، به سوی منهج الله عزوجل باز گردد.

پس از این گشت و گذار در پهنه و گستره‌ی توحید، در پیشگاه الله عزوجل دست التماس برداشته و از او می‌خواهم که امت را بار دیگر به سوی خود بازگرداند و چشمان­مان را بار دیگر با نصرت اسلام و عزت موحدین روشن بگرداند. و همه‌ی ما و شما را به عمل به این دین مشرف بگرداند.

و در پایان، ای گرامیان، شما را به الله عزوجل سوگند می‌دهم، هرکس که در سخنانم کجی و نقص یا خطایی یافت، بایستی که حق و صواب را در آن مورد بر ما تذکر دهد. و از او سپاس­گذاری کرده و در پنهانی برایش دعا می‎کنم و با پذیرفتن و انقیاد و تسلیم و اطاعت از آن، بدان روی می‌آوریم و تنها الله عزوجل است که به نیت‌ها آگاهی دارد. و تنها به سوی اوست که دست نیاز و التماس دراز می‌گردد. تا اینکه آن خطا و اشتباه حجتی علیه من در روز قیامت نباشد. و از الله عزوجل می‌خواهم که بر ما و شما اخلاص در اقوال و اعمال و احوال روزی بگرداند.

وصلى الله على نبینا محمد وعلى آله وصحبه وسلم.

و کتبه

الفقیر إلى عفو الرحمن

**محمد حسان**

پایان ترجمه

امین پورصادقی/تربت جام

**amin.poorsadeghi26@gmail.com**

1. - به روایت مسلم در كتاب الإيمان، باب في قوله علیه الصلاة والسلام «إن الله لا ينام» (179). [↑](#footnote-ref-1)
2. - به روایت بخاري، كتاب الشهادات (2652) و مسلم، كتاب فضائل الصحابة (2533). [↑](#footnote-ref-2)
3. - شرح العقیدة الطحاوية (1/211). [↑](#footnote-ref-3)
4. - مجموع الفتاوی (3/161). [↑](#footnote-ref-4)
5. - نگا: بحث لا إله إلا الله - ولاء وبراء. [↑](#footnote-ref-5)
6. - تیسير الكریم الرحمن، للعلامة السعدی، تفسیر المائدة، 50. [↑](#footnote-ref-6)
7. - الجامع لأحكام القرآن، (6/140) ط. دارالكتب العلمیة. [↑](#footnote-ref-7)
8. - جامع البیان، للطبري (4/2919) ط. دارالسلام. [↑](#footnote-ref-8)
9. - تفسیر ابن كثیر (5/252) ط. دار أولاد الشیخ. [↑](#footnote-ref-9)
10. - انظر «خواطر علی طریق الدعوة جراح وأفراح» محمد حسان (ص48) ط دارالمسلم. [↑](#footnote-ref-10)
11. - أخرجه أبوداود، كتاب الجنائز، باب التلقین (3116) وأحمد في المسند (5/233) والحاكم في المستدرك (1/503، 678) والبیهقي في الشعب (1/108) (6/545) والشاشي في المسند (4/09، 100) ومحمد بن فضیل في الدعاء (1471) والبزار في مسنده (البحر الزخار 2283) الطبراني في الكبیر (221) من حدیث معاذ بن جبل مرفوعا وأخرجه الطبراني في الأوسط (574) ولفظه: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله لم یدخل النار» والحدیث صححه العلامة الألباني في صحیح الجامع برقم (5150) و(6479) وحسنه في أحكام الجنائز (34) والارواء (687) والحدیث له عدة شواهد بألفاظ مقاربة. [↑](#footnote-ref-11)
12. - پس هر کس که به طاغوت کفر ورزیده و به الله عزوجل ایمان آورد. [↑](#footnote-ref-12)
13. - این تقسیم نظری به منظور تعلیم می‌باشد و گرنه توحید تجزیه پذیر نیست. [↑](#footnote-ref-13)
14. - البدائع، 2/473 [↑](#footnote-ref-14)
15. - انظر: «لسان العرب» لابن منظور (13/467 وما بعدها) حرف الهاء، طبعه دارالفكر والقاموس المحیط، للفیروز آبادي (1603). [↑](#footnote-ref-15)
16. - طریق الهجرتین (473)، دار ابن القیم. [↑](#footnote-ref-16)
17. - جامع العلوم والحكم، حدیث 21، ص 363، ط دار ابن رجب. [↑](#footnote-ref-17)
18. - فتح المجید، ص 38. [↑](#footnote-ref-18)
19. - إغاثة اللهفان، 1/27، دارالمعرفة. [↑](#footnote-ref-19)
20. - مدارج السالكین، ج 1/23 ط الكتاب العربی. [↑](#footnote-ref-20)
21. - فتح المجید ص 15. [↑](#footnote-ref-21)
22. - أخرجه البخاري، كتاب الرقاق، باب من نوقش الحساب عذب (6538) وفیه أیضاً (6557) باب صفة الجنة والنار، ومسلم في كتاب المنافقین، باب طلب الكافر الفداء بملء الأرض ذهبا (2805) (51) واللفظ لمسلم. [↑](#footnote-ref-22)
23. - تفسیر البغوی، (7/380) ط دارالطیبة. [↑](#footnote-ref-23)
24. - انظر «رسالة العبودية» لشيخ الإسلام ابن تیمیة رحمه الله في مجموع الفتاوی (10/149) وما بعدها. [↑](#footnote-ref-24)
25. - العبودیة، مجموع الفتاوی (10/203، 251) و«درء تعارض العقل والنقل (3/123) ط دارالكنوز الأدبیة. [↑](#footnote-ref-25)
26. - القصیدة النونیة (2/263). [↑](#footnote-ref-26)
27. - إغاثة اللهفان، 2/229 ط المعرفة بیروت. [↑](#footnote-ref-27)
28. - تفسیر القرآن العظیم للحافظ ابن كثیر، تفسیر سورة البقرة آیه 22، الجزء الأول. [↑](#footnote-ref-28)
29. - أخرجه الطبري، في تفسیره (486) وابن أبي حاتم (229) وفي سنده محمد بن أبي محمد وفیه جهالة. [↑](#footnote-ref-29)
30. - أخرجه ابن أبي حاتم في تفسیره رقم (227) من طریق أبي عاصم عن شبیب بن بشر عن عكرمة عن ابن عباس موقوفاً. قلت: وسنده حسن وقد أخرجه الطبري في تفسیره (485) من طریق: ابن عاصم عن شبیب عن عكرمة قوله. قال العلامة أحمد شاكر في تعلیقه علی الطبري: ولعل الطبري قصر بهذا الإسناد لأنه یروي مثل هذه الروایات بهذا الإسناد إلى عكرمة عن ابن عباس. [↑](#footnote-ref-30)
31. - فتح المجید، ص 77 [↑](#footnote-ref-31)
32. - أخرجه البخاري في الأدب المفرد (783) وأحمد في مسنده (1/214، 224، 283، 347) وابن ماجه في السنن كتاب الكفارات، باب النهي أن یقال: ما شاء الله وشئت (2117) والنسائي في الكبری (10825) من حدیث الأجلح عن یزید بن الأصم عن ابن عباس وأخرجه النسائي في الكبری أیضاً برقم (10824) من حدیث الأجلح عن أبي الزبیر عن جابر والحدیث حسنه العلامة الألباني في الصحیحة برقم 139. [↑](#footnote-ref-32)
33. - أخرجه البخاري، كتاب تفسیر القرآن، باب قوله: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا﴾ أندادًا واحدها: ند (4497). [↑](#footnote-ref-33)
34. - القصیدة النونیة، 2/217. [↑](#footnote-ref-34)
35. - أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب حلاوة الإيمان (16) ومسلم كتاب الإيمان باب بیان خصال من اتصف بها وجد حلاوة الإيمان (43). [↑](#footnote-ref-35)
36. - مجموع الفتاوی، شيخ الإسلام (28/32). [↑](#footnote-ref-36)
37. - أخرجه الطبري في تفسیره (5812، 5813) وابن أبي حاتم في تفسیره كما في تفسیر ابن كثیر (لسورة البقرة: 256) وقد عزاه أیضاً للبغوی. [↑](#footnote-ref-37)
38. - تفسیر البحر المحیط لسورة النساء: 51، وتفسیر الآلوسي لسورة البقرة: 256 وتيسیر العزیز الحمید (33) والمحرر الوجیز، تفسیر النساء: 51 لابن عطیة. [↑](#footnote-ref-38)
39. - تفسیر الطبري (2/1500) ط دارالسلام. [↑](#footnote-ref-39)
40. - أعلام الموقعین (1/85) ط مکتبه ابن تیمیه. نووی در شرح صحیح مسلم (3/18) می‌گوید: طواغیت جمع طاغوت می‌باشد. لیث و کسائی و ابوعبیده و جمهور اهل لغت گفتند: طاغوت عبارت است از هر آنچه که غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود و ابن عباس و مقاتل و کلبی و دیگران گفتند: طاغوت، شیطان است. و گفته شده که طاغوت همان بتها و اصنام می‌باشند. و ابن کثیر قول اخیر را در تفسیرش (سوره بقره 256) ترجیح داده است. [↑](#footnote-ref-40)
41. - الدرر السنية (1/109، 110). [↑](#footnote-ref-41)
42. - تفصیل این مسئله إن شاء الله در مبحث سوم می‌آید. [↑](#footnote-ref-42)
43. - تفسیر ابن كثیر (الجزء الأول، سورة البقرة، الآیه: 256). [↑](#footnote-ref-43)
44. - بتصرف من «قرة عیون الموحدین» ص 192 وما بعدها. [↑](#footnote-ref-44)
45. - مدارج السالكین، 1/34. [↑](#footnote-ref-45)
46. - تفسیر النسفي (1/3، 7). [↑](#footnote-ref-46)
47. - تفسیر الرازی المسمی (مفاتیح الغیب) سورة التوبة 31. [↑](#footnote-ref-47)
48. - قال فی «اللسان» مادة حبر2/290. الحِبر و الحَبر به معنای عالم می­باشد؛ و فرقی نمی‌کند که ذمی باشد یا از اهل کتاب که مسلمان شده؛ و الراهب کسی است که در صومعه عبادت می‌کند و یکی از عبادتگزاران مسیحی می‌باشد. و مصدر آن «الرهبة والرهبانیة» و جمع آن «الرهبان» می‌باشد و «الرهابنة» به عنوان جمع آن اشتباه است. (اللسان، ماده رهب). [↑](#footnote-ref-48)
49. - أخرجه الترمذي، كتاب تفسیر القرآن، باب ومن سورة التوبة (3095) وقال: حدیث غریب، لانعرفه إلا من حدیث عبدالسلام بن حرب وقطیف بن أعین لیس بمعروف في الحدیث، والطبري في تفسیره (16686) (16688) وابن أبي حاتم (10295) والطبراني في الكبیر (218) (17/92) والبيهقي في الكبیر (10/116) والسِّلفی في الطیوریات (167) والمزي في تهذیب الكمال (23/118، 119) من حدیث عدی بن حاتم مرفوعاً وحسنه الألباني في صحیح الترمذي وغایة المرام (6) وروی موقوفاً علی حذیفه كما عند الطبري (16689) وابن أبي حاتم في تفسیره (لسورة التوبة: 31). [↑](#footnote-ref-49)
50. - أخرجه الطبري في تفسیره (16697) واورده الحافظ ابن كثیر في تفسیره (4/135 ط طیبه) عن السدي. [↑](#footnote-ref-50)
51. - أخرجه ابن ماجه في السنن، كتاب الفتن، باب من ترجی له السلامة من الفتن (3989) وقال في الزوائد: في إسناده عبدالله بن أبي لهیعة وهو ضعیف ولكنه توبع فقد أخرجه الطبراني في الكبیر (20/153) والحاكم (1/44) و(4/364) والبيهقي في الشعب (6812) من طریق زید بن اسلم عن ابیه عن عمر عن معاذ مرفوعاً وأخرجه الحاكم (3/303) والشاشی في مسنده (1261) والطبراني في الكبیر (20/36) والقضائي في مسند الشهاب (1298) من طریق أبي قحذم عن أبي قلابة عن ابن عمر قال: مر عمر بمعاذ فذكره. قال البوصیری في إتحاف الخیرة (7/154): رواه أحمد بن منیع بسند ضعیف لضعف أبي قحذم. وقد توبع أبوقلابة من مجاهد: كما عند الطبراني في الأوسط (7112) والحدیث قد أعله قوم ولكنه صحیح لغیره كما صححه الدویش في تنبیه القاری علی تقویة ما ضعفه الألباني (1/174) وراجع الضعیفة (1850). [↑](#footnote-ref-51)
52. - مجموع الفتاوی (7/72- 70). [↑](#footnote-ref-52)
53. - انظر فتح المجید ص 106. [↑](#footnote-ref-53)
54. - تفسیر ابن كثیر، (4/138) ط أولاد الشیخ. [↑](#footnote-ref-54)
55. - بدائع الفوائد (3/525، 526). [↑](#footnote-ref-55)
56. - پیشتر یادآوری نمودم که این تقسیم نظری به منظور آموزش و یادگیری می‌باشد وگرنه توحید تجزیه پذیر نیست. [↑](#footnote-ref-56)
57. - المجموع الثمین، جمع وترتیب: فهدبن ناصرالسلیمان (1/16) طبعة دارالوطن للنشر. [↑](#footnote-ref-57)
58. - آيا ايشان (همين جوري از عدم سر بر آورده‌اند و) بدون هيچ گونه خالقي آفريده شده‌اند؟ و يا اين كه (خودشان خويشتن را آفريده‌اند و) خودشان آفريدگارند؟ اين كه آنان آسمان‌ها و زمين را آفريده‌اند؟! بلكه ايشان طالب يقين نيستند. [↑](#footnote-ref-58)
59. - معالم التنزیل للبغوی (5/238). [↑](#footnote-ref-59)
60. - وهو من روایة محمد بن السائب وهو الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس (الأسماء والصفات البيهقي) ص 391 وسنده لایصح. [↑](#footnote-ref-60)
61. - منهاج السنة (3/73). [↑](#footnote-ref-61)
62. - مجموع الفتاوی (13/151). [↑](#footnote-ref-62)
63. - تفسیر الطبري (9/7666). [↑](#footnote-ref-63)
64. - رواه أحمد (4/400، 406) والترمذي (2955) كتاب التفسیر، باب ومن سورة البقرة وقال: هذا حدیث حسن صحیح، وأبوداود، كتاب السنة، باب في القدر (4693) وعبد بن حمید في المنتخب (549) وابن حبان في صحیحه (6160) والبزار في مسنده (البحر الزخار) (2608) والبيهقي في الكبیر (9/3) وصححه الألباني في السلسلة الصحيحة (1630). [↑](#footnote-ref-64)
65. - شرح عقیدة الطحاویة (87) ط المكتب الإسلامي. [↑](#footnote-ref-65)
66. - أخرجه البخاري، كتاب الدعوات، باب أفضل الاستغفار (6306) وباب ما یقول إذا أصبح (6323). [↑](#footnote-ref-66)
67. - أخرجه أحمد (1/9، 10) والبخاري في الأدب المفرد (1202) وابن أبي شيبة في مصنفه (9/72) و(10/237) وفي الأدب له (2931) وأبوداود، كتاب الأدب، باب ما یقول إذا أصبح (5607) والترمذي كتاب الدعوات باب (14) (3392) والنسائي في الكبری (7715) والطیالسي في مسنده (9) والدارمي في سننه (2698) وابن حبان في صحيحه (962) ومن حدیث أبي هريرة رضی الله عنه مرفوعاً وصححه الشیخ الألباني رحمه الله في الصحیحة (2753). [↑](#footnote-ref-67)
68. - معارج المقبول، ج1، ص 111 ط دار ابن قیم. [↑](#footnote-ref-68)
69. - المرجع السابق (1/111). [↑](#footnote-ref-69)
70. - معارج القبول- الجزء الأول (ص 110) وما بعدها وانظر: تفسیر ابن كثیر لسورة البقرة (22) وشرح الطحاویة لابن أبي العز الحنفي (84، 85) ط المكتب الإسلامي. [↑](#footnote-ref-70)
71. - أخرجه الطبراني في الكبیر (12/88)، وابن عدی في الكامل (6/145)، وابوسعید النقاش في فنون العجائب (40)، والخطیب في تاریخه (2/281)، وابن الجوزی في الموضوعات (1/213) من طریق: اللخمی عن مجالد عن الشعبي عن ابن عباس مرفوعا، وقال الهيثمي في المجمع (9/697): رواه الطبراني والبزار وفیه اللخمی وهو كذاب. وأخرجه البيهقي في الدلائل (2/102)، وفي الزهد (696) من طریق أبي حمزة الثمالی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس مرفوعا وقد حكم علیه بالوضع ابن الجوزی في الموضوعات (1/214)، وقال: وهذا الحدیث من جمیع جهاته باطل. وأبوالفتح الأزدي كما في اللآئي المصنوعة (167)، والفوائد المجموعة (251)، وأخرجه البيهقي في الدلائل (2/101) من حدیث أنس مرفوعا، وله طریق أورده الحافظ ابن كثیر في البداية والنهاية (2/230) من حدیث عبادة، أخرجه الخرائطي في هواتف الجنان وحكم الحافظ ابن كثیرعلی سنده بالغرابة، ثم أورد له طرقا وأوجها أخری، ثم قال: قال البيهقي: وإذا روی الحدیث من أوجه آخر، وإن كان بعضها ضعیفًا دل علی أن للحدیث أصلا. والله أعلم. ومن أهل العلم من حسّن الحدیث بطرقه الكثیرة ومن هؤلاء الإمام السیوطی وقد دافع وردّ علی من ضعّف الحدیث بقوة، فقال: فلو وقف الحافظ ابن حجر علی هذه الطریق لحكم للحدیث بالحسن لما تقدم من الطرق وخصوصا الطریق الذي في زیادات الزهد لابن حنبل (355) فإنه مرسل قوي الإسناد، فإذا ضم إلی هذه الطریق الموصولة التي لیس فیها واه ولامتهم حكم بحسنه بلا توقیف. راجع الفوائد المجموعة وتنزیه الشریعة (1/241،243) والإصابة (ترجمة قيس بن ساعدة). [↑](#footnote-ref-71)
72. - تفسیر ابن کثیر، سوره البقره، آیه 22. [↑](#footnote-ref-72)
73. - تفسیر ابن کثیر (1/311) ط. أولاد الشیخ. [↑](#footnote-ref-73)
74. - پروردگار جهانيان كيست. [↑](#footnote-ref-74)
75. - مستفاد بتصرف یسیر من «مدارج الساكین» ج 3، ص 532، ومابعدها. [↑](#footnote-ref-75)
76. - بتصرف من رسالة العبودية لشيخ الإسلام ابن تيمية. [↑](#footnote-ref-76)
77. - تفسیر النسفی (1/26). [↑](#footnote-ref-77)
78. - كما في مجموع الفتاوی (10/193- 225). [↑](#footnote-ref-78)
79. - كما في مجموع الفتاوی (10/234) والاقتضاء (451). [↑](#footnote-ref-79)
80. - المجموع الثمین، ص 16. [↑](#footnote-ref-80)
81. - أخرجه البخاري: كتاب الدعوات، باب لله مائة اسم غیر واحدة (6410) ومسلم في الذكر والدعاء باب في أسماء الله تعالى وفضل من أحصاها (2677). [↑](#footnote-ref-81)
82. - أخرجه أحمد (1/391، 452) وابن أبي شيبة في مصنفه (6/40 (29318) والطبراني في الكبیر (10/169) والحاكم في المستدرك (1/690) وقال: صحیح علی شرط مسلم، إن شرط مسلم من إرسال عبدالرحمن بن عبدالله عن أبیه فإنه مختلف في سماعه عن أبیه. وابن حبان في صحيحه (972) وأبویعلی (5297) والبيهقي في الدعوات (155) وصححه الألباني في الصحیحة (199) وقال بعد ما أورد له شاهداً: وجمله القول إن الحدیث صحیح من روایة ابن مسعود وحده، فكیف إذا انضم إلیه أبي موسی رضی الله عنه وقد صححه شيخ الإسلام ابن تيمية وتلمیذه ابن القیم. [↑](#footnote-ref-82)
83. - الفتاوی من مجموع ابن قاسم (6/382). [↑](#footnote-ref-83)
84. - مجموع الفتاوی (22/482). [↑](#footnote-ref-84)
85. - برقم (3507) وراجع في ذلك الضعیفه (2563) وضعیف الجامع (1945). [↑](#footnote-ref-85)
86. - برقم (3861). [↑](#footnote-ref-86)
87. - تفسیر ابن کثیر سوره الاعراف (2/285). [↑](#footnote-ref-87)
88. - بي‌گمان خداوند چيره (بر هر كاري بوده و از كافران و بزهكاران) انتقام گيرنده است. [↑](#footnote-ref-88)
89. - ما از مجرمان انتقام مي‌گيريم. [↑](#footnote-ref-89)
90. - انظر: المعارج القبول في أسماء الحسنی (1/118). [↑](#footnote-ref-90)
91. - المصدر السابق (1/119). اسماء نیکوی الهی سه نوع دلالت دارد:

    الف) دلالتی مطابق بر ذات که همان دلالت انطباق می‌باشد که عبارت است از اینکه لفظ مذکور بر ذات مسمی دلالت نماید، مانند دلالت اسم الرحمن بر ذات الله عزوجل.

    ب) دلالتی متضمن صفات مشتق شده از آن‌ها که این دلالت ضمنی می‌باشد که عبارت است از اینکه لفظ مورد نظر به صورت ضمنی بر معنایش دلالت نماید. مانند دلالت اسم الرحمن بر صفت رحمت.

    ج) دلالتی ملتزم صفاتی که از آن مشتق شده‌اند که دلالت التزامی نام دارد و عبارت است از اینکه لفظ مذکور بر چیز دیگری دلالت نماید. مانند دلالت اسم الرحمن بر سایر صفات الله عزوجل.

    در این زمینه ابن قدامه انواع دلالات را برای لفظ خانه مثال زده است: این لفظ بر حقیقت خانه و منزل دلالت دارد (دلالت انطباقی) نیز این لفظ به صورت ضمنی بر سقف خانه دلالت می‌کند (دلالت ضمنی) و همچنین لزوماً به دیوار‌های آن خانه دلالت دارد (دلالت التزامی). رک: ابن قدامه آثاره الاصولیه قسمت دوم ص 14. ابن قیم نیز این­گونه بیان می‌کند که هر اسم از اسماء الله عزوجل دلالتی انطباقی بر ذات و صفت دارد، همچنین بر یکی از آن‌ها به صورت ضمنی دلالت می‌کند و نیز بر صفتی دیگر لزوماً دلالت می‌نماید. بدائع الفوائد62/1. فرازهایی از عقیده‌ی اهل سنت و جماعت ص 68.

    [لازم به ذکر است که مترجم در هر مبحثی که احیانا نیاز به توضیح و تشریح بیشتری بوده با ذکر منبع مطالبی را در پاورقی و یا متن افزوده است که به همگی آنچه از جانب مترجم افزوده شده است در پاورقی اشاره شده است] (مترجم) [↑](#footnote-ref-91)
92. - بتصرف یسیر جدا من المعارج (1/8/1) وما بعدها وانظر طریق الهجرتین (486) والبدائع الفوائد (1/169) والمدارج (3/415). [↑](#footnote-ref-92)
93. - ص 2، 37. [↑](#footnote-ref-93)
94. - القواعد المثلی في صفات الله وأسمائه الحسنی للشیخ محمد بن صالح العثیمین (ص 18، 19) ط. مكتبة العلم. [↑](#footnote-ref-94)
95. - هنگامي كه موسي به ميعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت. [↑](#footnote-ref-95)
96. - خداوند مهربان بر بالاي عرش است. [↑](#footnote-ref-96)
97. - أخرجه البخاري، في خلق أفعال العباد (58) وعبدالله بن أحمد في السنة (190) وصحح الألباني في مختصر العلو ص 75. [↑](#footnote-ref-97)
98. - و تو را براي خويش پرورده‌ام. [↑](#footnote-ref-98)
99. - خدا شما را از خودش بر حذر می­دارد. [↑](#footnote-ref-99)
100. - بلکه هر دو دست او باز است. [↑](#footnote-ref-100)
101. - أخرجه اللالكائي في شرح أصول اعتقاد أهل السنة (664) والبيهقي في الاعتقاد (119) وجوّد سنده الحافظ في الفتح (13/417). [↑](#footnote-ref-101)
102. - انظر «القواعد المثلی» (25). [↑](#footnote-ref-102)
103. - تفسیر ابن كثیر (2/280) قلت: واثر ابن عباس ومجاهد عند الطبري في تفسیره (15502، 15503). [↑](#footnote-ref-103)
104. - انظر: معارج القبول (1/128) وما بعدها. [↑](#footnote-ref-104)
105. - الدرر السنية في الأجوبة النجدية ج 1، ص 96. [↑](#footnote-ref-105)
106. - انظر: لسان العرب لابی منظور (9/407، 408). [↑](#footnote-ref-106)
107. - لقد ورد هذا الحدیث عن عشره أنفس من الصحابة بل أكثر؛ فأخرجه أحمد (4/281) وابن ماجه في المقدمة (116) عن البراء، وأخرجه أحمد (5/347) والنسائي في الكبری (8145) عن بریدة، والترمذي كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه (3713) عن زید بن أرقم ومن وجه آخر عن زید بن أرقم عند أحمد (4/368) ووجه ثالث عند أحمد (5/370) وأخرجه ابن ماجه في المقدمه (121) عن سعد بن أبي وقاص، وثم طرق أخری للحدیث، والحدیث صححه العلامة الألباني في الصحیحة (1750) وصحیح الجامع (6523). [↑](#footnote-ref-107)
108. - الفتاوی، 11/161. [↑](#footnote-ref-108)
109. - أخرجه البخاري، كتاب الرقاق، باب التواضع (6502). [↑](#footnote-ref-109)
110. - أخرجه البخاري، كتاب الصلاة، باب تشبیك الأصابع في المسجد وغیره (481) ومسلم كتاب البر والصلة والآداب، باب تراحم المؤمنین وتعاطفهم وتعاضدهم (2585) [↑](#footnote-ref-110)
111. - الولاء والبراء في الإسلام: محمد بن سعید القحطاني ص 90 دارالطیبة. [↑](#footnote-ref-111)
112. - الدرر السنية، ج 2 ص 95. [↑](#footnote-ref-112)
113. - النونیة لابن القیم ص 171. [↑](#footnote-ref-113)
114. - الموالاة والمعادلاة في الشريعة الإسلامية، محماس بن عبدالله الجلعود (ج 1 ص 45، 46). [↑](#footnote-ref-114)
115. - الموالاة والمعاداة (ج 1، ص 42، 43). [↑](#footnote-ref-115)
116. - مجموعة التوحید، ص 256، 257. [↑](#footnote-ref-116)
117. - انظر دیوان عقود الجواهر المنضدة الحسان الشیخ السلیمان بن سمحان ص 79. [↑](#footnote-ref-117)
118. - وهذا هو المشهور أن الآية نزلت فیه، لكن الإسناد لایصح فهو مرسل، وللحدیث أخرجه الطبري في تفسیره (لسورة النحل:106) والبيهقي في الكبری (8/208، 209) وإسحاق بن راهویه في مسنده كما في المطالب العالیة (2680) والحاكم في المستدرك (2/389) وأبو نعیم في الحلیة (1/140). [↑](#footnote-ref-118)
119. - انظر: مجموعة التوحید (ص 295، 296). [↑](#footnote-ref-119)
120. - مجموعة التوحید، ص 115، وانظر تفسیر الآیة في الدراالمنثور (2/516) ط دارالكتب العلمیة، بیروت، فقد أخرجه ابن أبي حاتم في تفسیره لسورة المائدة: 51. [↑](#footnote-ref-120)
121. - الجامع لأحكام القرآن الكریم (6/217). [↑](#footnote-ref-121)
122. - تفسیر الطبري، (4/2921). [↑](#footnote-ref-122)
123. - تفسیرالمنار (6/430) ط دار المعرفة. [↑](#footnote-ref-123)
124. - تفسیر ابن كثیر (7/131، 132) ط أولاد الشیخ. [↑](#footnote-ref-124)
125. - تفسیر ابن كثیر (3/207) سوره آل عمران 149، 150. [↑](#footnote-ref-125)
126. - تيسیر الكریم الرحمن، سوره البقره، 120. [↑](#footnote-ref-126)
127. - بتصرف من مجموعه التوحید، ص 234، 235. [↑](#footnote-ref-127)
128. - تفسیر ابن كثیر (3/44) لسورة آل عمران. [↑](#footnote-ref-128)
129. - انظر: تفسیر الطبري، ج 3، ص 152. [↑](#footnote-ref-129)
130. - تفسیر ابن كثیر لسورة التوبة، 24. [↑](#footnote-ref-130)
131. - مجموع الفتاوی، 7/17. [↑](#footnote-ref-131)
132. - المحلی (11/138). [↑](#footnote-ref-132)
133. - أخرجه أحمد (4/365) والنسائي، كتاب البیعة، باب البیعة علی فراق المشرك (7/148) وفي الكبری (7800) والمروزي في تعظیم قدر الصلاة (764) والبيهقي في السنن الكبری (9/13) والطبراني في الكبیر (2/359) (2318) وصححه الألباني في الصحیحة (636). [↑](#footnote-ref-133)
134. - أخرجه ابوداود، كتاب الأدب، باب لا یقول المملوك: ربي وربتي (4977) وأحمد (5/364، 374) والبخاري في الأدب المفرد (760) والنسائي في الكبری (10073) والحاكم (4/347) والبيهقي في الشعب (4883) وصححه علی شرط الشیخین العلامة الألباني في الصحیحة (371). [↑](#footnote-ref-134)
135. - أخرجه ابوداود، كتاب الأدب، باب من یومر أن یجالس (4833) والترمذي كتاب الزهد، باب (45) (2378) وقال: حسن غریب، وأحمد (2/303، 334). وعبد بن حمید في المنتخب (1431) والحاكم (4/171) وحسنه لغیره الألباني في الصحیحة (927). [↑](#footnote-ref-135)
136. - أخرجه الطیالسی (378) وابن أبي شيبة في مصنفه (30443) وفي مسنده (321) والطبراني في الكبیر (10531، 10537) والصغیر (1301) والحاكم (2/480) وحسنه بمجموع طرقه الألباني في الصحیحة (998، 1728). [↑](#footnote-ref-136)
137. - أخرجه أبوداود، كتاب السنة، باب الدلیل على زیادة الإيمان ونقصانه (4681) والطبراني في الكبیر (7613، 7737، 7738) وفي مسند الشامیين (1260)، والأوسط (9083) واللالكائي في شرح أصول الاعتقاد (1618) والبغوي في شرح السنة (3363) والبيهقي في الاعتقاد (227)، وفي الشعب (9021) من طریق القاسم بن عبدالرحمن عن أبي أمامة- رضی الله عنه- وإسناده حسن وله شاهد من حدیث معاذ بن أنس: أخرجه الترمذي، كتاب صفة القیامة، باب (60) (2521) وقال: «حدیث حسن»، وأحمد (3/438، 440) والحاكم (2/164)، والبيهقي في الشعب (15) والطبراني في الكبیر (20/412) وصححه بمجموع الطریقین الشیخ الألباني في الصحیحة (380). [↑](#footnote-ref-137)
138. - أخرجه البخاري عن حدیث طویل: كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب (2731، 2732). [↑](#footnote-ref-138)
139. - ابوکبشه، شوهر حلیمه‌ی سعدیه که رسول الله را شیر داد، می‌باشد و ابن سلول این را از باب تنقیص گفت. [↑](#footnote-ref-139)
140. - أخرجه ابن حبان في صحيحه (428) والبزار في مسنده (الكشف2708) وابن وهب في جامعه (113) والطبراني في الأوسط كما في جمیع (1/301) وقال الهیثمي (9/528) رواه البزار ورجاله ثقات وحسنه الشیخ الأرناؤوط. [↑](#footnote-ref-140)
141. - أخرجه ابن حبان في صحيحه (428) والبزار في مسنده (الكشف 2708) وابن وهب في جامعه (113) والطبراني في الأوسط كما في المجمع (1/301) وقال الهیثمي (9/528): رواه البزار ورجاله ثقات وحسنه الشیخ الأرناؤوط. [↑](#footnote-ref-141)
142. - مي‌گويند: اگر (از غزوه بني­مصطلق) به مدينه برگشتيم، بايد افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بيرون كنند. [↑](#footnote-ref-142)
143. - پس از اینکه عبدالله بن ابی بن سلول این سخن را در مورد رسول الله و یارانش گفت، عبدالله پسر این منافق که مرد شایسته و از نیکان صحابه بود، از پدرش بیزاری جست و بر دروازه مدینه ایستاد و شمشیرش را از غلاف بیرون کشید، وقتی پدرش سر رسید، به او گفت: به الله سوگند، ازاینجا گذر نمی‌کنی تا آنکه رسول الله به تو اجازه‌ی ورود بدهد، چرا که عزیز اوست و ذلیل تویی. وقتی پیامبر اکرم به دروازه‌ی مدینه رسیدند به او اجازه‌ی ورود دادند. سیره ابن هشام، ج 2، ص 292 (مترجم) [↑](#footnote-ref-143)
144. - سعد بن ابی وقاص س از سوی مادر کافرش در معرض فتنه قرار گرفت. مادرش اعتصاب غذا کرد و گفت: آب و عذا نخواهم خورد تا وقتی که به دین پدرت برگردی، طبرانی روایت نموده که سعد گفت: این آیه در مورد من نازل شد که: ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗاۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَآۚ﴾ [العنكبوت: 8]. «اگر آن دو (پدر و مادرتان) تو را مجبور کردند که با من شریک قرار دهی، چیزی که اصلاً بر آن علم نداری، پس از آنان اطاعت مکن.» سعد می‌گوید: به مادرم گفتم چنین مکن زیرا من دینم را به خاطر هیچ چیزی ترک نخواهم کرد. سه شبانه روز متوالی چیزی نخورد تا اینکه سخت ضعیف و ناتوان گردید. وقتی من این حالت او را دیدم، گفتم: مادرم، تو می‌دانی به الله عزوجل سوگند، اگر صد جان داشته باشی و یکی را پس از دیگری از دست بدهی من از دین و آیینم دست بردار نیستم. مادرم وقتی که وضعیت را چنین دید، غذا خورد. تفسیر ابن کثیر، ج 3 ص 446. و مسلم روایت نموده که: مادر سعد سوگند خورد که هرگز با سعد سخن نگوید، تا وقتی که به دینش کفر ورزد و نیز آب و غذا نخواهد خورد. و گفت: تو می‎گویی که الله عزوجل تو را توصیه نموده است تا با پدر و مادرت به نیکی رفتار کنی و من مادرت هستم و تو را به این کار دستور می‌دهم. سعد می‌گوید: سه شبانه روز مادرم از خوردن و آشامیدن خودداری کرد تا اینکه به علت ضعف و ناتوانی بیهوش گردید، یکی از پسرانش به نام عمار، به او آب داد و سعد را دعای بد کرد، الله متعال در قرآن کریم این آیه را نازل فرمود: ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗاۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي﴾ و نیز این آیه دیگری در این مورد آمده است: ﴿وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ﴾ [لقمان: 15] «در دنیا با آن­دو به خوبی رفتار کن.» سعد می‌گوید: وقتی آن‌ها می‌خواستند به او غذا بدهند، دهانش را با چوبی باز می‌کردند، سپس آن­را می‌بستند. براستی که سعد دچار مشکل بزرگی گردیده بود اما موضع او، موضعی بی‌نظیر بود که به جوشش فوق­العاده ایمان در قلبش دلالت می‌نماید. و بیانگر این است که او هرگز حاضر نیست ایمان را معامله کند و بلکه حاضر بود نتیجه‌ی این امر را هر چه باشد، با جان و دل پذیرا باشد. به نقل از الگوی هدایت. (مترجم) [↑](#footnote-ref-144)
145. - مصعب بن عمیر س پرچمدار مسلمانان و برادرش ابو عزیر بن عمیر در صف مشرکان در جنگ بدر بود و به اسارت مسلمانان درآمد و در دست یکی از انصار قرارگرفت، وقتی مصعب او را دید، به آن انصاری گفت: دستانش را محکم ببندید، زیرا مادرش سرمایه­دار است. ابوعزیر گفت: تو برادر منی، آنگاه چنین در مورد من سفارش می‌کنی. مصعب س گفت: او (انصاری) برادر من است نه تو؛ این تنها یک شعار نبود، بلکه مصعب س عملاً آن­را ثابت کرد. و این‌ها ارزش‌های والایی هستند که بایستی بشر براساس آن زندگی نماید. این ارزش­ها از عقیده سرچشمه می‌گیرد که هر نوع روابط نسبی و اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد (الگوی هدایت، ص 43) (مترجم) [↑](#footnote-ref-145)
146. - الموالات والمعاداة، ج 1، ص 247. [↑](#footnote-ref-146)
147. - أغاني الكفاح، بقلم شعراء الدعوة الإسلامیة، ص 65. [↑](#footnote-ref-147)
148. - مستفاد من دراسة في الولاء والبراء للشیخ عبدالرحمن عبدالخالق، طبعة دارالعلم، بنها ص 133-143. [↑](#footnote-ref-148)
149. - كما عند البخاري، كتاب الهبة، باب قبول الهدیة من المشركین (2617) ومسلم، كتاب الإسلام، (2190). [↑](#footnote-ref-149)
150. - أخرجه مسلم في فضائل الصحابة، باب من فضائل أبي هريرة الدوسي رضی الله عنه (2491). [↑](#footnote-ref-150)
151. - أخرجه البخاري في كتاب المغازي، باب قصة دوس والطفیل بن عمرو الدوسي (4392) وفي الجهاد والسیر باب الدعاء للمشركین بالهدی لیتألفهم (2937) وفي الدعوات باب الدعاء للمشركین (6397) ومسلم في فضائل الصحابة باب من فضائل غفار (2524). [↑](#footnote-ref-151)
152. - أخرجه أحمد (3/343)، والترمذي، كتاب المناقب، باب مناقب في ثقیف وبني حنیفة (3942) وقال: «هذا حدیث حسن صحیح غریب» وابن أبي شيبة في المصنف (6/413) و(7/411)، وابن ابی عاصم في الاحاد (1515) والدقاق في معجمه (86) وابن عدی في الكامل (1/318) وأعله العلامة الألباني في ضعیف الترمذي ودفاع عن الحدیث النبوي (34) وتخریج فقه السیرة (398) ودفع هذا الاعلال الشیخ الدویش في تنبیه القاريء (251) ولعله الصواب، وللحدیث وجه آخر، أخرجه ابن شیبة في تاریخ المدینة (2/499) من حدیث غطیف بن أبي سفیان قال: فذكره وسنده واه، والحدیث صححه كذلك الشیخ الأرناؤوط في تحقیق المسند. [↑](#footnote-ref-152)
153. - صحیح البخاري كتاب الهبة، باب قبول الهدیة من المشركین رقم (28) حدیث (2615، 2616، 2617) وهو في صحیح مسلم (2469). [↑](#footnote-ref-153)
154. - انظر: صحیح البخاري مع الفتح (5/275) كتاب الهبة، باب الهدیة للمشركین حدیث (2619). [↑](#footnote-ref-154)
155. - صحیح البخاري، (2620). [↑](#footnote-ref-155)
156. - أخرجه البخاري، كتاب المرضی، باب عیادة المشرك (5657). [↑](#footnote-ref-156)
157. - فتح الباري (10/125). [↑](#footnote-ref-157)
158. - نفس المصدر السابق. [↑](#footnote-ref-158)
159. - من كتاب «وجوب تحكیم الشريعة الإسلامية، للشیخ الفاضل مناع خلیل القطان». [↑](#footnote-ref-159)
160. - ص 12. [↑](#footnote-ref-160)
161. - **سوم:** حاكم معتقد است كه قوانين ساخته و پرداخته‌ي ذهن بشر از قوانين قرآن و سنت، بهتر نيست بلكه همانند آن است، چنين حاكم و فرمانروايي نيز همانند دو نوع اول كافر و از دين خارج است، چرا كه اعتقاد او ايجاب مي‌كند كه مخلوق و خالق با هم برابر هستند و چنين اعتقادي با آيه‌ي ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ و آيات ديگری كه بيانگر كمال يكتايي پروردگار و منزه بودن او تعالي از همانندي با مخلوقات در ذات، صفات، افعال و داوري بين مردم در مسايل اختلافي است، مخالف می­باشد. و درحقیقت اين افراد مخالف آيات فوق هستند و آن‌ها را رد مي‌كنند.

     **چهارم:** شخص چنين اعتقادي ندارد كه حكم كننده‌ي به قوانين غير الهي همانند حكم كننده‌ي به (قرآن و سنت) است. چه رسد به اين كه آن­را بهتر بداند، اما معتقد است حكمراني با قانوني كه مخالف با قوانين قرآن و سنت است، جواز دارد، چنين فردي همانند حاكماني كه ذكر كرديم (كافر) است و هر حكمي كه براي آن‌ها مصداق دارد بر وی نيز صادق مي‌آيد، چرا كه معتقد به چيزي است كه با نصوص صحيح و صريح قطعي حرام است.

     **پنجم:** اين نوع (عدم حكم به قوانين قرآن و سنت) بزرگترين، فراگيرترين و آشكارترين موردي است كه با شريعت از روي عناد و در جهت نابودي احكام الهي و به هدف مخالفت با الله و رسولش انجام مي‌گيرد و از نگاه جمع بندي و ترتيب، اصل، فرع، شكل، نوع، حكم، لازم الاجرا بودن و داشتن منبع و مرجع شباهت زيادي با دادگاه‌هاي اسلامي دارد. همان­طور كه دادگاه‌هاي شرعي منابع و مراجعي دارد كه همه به قرآن و سنت بر مي‌گردد، منابع اين قوانين و مراجع آن قانون فرانسه، قوانين كشور آمريكا، قوانين كشور انگلستان و ديگر قوانين مذاهب و اديان خود ساخته­ا‌ي است كه منتسب به شريعت هستند كه قوانين اين دادگاه‌ها از مجموعه اين‌ها تلفيق شده است. هم اكنون اين دادگاه‌ها در بسياري از شهر‌ها و كشورهاي اسلامي با آمادگي و امكانات كامل مشغول به كار هستند و مردم دسته دسته به اين‌ها رجوع مي‌كنند و قضات در اين دادگاه‌ها در ميان مردم با قوانين مخالف قرآن و سنت، قضاوت مي‌كنند. مردم را بر اجراي قوانين اين دادگاه‌ها ملزم مي‌كنند كه بايد آن­را قبول نمايند و پذيرش آن­را بر مردم الزامي كنند. چه كفري بالاتر از اين است و چه چيزي بيشتر از این با رسالت محمد رسول الله صلي­الله­عليه­وسلم مخالف است؟!!

     پس اي گروه خردمندان و اي فرهيختگان و عاقلان! چگونه مي‌پسنديد كه دستورات افرادي همانند خودتان و انديشه‌هاي امثال خود شما بر شما به اجرا در آيد و يا نظر افرادي كه بينش آن‌ها از شما كمتر است و خطا و اشتباه در حق­شان جايز است و حتي خطاها و اشتباهات­شان از نظريات صحيح آن‌ها به مراتب بيشتر است. حتي در قوانين و احكام­شان چيز صحيحي وجود ندارد؛ مگر مسايلي كه به صورت نص يا استنباط برگرفته از دستورات الله و رسولش است. آيا مي‌گذاريد كه آنان در جان‌ها، خون‌ها، آبرو و شرف، خانواده‌ها، همسران و فرزندان، اموال و ساير حقوق (فردي و اجتماعي) شما قضاوت كنند و قوانين الله و رسولش كه مصون از اشتباه هستند و هيچ گونه باطلي از پيش رو و نه از پشت سر به آن راه ندارد چرا كه از جانب پروردگار حكيم و حميد نازل شده است ترك كنند و بي­اعتبار شمارند؟!!!

     پذيرش حَكَميت و قوانين پروردگار، در واقع تسليم شدن در برابر خالقي است كه آن‌ها را آفريده تا او تعالي را عبادت كنند، لذا همان طور كه سجده براي مخلوق جايز نيست و فقط براي الله جايز است، مردم موظف هستند فقط الله را عبادت كنند و مخلوق را عبادت نكنند به همين صورت نبايد تسليم فرمان و داوري كسي جز پروردگاري شوند كه حكيم، عليم، حميد، رئوف و رحيم است. نه حكم و قانون مخلوقِ ستم پيشه و جاهل كه ترديدها، شهوت‌ها، شبهه‌ها وي را هلاك گردانيده است. بر دلشان غفلت سنگدلي وتاريكي­ها چيره است. به اين ترتيب بر خردمندان لازم است كه خود را از چنين مهلكه­اي نجات دهند، چرا كه حكومت مطابق قوانين ساخته و پرداخته‌ي ذهن بشر به بردگي كشاندن انسان و حكمراني بر مبناي هواها، هوس‌ها، اشتباهات و خطاهاست. علاوه بر اين مصداق اين آيه قرار خواهند گرفت: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: 44] «هركس به آنچه الله نازل كرده است، حكم [قضاوت و داوري] نكند، كافر است)».

     **ششم:** آنچه بسياري از سران عشاير و قبايل صحرا نشين و... به نقل از ماجراهايي كه براي پدران و اجدادشان پيش آمده است و از عادات و رسوم­شان به شمار مي‌رود و در اصطلاح محلي آن­را (سلوم) مي‌نامند كه از پدران­شان به ارث برده‌اند و در ميان خود بر اساس آن حكم و قضاوت مي‌كنند و در هنگام اختلاف و مراجعه و حكم آن­را به مرحله‌ي اجرا مي‌گذارند، از باقي مانده‌هاي جاهليت و اعراض و روي­گرداني از فرمان الله و رسول است. لاحول ولاقوة إلا بالله.

     قسم دوم: كفر عملي است كه حاكمی را که به غیر آنچه الله متعال نازل کرده حکم نموده، از دين خارج نمي‌گرداند، آن طور كه ابن عباس ب آيه‌ي: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: 44] را تفسیر كرده است. ابن عباس ب در تفسير اين آيه، اين نوع كفر را از درجه­اي پايين­تر از كفر اكبر دانسته است (كفر دون كفر).

     ابن عباس ب مي‌فرمود: اين نوع كفر، كفري نيست كه شما به آن گرايش داريد. «ابن كثير (2/62)». مطابق گفته‌ي ابن عباس كساني كه حكم به غير ما انزل الله مي‌كنند، در درجه‌ا‌ي پايين‌تر از كفر اكبر قرار دارند كه در واقع هواي نفس، حاكم و قاضي را وادار مي‌كند كه به غير «ما أنزل الله» حكم كند حال آن كه معتقد است حكم الله و رسولش حق است و قبول دارد كه خودش در اشتباه بوده و از هدايت منحرف است. هر چند اين نوع كفر فرد را از دايره‌ي اسلام خارج نمي‌گرداند ليكن گناه و معصيت بزرگی است كه از تمام گناهان كبيره مانند: زنا، نوشيدن شراب، دزدي، سوگند دروغ و... بزرگتر است؛ زيرا اين معصيتي است كه الله تعالي آن­را در كتاب خود كفر ناميده است و اگر بزرگ­تر از گناهان كبيره نبود آن­را كفر نمي‌ناميد.

     از الله تعالي خواهانيم كه همه‌ي مسلمانان را در بازگشت به كتاب خود با خشنودي و فرمانبرداري متحد كند كه او توانا و قادر بر اين است! (به نقل از کتاب تحکیم القوانین) (مترجم) [↑](#footnote-ref-161)
162. - تفسیر ابن كثیر، (1/255) طبعة دارالمعرفة. [↑](#footnote-ref-162)
163. - الجامع لأحكام القرآن (3/22، 23) وتفسیر الطبري (2/119) ط. دارالسلام. [↑](#footnote-ref-163)
164. - تيسير الكريم الرحمن لسورة البقرة، 208. [↑](#footnote-ref-164)
165. - فتاوی ورسائل محمد بن إبراهیم (12/256). [↑](#footnote-ref-165)
166. - أضواء البیان (تفسیر سورة الشوری، 10). [↑](#footnote-ref-166)
167. - تفسیر ابن كثیر، ج 2، ص 63. [↑](#footnote-ref-167)
168. - أضواء البیان في إیضاح القرآن بالقرآن (ج 2، ص 93، 94). [↑](#footnote-ref-168)
169. - زادالمسیر (2/366، 367). [↑](#footnote-ref-169)
170. - أخرجه الطبري في تفسیره (1201) من طریق علي بن أبي طلحة عن ابن عباس قوله. قلت: وعلی بن أبي طلحة لم یسمع من ابن عباس قال الألباني: لكنه جید في الشواهد (الصحیحة6/1/114). [↑](#footnote-ref-170)
171. - أخرجه الطبري (12091) والحاكم في المستدرك (2/342) المروزی في تعظیم قدر الصلاة (566) وابن عبد البر في التمهید (4/237). [↑](#footnote-ref-171)
172. - انظر الجامع لأحكام القرآن العظیم (5/110) طبعة الهیئة المصریة العامة للكتاب. [↑](#footnote-ref-172)
173. - في تفسیره (1/191) ط مكتبة الرشد ومن طریقه الطبري في تفسیره (12055). [↑](#footnote-ref-173)
174. - انظر تفسیر القرآن العظیم للحافظ ابن كثیر (2/58) طبعة دارالجیل، بیروت. [↑](#footnote-ref-174)
175. - انظر: معالم التنزیل في التفسیر والتأویل (2/260) وما بعدها طبعة دارالفكر. [↑](#footnote-ref-175)
176. - انظر الدرالمنثور في التفسیر بالمأثورللسیوطي (3/87) طبعة دارالفكر. [↑](#footnote-ref-176)
177. - مدارج المساكین، ج 1/337. [↑](#footnote-ref-177)
178. - أخرجه البخاري، كتاب الإيمان باب خوف المؤمن من أن یحبط عمله وهو لایشعر (48) ومسلم، كتاب الإيمان، باب قول النبي: سِبَابُ المُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ (64). [↑](#footnote-ref-178)
179. - شيخ الإسلام ابن تيميه در «اقتضاءالصراط المستقيم لمخالفة أصحاب الجحيم (1/ 208)» مي‌گويد: «کفري که معرف به الف ولام باشد، غالبا جز به کفر اکبر حمل نمي‌شود؛ همچون اين فرموده‌ي الله متعال در مورد کساني که به غير آنچه الله متعال نازل کرده حکم مي‌کنند: ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ و آنچه از ابن عباس ب در مورد اين آيه وارد شده که مي‌گويد: اين کفر، کفري غير از کفر (اکبر) مي‌باشد (کفردون کفر)، که حاکم در مستدرک (2/ 313) از طريق هشام بن حجير از طاووس از ابن عباس ب روايت کرده، از وي ثابت نيست. چرا که احمد و يحيي بن معين، هشام بن حجیر را ضعيف دانسته‌اند. علاوه بر اين در اين مورد، خلاف اين قول نيز از وي روايت شده است. عبدالرزاق در تفسيرش از معمر از ابن طاووس از پدرش روايت مي‌کند که از ابن عباس ب در مورد اين آيه سوال شد: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ ابن عباس ب گفت: آن کفر است. که اين قول از ابن عباس محفوظ مي‌باشد، يعني آيه در اطلاق خود باقي است و اطلاق آيه بر اين دلالت دارد که مقصود از کفري که ابن عباس ب بدان تصريح کرده کفر اکبر مي‌باشد. چگونه به اسلام کسي که شرع را کنار گذاشته و آن­را ترک مي‌کند و بلکه آن­را با آراء يهود و نصاري و مشابه آن‌ها تغيير داده و شرع را تبديل کرده و ماهيت آن­را عوض مي‌کند، حکم مي‌شود؟ درحالی­که علاوه بر اينکه اين عمل وي، تبديل شرع نازل شده مي‌باشد، اعراض از شرع مطهر، که خود کفري مستقل است، مي‌باشد. اما آنچه ابن جرير در تفسيرش از ابن عباس ب روايت کرده که گفته: (ليس كمن كفر بالله واليوم الآخر وبكذا وكذا) «اين کفر همچون کفر به الله متعال و روز قيامت و کفر به چنين و چنان نيست، مراد از آن اين نيست که حکم به غير ماانزل الله کفراصغر يا کفر دون کفر است؛ و هرکس اين فهم و برداشت را از قول ابن عباس ب داشته باشد، بر او لازم است که دليل بياورد و بر گمانش اقامه‌ي برهان کند. در صورتي که ظاهر کلام ابن عباس ب بيانگر آن است که: کفر اکبر مراتب متفاوتي دارد که بعضي از آن‌ها نسبت به بعضي ديگر شديدتر مي‌باشد. بنابراين کفر به الله متعال و فرشتگان و روز قيامت شديدتر از کفر حاکمي است که به غير آنچه الله متعال نازل کرده حکم مي‌کند و ما هم اينچنين مي‌گوييم: براستي که کفر حاکمي که به غير ما انزل الله حکم مي‌کند، خفيف­تر از کفر کسي است که به الله متعال و ملائکه و... کفر ورزيده است. و اين بدان معني نيست که اين حاکم، مسلمان است و کفرش، کفري اصغر است، هرگز؛ بلکه اين­گونه حاکمی به دليل ترک کردن و کنار گذاشتن شریعت الله متعال از دين خارج مي‌باشد. و ابن کثير در اين مورد اجماع را نقل کرده است. به البداية والنهاية بنگر (13/ 119). (مترجم) [↑](#footnote-ref-179)
180. - أخرجه أحمد (2/34،58،125)، والطیالسي في مسنده (1896) وابوداود كتاب الأيمان والنذور، باب في كراهیة الحلف بالآباء (3251)، والترمذي في كتاب النذور والأيمان، باب ما جاء في كراهیة الحلف بغیر الله (1535) وقال: هذا حدیث حسن. وصححه شیخنا الألباني في الإرواء (2561)، والصحیحة (2042)، وصحیح الجامع حدیث رقم (6204) طبعة المكتب الإسلامي. [↑](#footnote-ref-180)
181. - أخرجه أحمد في المسند (4/403)، وابن أبي شيبة (6/70)، والطبراني في الأوسط (3479) من حدیث ابی موسی رضی الله عنه وله شواهد حسنه بها شیخنا الألباني في صحیح الترغیب (36). [↑](#footnote-ref-181)
182. - همانطور که الله متعال در سوره نساء آیات 144-145 می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينًا ١٤٤ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ١٤٥﴾ «بي­گمان منافقان (نشانه‌هاي ايشان را مي‌نمايانند و كفر خويش را پنهان مي‌دارند و به خيال خام خود) خدا را گول مي‌زنند! درحالي­كه خداوند (خون­ها و اموال ايشان را در دنيا محفوظ مي‎نمايد و در آخرت دوزخ را براي آنان مهيّا مي‌دارد و بدين وسيله) ايشان را گول مي‌زند. منافقان هنگامي كه براي نماز برمي­خيزند، سست و بي­حال به نماز مي‌ايستند و با مردم ريا مي‌كنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) و خداي را كمتر ياد مي‌كنند و جز اندكي به عبادت او نمي‌پردازند. بي­گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائين­ترين مكان آن هستند و هرگز ياوري براي آنان نخواهي يافت (تا به فريادشان رسد و آنان را برهاند)». [↑](#footnote-ref-182)
183. - أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب علامات المنافق (33) ومسلم، كتاب الإيمان، باب بیان خصال المنافق (59). [↑](#footnote-ref-183)
184. - أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب علامات المنافق (34) ومسلم، كتاب الإيمان، باب بیان خصال المنافق (58). [↑](#footnote-ref-184)
185. - أخرجه أحمد (5/346، 355)، والترمذي، كتاب الإيمان، باب ما جاء في ترك الصلاة (2621) وقال: هذا حدیث حسن صحیح. والنسائي، كتاب الصلاة، باب الحكم في تارك الصلاة (1/231)، وفي الكبری (329)، وابن ماجه كتاب إقامة الصلاة والسنة فیها، باب من جاء فیمن ترك الصلاة (1079)، وابن أبي شيبة في المصنف (6/167) وابن حبان في صحيحه (1454) والحاكم في المستدرك (1/48) وقال: هذا حدیث صحیح الإسناد لا تعرف له علة بوجه من الوجوه. ووافقه الذهبي وعبدالله بن أحمد في السنة (769) وصححه العلامة الألباني في صحیح الجامع (4143) وصحیح الترغیب (564). [↑](#footnote-ref-185)
186. - تخریج آن پیشتر گذشت. [↑](#footnote-ref-186)
187. - أخرجه أحمد (2/429)، وإسحاق بن راهویه في مسنده (1/423) وأبوداود، كتاب الكهانة والتطیر، باب ما جاء في الكاهن (3904)، وابن ماجه، كتاب الطهارة وسننها، باب النهي عن إتیان الحائض (639)، والنسائي في الكبری (9016) من حدیث أبي هريرة مرفوعا. وله شاهد عن ابن مسعود؛ أخرجه الطیالسي في مسنده (382)، والشاشي في مسنده (825)، والبزار في مسنده (البحر الزخار1655) من حدیث ابن مسعود مرفوعًا، وللحدیث شواهد أخری وقد صححه العلامة الألباني في الصحیحة (3387) والإرواء (2006) وصحیح الجامع (5942). [↑](#footnote-ref-187)
188. - انظر هذا البحث القیم مفصلا في كتاب الصلاة، للإمام ابن القیم رحمه الله (ص25-31) الطبعة الثانیة. [↑](#footnote-ref-188)
189. - أخرجه مسلم، كتاب الإيمان، باب بیان كون النهي عن المنكر من الإيمان (49). [↑](#footnote-ref-189)
190. - أخرجه مسلم، كتاب الإيمان، باب بیان كون النهي عن المنكر من الإيمان (50) [↑](#footnote-ref-190)
191. - البداية والنهاية (13/119). [↑](#footnote-ref-191)
192. - تفسر ابن كثیر، (2/67). [↑](#footnote-ref-192)
193. - منهاج السنة النبویة (5/130). [↑](#footnote-ref-193)
194. - أضواء البیان (4/92، 93). [↑](#footnote-ref-194)
195. - مجموع فتاوی ومقالات متنوعة (1/274). [↑](#footnote-ref-195)
196. - رساله «وجوب تحكیم شرع الله ونبذ ماخالفه» لسماحة الشیخ عبدالعزیز بن عبدالله (ص 39 ومابعدها) ط دارالمسلم. [↑](#footnote-ref-196)
197. - المجموع الثمین (1/36). [↑](#footnote-ref-197)
198. - رساله تحكیم القوانین (ص 5) ط دار المسلم. [↑](#footnote-ref-198)
199. - إعلام الموقعین (1/87، 88). [↑](#footnote-ref-199)
200. - بيگمان كساني كه اموال يتيمان را به ناحق و ستمگرانه مي‌خورند. [↑](#footnote-ref-200)
201. - أخرجه البخاري، كتاب التوحید، باب قوله تعالی: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُواْ كَلَٰمَ ٱللَّهِۚ﴾ (2756) من حدیث أبي هریرة مرفوعاً وانظر صحیح البخاري (3478، 3481). [↑](#footnote-ref-201)
202. - مجموع الفتاوی لشيخ الإسلام (3/229- 231) بتصرف یسیر. [↑](#footnote-ref-202)
203. - و این از آن­روست که گاهی شخصی عملی را که در نصوص کفر نامیده شده، انجام می‌دهد اما با وجود ارتکاب آن عمل کفری، به سبب عذر به جهل و... کافر نمی‌گردد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-203)
204. - مجموع الفتاوی، (12/413). [↑](#footnote-ref-204)
205. - انظر: محاسن التاویل للقاسمی (5/1307). [↑](#footnote-ref-205)
206. - تفسیر القرطبی (لسورة الحجرات، 2) (16/203). ط دارالكتب العلمیة. [↑](#footnote-ref-206)
207. - الرد علی البكري، لابن تیمیة (ص 376). [↑](#footnote-ref-207)
208. - مجموع مؤلفات الرسائل الشخصیة (58). [↑](#footnote-ref-208)
209. - مصباح الظلام في الرد علی من كذب علی الشیخ الإمام ص 29. للشیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ. [↑](#footnote-ref-209)
210. - انظر: مصباح الظلام في الرد علی من كذب علی الشیخ الإمام ص 324، 325. [↑](#footnote-ref-210)
211. - مجموع الفتاوی (12/478- 489). [↑](#footnote-ref-211)
212. - رواه عبدالرزاق في المصنف (9/240، 243) وابن سعد في الطبقات (5/560) والبيهقي في السنن (8/16) وابن شیبه في تاریخ المدینة (3/842،843) وأوردها الحافظ ابن حجر في الإصابة (3/220). [↑](#footnote-ref-212)
213. - مجموع الفتاوی (11/403). [↑](#footnote-ref-213)
214. - مجموع الفتاوی (12/180). [↑](#footnote-ref-214)
215. - بتصرف من القواعد المثلی في صفات الله وأسمائه الحسنی للشیخ ابن عثیمین (87، 90) ط مكتبة السنة. [↑](#footnote-ref-215)
216. - أخرجه البخاري، كتاب الأدب، باب من كفر أخاه بغیر تأویل فهو كما قال (6104) ومسلم، كتاب الإيمان، باب بیان حال إیمان من قال لأخیه المسلم: یاكافر (حدیث 60) (111) واللفظ له. [↑](#footnote-ref-216)
217. - «خداوند در برابر كارهائي كه مي‌كند، مورد بازخواست قرار نمي‌گيرد (و بازپرسي نمي‌شود، و كسي حق خُرده گيري ندارد) ولي ديگران مورد بازخواست و پرسش قرار مي‌گيرند (و در افعال و اقوالشان جاي ايراد و سؤال بسيار است)». [↑](#footnote-ref-217)
218. - انظر: خواطر علی طریق الدعوة جراح وافراح، محمد حسان، طبعه دارالسلم ص 184. [↑](#footnote-ref-218)
219. - أخرجه الشجري، في الأمالي (6) وعزاه ابن بطال في شرحه لصحیح البخاري (1/220) للطبری. [↑](#footnote-ref-219)
220. - أخرجه البخاري، معلقا، كتاب الجنائز، باب من كان آخر كلامه «لا إله إلا الله» (فتح، 3/1311) ووصله في التاریخ الكبیر (1/95) وأبو نعیم في الحلیة (4/66) والبيهقي في الأسماء والصفات ص 190 وإسحاق بن راهویه في مسنده كما في المطالب العالیة (2972) وحسنه ابن حجر رحمه الله. [↑](#footnote-ref-220)
221. - انظر: المستصفی للغزالي (262) والإحكام للآمدی (3/4 وما بعدها) ومذكرة أصول الفقه علی روضة الناظر: للشنقیطی (411) ط دارالیقین. [↑](#footnote-ref-221)
222. - شیخ حافظ ابن احمد بن علی حکمی یکی از علمای کشور عربستان می‌باشد. وی عالمی از علمای منطقه‌ی جنوب (تهامه) می‌باشد که در 24 رمضان در سال 1342هـ،1942 م در روستای السلام از توابع شهر (المضایا) در جنوب شرقی شهر جازان متولد شد. در خانه‌ای صالح رشد کرد سپس علم را از شیخ بزرگوارش عبدالله قرعاوی رحمه­الله آموخت. در طلب علم نبوغ خاصی داشت بگونه‌ای که چون به سن 19 سالگی رسید، شیخش از وی خواست تا کتابی در باب توحید تالیف کند و از او خواست تا کتاب به صورت شعر باشد تا حفظ آن برای طلاب آسان باشد. بدین ترتیب منظومه‌ی ارزشمندش، «سلم الوصل إلى علم الأصول في التوحید» را نگاشت. و مورد تحسین استادش و علمای معاصر بود. پس از این تالیف در مبحث حدیث و فقه و سیره و علم میراث و دیگر علوم، شروع به تالیف کرد و سرانجام در بهار زندگی‌اش درحالی­که 35 سال از عمر مبارکش می‌گذشت در سال 1377 هـ به ملاقات پروردگارش شتافت. الله عزوجل از او قبول کرده و ما و او را به همراه سید و آقای داعیان جمع بفرماید. بنگر: معارج القبول (1/331- 338 ط. نزار). [کتاب ارزشمند ایشان «اعلام السنة المنشوره لاعتقاد الطائفة الناجية المنصورة» که اعتقاد اهل سنت و جماعت را در قالب سوال و جواب مطرح می­کند با عنوان «فرازهایی از عقیده اهل سنت و جماعت» به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-222)
223. - به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله نوشته‌ی مصطفی حلیمه ص 25-37. (مترجم) [↑](#footnote-ref-223)
224. - آیه‌ی مبارکه‌ی ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٣٠﴾ [لقمان: 30] این موضوع را به روشنی بیان می‌کند. [↑](#footnote-ref-224)
225. - أخرجه أبوداود، كتاب الأدب، باب في تغییر اسم القبیح (4955) والنسائي في كتاب آداب القضاة، (5387) وصححه الألباني. [↑](#footnote-ref-225)
226. - به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص 37 (مترجم). [↑](#footnote-ref-226)
227. - یک مثال ساده: نماز خواندن، بدون وضو گرفتن باطل است ولی بعداز وضو گرفتن، شرط نیست که فرد نماز بخواند، شاید قرآن بخواند. [↑](#footnote-ref-227)
228. - به عبارتی ساده‌تر: وجود هر کدام از شروط «لا إله إلا الله» لازم است ولی کافی نیست؛ اما شرط لازم و کافی صحت شهادت توحید، تحقق کامل و بدون نقص شروط «لا إله إلا الله» می‌باشد. [↑](#footnote-ref-228)
229. - أخرجه مسلم في الإيمان، باب الدلیل علی أن من مات على التوحید دخل الجنة (26) / انظر معارج القبول (2/418) طبعة دار ابن القیم. [↑](#footnote-ref-229)
230. - مدارج المساكین (2/469، 470). [↑](#footnote-ref-230)
231. - فتح الباري (1/200) ط الحدیث. [↑](#footnote-ref-231)
232. - به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص73-82 (مترجم). [↑](#footnote-ref-232)
233. - صحیح سنن بن ماجه 52. [↑](#footnote-ref-233)
234. - أخرجه البخاري (1458) (1496) ومسلم (19). [↑](#footnote-ref-234)
235. - در صورت تمایل برای شناخت شرکیاتی که مصدرشان دموکراسی جدید است و نیز برای شناخت و آگاهی از مشایخ و بزرگانی که با خشنودی به تایید آن پرداخته‌اند و در کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود به استقرار آن کمک نموده‌اند به کتاب اینجانب «حكم الإسلام في الدمقراطیة والتعددیة الحزبیة» مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-235)
236. - تهذیب شرح العقیدة الطحاوية: 128. [↑](#footnote-ref-236)
237. - پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله. (مترجم) [↑](#footnote-ref-237)
238. - أخرجه مسلم في كتاب صلاة المسافرین، باب فضل من یقوم بالقرآن ویعلمه (817). [↑](#footnote-ref-238)
239. - أخرجه البخاري في كتاب العلم باب من یرد الله به خیراً یفقهه في الدین (71، 3116، 3641، 7312، 7460) ومسلم في كتاب الزكاة، باب النهي عن المسألة (1037) وفي كتاب الإمارة باب لا تزال طائفة من أمتي ظاهرین علی الحق لایضرهم من خالفهم (1037/ 170). [↑](#footnote-ref-239)
240. - أخرجه أبوداود، كتاب العلم، باب الحث علی طلب العلم (3641) والترمذي، كتاب العلم، باب في فضل الفقه علی العبادة (2682) وقال: «لا نعرف هذا الحدیث إلا من حدیث عاصم بن رجاء بن حیوه، ولیس هو عندي بمتصل». وابن ماجه في المقدمة، باب فضل العلماء والحث على طلب العلم (223) وأحمد في مسنده (5/196) والدارمی (342) وابن حبان في صحيحه (88)، وابن أبي شيبة في مسنده (47) وحسنه لغیره الشیخ الألباني في صحیح الترغیب والترهیب (70)، وصحیح الجامع (6297). [↑](#footnote-ref-240)
241. - مجموع الفتاوی (1/313). [↑](#footnote-ref-241)
242. - العبودیة لشيخ الإسلام (3) وهو في مجموع الفتاوی (10/149). [↑](#footnote-ref-242)
243. - القصیدة النونیة (2/263). [↑](#footnote-ref-243)
244. - أخرجه البخاري في كتاب التفسیر باب ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ﴾ (4761) ومسلم في كتاب الإيمان باب كون الشرك أقبح الذنوب وبیان أعظمها بعده (86). [↑](#footnote-ref-244)
245. - أخرجه أحمد في مسنده (5/72، 399) والدارمی في سننه (2699) مختصرا وأبویعلی في مسنده (4655) والطبراني في الكبیر (8/325) (8231) وابن أبي شيبة في مسنده (652)، والمروزي في تعظیم قدر الصلاة (874)، وابن أبي عاصم في الآحاد والمثاني (2743)، والحاكم في مستدركه (3/523) وصححه لشواهده الألباني في الصحیحة (138). [↑](#footnote-ref-245)
246. - أخرجه أحمد في مسنده (1/214، 224، 238، 347) والبخاري في الأدب المفرد (783) والنسائي في عمل الیوم واللیلة (995) وابن ماجه في كتاب الكفارات (2117) وحسنه شیخنا الألباني في الصحیحة (139). [↑](#footnote-ref-246)
247. - إعلام الموقعین (11/85). [↑](#footnote-ref-247)
248. - به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص83-90. (مترجم) [↑](#footnote-ref-248)
249. - باید توجه کرد، کافری که پیام و برنامه‌ی پیامبران به او تبلیغ نشده است، پیکار نمودن با وی قبل از ابلاغ دعوت به او جایز نمی‌باشد و این درست بر خلاف وضع کافری است که دعوت پیامبران به او رسیده، ولی وی آن­را رد نموده و بر آن پشت کرده است و در این حالت جنگیدن با وی قبل از دادن هرگونه اخطار و تبلیغی صحیح است. [↑](#footnote-ref-249)
250. - رواه مسلم (153). [↑](#footnote-ref-250)
251. - پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله (مترجم). [↑](#footnote-ref-251)
252. - به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص95-96. (مترجم) [↑](#footnote-ref-252)
253. - پایان نقل از کتاب شروط (مترجم). [↑](#footnote-ref-253)
254. - أخرجه البخاري تعلیقاً في كتاب الإيمان باب: قول النبي: (بني الإسلام علی خمس) (1/45 فتح) ووصله الطبراني في الكبیر (8544) والحاكم (2/446) والبيهقي في الشعب (418) ووكیع في الزهد (202) وصححه الحافظ في الفتح (1/48) وقد روی مرفوعاً وحكم علیه بالنكارة الشیخ الألباني في الضعیفة (499). [↑](#footnote-ref-254)
255. - فتح الباري (1/63) كتاب الإيمان. [↑](#footnote-ref-255)
256. - مدارج الساكین (2/413) بتصرف. [↑](#footnote-ref-256)
257. - معارج القبول (2/419). [↑](#footnote-ref-257)
258. - أخرجه الخطیب في اقتضاء العلم والعمل (56) وابن أبي شيبة في مصنفه (11/22) و(13/504) وعبدالله بن مبارك في الزهد (1565) وعبدالله ابن أحمد في زوائد الزهد (322). [↑](#footnote-ref-258)
259. - أخرجه مسلم في كتاب الإيمان، باب الدلیل علی أن من رضي بالله ربا وبالإسلام دینًا وبمحمد رسولاً فهو مؤمن (34). [↑](#footnote-ref-259)
260. - صحیح مسلم، بشرح النووی، كتاب الإيمان باب ذاق طعم الإيمان من رضي بالله ربا (2/2) طبعة الریان. [↑](#footnote-ref-260)
261. - أخرجه مسلم، كتاب الإيمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعًا (27). [↑](#footnote-ref-261)
262. - أخرجه مسلم كتاب الإيمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعًا (31). [↑](#footnote-ref-262)
263. - صحیح مسلم بشرح النووی، ملخصاً كتاب الإيمان، باب الإيمان یزید وینقص والإيمان: قول وعمل (1/145) وما بعدها بتصرف. [↑](#footnote-ref-263)
264. - لسان العرب (11/540)، طبعه دارالفكر. [↑](#footnote-ref-264)
265. - أخرجه البخاري، كتاب العلم باب فضل من عَلِمَ وعَلَّمَ (79) ومسلم كتاب الفضائل باب بیان ما بعث به النبي من الهدی والعلم (2282). [↑](#footnote-ref-265)
266. - أیسر التفاسیر لكلام العلي الكبیر (1/80) الطبعة الثالثة، دار راسم. [↑](#footnote-ref-266)
267. - كما في اللسان، ماده قود (7/531) ط الحدیث. [↑](#footnote-ref-267)
268. - تفسیر الطبري (3/2400، 2401) ط السلام. [↑](#footnote-ref-268)
269. - تفسیر ابن كثیر (4/4140، 141) ط أولاد الشیخ. [↑](#footnote-ref-269)
270. - المصدر السابق (11/170). [↑](#footnote-ref-270)
271. - مجموع الفتاوی (28/471). [↑](#footnote-ref-271)
272. - التبیان في أقسام القرآن (270) ط الفكر. [↑](#footnote-ref-272)
273. - به نقل از کتاب شروط ص 134-139. (مترجم) [↑](#footnote-ref-273)
274. - به نقل از الصارم المسلول ابن تیمیه، ص 56. [↑](#footnote-ref-274)
275. - پایان نقل از کتاب شروط (مترجم). [↑](#footnote-ref-275)
276. - أخرجه البخاري، كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (7280). [↑](#footnote-ref-276)
277. - جامع العلوم والحكم لابن رجب (2/395- 397) حدیث رقم 41. [↑](#footnote-ref-277)
278. - مدارج السالكین (2/268) وما بعدها. [↑](#footnote-ref-278)
279. - أخرجه البخاري، كتاب الأدب باب قوله تعالی: ﴿وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ (6094) ومسلم، كتاب البر والصلة والآداب، باب قبح الكذب وحسن الصدق وفضله (2607). [↑](#footnote-ref-279)
280. - أخرجه البخاري، كتاب العلم، باب من خص بالعلم قوما دون قوم (128، 129) ومسلم كتاب الإيمان باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعا (32). [↑](#footnote-ref-280)
281. - أخرجه مسلم، كتاب الإيمان وباب السئوال عن أركان الإسلام (12) وهو من صحیح البخاري (63). [↑](#footnote-ref-281)
282. - به نقل از کتاب شروط ص92-94 (مترجم) [↑](#footnote-ref-282)
283. - پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله (مترجم). [↑](#footnote-ref-283)
284. - انظر: المدارج (2/93) والإحیاء (4/382) والتعریفات للجرجاني ص 21. [↑](#footnote-ref-284)
285. - أخرجه ابونعیم في الحلیة (8/95) عن الفضیل به وقال: هذه المقالة كذلك إبراهیم عن الأشعث، أخرجه ابن أبي الدنیا في كتابه «الإخلاص والنیة» (19). [↑](#footnote-ref-285)
286. - جامع العلوم والحكم (الحدیث الاول/72 ط الرسالة) ومدارج السالكین (2/89). [↑](#footnote-ref-286)
287. - أخرجه مسلم، في كتاب الزهد، باب من أشرك في عمله غیر الله (2985). [↑](#footnote-ref-287)
288. - جامع العلوم والحكم لابن رجب، الحدیث الأول (ص 79) ط الرسالة. [↑](#footnote-ref-288)
289. - أخرجه أحمد (4/125 و126) والطیالسي في مسنده (1120) والطبراني في الكبیر (7139)، والبزار في مسنده (3482) والبيهقي في الشعب (6844) والشجري في الأمالي (434) وابن عدي في الكامل (4/39)، والحاكم في المستدرك (4/329) وابن عساكر في تاریخه (26/178) وغیرهم من طریق: شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم عن شداد بن أوس مرفوعاً. قال الهيثمي في المجمع (10/221): فیه شهر بن حوشب وثقه أحمد وغیره وضعفه غیر واحد. وضعفه الألباني في ضعیف الترغیب (19). [↑](#footnote-ref-289)
290. - أخرجه مسلم، كتاب البر والصلة والآداب، باب إذا اثنی على الصالح فهي بشری ولا تضره (2642) (166). [↑](#footnote-ref-290)
291. - ابن مجاهد رحمه­الله می‌گوید: علما در فتح لام و کسر آن، در این کلام الله عزوجل ﴿مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾ اختلاف کرده‌اند، بگونه‌ای که ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر آن­را با کسر (المخلِصین) و در سوره‌ی مریم (آیه 51) نیز با کسر (مخلِصا) قرائت کرده‌اند. و نیز نافع همچون آن‌ها در سوره‌ی مریم، با کسر قرائت کرده است و سایر قراء با فتح لام (المخلَصین) قرائت کرده‌اند و حمزه و عاصم و کسائی لام را با فتحه (المخلَصین) و (مخلَصاً) در سوره‌ی مریم قرائت کرده‌اند. السبعة في القرآت ص (348).

     قرطبی رحمه الله می‌گوید: معنای آن با کسر لام عبارت است از کسانی که طاعت الله عزوجل را خالصانه انجام می‌دهند. و معنای آن با فتح لام، عبارت است از کسانی که الله عزوجل آن‌ها را برای رسالتش برگزیده است. و قطعاً یوسف علیه­السلام، دارای این دو صفت بود، چرا که وی در طاعت الله عزوجل مخلص و از جانب الله عزوجل برای رسالت حق جل­جلاله، برگزیده شده بود. تفسیر القرطبی لسورة یوسف: 24 (9/112) به تصرف. [↑](#footnote-ref-291)
292. - قرة عیون الموحدین، للشیخ عبدالرحمن بن حسن (ص35) ط الثالثة نشر مكتبه ابن الجوزی. [↑](#footnote-ref-292)
293. - أخرجه البخاري في كتاب العلم، باب الحرص علی الحدیث (99، 6570). [↑](#footnote-ref-293)
294. - مدارج السالكین، (1/341) بتصرف. [↑](#footnote-ref-294)
295. - سمعت الناس یقولون شیئا فقلته، أخرجه أحمد (4/287، 288، 295، 297) وأبوداود، كتاب السنة، باب المسألة في القبر وعذاب القبر (4753، 4754) وبرقم (3212 مختصراً) والنسائي، كتاب الجنائز، باب الوقوف للجنائز (4/78 مختصرا) وابن ماجه، كتاب الجنائز، باب ما جاء في الجلوس علی المقابر (1548، 1549 مختصرا) والحاكم في المستدرك (1/37- 40) وقال: «صحیح علی شرط الشیخین» ووافقه الذهبی من طریق المنهال بن عمرو عن زادان عن البراء- وتهذیب السنن (4/337)، ونقل ابن القیم فیه تصحیحه عن الحافظ أبي نعیم وغیره، وصححه الألباني كما في أحكام الجنائز (ص 159) ط المكتب الإسلامي. [↑](#footnote-ref-295)
296. - انظر فتح المجید، ص 47 وما بعدها. [↑](#footnote-ref-296)
297. - هذا طرف من حدیث طویل أخرجه البخاري في كتاب الصلاة باب المساجد في البیوت (425) ومسلم في كتاب المساجد، باب الرخصة في التخلف عن الجماعة بعذر (263) (23). [↑](#footnote-ref-297)
298. - مختصر منهاج القاصدین لأبي قدامة المقدسي، تحقیق: علی حسن عبدالحمید الطبعة الأولى ص 462. [↑](#footnote-ref-298)
299. - به نقل از کتاب شروط 110-113. (مترجم) [↑](#footnote-ref-299)
300. - پایان نقل از کتاب شروط (مترجم) [↑](#footnote-ref-300)
301. - مدارج السالكین، (3/90) وما بعدها. [↑](#footnote-ref-301)
302. - مدارج السالكین (منزله المحبة) (3/6- 43). [↑](#footnote-ref-302)
303. - مدارج المساكین، الجزء الثالث، منزلة المحبة. [↑](#footnote-ref-303)
304. - به نقل از کتاب شروط117-119 (مترجم) [↑](#footnote-ref-304)
305. - پایان نقل از کتاب شروط (مترجم). [↑](#footnote-ref-305)
306. - فائیة ابن الفارض (الكشكول للبهاء العاملی417) وسلك الدرر في أعیان القرن الثاني عشر لأبي الفضل المرادي (1/385). [↑](#footnote-ref-306)
307. - معارج القبول (2 ص 424) وما بعدها. [↑](#footnote-ref-307)
308. - أخرجه البخاري في كتاب الإيمان باب حلاوة الإيمان (16) ومسلم في كتاب الإيمان باب خصال من اتصف بهن وجد حلاوة الإيمان (43، 67). [↑](#footnote-ref-308)
309. - مجموع الفتاوی (10/206). [↑](#footnote-ref-309)
310. - الداء والدواء لابن القیم (ص 332) وما بعدها. [↑](#footnote-ref-310)
311. - تفسیر ابن كثیر لسورة آل عمران: 31. [↑](#footnote-ref-311)
312. - فقد روی الطبري في تفسیره (6846، 6847، 6849) وغیره من طرق عن الحسن البصري - بألفاظ ومنها - قال: «إن أقواما كانوا علی عهد رسول الله یزعمون أنهم یحبون الله، فأراد الله أن یجعل لقولهم تصدیقا من عمل، فقال: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ﴾ الآیة». [↑](#footnote-ref-312)
313. - انظر: فتح المجید، ص 337. [↑](#footnote-ref-313)
314. - أخرجه البخاري في كتاب الإيمان، باب حب الرسول من الإيمان (15) ومسلم في كتاب الإيمان، باب وجوب محبة رسول الله أكثر من الأهل والولد والوالد والناس أجمعین (44/70). [↑](#footnote-ref-314)
315. - أخرجه البخاري في كتاب الأيمان والنذور، باب كیف كانت یمین النبي (6632). [↑](#footnote-ref-315)
316. - فتح المجید، 430 ط ابن رجب. [↑](#footnote-ref-316)
317. - أخرجه البخاري في كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة: باب الاقتداء بسنن رسول الله (7280). [↑](#footnote-ref-317)
318. - أخرجه البخاري في كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (7281). [↑](#footnote-ref-318)
319. - انظر: معارج القبول، ج 2 ص 427. [↑](#footnote-ref-319)
320. - الدرر السنية (2/95) [↑](#footnote-ref-320)
321. - نونیه، ابن قیم رحمه الله تعالی ص 171 [↑](#footnote-ref-321)
322. - الاقتضاء (1/490) بتصرف. [↑](#footnote-ref-322)
323. - أخرجه ابن جریر الطبري، كما في الجامع العلوم لابن رجب (34 ط المعرفة) والمروزی في تعظیم قدر الصلاة (396) ومحمد بن عمر العدني في الإيمان (56) من طریق: لیث عن المجاهد عن ابن عباس وسنده ضعیف. [↑](#footnote-ref-323)
324. - مسند ابن أبي شيبة (321) وشعب الإیمان (9064). [↑](#footnote-ref-324)
325. - به نقل از کتاب شروط ص125-131 (مترجم). [↑](#footnote-ref-325)
326. - رواه الترمذي (2398) وشعب الإيمان (9318) ومسند أحمد (1607). [↑](#footnote-ref-326)
327. - شعب الإيمان (9731) ومسند احمد (25264) والحاكم في االمستدرك (7901). [↑](#footnote-ref-327)
328. - مسند احمد (11893) وابن ماجه (4024) وشعب الإيمان (9317). [↑](#footnote-ref-328)
329. - سنن الكبری للنسائی (7440) وشعب الإيمان (9319) ومسند أحمد (27079). [↑](#footnote-ref-329)
330. - ابن ماجه (151) والترمذي (2472). [↑](#footnote-ref-330)
331. - ادب المفرد (510) وابن ماجه (4024) ومسند احمد (11893). [↑](#footnote-ref-331)
332. - أخرجه ابن حبان، السلسلة الصحیحة، 1586. [↑](#footnote-ref-332)
333. - اشاره‌ای به داستان «حاطب ابن ابی بلتعه» می‌باشد که امام بخاری (3007) و امام مسلم (2494) رحمه­الله­علیهم هریک در کتاب صحیح خود در باب فضائل اهل بدر، ذکر کرده‌اند. علی رضی­الله­عنه می‎گوید: رسول الله ح من و زبیر و مقداد بن اسود را احضار کرده و فرمودند: بروید تا به محلی به نام روضه‌ی خاخ (محلی بین مکه و مدینه) می‌رسید، زنی به نام ظعینه در آن جاست نامه‌ای همراه دارد آن نامه را از او بگیرید. ما رفتیم، اسب­های­مان را به سرعت راندیم تا به روضه رسیدیم، همین که به آنجا رسیدیم دیدیم آن زن که نامش ظعینه بود در آنجاست. به او گفتیم: نامه‌ای که همراه داری بیرون بیاور. گفت: من نامه‌ای همراه ندارم. گفتیم: اگر نامه را به ما ندهی لباس‌هایت را از تن بیرون می‌آوریم. آن زن نامه را از میان موهای سرش بیرون آورد. نامه را به نزد رسول الله آوردیم. در نامه نوشته شده بود، از حاطب ابن ابی بلتعه به سوی جماعتی از مشرکین اهل مکه؛ حاطب قسمتی از اسرار رسول الله ح را به مشرکین نوشته بود.

     رسول الله ح فرمود: ای حاطب، این نامه چیست؟ حاطب گفت: یا رسول الله، در این مورد نسبت به من عجله نکن، من انسانی هستم که نسبتی با قریش ندارم و از قبیله‌ی دیگری به میان ایشان آمده‌ام، ولی مهاجرین دیگری که با شما هستند، نزدیکان و خویشانی در مکه دارند که به وسیله‌ی آنان خانواده و اموال خود را محفوظ می‌کنند. من کسی را در آنجا ندارم، گفتم: حال که من در آنجا قوم و خویشی ندارم باید کاری بکنم تا در نزد قریش وسیله‌ای به دست آورم و خانواده‌ی خود را به این وسیله حفظ نمایم؛ این کار را به خاطر کفر و برگشت از دین اسلام و رضایت به کفر بعد از ایمان به اسلام انجام نداده‌ام. رسول الله ح فرمود: حاطب به شما راست گفت. عمر رضی­الله­عنه گفت: یا رسول الله اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم. رسول الله ح فرمود: حاطب در جنگ بدر شرکت کرده است، شما نمی‌دانید اهل بدر چه قدر با عظمت می‎باشند، مسلماً خداوند بر تمام اعمال ایشان آگاه است با وجود این در مورد آن‌ها می‌فرماید: هر چه می‎خواهید بکنید، من شما را مورد عفو و بخشش قرار داده‌ام. [↑](#footnote-ref-333)
334. - پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله (مترجم). [↑](#footnote-ref-334)
335. - شروط و یادآوری‌هایی که از این پس ذکر می‌گردد، تا پایان این فصل از کتاب شروط لا إله إلا الله نقل شده است (مترجم). [↑](#footnote-ref-335)
336. - در کتابم «الانتصار لأهل التوحید» و نیز کتاب دیگرم «تهذیب شرح العقیدة الطحاویة» در مورد باطل بودن این عقیده، با آوردن دلایل شرعی بحث نموده‌ام، در صورت تمایل به آن‌ها مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-336)
337. - صحیح مسلم (23). [↑](#footnote-ref-337)
338. - مجموعة التوحید، 10-35. [↑](#footnote-ref-338)
339. - مسند أحمد (8593) والإبانة الكبری لابن بطة (905). [↑](#footnote-ref-339)
340. - صحیح سنن النسایی، 2408. [↑](#footnote-ref-340)
341. - منظور استمرار بر کلمه‌ی توحید تا هنگام مرگ می‌باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-341)
342. - رواه مسلم (94). [↑](#footnote-ref-342)
343. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-343)
344. - أخرجه أحمد وغیره، السلسلة الصحیحة: 1334. [↑](#footnote-ref-344)
345. - رواه مسلم (1900). [↑](#footnote-ref-345)
346. - رواه البخاری (2808). [↑](#footnote-ref-346)
347. - مسند احمد (12792) وبخاری (1356). [↑](#footnote-ref-347)
348. - أخرجه أحمد والترمذي، وابن ماجه وغیرهم، صحیح الجامع، 1903. [↑](#footnote-ref-348)
349. - أخرجه الحاكم وغیره، صحیح الجامع، 6132. [↑](#footnote-ref-349)
350. - رواه مسلم (537). [↑](#footnote-ref-350)
351. - صحیح سنن ابی داود، 742. [↑](#footnote-ref-351)
352. - رواه البخاری (4339). [↑](#footnote-ref-352)
353. - برایم بیان کردند که مردی از مسلمانان عوام، کفاش بود و در پیشه‌اش خیلی مهارت داشت و بسیار دوستدار رسول الله ح بود و خیلی بر او درود می‌فرستاد. یک بار به شدت اندوهگین بود و افسوس می‌خورد که اگر رسول الله ح را می‌دیدم ... به او گفتند: آنگاه برای ایشان چه کاری می‌کردید؟ با حالتی عوامانه و از روی سادگی گفت: (در آن وقت) زیباترین کفش دنیا را برای رسول الله ح می‌دوختم.

     این روش و شیوه و کار و بار او در محبت ورزیدن به رسول الله ح است و هرکس در طریقه‌ی خویش تعبیری برای دوستداری رسول الله ح دارد... [↑](#footnote-ref-353)
354. - شاید مقصود سید قطب این باشد که: اگر چنین کند (به ظاهر) داخل اسلام شده است؛ اما داخل اسلام حقیقی که به او نفع برساند یا اسلامی که مقصود و مراد شارع باشد، نشده است. اگر لاإله إلاالله بگوید، داخل اسلام شده است؛ ولی اگر به مفهوم و مقتضیات آن که قبلا ذکر شد، عمل نکند، به طور مستمر صفت و حکم اسلام بر وی اطلاق نمی‌گردد. [↑](#footnote-ref-354)
355. - أخرجه ابوداود، كتاب الزكاة، باب ما تجب فیه الزكاة (1561)، والطبراني في الكبیر (18، 165 و219) والرویاني في مسنده (117)، والحاكم في المستدرك (1/192) وابن حبان في الثقات (7/247 و548) والمزي في تهذیب الكمال (11/164، 165) والخطیب في الفقيه والمتفقه (234 و235) وابن أبي عاصم في السنة (ظلال الجنة، 815) وأبوالفضل المقری في أحادیث في ذم الكلام وأهله (241). [↑](#footnote-ref-355)
356. - به راستی چه شده که امتی با این ارج و مقام در میان امت‌های دیگر و با داشتن چنان رهبری که پیامش دنیا را دگرگون ساخت، امروز به چنین حالتی گرفتار شود. چه شده که هر جا آه و فغانی است، آن آه و فغان مسلمان است؟ چه شده که هرجا خونی ریخته می‌شود آن خون مسلمان است؟ چه شده که مسلمان را مسلمان یاری نمی‌کند درحالی­که ریخته شدن خون و از بین رفتن آبرو و هتک حرمت ناموس وی را می‎ بیند؟ چه شده که امروز علما و اندیشمندان از هر جنبه‌ی دین سخن می‌گویند گویا دیگر مشکلی نیست اما برای جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمان و هتک حرمت او فتوایی نمی‌دهند؟ چه شده که مسلمانی که از دین و ناموس و مالش دفاع می‌کند تروریست نام گرفته است؟ چه شده که بایستی بنشینیم و ریخته شدن خون­ مسلمانان را نظاره­گر باشیم؟ آیا چنین خواری و ذلتی را دین­مان به ما آموخته یا اینکه چون از آن دور شدیم چنین ذلیل و خوار شده­ایم و هر کافری از هر جایی بلند شده و برای قتل عام مسلمانان اقدام می­کند؟ براستی از تعالیم و اموزه­های دین­مان دوری گزیدیم و از اصل و اساس عقیده­مان فاصله گرفته و رویکردمان را تغیر داده و چشم­ها را به سوی دیگران دوخته‌ایم و منتظر فداکاری دیگران برای ماندن خود مانده­ایم. افسوس و صد افسوس!! کجاست عقیده‌ای که عزت و سربلندی را برایمان به ارمغان آورد؟ کجاست عقیده­ای که ما را زنده گرداند؟ کجاست توحیدی که به خاطر آن فرشتگان از آسمان برای یاری­مان نازل گشتند؟ کجاست توحیدی که به سبب آن از هر چیز با ارزشمان به خاطر آن می‌گذشتیم؟ کجاست یقینی که برای آن از هیچ چیز هراسی نداشتیم؟ کجاست... براستی بایستی خود را از نو بازسازی کنیم. بایستی صحابه­وار حرکت کنیم. بایستی به دیگران نگاه نکنیم و خود را برای زندگی و حیات دیگران قربان کنیم. و دیگران را بر خود ترجیح دهيم ولو اینکه به ظاهر بر ما سخت و دشوار باشد. بایستی الله متعال را از خود راضی کنیم و در آخرت با افتخار با رسول الله ح روبرو گردیم. آری باید تغییر کنیم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-356)
357. - كما في تفسیر الطبري (7333، 7337). [↑](#footnote-ref-357)
358. - أخرجه أحمد في مسنده (3/470) و(4/256) وعبدالرزاق في مصنف (6/113) و(10/331) وابن الضریس في فضائل القرآن (88) والخطیب في الجامع لأخلاق الراوي وآداب السامع (1339) وأبونعیم في معرفة الصحابة (3571). قال الهيثمي في المجمع (1/420): رواه أحمد والطبراني، ورجاله رجال الصحیح، إلا أن فیه جابرا الجعفی وهو ضعیف.

     قلت: وللحدیث شواهد یتقوی بها: لذا قواه وحسنه الألباني في الإرواء (6/37)، وصحیح الجامع وراجع علل الدار قطنی (2/100) ومجمع الزوائد (1/212). [↑](#footnote-ref-358)
359. - انظر: تفسیر ابن کثیر (1/357). [↑](#footnote-ref-359)
360. - أخرجه مسلم في كتاب الإيمان، باب وجوب الإيمان برسالة النبي ح (153). [↑](#footnote-ref-360)
361. - صحیح ملسم بشرح النووی (1/188). [↑](#footnote-ref-361)
362. - أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب خاتم النبیین (3535) ومسلم كتاب الفضائل باب ذكر كونه خاتم النبیین (2286). [↑](#footnote-ref-362)
363. - انظر: فتح الباري (6/559) ط. دارالمعرفة. [↑](#footnote-ref-363)
364. - أخرجه البخاري كتاب المناقب باب ما جاء في أسماء رسول الله (3532) و(4896) ومسلم كتاب الفضائل باب في أسمائه (2354) (125) واللفظ له. [↑](#footnote-ref-364)
365. - أخرجه أحمد (5/278) وابوداود، كتاب السنن والملاحم، باب ذكر الفتن ودلائلها (4252) وابن ماجه كتاب الفتن، باب ما یكون من الفتن (3952) والحاكم (4/496) من طریق: أبي قلابة عن أبي أسماء عن ثوبان مرفوعا وأصله في صحیح مسلم (2889) من طریق أبي قلابة وراجع الصحیحة (1683). [↑](#footnote-ref-365)
366. - أخرجه البخاري كتاب أحادیث الأنبیاء، باب ما ذكر من بني اسرائیل (3455) ومسلم، كتاب الإمارة باب وجوب الوفاء ببیعة الخلفاء الأول فالأول (1842). [↑](#footnote-ref-366)
367. - رواه مسلم، كتاب المساجد ومواضع الصلاة (523). [↑](#footnote-ref-367)
368. - تفسیر الطبري، (5/3665) ط السلام. [↑](#footnote-ref-368)
369. - أخرجه البخاري، كتاب البیوع، باب كراهية الصخب في الأسواق (2125) وأیضا أخرجه (برقم 483) من حدیث عبدالله بن عمرو، وأخرجه الدارامي في مسنده (رقم6) والبيهقي في الدلائل (1/367) من حدیث عبدالله بن سلام وراجع الفتح (4/403). [↑](#footnote-ref-369)
370. - تیسیر الكریم الرحمن، لسورة فصلت، 26. [↑](#footnote-ref-370)
371. - كما قال أهل السیر؛ كما في الفتح (7/227) باب الهجرة إلى الحبشة (8/481). [↑](#footnote-ref-371)
372. - أخرجه البخاري، كتاب سجود القرآن، باب سجود المسلمین مع المشركین والمشرك نجس لیس له وضوء (1071). [↑](#footnote-ref-372)
373. - الرحیق المختوم للمباركفوري ص (110) باب الهجرة الأولی إلى الحبشة ط دارالوفاء. [↑](#footnote-ref-373)
374. - علامه ابن کثیر کتابی را تحت عنوان «معجزات النبی ح» نگاشته است که مکتبه التوفیقیه، آن­را منتشر کرده است و نیز در این مورد کتابی تحت عنوان «معجزات الرسول» نگاشته‌ی دکتر مصطفی مراد، نشر دارالفجر، نیز منتشر شده است که در آن هزار معجزه از معجزات رسول الله ح را شمرده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-374)
375. - تفسیرابن كثیر، سوره النجم، وتفسیر السعدی عند هذه الآية. [↑](#footnote-ref-375)
376. - أخرجه أحمد (2/162) وابن أبي شيبة في المصنف (5/313) وأبوداود، كتاب العلم، باب في كتابة العلم (3642) والدارمي (484) والحاكم (1/105، 106) وصححه والرامهرمزي في المحدث الفاصل (366) والمزي في تهذیب الكمال (31/38) والخطیب في الجامع لأخلاق الراوي (2/36) وابن عبدالبر في جامع بیان العلم (292) وابن عساكر في تاریخه (31/260) وصححه العلامة الألباني- رحمه الله- في الصحیحة (1532) وصحیح الجامع (1196). [↑](#footnote-ref-376)
377. - أخرجه أحمد (2/340، 360) والبخاري في الأدب المفرد (265)، والترمذي كتاب البر والصلة باب ما جاء في المزاج (1990) وفي الشمائل (232) وقال: «هذا حدیث حسن صحیح» وأبوالفضل المقری في أحادیث في ذم الكلام (4/167) والبيهقي في الكبری (10/248) والطبراني في الأوسط (8706) وابن عساكر في تاریخه (4/35) وصححه العلامة الألباني في صحیح الجامع (2494) والصحیحة (1726) وقال الذهبي في تاریخ الإسلام (1/134): وهو صحیح. [↑](#footnote-ref-377)
378. - أخرجه وكیع بن جراح في الزهد (59) والطبري في تفسیره (34690-34693) والحاكم (2/544) وعلقه البخاري في صحيحه بصیغة الجزم في كتاب التفسیر، تفسیر الحاقة. وهو عند ابن أبي حاتم موصولا – كما في تغلیق التعلیق (3/60) وقال الحافظ في الفتح (8/664): وإسناده قوي. [↑](#footnote-ref-378)
379. - انظر: تفسیر ابن كثیر (4/418). [↑](#footnote-ref-379)
380. - أخرجه الترمذي في السنن، كتاب القرآن، باب ومن سورة الأنعام (3064) وابن أبي حاتم في تفسیره (لسورة الأنعام، 33) والحاكم في مستدرك (2/315) والدار قطنی في علله (4/143) والقاضي عیاض في الشفاء (1/149) من حدیث علي رضی الله عنه مرفوعاً وأخرجه الطبري في تفسیره (13231، 13232) والترمذي (عقب رقم: 3064) وابن أبي حاتم في تفسیره من حدیث ناجیه بن كعب مرسلا (فأسقط علیا من الإسناد).

     قلت: وقد رجح المرسل غیر واحد من الحفاظ، كالبخاري والترمذي والدار قطني وغیرهم، فراجع علل الدار قطني (4/143) وسنن الترمذي، وعلل الترمذي الكبیر (430)، وضعفه الشیخ الألباني في ضعیف الترمذي. [↑](#footnote-ref-380)
381. - كتاب الإيمان، كتاب تعلیم الواجبات الدينية، لمجموعة من العلماء (ص 86) موسسة الرسالة. [↑](#footnote-ref-381)
382. - انظر: تفسیر الطبري (تفسیر الإسراء: 12) ففیه جملة من الآثار في ذلك. [↑](#footnote-ref-382)
383. - أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (3595). [↑](#footnote-ref-383)
384. - أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (3601، 7081، 7082). [↑](#footnote-ref-384)
385. - أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (3618). [↑](#footnote-ref-385)
386. - أخرجه مسلم، كتاب اللباس والزینة، باب النساء الكاسیات العاریات المائلات الممیلات (2128). [↑](#footnote-ref-386)
387. - مختصر الصواعق المرسلة (1/293) للموصلي. [↑](#footnote-ref-387)
388. - الملل والنحل للشهرستاني (1/9-10). [↑](#footnote-ref-388)
389. - مجموع الفتاوی لشيخ الإسلام (3/338، 339). [↑](#footnote-ref-389)
390. - الصواعق المرسلة (3/978، 981) للعلامة الإمام ابن القیم طیب الله ثراه ص 306-307. [↑](#footnote-ref-390)
391. - نور نبوت مثل نور خورشید است که برای چشم موجب بصیرت و بینایی می‌شود، پس آن­را به عنوان دلیل و برهان اتخاذ کن. [↑](#footnote-ref-391)
392. - انظر: شرح العقیدة الطحاویة (1/228) ط. موسسة الرسالة. [↑](#footnote-ref-392)
393. - تیسیر الكریم الرحمن للعلامة السعدي (ص 148ط. الرساله). [↑](#footnote-ref-393)
394. - الشفاء للقاضي عیاض (2/8) ط ابن رجب. [↑](#footnote-ref-394)
395. - رواه البخاري، كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (7280) وانظر فتح الباري (13/249) دارالمعرفة وقد تقدم. [↑](#footnote-ref-395)
396. - أخرجه البخاري، كتاب الأحكام باب قوله تعالى: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ (7137) (فتح 13/11) دارالمعرفة. [↑](#footnote-ref-396)
397. - انظر: فتح الباري (13/111). [↑](#footnote-ref-397)
398. - أخرجه البخاري في كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (7281) وانظر: فتح الباري (13/249) دارالمعرفة. [↑](#footnote-ref-398)
399. - الرسالة للإمام الشافعی، تحقیق أحمد محمد شاكر، الطبعة الأولى، مطبعة الحلبی- مصر ص (88، 89) [↑](#footnote-ref-399)
400. - أخرجه البخاري، كتاب الرقاق باب الانتهاء عن المعاصي (6482، 7238) انظر: فتح الباري (11/316) دار المعرفة. [↑](#footnote-ref-400)
401. - انظر: فتح الباري (11/317) دارالمعرفة. [↑](#footnote-ref-401)
402. - أخرجه مسلم، كتاب الإيمان، باب الدلیل على أن من رضي بالله ربا وبالإسلام دینا وبمحمد رسولا فهو مؤمن وإن ارتكب المعاصي الكبائر (134) انظر: شرح النووی (2/2) ط. الریان. [↑](#footnote-ref-402)
403. - انظر: شرح النووي (2/2) ط الریان. [↑](#footnote-ref-403)
404. - باختصار یسیر جدا من مدارج السالكین (2/73- 70) ط دارالحدیث. [↑](#footnote-ref-404)
405. - محبة الرسول بین الاتباع والابتداع، عبدالرؤوف محمد عثمان ص 136. [↑](#footnote-ref-405)
406. - أخرجه البخاري، كتاب الاعتصام بالكتاب السنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (6777) ومسلم كتاب الفضائل باب توقیره وترك إكثار سؤاله عما لا ضرورة إلیه (1337) وكتاب الحج، باب فرض الحج مرة في العمر باب (73/1337). [↑](#footnote-ref-406)
407. - مجموع الفتاوی (10/649). [↑](#footnote-ref-407)
408. - فتح المجید (337) مكتبه السنة المحمدیة بتحقیق حامدالفقی. [↑](#footnote-ref-408)
409. - أخرجه البخاري كتاب الإيمان باب حلاوة الإيمان (16) ومسلم في كتاب الإيمان باب بیان خصال من اتصف بهن وجد حلاوة الإيمان (43، 67). [↑](#footnote-ref-409)
410. - مجموع الفتاوی (10/205). [↑](#footnote-ref-410)
411. - الشفاء (2/20). [↑](#footnote-ref-411)
412. - أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب حب الرسول من الإيمان (14). [↑](#footnote-ref-412)
413. - أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب حب الرسول من الإيمان (15) ومسلم كتاب الإيمان، باب وجوب محبه رسول الله أكثر من الأهل والولد والوالد والناس أجمعین (44، 70). [↑](#footnote-ref-413)
414. - انظر: فتح الباري (1/59). [↑](#footnote-ref-414)
415. - محبة الرسول بین الاتباع والابتداع ص 51. [↑](#footnote-ref-415)
416. - أخرجه البخاري، كتاب الأيمان والنذور، باب كیف كانت یمین النبي ح (6632). [↑](#footnote-ref-416)
417. - انظر: فتح الباري (1/58). [↑](#footnote-ref-417)
418. - أخرجه الطبراني في الأوسط (477) والصغیر (52) وأبونعیم في الحلیة (4/208) وابن مردویه كما في ابن كثیر (تفسیر النساء، 70، 69) والواحدي في أسباب نزول (338) من حدیث عائشة مرفوعا قال ابن كثیر: قال الضیاء: «لا أعلم بإسناد هذا الحدیث بأسًا» ونقل السیوطي في الدر تحسین ضیاء المقدسی. وقال في لباب النقول (النساء 69): سنده لابأس به، وصححه العلامة الوادعي في الصحیح المسند مما لیس في الصحیحین وصححه كذلك الألباني في الصحیحة (2933). [↑](#footnote-ref-418)
419. - انظر: اقتضاء الصراط المستقیم لابن تیمیة (1/288، 289) ط الریاض 1404هـ. [↑](#footnote-ref-419)
420. - دیوان البوصیری تحقیق محمد سید كیلانی (ص:200) ط الحلبی - مصر (محبة الرسول) ص: 251، 250. [↑](#footnote-ref-420)
421. - احمد بن ادریس صاحب طریقه‌ی احمدیه ادریسیه است که در مغرب و سودان و دیگر بلاد منتشر می‌باشد. له مجموعه احزاب و اوراد و رسائل (62). [↑](#footnote-ref-421)
422. - دباغ، همان عبدالعزیز بن مسعود معروف به دباغ می‌باشد. صوفی از اهل فاس در مغرب می‌باشد. [↑](#footnote-ref-422)
423. - هذه هي الصوفية: عبدالرحمن الوكیل ص 78، ط الرابعة، دارالكتب العلمية. [↑](#footnote-ref-423)
424. - النفحات القدسية في شرح الصلوات الأحمدیة الإدريسية، محمد بهاء الدین البیطار، طبع دارالجیل، بیروت، ص 9. [↑](#footnote-ref-424)
425. - أخرجه أحمد (3/153، 241 و249) والنسائي في الكبری (10078) وعبد بن حمید في المنتخب (1309) وابن منده في التوحید (278) من حدیث انس وصححه العلامة الألباني في الصحیحة (1097) و(1572). [↑](#footnote-ref-425)
426. - أخرجه البخاري في كتاب أحادیث الأنبیاء باب قوله تعالی: ﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَرۡيَمَ إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا ١٦﴾ (3445) من حدیث عمر بن الخطاب. [↑](#footnote-ref-426)
427. - أخرجه ابوداود، في كتاب الأدب، باب في كراهیة التمادح (4806) وأحمد (4/25) وقال الحافظ في الفتح: رجاله ثقات، وقد صححه غیر واحد (5/179، الفتح) وصححه الألباني في صحیح الجامع (3594). [↑](#footnote-ref-427)
428. - أخرجه البخاري في الأدب المفرد (783) واحمد (1/214، 224، 283، 347) وابن ماجه في كتاب الكفارات (2117) والنسائي في عمل الیوم واللیلة (995) وحسنه الألباني في الصحیحة (139). [↑](#footnote-ref-428)
429. - انظر: أضواء البیان باختصار (ص 614- 625) مكتبه ابن تیمیه. [↑](#footnote-ref-429)
430. - أخرجه البخاري، كتاب الجنائز، باب في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا إله إلا الله (1238) ورواه في كتاب التفسیر تفسیر سورة البقرة باب: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا﴾ وفي الأيمان والنذور، باب إذ قال: والله لا أتكلم الیوم فصلى أو قرأ أو سبح أو هلل فهو على نیته. ومسلم، كتاب الإيمان، باب من مات لا یشرك بالله شیئا دخل الجنة (92) والقائل هو: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-430)
431. - أخرجه مسلم في كتاب الإيمان، باب من مات لا یشرك بالله شیئا دخل الجنة (93) [↑](#footnote-ref-431)
432. - أخرجه مسلم في كتاب الإيمان باب من مات لا یشرك بالله شیئا دخل الجنة (93/152) هرکس در حالی الله عزوجل را ملاقات کند که چیزی را با او شریک قرار نداده باشد (شرک نورزیده) وارد بهشت می‌شود و هرکس در حالی الله عزوجل را ملاقات کند که چیزی را با او شریک قرا داده باشد (شرک ورزیده باشد) وارد آتش دوزخ می‌شود. و از ابوذر روایت است که رسول الله ح فرمودند: «أَتَانِي جِبْرِيلُ فَبَشَّرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لاَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الجَنَّةَ». «جبرئیل علیه­السلام نزدم آمد و مرا بشارت داد که هرکس از امتت چیزی را با الله عزوجل شریک قرار نداده باشد (شرک نورزیده باشد) وارد بهشت می‌شود». ابوذر می‌گوید: از رسول الله پرسیدم گرچه زنا و دزدی کرده باشد؟ رسول الله ح فرمودند: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». «گرچه زنا و دزدی کرده باشد». أخرجه البخاري في كتاب الجنائز، باب في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل الجنة وفي التوحید، باب كلام الرب مع جبریل ونداء الله الملائكة (1237) ومسلم في كتاب الإيمان، باب من مات لایشرك بالله شیئا دخل الجنة (94) [↑](#footnote-ref-432)
433. - انظر: الحاشیه السابقه. [↑](#footnote-ref-433)
434. - أخرجه الترمذي، كتاب الدعوات باب في فضل التوبة والاستغفار (3540) وقال: حدیث حسن غریب لا نعرفه إلا من هذا الوجه وفیه كثیر بن فائد لم یوثقه غیر ابن حبان، قال عنه الحافظ: مقبول وشواهد حسنه بها العلامة الألباني في الصحیحة (127) وصحیح الجامع (4338). [↑](#footnote-ref-434)
435. - كساني كه ايمان آورده باشند وايمان خود را با ظلم در نياميخته باشند. [↑](#footnote-ref-435)
436. - أخرجه البخاري، في الإيمان، باب ظلم دون ظلم (32)، وفي الأنبیاء باب قوله تعالى: ﴿وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا ١٢٥﴾ ومسلم في الإيمان، باب صدق الإيمان واخلاصه (124). [↑](#footnote-ref-436)
437. - أخرجه البخاري، في الجنائز باب اذ قال المشرك عند الموت لا إله إلا الله (1360) وفي تفسیر سوره براءة باب قوله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ﴾ (4675) ومسلم في كتاب الإيمان، باب الدلیل على صحة الإسلام من حضرة الموت ما لم یشرع في النزع وهو الغرغرة (24). [↑](#footnote-ref-437)
438. - سبق تخریجه. [↑](#footnote-ref-438)
439. - أخرجه البخاري، كتاب الوصایا باب قوله تعالى: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ﴾ [النساء: 10] (2766) ومسلم في كتاب الإيمان باب بیان الكبائر وأكبرها (89) [↑](#footnote-ref-439)
440. - أخرجه الطبري في جامع البیان (2/334) والحاكم في مستدرك (2/596) وقال: صحیح علی شرط البخاري ومسلم ولم یخرجاه. وأقره الإمام الذهبی والبيهقي في الأسماء والصفات (440). [↑](#footnote-ref-440)
441. - أخرجه البخاري، كتاب التفسیر في تفسیر سوره نوح، باب ﴿وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ﴾ (4920) وعبدالرزاق في تفسیره (2/256) وقد انتقدت هذه الروایة لأجل سماع ابن جریج من عطاء. [↑](#footnote-ref-441)
442. - أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب قصة خزاعة (3521) وفي كتاب التفسیر سورة المائدة باب ﴿مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٖ وَلَا سَآئِبَةٖ وَلَا وَصِيلَةٖ وَلَا حَامٖ﴾ (4623) ومسلم كتاب الجنة باب النار یدخلها الجبارون والجنة یدخلها الضعفاء (2856). [↑](#footnote-ref-442)
443. - أخرجه الطبراني في الاوئل (19) ومن طریقة الحافظ في التغلیق (4/207) من طریق: عبدالله بن صالح عن اللیث عن یزید بن الهاد عن بن شهاب عن سعید بن المسیب عن أبي هريرة مرفوعا ورواه الطبراني في الأوسط (8774) وابن ابی عاصم في الاوائل (44) من طریق عبدالله بن صالح به، قلت: وعبدالله بن صالح كاتب اللیث صدوق كثیر الغلط ثبت في كتابه وكانت فیه غفلة، كما قال الحافظ في التقریب.

     وقد خولف من جمع من الرواة بدون هذه الزیادة «وغیر دین إبراهیم» كما في المسند (2/366) والطحاوي في المشكل (2/207) وغیرهما، وتوبع اللیث علی عدم ذكرها؛ بل وتوبع كذلك یزید بن الهاد، كما عندالبخاري (4623) ومسلم (ص 2192) وقد أورد الشیخ الألباني شاهدا لهذه الزیادة عند الطبراني في الكبیر (10808) وغیره، وحسن سندها في الشواهد، كما في الصحیحة (1677). [↑](#footnote-ref-443)
444. - أخرجه ابن إسحاق كما في السیرة النبویة لابن هشام (1/71) بسند حسن من حدیث أبي هريرة مرفوعاً وللحدیث شواهد أخری، راجعها في الصحیحة (1677). [↑](#footnote-ref-444)
445. - بحیره، در لغت به معنای گوش شکافته و در اصطلاح به شتر ماده­اي مي‌گفتند كه پنج شكم مي‌زائيد و پنجمين آن‌ها نرينه بود. در اين صورت گوشش را مي‌شكافتند و باركردن و سوارشدن و خوردن گوشت آن­را حرام مي‌دانستند و از هيچ­گونه چراگاه و آبي آن­را باز نمي‌داشتند. «سَآئِبَةٍ»: در لغت به معني رها و در اصطلاح به شتر ماده‌اي مي‌گفتند كه صاحبش نذر مي‌كرد كه اگر به سلامت از سفر برگردد، آن­را رها كند. چنين شتري مانند بَحِيرَة براي وفاي به نذر معاف و آزاد مي‌شد. «وَصِيلَةٍ»: در لغت به معني واصله يعني رسيده و پيوسته و در اصطلاح به برّه مادينه‌اي گفته مي‌شد كه به صورت دوقلو همراه نرينه­اي متولّد مي‌گرديد و به خادمان بتان داده مي‌شد. «حَامٍ»: در لغت به معني حامي و حافظ و در اصطلاح به شتر نري گفته مي‌شد كه از نژاد آن ده نسل متولّد مي‌گرديد و در اين صورت همچون بَحِيرَة وسَآئِبَة آزادانه مي‌چريد و از باربري و سواري و خوردن معاف مي‌شد. البتّه درباره بَحيرة و سائبة و وصيلة و حامي سخنان ديگري گفته‌اند كه همه و همه بيانگر فرهنگ منحطّ جاهليّت پيش از اسلام است. (به نقل از تفسیر نور) (مترجم) [↑](#footnote-ref-445)
446. - السیرة النبویة، ابن هشام (1/85). [↑](#footnote-ref-446)
447. - أخرجه البخاري، كتاب المغازی (4376). [↑](#footnote-ref-447)
448. - أخرجه ابونعیم، في الحلیة (2/306) ومن طریقه ابن الجوزی في التلبیس (ص 59) ط المدنی. [↑](#footnote-ref-448)
449. - بتصرف من كتاب «دعوة التوحید» للدكتور محمد خلیل هراس. [↑](#footnote-ref-449)
450. - نونیة ابن القیم و تقدم عزوها. [↑](#footnote-ref-450)
451. - مدارج السالكین، (1/372). [↑](#footnote-ref-451)
452. - أخرجه أحمد (5/428 و429)، والبيهقي في الشعب (6831) من حدیث محمود من لبید مرفوعاً، وسنده جید، وهو عند الطبراني في الكبیر (4301) من حدیث محمود بن لبید عن رافع بن خدیج مرفوعاً، لكن هذا الوجه غیر ثابت.

     قلت: وله شواهد، فأخرجه ابن ماجه، كتاب الزهد، باب الریاء والسمعة (4205) والطبراني في مسند الشامیین (2146) والبزار في مسنده (البحر الزخار 2942) والحاكم (7937) (4/365) والبيهقي في الشعب (6842) و(6843) و(6844) وابن الأعرابي في معجمه (2188) من أوجه عن شداد بن أوس مرفوعاً، والحدیث صححه الألباني في الصحیحة (951) وصحیح الجامع (2435). [↑](#footnote-ref-452)
453. - لسان العرب، (4/16) والقاموس المحیط (480). [↑](#footnote-ref-453)
454. - التعریفات، 115. [↑](#footnote-ref-454)
455. - أخرجه مسلم، كتاب الزهد، باب من أشرك في عمله غیر الله (2985). [↑](#footnote-ref-455)
456. - أخرجه ابن ماجه، كتاب الزهد باب الریاء والسمعة (4204) وصححه الألباني في صحیح ابن ماجه. [↑](#footnote-ref-456)
457. - أخرجه مسلم، كتاب البر والصلة، باب إذا أثنی علی الصالح فهي بشری ولاتضره (2642). [↑](#footnote-ref-457)
458. - أخرجه مسلم، كتاب الإمارة باب من قاتل للریاء والسمعة استحق النار (1905). [↑](#footnote-ref-458)
459. - رواه البخاري، كتاب الأنبیاء، باب قوله تعالى: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ﴾ (3435) ومسلم:، كتاب الإيمان، باب الدلیل علی أن من مات على التوحید دخل الجنة قطعا (28). [↑](#footnote-ref-459)
460. - هذا جزء من حدیث عتبان بن مالك الطویل الذی رواه البخاري في كتاب الصلاة، باب المساجد في البیوت (425) ومسلم في كتاب المساجد، باب الرخصة في التخلف عن الجماعة بعذر (263/33)، وكتاب الإيمان، باب الدلیل علی أن من مات على التوحید دخل الجنة قطعاً، وفي آخر حدیث كما جاء في رواية البخاري: «... فقال قائل منهم: أین مالك ابن الدخیشن او ابن الدخشن؟ فقال بعضهم: ذلك منافق لا یحب الله ورسوله، فقال رسول الله: «لا تقل ذلك، ألا تراه قد قال: لا إله إلا الله یرید بذلك وجه الله؟» قال: الله ورسوله أعلم. قال: فإنا نری وجهه ونصیحته إلى المنافقین. قال رسول الله: «فإن الله حرم علی النار من قال لا إله إلا الله یبتغي بذلك وجه الله».«يكي از حاضرين گفت: مالك ابن دُخَيشِن (يا مالك بن دُخْشُن) كجا است؟ ديگري گفت: او منافق است و خدا و رسولش را دوست ندارد. رسول الله ح فرمود: «چنين مگو، زيرا او بخاطر خشنودي خدا، (لااله الا الله) گفته است». يكي گفت: خدا و رسولش بهتر مي­دانند ولي ما مي­بينيم كه خيرخواه منافقين است و به آنان توجه بيشتري دارد. رسول الله ح فرمود: «خداوند آتش دوزخ را بر كسي كه (لااله الا الله) را بخاطر خوشنودي الله بگويد، حرام كرده است». [↑](#footnote-ref-460)
461. - مسلم بشرح النووی (1/227). [↑](#footnote-ref-461)
462. - بتصرف من اقتضاء الصراط المستقیم، لابن تیمیة رحمه الله (452). [↑](#footnote-ref-462)
463. - انظر فتح المجید (ص 41) وما بعدها والرد علی الزنادقه والجهمیة لأحمد (32). [↑](#footnote-ref-463)
464. - المرجع السابق (ص 43) والأثر أخرجه الحاكم (2/353، 405) والطبري في تفسیره (10855) واللالكائي في شرح أصول الاعتقاد (991) وعبدالله بن أحمد في زوائده على المسند (5/135) والفریابي في القدر (52). [↑](#footnote-ref-464)
465. - فتح الباري (6/475). [↑](#footnote-ref-465)
466. - شرح مسلم للنووی (1/220). [↑](#footnote-ref-466)
467. - أخرجه أحمد في مسنده (2/213، 221) والترمذي كتاب الإيمان، باب ما جاء في من یموت وهو یشهد أن لا إله إلا الله (2639) وقال: حدیث حسن غریب وابن ماجه، كتاب الزهد، باب ما یرجی من رحمة الله یوم القیامة (4300) والحاكم (1/6) و(2/188، 189) وصححه علی شرط مسلم، ووافقه الذهبي، وابن حبان (225) والبغوی في شرح السنة (4321)، وصححه الألباني في الصحیحة (135) [↑](#footnote-ref-467)
468. - مدارج السالكین، طبعة دارالحدیث (1/358) وما بعدها. [↑](#footnote-ref-468)
469. - رواه البخاري، في كتاب الجهاد والسیر باب اسم الفرس والحمار (2856) وفي كتاب الاستئذان، باب من أجابك بلبیك وسعدیك (6267) وفي كتاب الرقاق باب من جاهد نفسه في طاعه الله (6500) وفي كتاب التوحید، باب ما جاء في دعاء النبي ح أمته إلى توحید الله تعالی (7373) وفي كتاب اللباس، باب إرداف الرجل خلف الرجل (5967) ومسلم في كتاب الإيمان، باب الدلیل علی أن من مات على التوحید دخل الجنة قطعا (309). [↑](#footnote-ref-469)
470. - القصیدة النونیة (1/253) ط المكتب الإسلامي. [↑](#footnote-ref-470)
471. - العبودیة، ص 13. [↑](#footnote-ref-471)
472. - أخرجه الخطیب في اقتضاء العلم والعمل (56) وابن أبي شیبة في مصنفه (11/22) و(13/504) وابن المبارك في الزهد (1565) وعبدالله بن أحمد في زوائد الزهد (322) والآجری في الشریعة (255،260) وابن بطة في الإبانة الكبری (1094). [↑](#footnote-ref-472)
473. - أخرجه الحكیم الترمذي في نوادر الأصول كما في الضعیفة (962) وقد ورد كذلك عن أبي بكر بن عیاش كما في المنار المنیف لابن القیم (115) وقد ورد مرفوعاً، ولكن لا أصل له وانظر الضعیفة/ فتح المجید ص 46 وما بعدها. [↑](#footnote-ref-473)
474. - أخرجه الترمذي، كتاب الدعوات، باب فضل التوبة والاستغفار وما ذكر من رحمة الله لعباده (3540)، وقال الترمذي: حدیث حسن غریب لا نعرفة الا من هذا الوجه. وأخرجه مسلم، كتاب الذكر والدعاء (2687) باب فضل الذكر والدعاء والتقرب الی الله تعالی من حدیث أبي ذر عن النبي ح قال: «يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شِبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا، وَمَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَمَنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً، وَمَنْ لَقِيَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَةً لَا يُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَقِيتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً» و أخرجه الطبراني من حدیث ابن عباس في الكبیر (12346)، والصغیر (2/20، 21) وقال الهيثمي في المجمع (10/363): وفیه ابراهیم بن اسحاق، وقیس بن الربیع وكلاهما مختلف في توثیقه وبقیة رجاله رجال الصحیح وحسنه بشواهده الألباني في الصحیحة (127) وصحیح الجامع (4338). [↑](#footnote-ref-474)
475. - جامع العلوم والحكم الحدیث الثاني والأربعون (ص 3419) دارالفكر. [↑](#footnote-ref-475)
476. - أخرجه مسلم كتاب الإيمان، باب من مات لا یشرك بالله شیئا دخل الجنة ومن مات مشركا دخل النار (93) (152). [↑](#footnote-ref-476)
477. - أخرجه ابن ماجه كتاب الفتن، باب ذهاب القرآن والعلم (4049) وقال البوصیری في الزوائد: إسناده صحیح ورجاله ثقات والحاكم (3/478، 505، 545) وصححه علی شرط مسلم وصححه الحافظ في الفتح (13/278) وصححه الشیخ الألباني في الصحیحة (87) وصحیح الجامع (8077). [↑](#footnote-ref-477)
478. - أخرجه ابن حبان (3004) وابن الأعرابي في معجمه (905، 906، 907، 1163) والطبراني في الأوسط (6392) والبزار (3) كما في كشف الأستار، والبیهقي في الشعب (99-97) وفي الأسماء والصفات (190) وأبونعیم في الحلیة (5/46) والخطیب البغدادي في موضح أوهام الجمع والتفریق (2/205) وصححه الألباني في الصحیحة (1932) وصحیح الجامع (6434). [↑](#footnote-ref-478)
479. - أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب زیادة الإيمان ونقصانه (44) ومسلم كتاب الإيمان، باب أدنى أهل الجنة منزلة فیها (193). [↑](#footnote-ref-479)
480. - أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب تفاضل أهل الإيمان في الأعمال (22) ومسلم، كتاب الإيمان، باب إثبات الشفاعة وإخراج الموحدین من النار (184) وانظر (183، 185). [↑](#footnote-ref-480)
481. - أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب تفاضل أهل الإيمان في الأعمال (22) ومسلم، كتاب الإيمان، باب إثبات الشفاعة وإخراج الموحدین من النار (184،) وانظر (183، 185). [↑](#footnote-ref-481)
482. - رواه البخاري، في كتاب الطب، باب من اكتوی أو كوی غیره وفضل من لم یكتو (5705) ورواه كذلك في كتاب الرقاق، باب یدخل الجنة سبعون ألفا بغیر حساب (6541) وباب من لم یرق (5752) ومسلم، كتاب الإيمان، باب الدلیل على دخول طوائف من المسلمین الجنة بغیر حساب (220). [↑](#footnote-ref-482)
483. - مدارج السالكین، (2/125، 126). [↑](#footnote-ref-483)
484. - تحقیق كلمة الإخلاص (105، 106) ط ابن رجب. [↑](#footnote-ref-484)